

ولوله در شهر

شماره ۵

«زین قصه هفت گنبدِ افلاک پُرصداست»

دُن کیشوتش مَدانِ ندا نِدایِ خداست

پاسخی به کتاب «دُن کیشوت های ایرانی»

به مناسبت دویستمین سالروز ولادت فرخنده حضرت باب

حامد صبوری

تاریخ: ۷ آبان ۱۳۹۸

از انتشارات سایت نقطه نظر

دانلود در سایت ولوله در شهر

<https://velvehdarshahr.org>



زین قصه هفت گنبدِ افلاک پُرصداست

دُن کیشوتش مَدانِ ندا نِدایِ خداست

به مناسبت دویستمین سالروز ولادت فرخنده

حضرت باب

حامد صبوری

تاریخ: ۷ آبان ۱۳۹۸

از انتشارات سایت نقطه نظر

دانلود در سایت ولوله در شهر

<https://velvehdarshahr.org>

فهرست

پیشگفتار.....	۴
قسمت اول: کلیات و بحث و نقدی ضروری در مبانی فکری- فلسفی- دینی نویسندهٔ زمان «دُن کیشوت های ایرانی» بر اساس متنِ زمان و مصاحبه ها و مقالات ایشان.....	۱۰
چهار پیام از پیام های بیتُ العدل اعظم به مناسبت دویستمین سالگرد ولادت فرخندهٔ حضرت بهاءالله و حضرت اعلیٰ.....	۱۲۹
الف) ترجمهٔ پیام اکتبر ۲۰۱۷ بیت العدل اعظم.....	۱۲۹
ب) پیام ۳ شَهْرُ الْعِلْمِ ۱۷۴ مطابق با ۲۵ مهر ۱۳۹۶.....	۱۳۳
ج) ترجمهٔ پیام اکتبر ۲۰۱۹ بیتُ العدل اعظم خطاب به آنان که برای بزرگداشت مُبَشِّرِ بامدادی نوین گرد هم آمده‌اند.....	۱۳۶
د) پیام بیت العدل اعظم موّخ ۲ آبان ۱۳۹۸، ۹ شَهْرُ الْعِلْمِ ۱۷۶ بدیع.....	۱۴۰
قسمت دوّم: بررسی متنِ زمان و کم و کیف و صحّت و سُقم داستان های آن.....	۱۴۵
قسمت سوّم: ندای حضرت بهاءالله، از نصوص مبارکه.....	۲۴۵
یادداشت ها.....	۲۶۳

پیشگفتار

سال های ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹ میلادی به ترتیب دویستمین سالروز میلاد فرخنده حضرت بهاءالله و میلاد مبارک حضرت باب است. دویستمین سالروز ولادت حضرت بهاءالله مصادف با سی ام مهر ماه ۱۳۹۶ مطابق با ۲۲ اکتبر ۲۰۱۷ بود و اینک در آستانه دویستمین سالروز ولادت حضرت باب مصادف با ۷ آبان ۱۳۹۸ مطابق با ۲۹ اکتبر ۲۰۱۹ هستیم.

از دویستمین سالروز ولادت حضرت بهاءالله تا حال اهل بهاء در سراسر دنیا به همراه دوستان غیر بهائیشان، اعم از همسایگان و همکاران و دوستان و نیز مقامات مذهبی و علمی و فرهنگی و مدنی و سیاسی کشورهای متبوعشان مشغول برگزاری جشن های تجلیل این واقعه پُرشکوه در تاریخ بشری بوده اند و در این مسیر به خدمات متنوع برای تحقق عدالت و صلح و وحدت عالم انسانی ادامه داده و می دهند.^۱ در این حرکت پُرشور جهانی نگارنده نیز به صرف فضل محبوب آبهی توانست در سی ام مهر ماه ۱۳۹۶ به مناسبت سالروز ولادت باشکوه حضرتشان مقاله ای مفصل با عنوان «امرت را به قلم نصرت نمودی؛ تصویری از ظهور و پیام حضرت بهاءالله» به لطف سایت «ولوله در شهر» تقدیم نماید.^۲

حال که در آستانه سالروز ولادت باسعادت حضرت باب، مُبشّر جلیل القدر حضرت بهاءالله، و شارع دیانت مقدس بابی هستیم، اهل بهاء در ادامه اقدامات و جشن های تجلیل دوساله، با نیرو و شَعفی مضاعف مشغول تدارک برگزاری جشن های ۷ آبان ۱۳۹۸ می باشند و بدین منظور همان طور که از طرف «جامعه جهانی بهائی» برای سالروز ولادت حضرت بهاءالله در ۳۰ مهر ۱۳۹۶ سایت <https://bicentenary.bahai.org/fa/bahullah> برای انعکاس اخبار آن یوم مبارک در دسترس عموم قرار گرفت، اینک نیز به مناسبت سالروز ولادت حضرت باب سایت <https://bicentenary.bahai.org/fa/the-bab> در دسترس مشتاقان قرار گرفته است.

این دو واقعه بی همتا که انعکاسی جهانی داشته و دارد، برای هم میهنان عزیز ایرانی دو موعود کَلَىٰ إِلَهِي، حضرت باب و حضرت بهاء الله، مفهوم و معنی و اهمیتی خاص دارد و به فرموده مرکز جهانی بهائی، بیتُ العدلِ اعظم در پیام مورخ ۳ شَهْرُ الْعِلْمِ ۱۷۴ بدیع، مطابق ۲۵ مهر ۱۳۹۶ خطاب به بهائیان در کشور مقدس ایران، «هر ایرانی بصیر و روشن ضمیری به ابعاد بی سابقه این بزرگداشت که تاکنون برای هیچ شخصیت ایرانی دیگر برگزار نگردیده با سربلندی و افتخار خواهد نگریست. وسعت تنوع قومی و نژادی این مردم آنچنان است که تحقق وحدت نوع بشر را که هدف غایی آن حضرت می باشد بشارت می دهد.»^۳

بیت العدل اعظم در همان پیام می فرمایند:

«توفیقات درخشان نیاکان روحانی شما آنچنان بود که حال در سراسر عالم مردم از نورانیت تعالیم الهی بهره مند می شوند. قدم اول در این راستا تأکید شدید بر اخلاق و رفتار پسندیده است. در نظر آن حضرت [حضرت بهاء الله] اخلاقیات و روحانیات شالوده‌ای است محکم برای هر جامعه پیشرو و اساسی است مستحکم برای حفظ و تعادل نظم اجتماعی و پیشبرد رفاه و ترقی همگانی. تعالیم بهائی به عنوان مثال این مفهوم را روشن می نماید که صداقت و امانت موجب افزایش توانایی جمعی، گسترش صنعت و اقتصاد و پیشبرد دیگر مشروعات مفید و سازنده است. هیچ ملتی بدون تهذیب اخلاق رستگاری نیابد ولی اگر اخلاقیات حکم فرما باشد پیشرفت در جمیع مراتب قطعی است زیرا افکار روشن گردد، روابط فردی و جمعی تحکیم یابد، شجاعت اخلاقی تثبیت شود، علوم و فنون و خردگرایی ترویج گردد، تجارت توسعه پذیرد، رفاه مادی و معنوی و آزادی و احترام همگان محور سیاست و اداره امور قرار گیرد و در نتیجه ملت خلق جدید شود. ملاحظه فرمایید که امروز در سراسر جهان چه بسیار احزاب مختلف که مدعی پیشگامی در بهبود اجتماع هستند ولی به علت عدم تمسک به صداقت و امانت، در واقع تیشه بر ریشه حیات اجتماع خود می زنند و عملکردشان مصداق این آیه قرآن کریم است که می فرماید "يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ" [سوره حشر، آیه ۲. مضمون به فارسی: خانه های خود را به دست های خودشان خراب می کنند.]

همان طور که در پیام‌های اخیر نیز ذکر نموده‌ایم عصارهٔ تعالیم دیگر حضرت بهاء‌الله یگانگی نوع انسان، طرح و مسیر تحقق آن، مفهومی جدید از دین الهی متناسب با دوران بلوغ جمعی نوع بشر، و پایه‌گذاری تمهیدات لازم برای رفاه عالم بر اساس اتحاد، عدالت و صلح است. آثار مبارکه این نکتهٔ مهم را تأکید می‌نماید که ثمرهٔ دین باید ترویج وحدت و همبستگی باشد و اگر دین موجب نزاع شود البته عدم آن بهتر است. بدون شک مذاکرات شما با دوستان، همکاران و همسایگان در این ایام فرخنده یادآور این مطلب خواهد بود که چطور آرمان‌های والای امروز همهٔ مردم ایران انعکاسی است از همان اهداف عالی‌های که همواره انگیزهٔ اصلی زندگی شما و نیاکان روحانی شما بوده و هست. تاریخ گواه است که مشکلات عمده‌ای که مردم آن سرزمین از زمان ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله تا به حال با آن رو به رو بوده‌اند مسائلی از قبیل تفاوت‌های قومی، اختلافات مذهبی، انحطاط اجتماع، و چالش‌های مربوط به برخورد تجدد و سنت‌گرایی می‌باشد. گروه بی‌شماری از مردم دنیا در تعالیم حضرت بهاء‌الله درمانی برای دردهای امروزی نوع بشر می‌بینند و امید و سرور حاصله از کوشش در جهت اجرای این تعالیم است که مشوق آنان برای برگزاری این جشن‌ها می‌باشد. تصوّر فرمایید که اگر ایرانیان عزیز حتی بدون در نظر گرفتن مسئلهٔ دین و صرفاً به خاطر سعادت پایدار کشور خود به موجب تعالیم حضرت بهاء‌الله عمل نمایند از چه زیان‌هایی جلوگیری خواهد شد، چه پیشرفت‌هایی حاصل خواهد گردید، چه آسایشی دست خواهد داد، چه رفاهی برای همگان تأمین خواهد گشت و چگونه سربلندی ایران که وعدهٔ حتمی آن در آثار بهائی به کرات ذکر شده تحقق خواهد پذیرفت.»^۴

از قضا مقارن این جشن‌های عظیم، زمانی تاریخی-توصیفی با عنوان «دُن کیشوت‌های ایرانی»^۵ نوشتهٔ یکی از اساتید دانشگاهی و از هم‌میهنان عزیز مسلمان، آقای بیژن عبدالکریمی، در تاریخ جنبش بابی و بهائی در ۷۳۳ صفحه، که اکثر آن به تاریخ بابی اختصاص یافته، در ۱۰۰۰ نسخهٔ معدود منتشر گردیده است. آن طور که خود آقای بیژن عبدالکریمی در مصاحبه‌هایشان و نیز در مقدمهٔ «دُن کیشوت‌های ایرانی» راجع به رُمانشان گفته و نوشته است، علت اصلی نوشتن این رُمان دقیقاً همان دغدغه‌ها و مسائلی است که بیث العدل اعظم در پیام فوق‌الذکر به آن اشاره

فرموده اند؛ یعنی «مسائلی از قبیل تفاوت‌های قومی، اختلافات مذهبی، انحطاط اجتماع، و چالش‌های مربوط به برخورد تجدد و سنت‌گرایی».

اما متأسفانه علیرغم تشخیص درست ایشان از علل عمده دغدغه و پریشانی و ویرانی ایران، و علیرغم دلسوزی ایشان برای ایران ویران، و علیرغم زحمت مشکور حدود سه سال مطالعه و تحقیق چند کتاب تاریخی بهائی- و شاید کتبی دیگر^۱ برای نوشتن زمانشان، و علیرغم این که از این همه عظمت و فداکاری و شجاعت و خلوص و صداقت و تقوی و انقطاع مؤسسان و پیروان جنبش‌های بابی و بهائی چنان متعجب و حیران است که در آخرین جمله زمانشان نیز تأکید کرده است «اما تمامی این داستان عجیب را، که صرفاً یکی از هزاران قصه عجیب تاریخ است، چگونه باید برای خویش فهم‌پذیر ساخت؟»، علیرغم تمام اینها، ایشان بجای آن که درمان این پریشانی و ویرانی را در همان ادیان بابی و بهائی بیابد، متأسفانه با کمال تعجب و حیرت با تخطئه این ادیان، آنها را خود علت درد و مَرَض و بیماری ایران فرض کرده، ظهور این ادیان و اقداماتشان را مؤلّد و مولود جهل و خرافات و تقلید و تعصبات و خیالات و ساده لوحی و توهمات بشری و دُنکیشوتیسم و دارای نتایجی عبث و بیهوده و ویرانگر و کُمیک- تراژیک دانسته است!

نگارنده از جهتی چون زُمان آقای عبدالکریمی شامل وقایع و نقل قول‌های تاریخی از ادیان بابی و بهائی از منابعی احتمالی همچون «قرن بدیع»، «تاریخ نبیل»، «بهاءالله شمس حقیقت»، ... است خوشحال شد، زیرا به هر حال خواننده ایرانی اگر آن منابع اصلی بهائی را ندیده از طریق مطالعه زُمان ایشان و ملاحظه آن همه تقوی و انقطاع و فداکاری و صداقت و خلوص و شجاعت و شهادت و شکنجه و زندان و بلایای بی شمار بابیان و بهائیان، کنجکاو و رهنمون به منابع اصلی ادیان بابی و بهائی می‌گردد و اطلاعات غیر گزینشی و غیر جهت‌دار و کامل را از این منابع اصلی می‌یابد. اما از جهتی نیز نگارنده غمگین شد زیرا می‌دید پیشداوری و زمینه‌های فکری- فلسفی-

دینی ایشان باعثِ چنان نتیجه گیری اشتباهی گردیده است و به فرموده حضرت بهاءالله ایشان نیز متأسفانه از نفوسی شمرده شدند که «راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند.»^۷

به این خاطر، حقیر وقتی مصاحبه ایشان را درباره کم و کیف و حال و هوا و نیت و مقصود و مقصد از نوشتن زمان «دُن کیشوت های ایرانی» با روزنامه سازندگی منتشر در کانال تلگرامی شان- که در متن مفصلاً به آن خواهد پرداخت- و نیز مصاحبه ها و مطالب سه تن^۸ از همفکران و دوستان ایشان درباره زمان را می خواند، بیش تر غمگین و اندوهگین شد و در جائی از مصاحبه نویسنده زمان نیز به خاطر افتراء ناروایی که متأسفانه به حضرت باب زده شده و هم بخاطر وضعیّت و دغدغه های روحی و فکری خود نویسنده زمان درباره کم و کیف «هویت خودشان» اشکم جاری شد؛ آنجا که ایشان قیاس به نفس کرده، می گوید: «وقتی فرازهای مربوط به زندانی شدن باب را می نوشتم، آنجا که باب با این پرسش مواجه می شود که برآستی او کیست؟ آیا او همان موعود است یا باب و مقدمه ظهور موعود است یا از اساس دچار توهم شده است، من خواهان طرح یک مسأله اعتقادی یعنی موعود بودن یا نبودن باب نبودم، بلکه خواهان طرح یک مسأله وجودی و اگزستانسیل بودم، یعنی طرح این پرسش که برای هر کسی باید مطرح باشد: "برآستی من کیستم؟" نوشتن این فرازها برای خود من با درد و رنج و اشک همراه بود. شک باب درباره هویت خودش^۹ در واقع بیانگر شک خود من درباره هویت خودم بوده و هست.»

به جهات فوق، و نیز به خاطر قالب جدید «زمان» برای بیان تاریخ ادیان بابی و بهائی^{۱۰} و از آنجا که نگارنده آقای بیژن عبدالکریمی را دلسوز و نگران ایران عزیزمان دید و از این بابت شایسته قدردانی هر ایرانی میهن دوستی است، و از آنجا که زمان ایشان ناقص و دارای اشتباه و تحریفات لفظی و مفهومی و استهزاء و توهین حفی و آشکار به ساحت بنیانگذاران ادیان بابی و بهائی و پیروانشان است، تصمیم گرفت پاسخی از سر محبت و توضیح حقایق برای زمان «دُن کیشوت های

ایرانی» بنویسد. لذا در این ایام که اهل بهاء به تجلیل دویستمین سالروز ولادت حضرت باب می پردازند، نگارنده نیز به این مناسبت این پاسخ را تقدیم به هم میهنان شریف و بهائیان عزیز می نماید.

این پاسخ در سه قسمت تنظیم شده است:

قسمت اول شامل کلیات و بحث و نقدی ضروری در مبانی فکری- فلسفی- دینی نویسنده برای نوشتن زمان «دُن کیشوت های ایرانی» بر اساس متن زمان و مصاحبه ها و مقالات ایشان درباره آن.

قسمت دوم شامل ملاحظه جزئیات و بررسی صفحه به صفحه زمان و توضیحاتی درباره مطالب بعضی صفحات که ضروری به نظر می رسید.

قسمت سوم تحت عنوان «ندای حضرت بهاءالله»، شامل نصوص مبارکه ای از حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر دینت بهائی، و بیت العدل اعظم مرکز جهانی آئین بهائی.

با عرض محویت و فنا

حامد صبوری

۷ آبان ۱۳۹۸

قسمت اول: کلیات و بحث و نقدی ضروری در مبانی فکری- فلسفی- دینی نویسندهٔ زمان «دُن کیشوت های ایرانی» بر اساس متنِ زمان و مصاحبه ها و مقالات ایشان

آقای بیژن عبدالکریمی، یکی از هم میهنان عزیز مسلمان، زمانی تاریخی توصیفی با عنوان «دُن کیشوت های ایرانی» در تاریخ جنبش بابی و بهائی در ۷۳۳ صفحه نوشته است.^{۱۱} اگرچه ادیان بابی و بهائی از جهاتی یک حقیقت واحد محسوب می شوند و تاریخشان به هم گره و پیوند خورده است، اما از آنجا که گویی مقصود آقای عبدالکریمی بیش تر توجه به جنبش بابی بوده است، بیش از سه چهارم زمان خود را به حوادث دیانت بابی و فقط کم تر از یک چهارم آن را بصورتی فشرده و گزینشی به دیانت بهائی اختصاص داده است.

برای بررسی اثر ایشان- که آن را «شاهکار زندگی و اولاد معنوی» خود دانسته است-^{۱۲} و این که چرا علیرغم این که ایشان از اهالی فلسفه است جنبش بابی و بهائی را در ژانر زمانی تاریخی- توصیفی نوشته و این که مقصود و هدفشان از آن چه بوده است و این که بر اساس چه ذهنیت و سابقهٔ فکری و فلسفی و پیش فرض ها و پیش داوری هایی روند و نتایج جنبش های مزبور را بررسی کرده است، باید گفت خوشبختانه ایشان پاسخ همهٔ اینها را- علاوه بر این که در خود متن زمان تلویح و اشاراتی ابلغ از تصریح مبنی بر تخطئهٔ کامل ادیان بابی و بهائی وجود دارد- در مصاحبه ها و کتاب های دیگرشان داده است و نشان می دهد علیرغم مخالفتشان با ردیه نویسانی امثال انجمن حجّتیّه و علیرغم ظاهر مطالب زمان که به قول خودشان «روایتی بدون فحاشی و تعبیر زشت و منفی» است،^{۱۳} در حقیقت جنبش های بابی و بهائی را زادهٔ خیالات و توهمات بشری و دُنکیشوتیسم و دارای نتایجی عبث و بیهوده و کمیک- تراژیک جلوه داده است.

از آنجا که طبق مصاحبه های خود ایشان، ذهنیت و دید ایشان دربارهٔ ادیان بابی و بهائی ریشه در عقاید و افکار و فرضیات فلسفی ایشان دارد، لذا حقیر سعی کردم تا حدّی که لازم است با این

فرضیات آشنا شوم^۴ و به قول خود ایشان با «منطق درونی آثار و گفته های خود ایشان- و نه بیرونی» زمانشان را بررسی کنم. آنچه بنده از بررسی اجمالی آراء و افکار آقای بیژن عبدالکریمی- که انگیزه و فلسفه نوشتن زمان «دُن کیشوت های ایرانی» از آن مایه می گیرد- دریافتم، این است که ذهنیت غالب ایشان متأثر از امثال مارتین هایدگر فیلسوف آلمانی و رضا داوری و احمد فردید و علی شریعتی در برابر امثال کارل پوپر و عبدالکریم سروش است. کتاب «هایدگر در ایران» از نوشته های آقای عبدالکریمی است و از جمله نشانه های تأثیرپذیری ایشان از هایدگر که کتاب "پایان فلسفه" را نوشت آن که آقای عبدالکریمی هم کتاب "پایان تئولوژی" را نوشته است. چنان که در مصاحبه با روزنامه سازندگی می گوید: «بخشی از آن چه من حدود یک دهه بعد در سیاه مشق خودم تحت عنوان "پایان تئولوژی" در نقد نظام های تئولوژیک آورده ام، حاصل مواجهه با جریانات بابیه و بهائیه و تجربه نظام های تئولوژیک آنان بود». و در همان مصاحبه در جواب این که چرا علی رغم رشته و اندیشه فلسفی خود، زمان درباره جنبش بابیه نوشته می گوید:

«واقعیت این است که هر کنشی که فرد انجام می دهد و هر اثر علمی و هنری ای که او خلق می کند، نسبتی با تمامیت شخصیت، کلیت زندگی و سراسر مسیر فکری اش دارد. لذا این زمان ربط وثیقی با ایده های "پایان تئولوژی" و "گذر از تئولوژی به سوی آنتولوژی" بنده دارد. یکی از پیام های اصلی این کتاب نشان دادن مواجهه تئولوژیک و اعتقادی با جهان جدید و حرکت از جانب ذهنیت به سوی واقعیات و نه از جانب واقعیت به سوی ذهنیت است،^{۱۵} یعنی امری که هنوز هم پاشنه آشیل ما در جهان کنونی است. در واقع در زمان نوشته شدن این زمان (در فاصله سال های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴) شبکه ای از پرسش ها و ایده ها در ذهن و احساسم به صورت مبهم و سایه روشن وجود داشت که مرا به سوی جنبش بابیه کشاند و در پرتو اندیشیدن به جنبش بابیه و در مسیر نوشته شدن زمان "دُن کیشوت های ایرانی" این پرسش و ایده ها امروز در ذهنم بسیار روشن تر و شفاف تر گردیده اند.»^{۱۶}

در سایت ویکیپدیا نیز درباره ایشان چنین آمده است:

«متولد ۱۳۴۲ در تهران، فیلسوف ایرانی و دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال است... دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد فلسفه را به ترتیب در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۷۳ در دانشگاه تهران به پایان رساند و در سال ۱۳۸۰ از دوره دکتری فلسفه در دانشگاه اسلامی علی‌گر فارغ التحصیل شد. عبدالکریمی از منتقدان جدی نگاه سیاسی به مقوله فرهنگ، علوم انسانی اسلامی و اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها است و معتقد است باید رویکرد آنتولوژیک جایگزین رویکردهای تئولوژیک و ایدئولوژیک شود. او بر بازخوانی سنت فکری متفکرانی همچون علی شریعتی و احمد فردید تأکید می‌کند و رویکرد صاحب نظرانی چون عبدالکریم سروش، مصطفی ملکیان و محمد مجتهد شبستری نسبت به متون مقدّس را مورد نقد قرار داده است. عبدالکریمی در رابطه با تفکر تئولوژیک، معتقد است بر تفکری جدلی و همین‌طور سیستماتیک به معنای خاص است و به بیان برخی دیگر از موارد آن پرداخته است.»^{۱۷}

این لزوم جایگزین ساختن رویکرد آنتولوژیک با رویکردهای تئولوژیک و ایدئولوژیک را ایشان از جمله در مقاله «تفکر آینده ما ایرانیان چه ربط و نسبتی با اندیشه‌های فردید دارد؟ زنگ فلسفه؛ درس فردید؛ نتوانستیم دانشجویانی به قد و قامت معلم مان باشیم» مطرح می‌کند.^{۱۸} همچنین یکی از مقالاتی که از آن می‌توان این مورد و نیز دیدگاه و طرز فکر ایشان را در موضوعاتی مختلف و نیز ناراضی بودنشان از انحطاط و وضعیّت بد فرهنگی و روشنفکری و علمی و فلسفی و آکادمیک و دانشگاهی در کلّ کشور فهمید، مقاله‌ای است که در جریان جدال هایدگری-پوپری در ایران دهه ۷۰ به بعد در جواب آقای عبدالکریم سروش که علیه آقای رضا داوری و در مذمت وی نوشته بوده، منتشر کرده است: «رهبری تمدّنی و نه رهبری سیاسی».^{۱۹}

بر همین اساس آقای عبدالکریمی به تبع هایدگر روش «آنتولوژیک» و «تحلیل وجودی» را «پدیدارشناختی» می‌داند.^{۲۰} ایشان در مصاحبه‌شان پس از انتقاد از مسؤولین وزارت ارشاد که چندین سال اجازه نشر رُمانش را ندادند، و با این تذکر که «متأسفانه در وزارت ارشاد و نهادهایی که حساسیّت‌های سیاسی نسبت به مسائل فرهنگی دارند، گاهی اوقات بدسلیقگی‌هایی شکل می‌

گیرد و تشخیص درستی داده نمی شود که چه چیز به نفع کشور است و چه چیز به نفع کشور نیست.» می گوید:

«به هر تقدیر، در جامعه ما روند چنین است که همواره از موضع فرقه گرایانه و با تعبیر زشت و منفی از جریانات گوناگون فکری از جمله بابیت و بهائیت صحبت شود اما من سعی کرده ام که با این موضوع نوعی مواجهه پدیدارشناسانه داشته باشم و نه با فحاشی، بلکه با نوعی به تصویر کشیدن روایت بر اساس یک منطق درونی تا حدودی خلل و غیر اصیل بودن این جنبش ها را نشان دهم و همین منطق و مواجهه پدیدارشناسانه است که در جامعه ما غریب است و اساساً تفکر و مواجهه پدیدارشناسانه با پدیدارها و تعهد به این که واقعیت چه بوده است در جامعه ما رو به کاستی گرفته است. در جامعه ما تنگ نظرها و ظاهراندیشان با این منطق مواجهه منفی دارند یعنی هر آنچه را که با ادبیات و نوع نگاه آنها سازگار نیست به منزله انحراف تلقی می کنند در صورتی که ممکن است یک اثر حقیقتاً در جهت اثبات همان حقیقتی باشد که آنها مدعی دفاع از آن هستند.»^{۲۱}

به این ترتیب آقای عبدالکریمی بر مبنای مواجهه پدیدارشناسانه با پدیدارها، می گوید تاریخ جنبش بابی را بر اساس «منطق درونی خودشان- و نه بیرونی» و «طبق اسناد درونی» خودشان نوشتم. و در مصاحبه ای دیگر می گویند: «این زمان کاملاً براساس مستندات تاریخی بنا شده و عبارتی در این زمان نیست که سند تاریخی نداشته باشد.»^{۲۲} در اینجا نظر به اهمیت موضوع درخصوص طرز تلقی ایشان از جنبش بابی عین قسمت هایی از مصاحبه ایشان با روزنامه سازندگی را می آورد. از این نقل قول ها کاملاً آشکار است که ایشان اساساً نظری مثبت درباره ادیان بابی و بهائی ندارد و آنها را فرقه هایی بر اساس خیال و دُن کیشوتیسم می داند و صرف نقل قول های گزینشی و بعضاً تحریفات مُحیلانه لفظی و مفهومی شده از کتب تاریخی بهائی و از بعضی آثار وحیانی بابی و بهائی دلیلی بر دفاع ایشان از این ادیان و مستند و حقیقی نوشتن نیست. شایان ذکر است ایشان جز در چند صفحه اواخر زمان که چند منبع را در پاورقی ذکر کرده است، در کل زمان هیچ منبعی از منابع نقل قول هایشان را ارائه نمی دهد بطوری که میزان صحت و سقم این نقل قول

ها نیز معلوم نمی شود و به همین دلیل نقل قول های ایشان را باید با کتب اصلی تاریخی بهائی مقابله کرد و میزان «درونی بودن» روش ایشان را بررسی نمود و بنده سعی خواهم کرد در قسمت دوم از این متن تا آنجا که میسر است شرح مبسوطی از این مقابله را تقدیم خوانندگان عزیز کنم تا حقیقت ادّعی ایشان مبنی بر این که «عبارتی در این زمان نیست که سند تاریخی نداشته باشد» روشن گردد. ایشان در جواب مصاحبه کننده که می پرسد «شما در گفت و گویی و همین طور در بخشی از صحبت های اکنونتان، این کتاب را شاهکار زندگی تان معرفی کردید، چرا این کتاب برای شما و در مقایسه با آثار دیگران اهمّیتی چنین پیدا کرده است؟» می گوید:

«همان طور که گفتم وقتی با جنبش بابیه بر اساس منطق درونی خودشان برخورد کردم، تاریخ این جنبش برایم دستاوردهای نظری بسیار بزرگی داشت. این جنبش، یک جنبش اصیل فکری و دینی نبود. اما رویداد زندگی مؤمنان به این جنبش و سرنوشتی که این جنبش دچارش شد برایم درس آموز بود. این جنبش به من نشان داد که واقعیت های انسانی در تاریخ روی می دهند و مواجهه با تاریخ "معنای دیگری از حقیقت" را آشکار می سازد. ما غالباً اسیر "تفسیر متافیزیکی از حقیقت" هستیم، یعنی حقیقت را "مطابقت ذهن با امر واقع" می دانیم. اما در طول تاریخ متافیزیک، با بسط سوپژکتیویسم (سوبژه محوری و قول به اصالت فاعل شناسا)، معنای متافیزیکی حقیقت (حقیقت به منزله مطابقت) نیز تغییر یافت و گفته شد از آنجا که ما هیچ گاه به امر واقع، مستقل از ذهن و آگاهی بشر، دست نمی یابیم و همواره به درکی از جهان و امر واقع در ساحت آگاهی خود نایل می شویم، لذا خود حقیقت به منزله "مطابقت ذهن با امر واقع" به "مطابقت ذهن با خودش" منتهی شد. بر اساس سوپژکتیویسم متافیزیکی، ما به امر واقع دسترسی نداریم بلکه فقط به جهان پدیداری یعنی به آگاهی های خودمان از جهان دسترسی داریم و لذا در طی تاریخ متافیزیک، "حقیقت به منزله مطابقت" به "حقیقت به منزله سازگاری" یعنی "سازگاری پاره ای از آگاهی هایمان با دسته دیگری از آگاهی هایمان" تبدیل شد. در یک چنین تلقی متافیزیکی از حقیقت، هرآنچه با چارچوب های ذهنی فاعل شناسا سازگاری داشته باشد به منزله حقیقت تلقی می شود. امروزه بسیاری از ما انسان ها، اعم از سنتی یا مدرن، غربی یا شرقی، مسلمان یا غیر مسلمان یک چنین درکی از حقیقت داریم. اما درک دیگری نیز از حقیقت می توان

داشت و آن "حقیقت به منزله رویدادگی" است چرا که واقعیت ها روی می دهند و رویدادها فراتر از باورها و نظام های اندیشگی ما، فراتر از نظام اعتقادی ما و فراتر از نظام ارزش گذاری ما هستند. برای مثال جنبشی در تاریخ ما ایرانیان به نام جنبش بابیه روی داده است، صرف نظر از این که بگوییم این ها حق هستند یا باطل (اساساً واقعیت های تاریخی از یک چنین ثنویت ارزشی درست یا نادرست، یا حق و باطل پیروی نمی کنند)، جنبش بابیه آنجا، در پیش روی ماست یعنی روی داده است و در آن ارزش های اخلاقی مثبت و منفی با هم هستند و در هم تنیده اند. اساساً "وجود" و آنچه هست و تاریخ فراتر از باورهای ما و نظام های ارزشی و اعتقادی ماست. لذا اعم از این که از منظر یک مؤمن یا مخالف به جنبش بابیه بنگریم، این جنبش روی داده است و بخشی از تاریخ ماست.

من گمان می کنم در این کتاب **اهمیت زبان تئولوژیک** را به خوبی نشان داده ام، یعنی این حقیقت را که زبان و نحوه کاربرد آن چگونه می تواند یک سیستم بسازد و این سیستم می کوشد یک تاریخ بسازد؛ تاریخی که به پاره ای از رویدادها و شخصیت ها تقدس می بخشد و می کوشد برای خودش اعتبار کسب کند. فکر می کنم در این کتاب به خوبی فروپاشی نظام های تئولوژیک را نشان داده ام. این کتاب زمینه درک فروپاشی نظام های تئولوژیک را به خوبی نشان می دهد و نشان می دهد که ما چگونه باید از نظام های فرقه ای و تئولوژیک عبور کنیم و به یک وجود شناسی تازه برای دفاع از **تفکر معنوی** دست پیدا کنیم. گمان کنم این کتاب به خوبی این حس را به خواننده نشان می دهد که تاریخ بر اساس یک ضرورت، یک طرح پیشین و بر اساس نظام های ایدئولوژیک و تئولوژیک مان پیش نمی رود و همه طرح های پیشین برای تعیین مسیر تاریخ در مواجهه با واقعیت تاریخی فرومی پاشند و در تاریخ همواره یک عنصر امکانی و یک امر پیش بینی ناپذیر وجود دارد که مسیر تاریخ را بر خلاف انتظارات ما پیش می برد. اما فارغ از تمام این حرف ها و بیان ها در خواندن این کتاب حس و حالی وجود دارد که نمی توان تمام آن را در عبارات گفته شده خلاصه کرد.

در پایان امیدوارم مسئولین در شیوه مواجهه شان با این کتاب تجدید نظر نمایند و مجوز نشر آن را صادر نمایند.

سخن اصلی من در این زمان بحث از اعتقاد یا عدم اعتقاد به این جنبش نیست، بلکه مسئله اصلی ام این است که چنین جنبشی در تاریخ ما روی داده است (چه ما خوشمان بیاید چه نیاید چه به آنها مؤمن باشیم و چه آنها را منحرف بدانیم)، و این جنبش آینه ای است که می توانیم خودمان و بخشی از حیات اجتماعی و تاریخی مان را در آن ببینیم.

من در مواجهه با جنبش بابیه متوجه شدم که فرآیندها و رویدادها در مسیر غیرقابل پیش بینی حرکت می کنند، چنان که نتایج و پیامدهای تاریخی جنبش بابیه در جهان کنونی با آنچه از ابتدا وجود داشت هیچ نسبت منطقی ندارد و فاصله منطقی شگرفی میان مَطَّلَع و نهایت قصه وجود دارد.^{۲۳} همین طور تاریخ این جنبش به من نشان داد که چگونه می توان از امر واحد روایت های متکثر داشت و روایت یک داستان بر اساس منطق درونی خود داستان و بر اساس منطق های بیرونی آن چقدر می تواند فاصله شگفت انگیزی داشته باشد؛ و چقدر دشوار است که ما بتوانیم بر شکاف منطق درونی و منطق بیرونی یک داستان فایق آییم. این جنبش نشان داد ما با یک تحلیل توطئه ای نمی توانیم این رویداد را بشناسیم و باید با مواجهه ای پدیدارشناسانه با آن روبرو شویم، منوط بر این که دغدغه فهم آن را داشته باشیم. این مواجهه پدیدارشناسانه همان چیزی است که نه در میان معتقدان این جنبش دیده می شود و نه در میان مخالفان آن.^{۲۴} همین مواجهه پدیدارشناسانه با این جنبش است که زمان "دُن کیشوت های ایرانی" را اثری متفاوت و متمایز می سازد.»

اما تمام این صحبت ها و نوشته های ایشان درباره لزوم «جایگزین کردن رویکرد آنتولوژیک به جای رویکردهای تئولوژیک و ایدئولوژیک» و «لزوم مواجهه پدیدارشناسانه با پدیدارها» و زمان نویسی ایشان و این که ایشان گفته است: «یکی از پیام های اصلی این کتاب [زمان دُن کیشوت های ایرانی] نشان دادن مواجهه تئولوژیک و اعتقادی با جهان جدید و حرکت از جانب ذهنیت به سوی واقعیات و نه از جانب واقعیات به سوی ذهنیت است، یعنی امری که هنوز هم پاشنه آشیل ما در جهان کنونی است.»^{۲۵} فقط و فقط به خاطر یک دغدغه کلی ایشان و امثال ایشان در ایران است. آن دغدغه پیدا کردن راه حلی برای بحران مدنیّت ایران و جریان سنت- مدرنیته، و ساختن بنای

معنویّتی است که شایسته هزاره سوّم باشد که البته ایشان معتقد است جنبش بابی- و نیز بهائی- نه تنها راه حلّ آن بحران و موجِدِ مَدَنیّتی حقیقی- معنوی نیست بلکه انحطاطی در یافتن راه حلّ بحران مزبور است. ایشان در مصاحبه با روزنامه سازندگی می گوید: «مسئله اصلی من، که مسئله اصلی بسیاری از اندیشمندان جهان اسلام در طی این دو قرن اخیر بوده است، این بود که **امر معنوی** در جهان معاصر چگونه چیزی می تواند باشد؟»؛ «باید از نظام های فرقه ای و تئولوژیک عبور کنیم و به یک وجود شناسی تازه برای دفاع از **تفکر معنوی** دست پیدا کنیم.»^{۲۶}

کافی است به مقدمه- و نیز پشت جلد- زمان «دُن کیشوت های ایرانی» توجه کنیم تا این حقیقت آشکارتر شود:

«این زمان تاریخی درصدد به تصویر کشیدن بخشی از تاریخ کشورمان در قرن نوزدهم است، یعنی قرنی که جهان دست به گریبان تحولات ژرفی بود که سرنوشت کنونی ما را رقم زده است. این زمان می کوشد نحوه مواجهه ما ایرانیان را با مسائل جهانی حاصل از ظهور مدرنیته مورد تأمل، بررسی و بازبینی مجدد قرار دهد. تصوّر نگارنده بر این است که این اثر می تواند خوانندگان گوناگون را از وجهه نظرهایی بسیار گوناگون تر و متفاوت به تأمل و تفکر وادارد.»

با این توضیحات می توان دریافت که مواجهه با بحران مَدَنیّت ایران و مسأله پیچیده جریان سنّت- مدرنیته و پیدا کردن راه حلّ برای آن، «پاشنه آشیل» و مشکل و چالش و سرگیجه و پریشانی و دیلما [بُن بست] و دغدغه نه تنها آقای عبدالکریمی بلکه مشکل عامّ متفکرین اسلامی قرن اخیر اعمّ از سنّت گرایان و کهنه اندیشان از یک طرف و نیز همه نوگرایان و نواندیشان و روشنفکران دینی و غیر دینی از طرف دیگر است.^{۲۷} بر همین اساس، ایشان یکی از نموده های بارز و به قول خودشان «عجیب» این مواجهه را در بررسی نمونه تاریخی و افکار و حالات و احساسات و اهداف بنیان گذاران و مؤمنان جنبش بابی و بهائی دانسته است و لذا برمبنای افکار و آراء خودشان، نتایج این مواجهه را منفی و عبث و بی فایده گمان کرده است.

به توضیحی بیش تر، همان طور که خود ایشان در مصاحبه های خود دربارهٔ زمان «دُن کیشوت های ایرانی»- که آن را «شاهکار زندگی و اولاد معنوی» خود دانسته- گفته است، پایه و اساس نقد ایشان در خصوص این مواجههٔ منفی و عبث و بی فایده این است که طبق پیش فرض ها و پیش داوری های ذهنی و فلسفی ایشان، جنبش بابی و بهائی و بنیان گذاران و مؤمنان و اهداف و اقدامات و افکار و احساسات و حالات و شجاعت و شهادت حضرت باب و شهدای بابی و بهائی که در تواریخ بابی و بهائی و غیربهائی مشروحاً آمده است، نه تنها امری الهی و معنوی نبوده است- چنان که در مصاحبه شان در فوق گفته است: «این جنبش، یک جنبش اصیل فکری و دینی نبود.»- بلکه کلاً همه و همه بشری و خواب و خیال و توهم صرف و «دروغی مقدّس» و «متعارض با حقیقت» بوده است و به همین جهت است که عنوان زمان را نیز «دُن کیشوت های ایرانی»^{۲۸} گذاشته اند تا- اگر بتوان چنین گفت- نوعی «براعت استهلال» هم باشد!^{۲۹}

حال آن که حقیقت چنان که در ادامه به تفصیل عرض خواهد شد چنین نیست و باید گفت «دُن کیشوت های ایرانی» معلول ذهن درگیر خود آقای عبدالکریمی در بحران مدنیّت ایران و بُن بست «سنت- مدرنیته» است. در مصاحبهٔ فوق الذکر ایشان واضحاً بیان شده: «مسئلهٔ اصلی من، که مسئلهٔ اصلی بسیاری از اندیشمندان جهان اسلام در طی این دو قرن اخیر بوده است، این بود که **امر معنوی** در جهان معاصر چگونه چیزی می تواند باشد؟»؛ «باید از نظام های فرقه ای و تئولوژیک عبور کنیم و به یک وجود شناسی تازه برای دفاع از تفکر معنوی دست پیدا کنیم.» این حقیقت آشفتنگی ذهنی بقدری مهم است که ایشان- چنان که در زیر ملاحظه می فرمایید- حتی در مورد خودشان هم قائل به «دُن کیشوتیسم» شده است و این حقیقت می تواند این سؤال را به ذهن آورد که آیا حقیقتاً و واقعاً خود ایشان در نوشتن زمان «دُن کیشوت های ایرانی» دچار توهم نشده است؟ در این صورت است که باید زمان را «تَوَهُم تَوَهُم» دانست؟ به این منظور، نظرات ایشان دربارهٔ جنبش بابی و بابیان و دشمنانشان و نیز بحث شان دربارهٔ «دُن کیشوتیسم» در زیر قابل ملاحظه است و

نظر به اهمّیت آن قسمت های مهمّ مصاحبه ایشان با روزنامه سازندگی در این موارد را در زیر می آورد تا با افکار و احساسات ایشان بیش تر آشنا شویم؛ در متن نقل قول قسمت هایی که با **حروف درشت در [کروشه]** مشخص شده از نگارنده است:

«همچنین در این زمان من در سطوح و گفتمان های گوناگون حرف های زیادی برای گفتن داشتم. یکی از این سطوح، سطح فردی و روانشناختی ماجرا بود. به خوبی می دیدم که چه فاصله عظیمی میان ذهنیت افراد جنبش بابتی با واقعیت اجتماعی و تاریخی شان وجود دارد، یا این که چگونه در زندگی آنها خواب ها و رؤیاها با واقعیت ها در هم تنیده می شود؛ یعنی بسیاری از مؤمنان به این جنبش و نیز مخالفانشان آن گونه خواب می دیدند که زندگی می کردند و آن گونه زندگی می کردند که خواب می دیدند و در بسیاری از مواقع مرز میان خواب و بیداری و مرز میان اوهام و واقعیت در اندیشه آنها فرو می پاشد. البته این مسأله ای نیست که صرفاً مختص پیروان این جنبش باشد و صرفاً در سطحی روانشناسانه باقی بماند، بلکه مسأله ای متافیزیکی، فلسفی و جهانی نیز هست و بحث تا سطحی فلسفی ارتقاء می یابد. یعنی حتی خود من ممکن است دچار "بیماری دُنکیشوتیسم" و عدم تشخیص درست مرز میان احساسات، ایده ها و آرزومندی هایم با واقعیات جهان باشم. **اگر چنین است چرا نتوان گفت «دُن کیشوت های ایرانی» محصول توهم و پیش داوری های ذهنی- فلسفی ایشان نسبت به جنبش بابتی باشد؟ زیرا چنان که در ادامه متن خواهد آمد جنبش مزبور به نتایج خود رسید و هم اکنون در دیانت بهائی سرزنده به حیات خود ادامه می دهد و میلیون ها مؤمن به آن در دو سال اخیر از طریق انجام خدمات و اقدامات وسیع شان در جهت استقرار صلح و عدالت و وحدت جهانی در روستاها و شهرها و کشورها و قازات جهان مشغول برگزاری دویستمین سالگرد ولادت فرخنده حضرت باب و حضرت بهاء الله هستند.**»^{۳۰}

این وجود شکاف عظیم میان پندارها و واقعیت ها سرنوشت خیلی از ما انسان ها را رقم می زند. یکی از دوستان انقلابی و آرمان گرایم، که زمانی عضو یکی از گروه های سیاسی مسلحانه قبل از انقلاب بود، می گفتم این زمان نه زندگی باب، بلکه حکایت گر زندگی او و بسیاری از افراد سیاسی و آرمان گرای هم نسل اوست.

وقتی فرازهای مربوط به زندانی شدن باب را می نوشتم، آنجا که باب با این پرسش مواجه می شود که براستی او کیست؟ آیا او همان موعود است یا باب و مقدمه ظهور موعود است یا از اساس دچار توهم شده است، من خواهان طرح یک مسأله اعتقادی یعنی موعود بودن یا نبودن باب نبودم، بلکه خواهان طرح یک مسأله وجودی و اگزستانسیل بودم،^{۳۱} یعنی طرح این پرسش که برای هر کسی باید مطرح باشد: "براستی من کیستم؟" نوشتن این فرازاها برای خود من با درد و رنج و اشک همراه بود. شک باب درباره هویت خودش در واقع بیانگر شک خود من درباره هویت خودم بوده و هست. [در کل زمان «دن کیشوت های ایرانی» چنان که شرح مفصلش خواهد آمد، آقای عبدالکریمی ضمن شرح حوادث جنبش بابی و نیز بهائی، طبق پیش فرض های خود، امور الهی و معنوی ای که سراسر تاریخ بابی و بهائی را فراگرفته انکار می کند و آنها را بشری و زاده خواب و خیال و رؤیا وانمود می کند. در اینجا هم ذکر «شک داشتن حضرت باب راجع به مقام حضرتشان» را می کند حال آن که حضرت باب ابداً در این مورد شکی نداشتند بقدری که در همان اول دعوتشان در اثر مُهیمین و بدیع «تفسیر سوره یوسف» (که به اسامی «قیوم الأسماء» و «أحسن القصص» نیز معروف است) آرزوی شهادت برای تنها مقصود از ظهورشان را فرمودند. لذا می توان نتیجه گرفت متأسفانه آقای عبدالکریمی قیاس به نفس کرده است. خواندن این جمله که «براستی من کیستم؟» نوشتن این فرازاها برای خود من با درد و رنج و اشک همراه بود.» نگارنده را نیز دچار درد و رنج و اندوه و اشک کرد. زیرا دقیقاً کسی که می توانست و می تواند ما را به ما بشناساند همان مظاهر ظهورِ الهی یعنی حضرت باب و حضرت بهاءالله بوده و هستند. حضرت عبدالبهاء جانشین منصوص حضرت بهاءالله درباره این حقیقت می فرمایند: «مقصود این است که انسان تا حق را نشناسد از شناسائی خود نیز محرومست زیرا باید اول انسان نور آفتاب را ادراک نماید و نور خویش را نیز مشاهده کند زیرا بی نور هیچ چیز مشاهده نشود.»^{۳۲} و حضرت ولیّ امرالله جانشین منصوص حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «هرچه بیش تر در خود کنکاش کنیم احتمال کمتری دارد که خود را بیابیم و هرچه افزون تر در شناخت خداوند رحمن و خدمت به هموعان بکوشیم عمیق تر به خودآگاهی و بیش تر به سکون درونی نائل می شویم. این یکی از قوانین عظیمه روحانیه زندگی است.»^{۳۳} آیا براستی من [آقای عبدالکریمی] همانی هستم که دیگران و جامعه درباره ام می اندیشند؟ آیا براستی من همانی هستم که خودم درباره خودم می اندیشم؟ اگر بگویم که خود من هر

روز و هر لحظه با این پرسش مواجه هستیم که آیا اسیر بیماریِ حادثِ کیشوتیسم نشده ام، سخنی گزافه نگفته ام. [نگارنده اکنون در حالی که مثل برادرِ عزیزِ هم میهنم آقای عبدالکریمی اشک می ریزم و این سطور را می نویسم از برادر عزیزم آقای عبدالکریمی تقاضا دارد برای هم و همه هم میهنان عزیزمان دعا کنیم تا موفق بر خدمت به صلح و عدالت و وحدت جهانی شویم و دردی از روی شانه های هم برداریم تا در اثر آن به خودشناسی بیش تری مؤید گردیم. قربان ایشان و قربان هم میهنان عزیزمان] یعنی هر روز و هر لحظه از خویش می پرسم که آیا تصویر من از جهان، خویشتن، پدیدارها، دیگران و مسائل جامعه و تاریخم با واقعیت ها انطباق دارد؟ آیا مواضع من در قبال جهان، جامعه و موقعیت هایی که مرا فرا گرفته است، بر فهم درستی از آنها استوار است؟ می گویم "بیماری حادثِ کیشوتیسم" زیرا همه انسان ها به ناگزیر به نحوی مُرمن از حدی از بیماری دُن کیشوتیسم رنج می برند، یعنی شکافی حذاقلی میان درک آنها از جهان و خویشتن و جامعه و فرهنگ و تاریخشان با واقعیت آنها وجود دارد، اما این شکاف که بیش از اندازه شد زندگی و کنش فردی و اجتماعی را مختل می سازد. لذا خیلی از ما انسان ها باید به این مسأله بیاندیشیم چرا در بسیاری از مواقع مرز میان واقعیت و توهم در خود ما نیز، و نه فقط در دیگران، فرو می ریزد.

در این زمان من نشان می دهم که طرفینی که دچار نزاع شده اند و بر روی هم اسلحه می کشند، چطور منطق مشترکی دارند. [یعنی بابی ها و علماء و نیروهای دولتی نیز دچار دُن کیشوتیسم اند.] من در حوادث و رویدادهای جنگ قلعه ها نشان دادم چگونه افرادی که در قلعه ها هستند و افرادی که در بیرون قلعه هستند، به نام خدا و حضرت مهدی همدیگر را می کشند در حالی که هر دو از منطق مشترکی تبعیت می کنند. [این استنتاج برادر عزیزم آقای عبدالکریمی اشتباه است زیرا منطقی مشترک بین بابی ها و سپاهیان دولتی و علمایی که در خارج قلعه ها با بابی ها می جنگیدند نبود. زیرا چنان که در شرح قلعه ها در زمان آمده [از جمله صص: ۵۱۸- ۵۲۰] بابی ها بر مبنای حقیقت و شرافت و اخلاق و راستی و ایمان به خدا و حضرت مهدی دفاع می کردند، ولی دشمنانشان بر اساس منافع دنیوی و دروغ و ریا و اسارتِ نفس و هوئی و زیرپا گذاشتن حکم خدا. چنان که سپاهیان دولتی برای شکست اصحاب قلعه طبرسی در مازندران و قلعه خواجه در نیریز و قلعه علی مردان خان در زنجان به حيله و فریب متوسل شدند و قرآن را امضاء کردند که بابیان را در صورت قبول اتمام جنگ رها خواهند

کرد ولی عهد شکستند و ایشان را شهید کردند. اساساً نه تنها منطقی مشترک، بلکه عرفان و ایمان و اعمال و اقوال و اخلاقی مشترک نیز بین این دو دسته وجود نداشت. خود ایشان- در مصاحبه شان در فوق- حدّ اقلّ قبول داشته اند که در جنبش بابی «ارزش های اخلاقی مثبت و منفی با هم هستند و در هم تنیده اند.» یعنی در این جنبش ارزش های اخلاقی مثبت هم بوده است. [وقتی من تعبیر "دُن کیشوت های ایرانی" را در عنوان زمانم به کار می برم به هیچ وجه معلوم نیست این تعبیر به چه کسانی اشاره دارد؟ آیا این فقط بابیه بودند که دچار دُن کیشوتیسم بودند؟ آیا کسانی که مخالف آنها بودند و آنها را قلع و قمع کردند، از این بیماری رنج نمی بردند؟ یا آیا حتّی من نویسنده یا خوانندگان از این بیماری مبرا هستیم؟] **باید توجه داشت آقای عبدالکریمی در مقدمهٔ زمان اشاره می کند دُن کیشوت را- اَسْتَغْفِرُالله- «به سید علی محمد باب و میرزا حسین علی نوری» نسبت داده است.**

این زمان به لحاظ اجتماعی و در گفتمانی جامعه شناختی نشان می دهد در اعماق جامعهٔ ما، مثل هر جامعهٔ دیگری، چقدر زمینه های توحّشی خفته وجود دارد و چطور ممکن است این خشونت ها به ناگهان سر باز کرده، ظهور یابند. ما باید در هر شرایطی به این توحّش نهفته در درون انسان های تربیت نشده بیندیشیم. اما شاید مهمّ ترین حرف من در این کتاب این بود که نشان دهم میان واقعیت زیست جهان مدرن و تحولاتی که در جهان جدید صورت گرفته است با ذهنیت بخش وسیعی از ما ایرانیان چقدر فاصله وجود دارد و ما با مقولاتی می اندیشیم که با جهان مدرن کمتر ارتباط برقرار می کند. [اشاره به همان مشکل سنّت- مدرنیته که بلاي جان متفکران ایران عزیزمان و از جمله آقای عبدالکریمی شده است و در فوق دربارهٔ آن آمد.] یعنی در روزگاری که اروپا دچار انقلاب صنعتی و عصر روشنگری و تحولات فکری و فلسفی بود در هر گوشه ای از جامعهٔ ما یک نفر به نام موعود ظهور پیدا می کرد و همین امر نیروهای اجتماعی ما را چگونه تلف کرده، چه مسائل و مصائبی را برای جامعه ما ایجاد می کرد. [چنان که در یکی از یادداشت های این متن اشاره شد آقای عبدالکریمی علی شریعتی را مُراد خود می داند^{۳۴} و آنچه را که در اینجا ذکر می کند عین گفتهٔ علی شریعتی است که آن را در مقدمهٔ زمان «دُن کیشوت های ایرانی» هم نقل کرده است.^{۳۵}] در این کتاب میخواستم نشان بدهم که چگونه به دنبال آگاهی غیر طبیعی بودن (که از آن می توان به معرفت غیرطبیعی و معرفت خفیه [occult science] هم نام ببریم) منجر به تفکری غیرانتقادی می شود و این نوع تفکر در روزگار ما به چه نتایج

غیر منتظره و حتّی متعارضی با خود باورهای دینی و تاریخی مان سوق پیدا می کند. در این کتاب خواستم نشان بدهم که ما تاریخ نداریم بلکه تاریخ ها داریم و هر تاریخی را بر اساس منطق درونی و منطق بیرونی به شیوه های گوناگون می شود روایت کرد. در این کتاب نشان دادم که چگونه فعالیت های افراد، شجاعت ها، رشادتها و حتّی شهادتهایشان برای چیزی که به منزله حقیقت تلقی می کنند، می تواند در صحنه حیات اجتماعی و تاریخی در واقع با حقیقت تعارض داشته باشد، حقیقتی که در سطح کلان اجتماعی و تاریخی خودش را آشکار می کند.» [جای تأمل دارد که علیرغم اذعان آقای عبدالکریمی به شجاعت و رشادت و شهادت بابی ها و بهائی ها در راه حقیقت ادیانشان، این امر با حقیقت تعارض داشته باشد و جز توهم و خیال چیزی نباشد! حال آن که در قرآن مجید صدق مدعی را در تمنای موت ذکر فرموده است، در سوره جمعه می فرماید: "یا ایّها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادّین" یعنی ای گروه یهود اگر خیال می کنید که شما دوستان خدا هستید در میان مردم پس تمنای شهادت و مرگ در راهش بنمایید اگر راست می گوئید."] [

از آنجا که قسمت های دیگری از مصاحبه فوق نیز حاوی نکات مهمی از «منطق درونی» زمان آقای عبدالکریمی و سایر آثار ایشان است، برای آشنایی هرچه بیش تر با ذهنیت ایشان درباره ادیان بابی و بهائی، که ایشان آنها را امری الهی و دینی و معنوی نمی داند و بارها از آنها با عنوان فرقه یاد کرده است، آن را در زیر می آورد. در متن نقل قول زیر قسمت هایی که با حروف درشت در [کروشه] مشخص شده از نگارنده است:

«در پاسخ به سؤال علت انتخاب قالب و ژانر زمان تاریخی در نوشتن دن کیشوت های ایرانی آقای عبدالکریمی می گوید] وقتی نخستین بار با موضوع جنبش بابیه به نحو جدی مواجه شدم، برایم بسیار بسیار تکان دهنده بود. در این مواجهه بود که متوجه شدم چقدر در قصه جنبش بابیه و نتایج و پیامدهای آن، حرف برای گفتن وجود دارد. می توانم این طور بگویم که من هم به همان تجربه ای رسیدم که تمام زمان نویسان به آن دست یافته اند و آن تجربه این است که واقعیت ها غنایی دارند که وقتی بخواهیم آنها را با مفاهیم صرف توضیح دهیم و تبیین علمی، تاریخی و علی کنیم، نمی توان تمامی آن واقعیات را بیان کرد. در همه حادته ها، رویدادها و پدیدارها، نکات و حرف های بسیار زیادی

وجود دارد که وقتی آنها را مفهومی می‌کنیم و به کمک چند مفهوم آنها را بازگو می‌نماییم آن وجوه و غنای سرشار پدیدارها و رویدادها از دست می‌رود، چرا که در «روایت» چیزی وجود دارد که در «مفاهیم» به هیچ عنوان وجود ندارد. نسبت «زمان» با یک «بحث علمی» درست مثل نسبت «روند خود زندگی» با «مفاهیم انتزاعی» است. زندگی سرشار است و مفاهیم در قیاس با زندگی بسیار ضعیف تر هستند. نسبت زمان با یک بحث علمی درست مانند نسبت حرکت و عکس است. عکس‌ها یک لحظه را ثبت می‌کنند اما نمی‌توانند حرکت و سرزندگی‌ای را که در حرکت رویدادها وجود دارد به نمایش گذارند. نسبت زمان با یک بحث علمی مثل نسبت عالم، فضا و کلیت با امر جزئی‌ای است که از آن سیاق، متن و کلیت جدا شده است. درختی که در جنگل است، حس و حالی به فرد می‌دهد که وقتی از درخت در کتاب‌های علمی صحبت می‌شود، آن حس و حال وجود ندارد. [برای بحثی در این مورد باید عرض شود مفاهیم و مصادیق، و نیز اجزاء و کل را باید در کنار هم در نظر گرفت زیرا اینها از هم جدانشدنی‌اند. باید از ایجاد این قبیل «دوگانگی‌های کاذب» در ذهن اجتناب کرد. به عبارتی در تحقیقات مسائل اجتماعی و علوم انسانی داشتن دید سیستمی است که برداشت‌ها را دقیق‌تر می‌کند. تکه تکه کردن موارد تاریخی بدون بررسی و تحلیل کلی مفاهیم ذاتی آن در یک مجموعه معنادار برای فهم پذیر ساختن یک موضوع، خالی از کج فهمی و اشتباه نخواهد بود. جزئیات تاریخی و فنومن‌های تاریخی باید قابل تحلیل در یک سیستم کلی باشند و الا حقیقت را نشان نمی‌دهند.

مشکل دیگر چنان که محقق بهائی دکتر موژان مؤمن توضیح داده‌اند آن که «طریقه و روش پدیدارشناسی Phenomenological Approach نیز راهی پُر از چاه است. زیرا ممکن نیست که یک کوشش تحقیقی بتواند تمام موارد و حقایق راجع به یک موضوع را در برگیرد و بنابراین محقق مجبور به انتخاب موارد و مدارک می‌شود. نفس انتخاب موارد متضمن پیش‌داوری‌هایی است که در ذهن محقق وجود دارد.^{۳۱} با توجه به این که در آثار بهائی خاطر نشان شده که در انسان تمایلی به پیش‌داوری و تعصب و جانبداری وجود دارد و نظر به این که گسستن از این موارد و امحاء این امور از ذهن، مستلزم تلاشی پیگیر در سراسر زندگی آدمی است، لذا ادعای بی‌طرفی، ادعائی ناشی از استکبار روحی محقق و خودفریبی اوست. براستی دلیل اساسی دیگری نیز وجود دارد که بر مبنای آن هر محقق را که مدعی دستیابی به بی‌طرفی و وصول به نظر همه جانبه‌ای نسبت به دیانت بهائی باشد، با دیده‌ای

ظنین بنگریم.^{۳۷} زیرا که امر بهائی در نهایت تجربه ای دینی است و ناگزیر درک معنای آن بتمامه کسانی را حاصل می شود که آن را خود آزموده و بدان مهر ورزیده باشند. محقق در پی آن است که امر بهائی را در سلسله ای از مفاهیم عقلی و معتقدات بگنجاند، حال آن که امر بهائی دیانتی است که در دل مردمان جای گرفته و دوام یافته و بدین ترتیب تنها بخشی از آن را می توان در قالب تجزیه و تحلیل عقلی متمکن کرد. مفاهیم عقلی هیچ معنائی را درباره تجربه بهائی بودن افاده نمی کنند.^{۳۸} محققانی وجود دارند که بهائی نیستند اما دوگانگی و تفاوت بین مفاهیم عقلی و تجربه شخصی را دریافته اند و شاید آثار آنان نقطه آغاز مناسبی برای مطالعات تحقیقی راجع به امر بهائی باشد.»

با این توضیحات، ریشه اصلی مشکل در تجزیه افراطی شاخه های مختلف معارف و علوم و فرهنگ بشری است که این تجزیه افراطی مانع دیدن ارتباط ارگانیک بین این معارف در هیكلی واحد و منسجم است. مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم در توضیحی می فرمایند: «یکی از مشکلات دنیای امروز درجه ایست که اصول و مبادی مختلف از هم جدا گشته و بصورت رشته های تخصصی در آمده است. از تحذیبات متفکرین و دانشمندان امروز ایجاد نوعی ترکیب و یا لاقلاً ارتباط و همبستگی بین معارف و علوم وسیعی است که در قرن گذشته کسب گردیده است.»^{۳۹} و نیز در توضیحی دیگر می فرمایند: «گرایش به دوگانه بینی با عادت تقلیل دادن یک موضوع کلی به یک یا دو عبارت جالب و جذاب، ارتباط نزدیکی دارد. بسیار اساسی است که نظریاتی را که هر یک جزئی از یک مجموعه مفاهیم منسجم است در تضاد با یکدیگر قرار ندهیم. حضرت ولی امرالله در نامه ای که از طرف ایشان به انگلیسی مرقوم شده هشدار می دهند که: "ما باید تعالیم را یک کلیت عظیم و متوازن بدانیم و سعی نکنیم که دو بیان محکم با معانی مختلف را جستجو و ضد هم دیگر جلوه دهیم. پیوندهایی در میان این دو وجود دارد که آنها را به یکدیگر متصل می سازد."^{۴۰} بر این اساس، از اشکالات اساسی نوشتن تاریخ بابی و بهائی در قالب زمان «دُن کیشوت های ایرانی»، آن هم با اشتباه و بعضاً با تحریفات لفظی و مفهومی در بیان روایات و نقل قول هائی که منابعش مشخص نیست، آن هم با قصد و نیت و پیش فرض های آقای عبدالکریمی که توضیحش در این متن آمده است، گرفتن این نتیجه است که ادیان بابی و بهائی زاده خیالات و توهمات بشری و دُنکیشوتیسم و دارای نتایجی عبث و بیهوده و کُمیک- تراژیک بوده است!

حال آن که به گواهی تاریخ ۱۷۶ ساله ادیان بابی و بهائی- یعنی تا حال و نیز در آینده- چنین نیست و به عنوان مثال کتاب «قرن بدیع»^{۴۱} اثر حضرت شوقی ربّانی، ولیّ امرِ دیانتِ بهائی، ضمن روایت و آوردن اجزاء تاریخی ادیان بابی و بهائی، دارای تحلیلی مفهومی نیز از کلّ اجزاء مزبور است که نشان می دهد حوادث تاریخی این دو ظهورِ الهی از منطق و انسجام و مقصودی حقیقی و واقعی برخوردار است^{۴۲} و رویکردی به سوی تحقق وحدت عالم انسانی و صلح و عدالت جهانی دارد که از آغاز این دو جنبش وجود داشته و دارد و تا تحقق نهایی آن ادامه خواهد داشت و هم اکنون بهائیان در گوشه گوشه دنیا در دهکده ها و شهرها و کشورها و در سطح بین المللی در حال انجام اقدامات وسیع و متنوع برای تحقق تدریجی اهداف مزبور هستند.

درباره این سبک تاریخ نویسی، در مقدمه ناشر- مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی- برای نشر دوم کتاب «قرن بدیع» آمده است این کتاب: «نگرشی نو در تاریخ است و درسلسله عقد [گردنبند] آثارِ گران بهای حضرت ولیّ امرالله درخشش و تابشی ممتاز دارد. تاریخ در گذشته فقط ضبط و نقل اخبار و روایات بود و جز برای داستان سرائی و سرگرمی یا حماسه سرائی و فخر فروشی بکاری نمی آمد و در دوره جدید و قرون اخیر نیز که صاحب نظران در علوم تجربی برخاستند و در علم تاریخ نیز تجدید نظر و تکمیل مرام خواستند جز به تحوّل مسائل و تغییر وقایع نیندیشیدند و همواره موضوع و محمول تاریخ را در تحولات طبیعی و وقایع اجتماعی جستند و خصوصیات نفسانی انسان و کیفیات مادی جامعه بشری را علت وقوع حوادث تاریخی شمردند. ولی نظرگاه ولیّ امرِ الهی از فرهنگ و تمدن انسانی بنا بر اساس تعالیم بهائی از قلمرو زمان و مکان سبقت گرفته، نه مقید به زمان امروز و فرهنگ موجود است و نه در بند سرزمینی و تمدنی خاص محصور و محدود. تقسیمات تاریخ به کور و دور و عصر و عهد و تداوم مستمر تمدن الهی که با ظهور بحران ها و فتوحات روحانی همراه است این شیوه تحلیل را توجیه و تفهیم می نماید. گرچه اعتقاد به این که قدرتی غیبی در سرنوشت تاریخ مؤثر است در بین اهل ادیان، مخصوصاً مورخان مسیحی، نیز معمول بوده اما این حقیقت که طرحی الهی حیات افراد و تمدن ها را هدایت می نماید و سرنوشت آن ها را براساس افکار و اعمال آن ها رقم می زند و ترقی نوع انسان در ظلّ ادیان را در عالم امکان پایانی نیست مطلبی است که در معارف امر بهائی تشریح و تبیین شده و «کتاب منیع قرن بدیع» بر اساس آن تدوین و تألیف یافته است. «کتاب قرن

بدیع» تحلیل تاریخ امر بهائی است. داستان شوق و عشق و وفا است. تقابل ایمان و بی ایمانی، ناتوانی قدرت های ناپایدار مادی و دنیوی در برابر سطوت و غلبه انقطاع و توکل و بالاخره دوام صولت حق و زوال جولان باطل را مجسم می کند. تأثیر و تداوم نقشه های الهی را در بروز و ظهور تکامل نوع انسانی جلوه گر می سازد. گذشته را راهنما بل راهگشای آینده می سازد و طرح جامعه واحد انسانی را بر اساس روابط ضروری حقیقت اشیا بیان می کند. «کتاب قرن بدیع» نقل تاریخ نیست درس عبرت از تاریخ و راهنمای مطالعه و درک هدف تاریخ است و نکته بسیار مهم و اساسی آن که به قلم کسی تدوین شده که خود بنفسه الکریم در تأسیس و تکوین و هدایت آن سهمی جلیل و عظیم داشته است. شواهد بسیار از آثار و آیات مبارکه که حضرتش انتخاب و در این کتاب مستطاب درج فرموده بر کیفیت آن بسی افزوده است.»

همچنین علاوه بر تاریخ تحلیلی «قرن بدیع» باید از برادر عزیز آقای بیژن عبدالکریمی و خوانندگان عزیز تقاضا نماید بیانیه «قرن انوار»^{۴۳} و نیز پیام بسیار بسیار مهم و عمیق و مهین بیت العدل اعظم «خطاب به بهائیان ستمدیده ایران»،^{۴۴} مورخ ۱ شهرالغلاء ۱۶۹ بدیع مطابق با ۱۲ اسفند ۱۳۹۱ و ۲ مارچ ۲۰۱۳، را مورد مذاقه قرار دهند تا معلوم شود نتیجه گیری از زمان نویسی به سبک «دن کیشوت های ایرانی» درباره آئینی که زنده و پویا در حال تلاش های فداکارانه برای تحقق صلح و وحدت و عدالت جهانی است چقدر حقایق و واقعیت های تاریخی ۱۷۶ ساله ادیان بابی و بهائی را وارونه جلوه می دهد. در عوض بیانیه «قرن انوار» تاریخ تحلیلی اقدامات عملی و اوضاع و احوال جامعه جهانی بهائی و از جمله بهائیان ایران از یک طرف، و تاریخ تحلیلی اوضاع و احوال دنیای غیربهائی در قرن بیستم، و تعامل و تقابل این دو جریان با هم را، که حاکی از «تعامل اراده الهی با اراده بشری»^{۴۵} برای تحقق نقشه الهی صلح و وحدت و عدالت در جهان است، نشان می دهد؛ و پیام مزبور بینشی از تاریخ را که «مبنای کلیه اقدامات جامعه بهائی است» ارائه می دهد.

نتیجه این بینش و واقعیت و حقیقت نافذ «غیر دن کیشوتی» آن است که «نمونه ای از تقدیر و تکریم مردم جهان از مقام حضرت بهاءالله را می توان در مراسمی دید که در روز ۲۹ می سال ۱۹۹۲ میلادی در جلسه رسمی پارلمان برزیل به مناسبت صدمین سال صعود [درگذشت] آن حضرت منعقد شد و ضمن آن از مقام بنیانگذار آئین بهائی و تعالیم مبارکه اش و خدماتی که جامعه پیروانش به نوع بشر

ارزانی داشته تجلیل گردید. در آن روز سخنگوی مجلس و نمایندگان جمیع احزاب به پا خاستند و یکی بعد از دیگری آن مَظْهَرِ ظَهْوَرِ اِلَهِی [= اصطلاح بهائی که برای رُسل و انبیاء به کار می رود] را در بیانات خویش ستودند و حضرتش را آفریننده «عظیم ترین مجموعه آثار دینی که تا کنون به قلم یک فرد تألیف شده» خواندند و پیام مبارکش را پیامی «برای جمیع نوع بشر و رای تفاوت های بی اهمّیت نژادی، مذهبی و ملی» توصیف نمودند.^{۴۶} و پروفیسور وارن واگارد دانشمند و عالم اجتماعی آمریکایی غیر بهائی با مطالعه عمیق و ارزیابی دقیق درباره امکان حصول وحدت و تمدن جهانی چنین نتیجه می گیرد که «از بین همه مذاهب و ادیان معاصر، این تنها آیین بهایی است که بلا شبهه و بدون هیچگونه ابهامی با قطعیت تمام همه هم خود را وقف مسأله وحدت عالم انسانی نموده است.»^{۴۷}

[ادامه مصاحبه آقای عبدالکریمی] خلاصه مطلب این است که احساس کردم حرف های بسیار بسیار زیادی در خصوص قصه جنبش بابیه و به بهانه آن در خصوص فهم تاریخ مان، فهم فرهنگ مان، فهم خودمان و زندگی اجتماعی مان در دوره جدید و درباره نسبت مان با مدرنیته و جهان جدید وجود دارد که با یک بحث علمی یا تاریخی نمی توان از آنها سخن گفت و بسیاری از لطایف و دقایق واقعیات اجتماعی و تاریخی ما در بحث های علمی و تاریخی از کف می روند. هیچ اثر علمی، تحلیلی و تاریخی ای نمی تواند همچون زمان بینوایان و ویکتور هوگو حال و هوای جامعه فرانسه در قرن نوزده را نشان دهد. هیچ اثر علمی و تاریخی ای همچون آثار داستایوفسکی نمی تواند توصیف گر جامعه روسیه در قرن نوزده باشد. عین همین سخن در خصوص تجربه من از مواجهه با جنبش بابیه و زمان «دن کیشوت های ایرانی» صادق است. این قصه آیینی ای می تواند باشد که ما خودمان را در آن ببینیم. در این آیین ما تصویری از خویشتن را در مراحل زوال تاریخی مان و در آغاز مواجهه مان با تمدن نوظهور غرب جدید می یابیم که تا حدود زیادی تازگی دارد و جوهری از ما را به خویشتن نشان می دهد که برایمان تکان دهنده بوده، ما را به تأمل وا می دارد.» [با حقایقی که در فوق درباره پوپائی و واقعیت اقدامات بهائیان برای تحقق صلح و عدالت و وحدت جهانی و نمونه شهادت خود غربی ها بر آن عرض شد، باید گفت حال وقت آن است که نوگرایان و متفکران دینی و غیر دینی ایران عزیزمان- همچون آقای عبدالکریمی- بجای آن که در آیین «دن کیشوت های ایرانی» تصویر تکان دهنده زوال تاریخی ایران عزیزمان را در مواجهه با تمدن غربی ها ببینند، در آیین تاریخ و آثار و تعالیم بهائی ببینند و ببینیم

که چه باید بکنیم و چه باید بشویم. این است که مهم است و ما را در این وانفسای سردرگمی سنت-
مُدرنیتته دست گیر و راهنما خواهد شد.]

[در جواب به این پرسش که چرا آقای عبدالکریمی علی رغم رشته و اندیشه فلسفی خود، زمان
درباره جنبش بابیه نوشته می گوید] «پاسخ دیگر به پرسش شما در خصوص این که چه دلیل یا انگیزه
ای مرا به سمت پژوهش در خصوص جنبش بابیه سوق داد، مواجهه ائتفاقی من با آثار بابیه بود. یعنی
قبلاً که گاه به نحوی گذرا و نه جدی (به واسطه مواجهه و مخالفت داشتن با انجمن حجتیه در دوره
دبیرستان) به جنبش های بابیه و بهائیه می اندیشیدم، اما در مسیر زندگی ام شرایطی پیش آمد که در
دو سالی که در آفریقا زندگی کردم، آثار بابیه در اختیار من قرار گرفت (شاید به این نیت که مرا به فرقه
بهائیت جذب کنند). [آقای عبدالکریمی همه جا- مثلاً صص: ۳۶۶ و ۶۳۷- از ادیان بابی و بهائی با
عنوان «فرقه» یاد می کند، حال آن که اگر طبق ادعای خودشان «دُن کیشوت های ایرانی» را بر اساس
اسناد درونی بابی و بهائی نوشته است، باید همان اصطلاحات بابی و بهائی- یعنی «دین بهائی» و نه
«فرقه بهائی»-^{۴۸} را اشاره می کرد. درباره دادن آثار بابی به ایشان چون توضیحی در این مورد نداده
است حقیر نمی توانم قضاوت صحیحی کنم فقط متعجبم چطور برای جذب احتمالی ایشان به «فرقه
بهائیت» آثار بابی- و نه آثار بهائی- به ایشان داده شده است!]

اما از سوی دیگر، مسئله اصلی من، که مسئله اصلی بسیاری از اندیشمندان جهان اسلام در طی
این دو قرن اخیر بوده است، این بود که امر معنوی [در این مورد در ادامه خواهد آمد] در جهان معاصر
چگونه چیزی می تواند باشد؟ این پرسش که نظام معرفتی پیشینیان و مفاهیم اعتقادیشان در جهان
کنونی که تحت سیطره نظام معرفتی دیگر است، چه جایگاهی می تواند داشته باشد، سؤال بنیادینی در
ذهن من بود. پرسش اصلی من این بود: وقتی دو زیست جهان گوناگون در برابر هم قرار می گیرند چه
اتفاقی می افتد و چه چیز در این میان میاننداری می کند و تاریخ را به پیش می برد؟ نظام معرفتی
پیشینیان و مقولات آن در مواجهه با نظام معرفتی علمی و تکنولوژیک جدید که تحت سیطره مفاهیم و
مقولاتی مثل عینیت، متدولوژی، روش، ابطال پذیری، اثبات پذیری قرار دارد، چه شکلی به خود می
گیرد؟ و در این میان ظهور جنبش بابیه در ایران برایم در حکم آزمون یک نظام تئولوژیک و آزمون یک
تجربه شبه دینی در جهان جدید بود. آن چنان که عنوان "دُن کیشوت های ایرانی" نیز نشان می دهد،

در واقع این تجربه و مواجهه به وضعیتی کُمیک- تراژیک منتهی می شود و اصطلاح "دُن کیشوت ها" نیز دلالت بر این امر دارد که چطور جریاناتی چون جنبش بابیه و بهائیه با مقولاتی می اندیشند که با جهان معاصر خودشان سازگاری ندارد. البته این سرنوشت بسیاری از جریاناتی است که ما هر روز شاهد ظهور آنها در بسیاری از نقاط جهان، به خصوص جهان توسعه نیافته و موسوم به جهان سوّم هستیم. فرضاً جریاناتی مثل داعش، بوکوحرام، الشّباب، و این روزها خروج سیّد یمانی در عراق... را می توان نمونه هایی از مصادیق این دُن کیشوتیسم دانست. اینها از زمره اصلی ترین دلایلی بود که مرا به سوی پژوهش در خصوص جنبش بابیه جلب کرد. لذا من زمانی را خلق کردم و این زمان مرا خلق کرد. نوشتن این زمان و مواجهه با نظام های تئولوژیک بابیه و بهائیت، دستاوردهای بزرگی برای من به لحاظ فلسفی داشت و من اوصاف اصلی نظام های تئولوژیک را در این دو فرقه دیدم. این دو فرقه به خوبی اوصاف تفکرات تئولوژیک و تاریخ سازی های تئولوژیک را در خویش مجسم می سازند.

[درباره تفکرات تئولوژیک و تاریخ سازی های مورد اشاره آقای عبدالکریمی در ادامه خواهد آمد. اما، با آنچه ایشان نوشته است شایان ذکر است که علاوه بر اشتباه ایشان در فرقه عنوان کردن ادیان بابی و بهائی که ذکرش قبلاً رفت، از این قسمت مصاحبه آقای عبدالکریمی کاملاً و واضحاً پیداست که زمان ایشان علیرغم ادعایشان بر بی طرفی، یک ردیه است ولی نه مانند ردیه های امثال حجّتی که ذکرش را خود ایشان در فوق کرده بود، بلکه ردیه ای زیرکانه و به قول آقای حسن مُحدّثی ردیه ای ملیح و ملایم! ^{۴۹} این زیرکی و ملاحظت در مصاحبه های آقای عبدالکریمی دیده نمی شود زیرا ایشان خیلی واضح و صادقانه نظرات منفی خود را درباره ادیان بابی و بهائی در این مصاحبه ها گفته است و پنهان نکرده است، ولی زیرکی در حقیقت در خود متن زمان «دُن کیشوت های ایرانی»، که مفصلاً در قسمت دوّم شواهدش ارائه خواهد شد، مشهود است. زیرا علیرغم گزینشی بودن متن، ظاهر زمان مطالبی است از آثار و تواریخ بابی و بهائی، ولی معمولاً پس از ذکر هر مطلبی، آقای عبدالکریمی در یک یا چند جمله مقصود اصلی خود را آشکارا و یا با تلویح و اشاراتی ملیح و ابلغ از تصریح می رساند. آقای حسن مُحدّثی- دوست و همکار آقای عبدالکریمی در نوشتن و نشر کتاب هایشان از طریق "نشر نقد فرهنگ" که هر دو نیز از مُربدان علی شریعتی هستند- ^{۵۰} در اثبات این حقیقت زیرکی و ملاحظت و ملایمت، در

مطلبی با عنوان: «یادداشت مُحدّثی در مورد کتاب «دُن کیشوت های ایرانی»؛ تاریخ بندگی/ داستان تاخت و تاز معرفتِ خفیه در ایران»،^{۱۰} چنین می نویسد:

"ویژگی بسیار تحسین برانگیز دیگر در کار عبدالکریمی این است که او از یک سو می‌کوشد تاریخ بابیه و بهائیت را از درون و بر مبنای متون خود آنان روایت‌گری کند و از عقاید قالبی رایج و انواع تهمت‌های متعارف در مورد بابیه دوری‌گزیند و نگرشی از درون را در صفحه صفحه کتاب منعکس سازد و از سوی دیگر با أخذ شیوه‌ها و فنون بیانی خاصّی، فاصله خود را از روایت خود بابیان و بهائیان حفظ کند و حتّی به نحو ملیح و ملایمی نوعی از استهزا را در سراسر کتاب و در خطوط این کتاب پُر حجم، همان گونه که عنوان کتاب [«دُن کیشوت های ایرانی»] نیز نشان می‌دهد، نسبت به جنبش بابیه بیان نماید. جمع این دو ویژگی در یک اثر، زمان او را بسیار خواندنی و جَدّاب کرده است. عبدالکریمی گاه چنان از فداکاری و عشق‌ورزی مؤمنانه بابی‌ها و بهائیان سخن می‌گوید که مخاطب را به تحسین شجاعت و خلوص آنان وامی‌دارد و از سوی دیگر، بی آن که صراحتاً بر زبان بیاورد، ما را معطوف به حماقت و سفاهتی بنیادین در این نهضت می‌کند. تنها جایی که او این حماقت و سفاهت را خیلی صریح بیان کرده است، در انتخاب عنوان کتاب است؛ آن هم شاید به این خاطر که او نگران بدفهمی مخاطب بوده است. توضیحات دیگر او در این مورد برای خواننده فهیم زاید و توضیح‌واضحات است و کاش او نیازی به ارائه چنین توضیحاتی نداشت. عبدالکریمی بدون هر گونه توهینی به چهره‌های بابی و بهائی و عملکردشان، آن‌ها را استهزا می‌کند. [حیرت آور است عبارات متناقض آقای حسن محدّثی، دوست و همکار آقای عبدالکریمی! آیا کلماتی چون «استهزا» و «سفاقت» و «حماقت» توهین نیست که مدّعی اند «بدون هر گونه توهینی...»؟!] نثر او پاک اما انتقادی و مؤأخذه‌گرانه است. او بدون تحقیر، استهزا و نیز روشن‌گری می‌کند و در عین روایت از درون، فاصله‌ای انتقادی را حفظ می‌کند. اثر او از این جهت فوق‌العاده قابل ستایش است. به‌عنوان مثال، وقتی از کثرت آیات و حیانی بهاءالله سخن می‌گوید، به ما نشان می‌دهد که این آیات و حیانی بودن‌شان ادّعای کذابی بهاءالله و پیروان او است. در چنین لحظه‌ای به جای «بهاءالله» می‌گوید «این وزیرزاده نوری» و با کاربرد «هر آنچه» نوعی استهزای نهفته را هنرمندانه به میان می‌آورد. بنابراین، با همین تعبیرات و بدون هر گونه توهین و تمسخری علاوه بر این که او را از عرش به فرش می‌کشاند و به ما یادآوری می‌کند که از چه کسی و ادّعاهای چه کسی سخن

می‌گوید، فاصله انتقادی خود را به عنوان راوی حفظ می‌کند: «در واقع، از نظر خود بهاء‌الله و مؤمنانش هر آنچه از لسان و قلم میرزا حسینعلی نوری صادر می‌شده است در حکم آیات نازلۀ الهی به‌شمار می‌رود. به تعبیر ساده‌تر، در آئین بهائیت مرز میان «آیه» و «حدیث» فرو می‌ریزد و دلیل لاثخصی و لاثغدی بودن آیات نازلۀ این وزیرزاده نوری را در همین امر باید جست‌وجو کرد» (عبدالکریمی، ۱۳۹۷: ۷۰۸) در جایی دیگر وقتی که عبدالکریمی در حال توصیف ایمان ملاحسین بشرویی به علی محمد باب است، بی‌هرگونه توهین و تمسخری فاصله انتقاد خود را بروز می‌دهد: «ملاحسین که شوق ایمانش او را بسیار بی‌تاب ساخته بود، نمی‌توانست دریابد که آفتاب حقیقتی که برای او چنین روشن و آشکار است، ممکن است برای دیگری جز سایه و ظلمات نباشد» (همان: ۳۵۰) این عبارات و توصیفات بخوبی نشان می‌دهد که عبدالکریمی واژگانی دقیق و مناسب و تعبیری جذاب و تأثیرگذار برای بیان احوال شخصیت‌ها و ماجراهای آنان انتخاب کرده است.

همچنین این که آقای عبدالکریمی ادیان بابی و بهائی را در ردیف «جریاناتی مثل داعش، بوکوحرام، الشّباب، و این روزها خروج سیّد یمانی در عراق» قرار داده است نیز بسی حیرت‌انگیز و اسباب تأسف و خود شاهدهی بر سیاه‌نمایی ایشان درباره ادیان بابی و بهائی است! ای کاش ایشان توجه داشت به فرمودۀ حضرت مسیح «درخت را از میوه اش می‌شناسند» و میوه ادیان بابی و بهائی غیر از میوه های فرقی است که ایشان نام برده است. و ای کاش ایشان نشان می‌داد چه چیز این ادیان «با جهان معاصر خودشان سازگاری ندارد».

[ادامه مصاحبه آقای عبدالکریمی] بخشی از آن چه من حدود یک دهه بعد در سیاه مشق خودم تحت عنوان "پایان تئولوژی" در نقد نظام های تئولوژیک آورده ام، حاصل مواجهه با جریانات بابیه و بهائیه و تجربه نظام های تئولوژیک آنان بود؛ یعنی تجربه این امر که علوم خفیه و تکیه بر علوم خفیه چه آفاتی می‌توانند برای جامعه داشته باشند، این تجربه که چطور معتقدان به نظام های تئولوژیک به "دروغ مقدّس" روی می‌آورند، دروغی که به هیچ وجه امری اخلاقی نیست بلکه ناشی از حرکت ذهنی و ناخواسته جریان های تئولوژیک، یعنی حرکت از سمت باورهای اعتقادی به سوی واقعیت ها و رویدادهای تاریخی است، این تجربه که چطور نظام های تئولوژیک می‌کوشند تاریخ را به نحوی بازسازی کنند که منتهی به تأیید و اثبات نظام اعتقادی آنها باشد و این که چگونه نظام های تئولوژیک

می کوشند به خودشان و پاره ای از باورها تقدّس ببخشند؛ همچنین دست یافتن به این موضوع که "زبان تئولوژیک" در برپایی یک نظام تئولوژیک و در یک برساخت تئولوژیک از تاریخ چه نقش مهمی را ایفا می کند و چطور نظام های تئولوژیک با زبان تئولوژیک می کوشند به بعضی از شخصیت ها و حوادث قداست ببخشند و بعضی از رویدادهای طبیعی را به منزله معجزات و کرامات الهی تلقی کنند. این بصیرت ها همه به نحوی خفته در من وجود داشتند و به محض مواجهه با جنبش بابیه به خوبی دریافتم که تأمل بر این جنبش چه دستاوردهای بزرگ نظری می تواند برای ما داشته باشد. این بصیرت های خفته انگیزه ای شد که من دست به تحریر زمان "دُن کیشوت های ایرانی" ببرم و با تحریر این زمان همه آن بصیرت های خفته به مفاهیمی کاملاً روشن و آشکار در من تبدیل گشت.»

[آقای عبدالکریمی که خود مسلمان هستند بخوبی^{۴۲} می دانند تئولوژی و مباحثی از قبیل علوم خفیه^{۴۳} چه جایگاهی در اسلام داشته و دارد و کتب بسیاری در این زمینه توسط علمای اسلام با الهام از احادیث ائمه اطهار نوشته شده است و می دانند چه فرقی از مسلمین به این علوم اشتغال داشته و دارند همچنین می دانند که این قبیل مباحث در میان یهودیان و مسیحیان در شرق و غرب نیز سابقه داشته و حتی دارد. ایشان قبلاً هم در مصاحبه خود گفته بود: "در این کتاب می خواستم نشان بدهم که چگونه به دنبال آگاهی غیر طبیعی بودن (که از آن می توان به معرفت غیرطبیعی و معرفت خفیه [science occult] هم نام ببریم) منجر به تفکری غیرانتقادی می شود و این نوع تفکر در روزگار ما به چه نتایج غیر منتظره و حتی متعارضی با خود باورهای دینی و تاریخی مان سوق پیدا می کند."

با این صحبت ها، آقای عبدالکریمی می خواهند بگویند ادیان بابی و بهائی- و چنان که در زمان آمده همچنین شیخیه شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی-^{۴۴} به علت تکیه بر علوم خفیه و از جمله بر علم حروف و اعداد و با "زبان تئولوژیک" و با «دروغ های مقدّس» باورهای مقدّسی را تلقین کرده اند که موجب آفاتی برای جامعه شده است! حال آن که می دانند همه این علوم خفیه محصول فرهنگ خود اسلام و علما و فریق شیعه و سنی مسلمان- از جمله فرقه شیخیه- با الهام از آیات قرآن و نیز احادیث اسلامی بوده است و از قضا این ادیان بابی و بهائی بوده اند که اوهام و خرافات وارد شده در این علوم را برملا کرده اند و پیروان خود را از اشتغال به آنها منع نموده اند و تنها موارد بسیار معدودی را که بشارتی است مطابق آیات قرآن و احادیث صحیحه مورد تأیید قرار داده اند.^{۴۵} و از جمله مواردی

که مورد تأیید قرار گرفته همین تعیین سال ظهور حضرت باب در ۱۲۶۰ ه. ق. (۱۸۴۴ میلادی) توسط امام جعفر صادق و مُحیی الدین ابن عربی است که آقای عبدالکریمی آن را از دستمایه ها و مبانی اصلی آغاز و پایان زمان «ذُن کیشوت های ایرانی» قرار داده و در صص: ۱۳-۱۵ زمان راجع به آن توضیح داده است.

دغدغه فکری آقای عبدالکریمی یادمان هست که در مصاحبه شان گفته بودند: «این پرسش که نظام معرفتی پیشینیان و مفاهیم اعتقادیشان در جهان کنونی که تحت سیطره نظام معرفتی دیگر است، چه جایگاهی می تواند داشته باشد، سؤال بنیادینی در ذهن من بود. پرسش اصلی من این بود: وقتی دو زیست جهان گوناگون در برابر هم قرار می گیرند چه اتفاقی می افتد و چه چیز در این میان میانداری می کند و تاریخ را به پیش می برد؟ نظام معرفتی پیشینیان و مقولات آن در مواجهه با نظام معرفتی علمی و تکنولوژیک جدید که تحت سیطره مفاهیم و مقولاتی مثل عینیت، متدولوژی، روش، ابطال پذیری، اثبات پذیری قرار دارد، چه شکلی به خود می گیرد؟»

حال آن که اگر ایشان فارغ از پیش فرض های ذهنی شان آثار بهائی را بیش تر بررسی می کردند می دیدند که پاسخ آن «سؤال بنیادینی در ذهنشان» و راه حل آن دغدغه و سرگیجه و بن بست سنت- مدرنیته در همان آثار مذکور است. توضیح آن که در این آثار بقدری تعالیم و احکام مربوط به اوهام زدائی و خرافات زدائی از فرهنگ اسلامی و نیز از دیگر ادیان وجود دارد که از حد احصا خارج است. در قرآن مجید وعده داده شده بود معنی حقیقی آیات متشابهات قرآن را موعود اسلام بیان خواهد فرمود و حضرت باب و حضرت بهاءالله معانی حقیقی مزبور را آشکار فرمودند. اساس این کار را حضرت بهاءالله با یکی از تعالیم اساسیه شان، یعنی «تطابق علم حقیقی با دین حقیقی» گذاشتند و همین تعلیم طلائی است که سرگیجه و بن بست ذهنی سنت- مدرنیته نوگرایان و متفکرین اسلامی همچون آقای عبدالکریمی را حل می کند. زیرا یکی از علل اصلی بحران مدنیّت ایران و بحران- به قول آقای عبدالکریم سروش- ذهن سوز سنت- مدرنیته، برداشت اشتباه ظاهری و مادی از متشابهات قرآن مجید و دیگر کتب مقدسه و احادیث است. حضرت بهاءالله با تعلیم اساسی «تطابق علم و دین» معنای حقیقی آن متشابهات را بیان فرمودند و به این واسطه سد محکم اختلاف غیرحقیقی علم و دین را از میان برداشتند

و آن دو را با یکدیگر آشتی دادند تا راه حلّ مشکل سنّت- مدرنیته نیز از طریق تعالیم بهائی به دست آید.

حضرت عبدالبهاء فرموده اند: «دین و علم دو دایره است که به مرکز واحد سیر می کنند؛ آن مرکز، حقیقت است.»^{۵۶} و مرکز جهانی بهائی، بیتّ العدل اعظم می فرمایند: «در غرب عادت بر این جاری شده که دین و علم را دو حیطه مجزّا و حتّی متضادّ از اندیشه و رفتار آدمی بیانگارند. این دوگانگی را می توان با مفاهیم متضادّ و مخالفی چون ایمان و عقل، و ارزش و واقعیت توصیف کرد. در طرز تفکر بهایی این دوگانگی، تصویری بیگانه است... اصل توافق علم و دین تنها بدین معنی نیست که باید تعالیم دینی، علاوه بر ایمان و الهام، در پرتو عقل و شواهد خارجی نیز مورد تحقیق قرار گیرد، بلکه مفهوم دیگر آن نیز اینست که جمیع جوانب زندگی و دانش بشری و هر آنچه در عالم خلق قرار دارد باید علاوه بر طریق بررسی عقلی محض، در پرتو وحی و دین الهی نیز مورد مطالعه واقع شود. به بیان دیگر، وقتی محقق بهایی موضوعی را مورد مطالعه قرار می دهد، نباید هیچیک از وجوه حقیقت را که بر او آشکار است از ذهن خود دور بدارد.»^{۵۷}

از جمله رمزها و متشابهات کتب مقدسه قبل که برای اولین بار معانی حقیقی شان از منبع وحیانی و الهام ربّانی در دو آئین بابی و بهائی روشن شده و موجب بینش کاملاً مُشعشع و بدیعی نسبت به حقایق کتب آسمانی قبل و حلّ تضادّ مصنوعی و غیر حقیقی علم و دین و سنّت و مدرنیته خواهد بود و به این واسطه ارواح و افکار و دل ها را شیفته خدای یکتا می سازد و اعمال و اخلاق بشر را رحمانی می نماید و موجب اتّحاد و وحدت پیروان ادیان می گردد و موجبات به قول آقای عبدالکریمی «امر معنوی» حقیقی را برای بشریت هزاره سوّم به بعد به ارمغان می آورد و چالش ها و دغدغه های فکری ایشان و سایر متفکرین سنّتی و نوگرای مسلمان را حلّ می کند، عبارتند از مفاهیمی چون: قیامت، آسمان، زمین، ماه، ستارگان، شب، روز، آخرالزمان، ساعت، بهشت، جهنم، شیر، عسل، شراب، آب، نان، آتش، بعث، غیبت، حشر، نشر، رجعت، برزخ، معاد، روح، قبر، دنیای بعد، خلقت آدم و حوا، خلقت آسمان و زمین در شش روز، اسم اعظم، ملائکه، جنّ، شیطان، حساب و کتاب و مجازات و مکافات، زنده شدن مرده ها، دَجّال، سُفیانی، شفای نابینا و ناشنوا و گنگ، زنده کردن مردگان، ید بیضای موسی و مار و آتش، خاتمیت حضرت محمّد، ابدی بودن شریعت حضرت موسی، از بین نرفتن انجیل جلیل و کلام

حضرت مسیح، دو نیمه شدن ماه، برخاستن حضرت مسیح از قبر بعد از سه روز، مفهوم وحی والهام و جبرئیل و روح القدس و تشبیه آن به کبوتر، عزرائیل و میکائیل و اِسرافیل، عمرهای طولانی همچون نوح، لقاءالله و دیدار خدا، نشستن خدا بر عرش، عالم دَر، نزول مَدینهالله و اورشليم جديد، ملکوت خدا، تین و زیتون، شهرهای جابلقا و جابلسا، خِضر، رفتن حضرت یونس در شکم ماهی، قصه اصحاب کهف، هُدُود سلیمان، عوالم ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و امثال آن، معنی مدّت زمان قیامت که هم به یک چشم به هم زدن تعبیر شده و هم به پانصد هزار سال،... و بسیاری اسرار و رموز و متشابهات دیگر که معانی و مفاهیمی باطنی و حکیمانه دارند.^{۵۸}

با حلّ معضلات چنین متشابهات و رمز و رازهای کتب آسمانی قبل و قرآن است که ایراد دیگر آقای عبدالکریمی هم حلّ و فصل می شود. ایشان در مصاحبه گفته اند: «... چطور نظام های تئولوژیک [به گمان ایشان ادیان بابی و بهائی] با زبان تئولوژیک می کوشند به بعضی از شخصیت ها و حوادث قداست ببخشند و بعضی از رویدادهای طبیعی را به منزله معجزات و کرامات الهی تلقی کنند.» اگر ایشان عقاید ادیان بابی و بهائی را در خصوص میزان اعتبار خواب و رؤیا و اعداد و ارقام و ابجد و معجزات در آثار کثیر و حیانی آنها مطالعه می کرد نبایستی چنین می گفت و بر اساس آن نبایستی رُمانش را می نوشت و از آن نبایستی نتیجه می گرفت که ادیان مزبور و مؤسسان و پیروانش استغفرالله اسیر دُن کیشوتیسم و خواب و خیال و اوهام اند! همین کوتاهی ایشان از مطالعه این حقایق از آثار بابی و بهائی نشان می دهد انتخاب آثار و متون و تواریخ بابی و بهائی برای نوشتن رُمانشان یکسونگری و گزینشی بوده است و نه به نیت تحقیق و فهم درونی و مستند ادیان بابی و بهائی.

همان طور که قبلاً عرض شد در این آثار بقدری تعالیم و احکام مربوط به اوهام زدائی و خرافات زدائی از فرهنگ اسلامی و نیز از دیگر ادیان وجود دارد که از حدّ احصا خارج است. در اینجا عقاید ادیان بابی و بهائی را در خصوص سه موضوع «خواب و رؤیا»، «اعداد و ارقام و جفر و ابجد» و «معجزات» مورد ادعای آقای عبدالکریمی می آورد تا استنتاج اشتباه ایشان مبنی بر این که گفته اند: «نظام های تئولوژیک [بابی و بهائی] می کوشند» از جمله با همین سه ابزار «تاریخ را به نحوی بازسازی کنند که منتهی به تأیید و اثبات نظام اعتقادی آنها باشد و این که چگونه نظام های تئولوژیک می کوشند به خودشان و پاره ای از باورها تقدّس ببخشند.» آشکار گردد. ایشان همچنین در مصاحبه ها و

در متن رُمانشان برای اثبات دُن کیشوت بودن شخصیت های ادیان بابی و بهائی بارها و بارها گفته و نوشته و وانمود کرده است پایه و علل و دلایل ادعا و ایمان و نکات مثبت اخلاقی و اقدامات و شجاعت ها و فداکاری های حضرت باب و حضرت بهاءالله و پیروانشان خواب و رؤیا، و مانند جنبش های «حروفیه» فضل الله استرآبادی و «نقطویه» محمود پسیخانی^۹ تمسک به تطبیقات اعداد و نقطه و حروف و ابجد با آیات بوده است!

اما درباره موضوع اول خواب و رؤیا مطالبی از خود آقای عبدالکریمی در جلسه بررسی و نقد کتاب «مقدمه‌ای بر رؤیاشناسی تاریخی»^{۱۰} با اشاره به زمان «دُن کیشوت های ایرانی»- که در آن موقع هنوز منتشر نشده بوده- بیان شده که در آن هم مقصد و نیت ایشان از نوشتن رُمان مزبور بازگویی شده و هم برای دانستن نظرشان درباره خود خواب و انواع آن گویاست. ایشان می گوید: «شکاف عظیمی را میان ذهنیت ایرانی و جهان کنونی درک کرده‌ام... بیش از دو یا سه دهه، ذهن بنده درگیر نحوه مواجهه ایرانیان با جهان معاصر است و شکاف عظیمی را میان ذهنیت ایرانی و جهان کنونی درک کرده‌ام... سال هاست و شاید بیش از دو یا سه دهه، ذهن بنده درگیر نحوه مواجهه ایرانیان با جهان معاصر است و شکاف عظیمی را میان ذهنیت ایرانی و جهان کنونی درک کرده‌ام. حاصل پژوهش های بنده زمانی است تحت عنوان «دُن کیشوت ایرانی» که با گذشت ۱۲ سال هنوز مجوز نشر دریافت نکرده است. در آن نشان داده شده است که در روزگاری که جهان اسیر تحولات ژرف بوده است ما اسیر چه رؤیاپردازی‌هایی بوده‌ایم؟ در این زمان تلاش بنده این بوده که نحوه مواجهه ایرانیان را از منظر جنبش بابیه در دوران قاجار نشان دهم. در مطالعات خود مشاهده کردم که خواب یک عنصر اساسی در تاریخ ماست. و مرز واقعیت و توهم آن چنان در هم تنیده است که نمی‌توان تشخیص داد در رؤیا هستیم یا در واقعیت؟

... خواب‌ها و رؤیا تجربه افکار، تصاویر، صداها و احساساتی است که در هنگام خواب انجام می‌پذیرد. خواب و رؤیا را می‌توان از چشم‌اندازهای مختلفی نگریست: چشم‌انداز دینی؛ همه انسان‌ها در تمام دوره‌های تاریخی همواره اهمیت زیادی برای خواب قائل بوده‌اند و همواره در ادیان بدوی و حتی فرهنگ‌های متعالی خواب و رؤیا روزنه‌ای به عالم خدایان بوده و از طریق خواب با عالم غیب و مقدّسات ارتباط برقرار می‌کردند. و خواب مجرایی برای تماس انسان‌های میرنده با دنیای نامیرایان بوده

است. می‌توان به خواب‌های ابراهیم و یعقوب که در کتب مقدس آمده است اشاره کرد. در تورات و عهد عتیق رؤیاهای به منزله مجرای برای ارتباط با دنیای ماورا الطبیعه می‌باشد.

... در قرآن نیز به تبع کتب مقدس پیشین، خواب به عنوان یکی از وسایل انتقال وحی در اکثر پیامبران ذکر شده است. یوسف و دانیال نبی دو مفسر برجسته رؤیا هستند که قابلیت خودشان را هدیه‌ای از جانب خداوند می‌دانند. تمامی رؤیاهای مقدس و خواب‌های عهد عتیق منتسب به آینده است و این در مقابل نقطه نظر علمی قرار می‌گیرد که خواب‌ها را نشأت گرفته از مسائل گذشته می‌داند. در عهد عتیق رؤیاهای غالباً نمادین هستند و نیاز به تعبیر دارند و تنها افراد خاصی قابلیت تعبیر صحیح رؤیا را دارند. در آنجیل است که شاهد حضور کابوس‌ها و رؤیاهای بد می‌باشیم.

... با چند چشم‌انداز علمی و تئوریک می‌توان با خواب‌ها برخورد کرد. یک چشم‌انداز، چشم‌انداز تاریخی است. بخشی از کار تاریخ‌پژوهان نگارش تاریخ رؤیاهای می‌باشد. منظر دوم، روانشناختی است که بررسی خواب‌ها و فهم ارتباط آنها با شخصیت‌ها و زندگی فرد می‌باشد. مشهورترین دیدگاه‌ها در این مورد مربوط به فروید و یونگ است که البته نقطه‌نظراتشان در مقابل هم قرار می‌گیرد. به طوری که فروید خواب‌ها و رؤیاهای را حاصل سرکوب امیال جنسی و غریزی می‌داند اما یونگ ضمیر ناخودآگاه فروید را در حوزه وسیع‌تری دنبال می‌کند. یونگ برخلاف فروید ضمیر ناخودآگاه را در معنای وسیع‌تری به کار برده و از ضمیر ناخودآگاه جمعی صحبت می‌کند. وی بر مفهوم کهن الگو تأکید می‌کند و تاریخ را در تکوین ناخودآگاه فردی و اجتماعی دخیل می‌داند در صورتی که از نظر فروید، تنها تاریخ زندگی فردی در شکل‌گیری ضمیر ناخودآگاه نقش دارد.

... چشم‌انداز دیگر، بیولوژیکی است که خواب‌ها را براساس بخشی از فعالیت‌های فیزیکی بدن تبیین می‌کند. چشم‌انداز فلسفی و متافیزیکی نیز می‌توان به خواب‌ها داشت. در قرن ۱۸ و ۱۹ علاوه بر بسط آگاهی‌های تاریخی، نگرش تاریخی نیز ظهور پیدا کرد و نگاه تبارشناسانه که مبتنی بر نگرش هگلی بود رواج یافت. مسئله خواب و رؤیا در کتاب مقدمه‌ای بر رؤیاشناسی، براساس چشم‌انداز تاریخ-سیاسی- اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است.

... اهمّیت این کتاب از آن روست که نشان می‌دهد که رؤیایها نیز می‌توانند موضوع پژوهش تاریخی قرار گیرند چرا که نگرش تاریخ کنونی فراتر از تاریخ پادشاهان، امور سیاسی و حوادث کلان است. امروزه بیش از هر چیز بر تاریخ فرودستان، تاریخ زنان، کودکان و حتی تاریخ دیوانگان مدنظر قرار می‌گیرد. تاریخ خواب‌ها و رؤیایها از جنبه‌های گوناگون می‌تواند مورد تحلیل سیاسی- اجتماعی قرار بگیرد. کتاب حاضر به دنبال اثبات درستی یا نادرستی خواب‌ها نیست بلکه این مسئله است که رؤیایها در بافت سیاسی- اجتماعی جامعه چه نقش و کارکردی دارند و در کدام بافت سیاسی- اجتماعی پیدا شده‌اند.

... خواب یک امر فرهنگی است بدین معنا که خواب هر فرد با تاریخ و شرایط فرهنگی آن جامعه در ارتباط است و نیز نحوه مواجهه با خواب و تعبیر و تفسیرهای آن نیز تاریخی است. و این که رؤیایها و کابوس‌های بشر نیز بخشی از تاریخ بشر است.»

با توجه به آنچه ایشان، به عنوان فردی مسلمان و تحصیل کرده، درباره رؤیایهای انبیاء مذکور در تورا و انجیل و قرآن گفته، و اشاره کرده این رؤیایها «از وسائل انتقال وحی در اکثر پیامبران» و «هدیه ای از جانب خداوند» هستند، و لابد حقیقت این رؤیایها را پذیرفته است، معلوم نیست چرا در جای جای زمان «دُن کیشوت های ایرانی» رؤیایهایی معنوی و روحانی و وحیانی ای را که شخصیت های ادیان بابی یا بهائی دیده اند «رؤیایپردازی» و «خیال و توهم» ذکر می کنند؟! از نکات جالب صحبت ایشان آن که گفته است «تمامی رؤیایهای مقدّس و خواب های عهد عتیق منتسب به آینده است» و ای کاش ایشان تأویل صحیح و حقیقی بعضی از آنها را که بشارت به ظهور ادیان بابی و بهائی است در آثار بهائی مطالعه می کرد!^{۱۱}

با یادآوری این بشارات عهد عتیق و جدید به ظهور ادیان بابی و بهائی، نگارنده توجه برادر عزیزم آقای عبدالکریمی را به این نکته بسیار بسیار مهم جلب می کند که این فقط شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مسلمان- به عنوان «مبشّرین شرقی» ادیان بابی و بهائی- نبودند که طبق آیات قرآن و احادیث اسلامی نزدیکی ظهور موعود را بشارت دادند، بلکه علاوه بر ایشان چندین نفر دیگر از مسلمانان- و یک نفر هندی- بودند که بشارت ظهور را می دادند و تاریخ آن را تعیین می کردند که این

خود نشانه ای از حقیقی- و نه اوهام و خیالی- بودن آن بشارت و تحقق آنهاست. شرح مختصر یازده نفر از این «مبشرین شرقی» را آقای نصرت الله محمد حسینی از فضلالی بهائی در صفحات ۱۰۴-۱۰۰ کتاب «حضرت باب» آورده اند. و از این هم بسی جالب تر و مهم تر آن که علاوه بر این «مبشرین شرقی»، چندین نفر نیز از علمای مسیحی بوده اند که به عنوان «مبشرین غربی» با تعیین تاریخ ظهور حضرت باب در سال ۱۲۶۰ ه. ق. (۱۸۴۴ میلادی) به ادیان بابی و بهائی بشارت دادند. شرح مختصر چهارده نفر از ایشان نیز در همان کتاب تألیف آقای نصرت الله محمد حسینی در صفحات ۱۰۰-۹۲ آورده شده است. و در کتاب «رحیق مختوم»، جلد ۲، صص: ۱۰۰۵-۱۰۰۰ تألیف دانشمند بهائی عبدالحمید اشراق خاوری، به نقل از مقاله حسین بک کوچرلینسکی،^{۱۲} شرح مختصر شانزده نفر از مبشرین غربی آمده است. به این ترتیب پیش بینی سال ۱۲۶۰ ه. ق. (۱۸۴۴ میلادی) که آقای عبدالکریمی آن را از دستمایه ها و مبانی اصلی آغاز و پایان زمان «دُن کیشوت های ایرانی» قرار داده و در صص: ۱۳-۱۵ زمان راجع به آن توضیح داده و به نظر گمان نموده است فقط استنباط شیخ و سید بوده است، نه تنها توسط شیخ احمد و سید کاظم بیان شده بود، بلکه توسط مبشرین غربی هم تعیین شده بود؛ شیخ و سید از روی قرآن و احادیث اسلامی دریافت کرده بودند، و مبشرین غربی از آیات کتب عهد عتیق و جدید، و این امر صحت آن بشارت ها و حقیقت تحقق ظهور حضرت باب را ثابت می کند. در واقع نفس تحقق حقایق مذکور در طول تاریخ ادیان بابی و بهائی نشانه صحت آنها بوده و نشان می دهد از منشاء عقل کلی الهی است و نه عقول جزئی بشری.

از آنجا که نکته فوق برای اثبات غلط بودن ادعای آقای عبدالکریمی و مُرادشان علی شریعتی، بسیار مهم است، توضیحی بیش تر ضروری است. ادعای مزبور مطلبی است در مقدمه زمان «دُن کیشوت های ایرانی» از علی شریعتی که می گوید: "در نیمه قرن نوزدهم، صد سال پیش، درست در همان سال ها که دولت های اروپا خیمه های سیاسی- اقتصادی و فرهنگی خود را، پس از تسخیر نظامی آسیا و آفریقا در این سرزمین برپا می کردند و روشنفکران و دانشمندان و نویسندگان اروپایی از استثمار سخن می گفتند، در اروپای غربی و مرکزی و انگلیس، جنگ طبقاتی و رهایی کارگر و مبارزه با سرمایه داری درگیر بود و مسأله جامعه آزاد و برابری انسانی و سوسیالیسم و سندیکالیسم و نفی دولت و جامعه بی طبقه مطرح می شد، "مالکیت دزدی است" نوشته می شد و فقر فلسفه و فلسفه فقر و کاپیتال و مقدمه

بر اقتصاد سیاسی؛ و آلمان و فرانسه و انگلستان صحنه مبارزات طبقاتی و سندیکالی بود و بحث از انقلاب طبقاتی و شخصیت توده و استقرار مالکیت اجتماعی...، [با توطئه بیگانگان] در هر یک از کشورهای اسلامی یک عدد امام زمان ظهور می کرد و ایران به فاصله بیست سال، دو تا، که دومی به پیغمبر و بعد به خود خدا هم تبدیل شد!^۳ عین همین ادعا را آقای عبدالکریمی در مصاحبه شان با روزنامه سازندگی چنین می گوید: "در روزگاری که اروپا دچار انقلاب صنعتی و عصر روشنگری و تحولات فکری و فلسفی بود در هر گوشه ای از جامعه ما یک نفر به نام موعود ظهور پیدا می کرد و همین امر نیروهای اجتماعی ما را چگونه تلف کرده، چه مسائل و مصائبی را برای جامعه ما ایجاد می کرد."

بطلان این ادعا از همین وجود «مبشرین غربی» ظهور ادیان بابی و بهائی علاوه بر «مبشرین شرقی» ظهور آشکار می شود. همین که در غرب هم مبشرین مسیحی بشارت به سال ۱۲۶۰ ه. ق. (۱۸۴۴ میلادی) برای ظهور موعود را دادند اثبات می کند بشارت مبشرین شرقی همچون شیخ احمد و سید کاظم رشتی ناشی از عقب افتادگی و توهم شیعیان ایران دوران قاجار نبوده بلکه عین حقیقت و صادق بوده است. فقط شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نبودند که وعده نزدیکی ظهور را طبق وعده های قطعی و یقینی قرآن مجید و احادیث صحیحه- و نه جعلی- در ۱۲۶۰ ه. ق. دادند، بلکه مسیحیان نیز تاریخ ۱۸۴۴ (۱۲۶۰ ه. ق.) را پیش بینی کردند و منتظر بودند. پس ظهور مرتبان آسمانی دو ظهور بابی و بهائی و قهرمانانی که به ایشان مؤمن شدند و در راهش فداکاری کردند توهمی از روی دُن کیشوتیسم نبوده بلکه عین واقع بوده است. اگر آقای عبدالکریمی در مقدمه «دُن کیشوت های ایرانی» از علی شریعتی آورده که در شرایطی که غرب پیشرفت می کرد در شرق عقب مانده متوهم امام زمان درست می کردند، می بینیم که در همان غرب پیشرفته هم بشارت ظهور موعود رایج بوده است و مسیحیان منتظر ظهور موعود بودند و همین اثبات می کند دغدغه ظهور در شرق و غرب هر دو بوده نه آن که این امر دسیسه غربی ها برای فریب و استثمار شرقی ها بوده باشد.

این که بگوییم مدعیان کذب ای هم ظاهر شدند دلیل بر رد مدعیان صادق در ادیان بابی و بهائی نمی شود. زیرا اگرچه در تورات و انجیل و کتب زردشتی و احادیث اسلامی صحبت از پیدا شدن

مَدَّعِيَانِ كَذِبُهُ هَمَّ شَدِيدٌ هِيَ جَاءَ نِيَامُهُ كَمَا أَنَّ نَظَرَ فِي هَذِهِ الْمَدَّعِيَانِ كَذِبُهُ، مَوْعِدٌ حَقِيقِيٌّ هَمَّ وَجُودٌ
 نَادِرٌ كَمَا أَنَّ ظُهُورَهُ مَنطَبِقٌ بِأَشْرَافِ كُتُبٍ قَبْلَ بُوْدِهِ بِأَنَّ بَلَكُهُ دَقِيقًا مَوْعِدٌ حَقِيقِيٌّ فِي مِثْلِ هَذِهِ
 الْمَدَّعِيَانِ كَذِبُهُ ظَاهِرٌ يَجِبُ شُكُّهُ وَفِي هَذِهِ الْمَدَّعِيَانِ انْتِظَارُهُ كَمَا أَنَّ صَادِقٌ حَقِيقِيٌّ رَأَى كَذِبَ دَرُوعِيٍّ
 تَشْخِصٌ يَجِبُ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ هَذِهِ حَقِيقَتِيٍّ كَمَا أَنَّ فِي الْقُرْآنِ وَفِي كُتُبِ مَقْدَّسَةٍ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ
 بِعَنْوَانِ «امْتِحَانَاتٍ حِينَ ظُهُورِ مَوْعِدٍ» ذِكْرٌ شَدِيدٌ هُوَ. حَضْرَتُ بَهَاءِ اللَّهِ مِي فَرَمَائِنْدُ: «امْتِحَانَاتُ الْهَيْهَةِ
 هَمِّيشَةُ فِي مَابَيْنِ عِبَادِ أَوْ بُوْدِهِ وَخَوَافِ بُوْدِ تَا نُورِ مِنْ ظَلْمَتِ وَصِدْقِ مِنْ كَذِبِ وَحَقِّ مِنْ بَاطِلِ وَهُدَايَةِ مِنْ
 ضَلَالَتِ وَسَعَادَتِ مِنْ شَقَاوَتِ وَخَارِ مِنْ كَلِّ مَمْتَازِ وَمَعْلُومِ شُودِ. چنانچه فرمود: "الْم أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ
 يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ." [سورة عنكبوت، آية ۲ / مضمون به فارسی: الف لام میم، آیا مردم
 چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان آورده‌ایم ره‌اشان کنند و هیچ امتحانشان نکنند؟] ۶۴ و
 نیز: «یک نسیم از غنای او جمیع عالم را به خلع [جامه‌های] غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او
 همه هستی را به حیات باقیه مشرف فرماید. ولیکن چون مقصود امتیاز حق از باطل و شمس از ظل
 است، این است که در کل حین امتحان‌های منزله از جانب رب العزّه چون غیث هاطل [باران ریزان]
 جاری است.» ۶۵

و درباره این که هر فردی خود به تنهایی قادر به تشخیص حَقَانِیَّتِ مَوْعِدِ صَادِقِ مِنْ كَذِبِ است،
 حَضْرَتُ بَهَاءِ اللَّهِ مِي فَرَمَائِنْدُ: «وَ أَمَّا مَا سَأَلْتِ فِي الْأَفْعَالِ فَأَعْلَمُ بِأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ اللَّهُ رَبُّكَ وَ الْعَامِلُ هُوَ الْعِبَادُ
 كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ آتَى الْحُكْمُ مِنْ لَدُنِّ عَزِيزِ عَلِيمٍ. إِنَّهُ خَلَقَ عِبَادَهُ وَ عَرَّفَهُمْ مَنَاهِجَ الْهُدَايَةِ وَ سُبُلَ أَمْرِهِ وَ
 خَلَقَ فِيهِمْ قُدْرَةً لِيَسْتَطِيعَنَّ بِهَا أَنْ يَسْأَلُوا سُبُلَ الْحَقِّ. مَنْ سَلَكَ فِيهَا أَرَادَ مَوْلَاهُ إِنَّهُ نَجَى وَ آمِنٌ وَ الَّذِي
 أَعْرَضَ إِنَّهُ كَفَرَ بِاللَّهِ الْمُهَيِّمِ الْقَيُّومِ.» ۶۶ [مضمون به فارسی: و اما آنچه در اعمال و افعال پرسیدی پس
 بدان که خالق خداوند پروردگارت می باشد و عامل خود بندگان هستند. این چنین امر قضا و جاری شد
 و حکم از جانب [خداوند] عزیز علیم آمد. بدرستی که خداوند بندگان را آفرید و راه‌های هدایت و
 سبیل‌های امرش را به ایشان شناساند و در ایشان قدرتی آفرید که بواسطه آن بتوانند راه‌های حق را
 بیمایند. کسی که در آنچه مولایش آن را اراده فرمود سالک شد بدرستی که نجات و اطمینان یافت، و
 کسی که اعراض کرد بدرستی که او به خداوند حاکم بی نیاز گف و ورزید.]

ظهور موعود حقیقی و تشخیص مدعی صادق از مدعیان کاذب را از آثارشان می توان فهمید، چنان که حضرت مسیح فرمودند «درخت را از ثمرش می شناسند». در بند سی و نهم جلد دوم کتاب «جَنَاتِ نَعِيم» که شرح «استدلالية منظوم» شاعر شهیر بهائی محمد نعیم، تألیف فاضل بهائی عبدالحمید اشراق خاوری است،^{۱۷} درباره شناخت موعود حقیقی از مدعی کاذب توضیحاتی از کتب مقدسه ادیان قبل آمده است که قسمتی از آن چنین است:

۱- «دل ز تقلید گر کسی شوید/ عقل بی شبهه دین حق جوید

۲- دانه ای را که دست صنع نکاشت/ او نمی زاید و نمی روید

۳- صورتی را که کلک حق نکاشت/ او نمی پاید و نمی پوید

۴- چون گلی را بسازی از کاغذ/ او نمی بالد و نمی بوید

۵- بلبلی را که آری از پر و بال/ او نمی نالد و نمی موید

۶- ورقی را که دست حق نوشت/ پنجه روزگار می شوید

۷- ای که گفتی علامت حق چیست/ می کند حق هر آنچه می گوید

۸- هیچ مؤمن نشد به هیچ زمان/ آن که در دین بهانه می جوید

۹- نگرود آن که از دلیل و کتاب/ نگرود مرده خیزد آر ز تُراب

توضیح ابیات:

۹-۱- معنی ابیات واضحست. بیت ۹ اشاره به آیه مبارکه قرآن است که به این مضمون فرموده اگر مرده ها زنده شوند و آیات عجیبه ظاهر شود کفار مؤمن نخواهند شد. قَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْأَنْعَامِ "وَلَوْ أَنَّ نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا ... " (آیه ۱۱۱)

۱- در کتب مقدسه الهیه مَدَمَّتِ بسیار درباره تقلید اصول دین نازل و مذکور گردیده و تا دل از تقلید پاک نشود نفوس به جاده حقیقت راه نیابند... ۲- در کتب الهیه به این معنی اشارات بسیار شده است که

مَظَاهِرِ مَقْدَسُهُ الْهَيْهَ فَقَطْ مِي تَوَانِدِ وَضَعِ قَوَانِينِ نَمُودِه آن را اجرا فرمایند و بجز شریعتِ آنان سایر قوانین و شرایع باطله کاذبه در صورتِ انتساب به خداوند محو و زائل گشته از بین می رود. در توراتِ تثنیه باب هیجدهم آیه بیستم به بعد می فرماید: "نَبِيَّ كِه جِسَارَتِ نَمُودِه بِه اِسْمِ مَن سَخَنِ گُويِد كِه بِه كَفْتَنَشِ اَمْرِ نَفْرَمُودِم يَا بِه اِسْمِ خُدَايَانِ غَيْرِ سَخَنِ گُويِد اِگَرِ اَن چيزِ وَاقَعِ نَشُودِ وَ بِه اِنجَامِ نَرَسِدِ اَيْنِ اَمْرِي اِسْتِ كِه خُدَاوَنِدِ نَكْفَتِه اِسْتِ بَلَكِه اَن نَبِيَّ اَن رَا اَز رُويِ تَكْبَرِ كَفْتِه پَس اَز او نَتْرَس" و در كِتَابِ اَنْبِيَا بِه اَيْنِ مَعْنِي بَسِيَارِ اِشَارِه شُدِه اَز جَمَلِه دَر اَشْعِيَا فَصْلِ ٤٢ آيَه ٨ مِي فَرْمَايِد "خُدَاوَنِدِ مَنمِ جَلَالِ خُودِ رَا بِه غَيْرِ وَ سَتَايِشِ خُودِ رَا بِه اَصْنَامِ تَرَاشِيْدِه نَمِي دِهْم". وَ دَر مَرَاثِي اِرْمِيَا فَصْلِ ٣ آيَه ٣٧ مِي فَرْمَايِد: "كَيْسْتِ بَگُويِد وَ وَاقَعِ شُود. اِگَرِ خُدَاوَنِدِ اَمْرِ نَفْرَمُودِه بَاشِد". نَظِيرِ اَيْنِ بَيَانَاتِ مَبَارَكِه دَر كِتَابِ اِرْمِيَا فَصْلِ ٢٨ آيَه ١٥ وَ فَصْلِ ٢٩ آيَه ٣١ وَ فَصْلِ ٢ آيَه ١٣ وَ اَشْعِيَا فَصْلِ ٥٥ آيَه ١٠ وَ اِرْمِيَا فَصْلِ ٢٨ آيَه ٩ وَ كِتَابِ حِرْزِيلِ فَصْلِ ١٢ وَ ١٣ وَ ١٤ وَ اِنجِيلِ مَتِّي فَصْلِ ١٥ آيَه ١٣ وَ فَصْلِ ١٣ آيَه ٣١ وَ كِتَابِ اَعْمَالِ رَسُولَانِ فَصْلِ ٥ آيَه ٣٤ وَ غَيْرِه مَذْكُورِ اِسْتِ مَرَاجِعِه شُود. دَر قُرْآنِ مَجِيدِ نِيْزِ اَيْنِ قَبِيْلِ آيَاتِ وَ بَيِّنَاتِ بَسِيَارِ اَز جَمَلِه دَر سُورَه اِبْرَاهِيمِ (آيَه ٢٤ تا ٢٧) مِي فَرْمَايِد: اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي اُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ اجْتُنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يَتَّبَتُّ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْاٰخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِيْنَ وَ يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ" اِنْتَهَى. بَرَايِ مَزِيْدِ تَبَصُّرِ بِه بَيَانَاتِ مَقْدَسِه دَر سُورَه رَعْدِ آيَه ١٤ وَ سُورَه الْحَاقَّةِ آيَه ٤٤ تا ٤٨ وَ سُورَه الْاِنْعَامِ آيَه ٩٣ وَ سُورَه شُورَى آيَه ٨١ وَ يُوْنُسِ آيَه ٦٥ وَ ٦٩ وَ ٨١ وَ سُورَه تُوْبِه آيَه ٣٢ وَ ٤٠ وَ سُورَه اَنْبِيَا آيَه ١٨ وَ سُورَه رُومِ آيَه ٤٧... وَ غَيْرِه مَرَاجِعِه شُود.»

وَ نِيْزِ سُورَه اِسْرَاءِ، آيَه ١٧ فَرْمُودِه: "قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْفًا" يَعْنِي حَقِّ ظَاهِرِ شُدِ وَ بَاطِلِ مَحْوِ وَ زَائِلِ گَرْدِيْدِ هَمَانَا دَعْوَتِ بَاطِلِ اَز بَيْنِ مِي رُودِ وَ ثَبَاتِ وَ دَوَامِي نَدَارِدِ. وَ نِيْزِ دَر سُورَه حَاقَّةِ قُرْآنِ مَجِيدِ مِي فَرْمَايِد: «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْاَقَاوِيلِ لَّاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِيْنِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِيْنَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ عَنهُ حَاجِرِيْنَ وَ اِنَّهٗ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِيْنَ وَ اِنَّا لَنَعْلَمُ اَنَّ مِنْكُمْ مُّكْذِبِيْنَ وَ اِنَّهٗ لَحَسْرَةٌ عَلٰى الْكٰفِرِيْنَ وَ اِنَّهٗ لَحَقُّ الْيَقِيْنِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ.» [وَ اِگَرِ پِيَامِبِرِ بَعْضِي كَفْتَارِهَايِ سَاخْتَكِي رَا بِه مَا نَسَبْتِ دِهْدِ، قَطْعًا اَوْ رَا بَا قَدْرَتِ مِي گَرَفْتِيْمِ. سَپَسِ رَگِ قَلْبِشِ رَا قَطْعِ مِي كَرْدِيْمِ. وَ هِيْجِ يَكِ اَز شَمَا نَمِي تَوَانِسْتِ سَپَرِ اَوْ شُودِ. هَمَانَا اَيْنِ قُرْآنِ بَرَايِ اَهْلِ تَقْوَا وَ سَبِيْلِه تَذَكَّرِ اِسْتِ. وَ مَا مِي دَانِيْمِ كِه بَعْضِي اَز

شما تکذیب کننده قرآنید. و بی شک بر کافران حسرتی خواهد بود. و همانا آن، حق و یقینی است. پس با نام پروردگار بزرگت به تسبیح پرداز.

به این ترتیب استنباط این همه مبشر شرقی و غربی از ادیان اسلام و مسیحی و حتی زردشتی^{۶۸} از آیات و احادیث خودشان و رؤیاهای مورد اشاره شان و تحقق دو ظهور بابی و بهائی جز حقیقت و واقعیت و صدق محض چیزی دیگر نبوده و نیست و ادعای امثال علی شریعتی و آقای عبدالکریمی مبنی بر دروغ و خواب و خیال و توهم و دُن کیشوتیسم درباره این همه حقایق آشکار، خود توهمی بیش نیست.

و اما نکته و حقیقت بدیع و بی همتایی که باید تأکید گردد آن که، از عظمت و جلال و شکوه دو ظهور بابی و بهائی است که دو شارع عالیقدرش، که دو سال اخیر (۲۰۱۷-۲۰۱۹ میلادی) تجلیل دویستمین سالگرد ولادتشان بوده است، فرموده اند برای اثبات امرشان محتاج هیچ یک از بشارات فوق الذکر نبوده و نیستند و دلیل اثبات ظهورشان نفس ظهورشان و آیات نازله از قلمشان می باشد. آن بشارات و دیگر دلایل فرعی برای کمک به نفوس ضعیفه است تا افکار و ارواحشان آماده گردد تا به مقامی رسند که خورشید ظهور را به خود آن بشناسند.

درباره این حقیقت، حضرت بهاء الله می فرمایند: «آنان که بَر مَقَرِّ اعْرِفُوا اللهَ بِاللَّهِ [= خدا را به خود خدا بشناسید] ساکن اند و بَر مَكَمَنِ قُدْسٍ لَا يَعْرِفُ بِمَا سِوَاهُ [= به غیرش شناخته نمی شود] جالس، حق را به نَفْسِ او و بِمَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ [= به آنچه از نزد خود حق ظاهر می شود] ادراک نمایند. اگرچه كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ [= کل آنان که در آسمان ها و زمین اند] از آیات محکمه و کلمات متقنه مملو شود اعتنا ننمایند و تمسک نجویند چه که تمسک به کلمات وقتی جائز که مُنْزِلِ آن مشهود نباشد. فَتَعَالَى مِنْ هَذَا الْجَمَالِ الَّذِي أَحَاطَ نُورُهُ الْعَالَمِينَ [= پس بلند مرتبه است این جمالی که نورش عالمیان را احاطه نمود].»^{۶۹} و نیز می فرمایند: «این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج به ذکرِ دونش نبوده و نیست. نظر به ضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را به افقِ امر فائز نماید و قاصدین را به کعبه حقیقی هدایت فرماید.»^{۷۰} و نیز می فرمایند: «تَاللهِ الْحَقِّ [= قسم به خداوند حق] این امر اعظم و حُجَّتِ كُبْرَى در اثبات ظهور به امری محتاج نبوده و نیست. بَحْرِ بَيَانِ أَمَامِ وُجُوهِ اِدْيَانِ [= در برابر ادیان] ظاهر

و آفتاب برهان فوق رؤس مشرق و لایح، سدره منتهی به اثمار بدیعہ منیعہ و اوراق جدیدہ لطیفہ باهر و هویدا.^{۷۱} و نیز می فرمایند: «اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن به آنچه خود فرموده: "أَوْلَمَ يَكْفِيهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ." [قرآن مجید، سوره عنکبوت، آیه ۵۱/ شایان ذکر است تنها دلیل مورد قبول در قرآن مجید نزول آیات ذکر شده است.] این است حجتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست: "دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ."^{۷۲}

و نیز می فرمایند: «فَأَنْصِفُوا فِي أَمْرِ اللَّهِ بَارِئِكُمْ ثُمَّ انظُرُوا إِلَى مَا نُزِّلَ عَنْ جِهَةِ الْعَرْشِ وَ تَفَكَّرُوا فِيهِ بِقُلُوبٍ طَاهِرٍ سَلِيمٍ إِذَا يَظْهَرُ لَكُمْ الْأَمْرُ كظهورِ الشَّمْسِ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ وَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ. قُلْ إِنْ دَلِيلَهُ نَفْسُهُ ثُمَّ ظُهُورُهُ وَ مَنْ يَعْجِزْ عَنْ عِرْفَانِهِمَا جَعَلَ الدَّلِيلَ لَهُ آيَاتِهِ وَ هَذَا مِنْ فَضْلِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ أَوْدَعَ فِي كُلِّ نَفْسٍ مَا يَعْرِفُ بِهِ آثَارَ اللَّهِ وَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ لَمْ يَتَمَّ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ إِنْ أَنْتُمْ فِي أَمْرِهِ مِنَ الْمُتَفَكِّرِينَ...»^{۷۳} [مضمون به فارسی: پس در امر خداوند خالقان انصاف دهید سپس به آنچه از جانب عرش نازل شد بنگرید و در آن با دل های پاک و سلیم تفکر کنید در این صورت امر بر شما مانند ظهور خورشید در وسط آسمان آشکار می گردد و حتماً از موقنین خواهید بود. بگو بدرستی که دلیل او نفس خود و پس از آن ظهور اوست و کسی که از شناخت این دو عاجز شد برای او دلیل را آیاتش قرار داد و این از فضل اوست بر عالمیان و در هر نفسی چیزی را ودیعه گذاشت که به وسیله آن آثار خدا را بشناسد و بدون آن [اگر چنین نبود] حجتش بر بندگانش تمام نمی شد اگر شما در امر او از متفکرین باشید.]

و حضرت عبدالبهاء جانشین منصوص و مبین و مفسر آیات حضرت بهاء الله در این باره می فرمایند: «هُوَ اللَّهُ أَي طَالِبِ حَقٍّ، اِغْرَافِ اِلٰهِي خَوَاهِي وَ شِنَاسَائِي جَوْنِي، قَلْبَ رَا اِزْ غَيْرِ خَدَا فَا رَغْ نَمَا وَ بَكْلِي مَنجَذِبِ مَحْبُوبِ حَقِيقِي گَرْد وَ تَجَسُّسِ وَ تَحْرِي اِزْ اُو نَمَا؛ بَه بَرَاهِينِ عَقْلِي وَ نَقْلِي مَرَا جَعْتِ كُن، زِيْرَا بَرَاهِينِ دَلِيْلِ سَبِيْلِ اِسْتِ وَ بَه اِيْنِ وَا سَطَه قَلْبِ مَتَوَجِّهْ بَه شَمْسِ حَقِيقَتِ گَرْدَد، وَ دَلِ چُون تَوَجِّهْ بَه اَفْتَابِ يَافْتِ چَشْمِ بِيْنَا گَرْدَد وَ اَفْتَابِ رَا بَه نَفْسِ اَفْتَابِ شِنَاسَد. اَنْ وَقْتِ مَحْتَا جِ دَلِيْلِ نَمَا نَد، زِيْرَا اَفْتَابِ غَنِيٌّ مُطْلَقَسْتِ وَ غَنَايِ مُطْلَقِ مَحْتَا جِ بَه چِيْزِي نِيْسْت؛ اِزْ جَمَلَه اَشْيَا دَلِيْلَسْت. مَثَلِ تُوْمَا [يَكِي اِزْ حَوَارِيُونِ حَضْرَتِ مَسِيْحِ كِه شَكَا كِ بُوْد] مَبَاشِ مَانَدِ پَطْرَسِ [اَوَّلِيْنِ حَوَارِي حَضْرَتِ مَسِيْحِ] شُو. اَمِيْدَوَارَمِ كِه جَسْمَاً وَ عَقْلَاً وَ رُوْحَاً شَفَا يَابِي ع.ع.»^{۷۴}

و با چنین مقام و عظمت و حجّتی که حضرت بهاءالله بارها در آثار و آیاتشان توصیف فرموده اند، اگر چنین دیانت و ظهور آشکاری انکار شود دیگر چه ظهور و دیانتی قابل اثبات است؟ حضرتشان می فرمایند: «قسم به شمس معانی که اگر آیات منزله بدیعه انکار شود احدی قادر بر اثبات آیات قبل نخواهد شد.»^{۷۵} و نیز می فرمایند: «ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود کدام امر در ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار.»^{۷۶} و نیز در «لوح احمد» می فرمایند: «قُلْ يَا قَوْمِ إِنَّ تَكْفُرُوا بِهَذِهِ الْآيَاتِ فَبِأَيِّ حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ هَاتُوا بِهَا يَا مَلَأَ الْكَافِرِينَ. لَا فَوْا الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَنْ يَقْدِرُوا وَ لَنْ يَسْتَطِيعُوا وَلَوْ يَكُونُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا... وَ إِنَّكَ أَنْتَ آيِقُنْ فِي ذَاتِكَ بِأَنَّ الَّذِي أَعْرَضَ عَنْ هَذَا الْجَمَالِ فَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ الرَّسُولِ مِنْ قَبْلُ ثُمَّ اسْتَكْبَرَ عَلَى اللَّهِ فِي أَرْزَالِ الْأَرْزَالِ إِلَى أَبَدِ الْأَبَدِينَ.» [مضمون به فارسی: بگو ای قوم اگر به این آیات کفر بورزید پس به کدام حجّت از قبل به خدا ایمان آوردید، دلیلتان را بیاورید ای گروه دروغگویان. نه قسم به کسی جانم در دست اوست هرگز قادر نخواهند بود و هرگز توانایی نخواهند داشت حتّی اگر بعضی یار و مددکار بعضیشان باشند... و بدرستی که تو در ذات خودت یقین داشته باش به این که هر کسی که از این جمال [حضرت بهاءالله] اعراض کند به تحقیق که از همه رُسل از قبل اعراض نموده و همیشه تا ابد بر خداوند استکبار ورزیده.] حضرتشان از امر و دیانت و آیاتی صحبت می کنند که هزاران نفر نیز در راهش جان شیرین را با سروری دلنشین تقدیم کردند. و حضرت عبدالبهاء در خصوص این شیدائیان بی همتای تاریخ ادیان می فرمایند: «حال اگر این قربانی و تراجی و تالانی و بی سر و سامانی و اسیری نساء و اطفال و جانفشانی به کمال شادمانی و همچنین در مشهد فدا فریاد "یا بهاء الأبّهی" و نداء "یا رَبِّيَ الْأَعْلَى" و صیحه "لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ" و نغمه "هَلْ مِنْ نَاطِرٍ يَنْظُرُنِي" دلیل بر ثبوت و استقامت نه و بُرهان رسوخ در ایمان نیست و از اعظم دلائل بر صداقت و روحانیت و محبّت این نفوس مقدّسه نه، پس دلیل ثبوت و استقامت چیست "فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" و حال آن که اگر به خون خویش ترجمه حال خود می نگاشتند البتّه صفحات اوراق آفاق کفاف نمی نمود و اگر این نفوس تکذیب شوند دیگر چگونه ثبوت انبیاء و رسوخ اولیاء و استقامت مؤمنین در قرون اولی ثابت می شود؟!»^{۷۷}

و به همین دلیل است که اگر آقای عبدالکریمی ادیان بابی و بهائی و حقیقت و صداقت پیروان جانفشان را در راه تحقّق صلح جهانی و وحدت عالم انسانی، با این همه حجّت آشکار انکار نماید و

آن را وهم و خیال و بیهوده و کُمیک- تراژیک و رؤیاپردازانه و مصداق دُن کیشوتیسم و بی سرانجام تصوّر کند، دیگر چگونه می تواند ادیان سابق را، که تاریخشان پُر است از متشابهات و خواب و رؤیا و وقایع و داستان ها و معجزات ظاهره عجیبه و آمیخته به خرافات و اوهام و تقلید، اثبات کند؟! لذا با این نحوه استدلال آقای عبدالکریمی، نتیجه این می شود که تمام انبیاء و پیروانشان اَسْتَعْفِزَ اللهُ مَصَادِیقِ دُن کیشوت بوده اند و اقداماتشان اوهام و خواب و خیال و بیهوده بوده است!

باری برای آن که برادر عزیزم آقای عبدالکریمی آرامش بیش تری بگیرند و از دغدغه سُنّت- مدرنیته و دُن کیشوتیسمی که خود (در مصاحبه با روزنامه سازندگی) گفته اند خودشان نیز دچارش هستند- «اگر بگویم که خود من هر روز و هر لحظه با این پرسش مواجه هستم که آیا اسیر بیماریِ حادّ دُن کیشوتیسم نشده ام، سخنی گزافه نگفته ام»- حدّ اقلّ کمی آسوده گردند، در اینجا نظر ادیان بابی و بهائی را راجع به خواب و رؤیا اشاره ای می کند تا از خود آثار بهائی معلوم شود علاوه بر آن که خواب و رؤیا دلیل و حجت اصلی این ادیان نیست- چنان که توضیحش در فوق آمد- همچنین واضح گردد که پیروان این ادیان هر خوابی را نیز صادق نمی دانند تا بر اساس آن ایمان و اعمال و اقدامات خود را استوار سازند و نتیجه به قول آقای عبدالکریمی به پوچی و توهم و دُن کیشوتیسم و دروغ مقدّس و متعارض با حقیقت و کُمیک- تراژیک و ناسازگار با جهان معاصر خودشان برسند!

در آثار بابی و بهائی است که خواب و رؤیا انواع دارد: صادقه که احتیاج به تعبیر ندارد؛ رؤیای تعبیری که احتیاج به تعبیر دارد؛ اَضْغَاثِ اَحْلَامِ [خواب های آشفته و پریشان و دَرهم و بی نظم] که اوهام است و بدون تعبیر. در نزد انبیاء رؤیا قسمی از اقسام وحی و اکتشافات روحانی است مثلاً بعضی از انبیاء بنی اسرائیل با رؤیا در خواب مبعوث شدند که این قبیل رؤیا مطابق حقیقت است.^{۷۸} حضرت بهاء الله می فرماید: «نوم با احکام منصوصه الهیه مقابله و معادله نماید. ضَعِ النَّوْمَ وَ حُذِّ مَا اَنْزَلَهُ الْوَهَّابُ فِي الْكِتَابِ.»^{۷۹} [مضمون قسمت عربی: خواب را رها کن و آنچه را که خداوند وهاب در کتاب نازل فرمود بگیر.] و حضرت باب می فرماید: «ما تَرَى فِي الْمَنَامِ مُطَابِقاً لِأَمْرِ الْحَقِّ فَاعْمَلْ بِهِ وَ اِلَّا فَلَا.»^{۸۰} [مضمون به فارسی: آنچه را که در خواب مطابق امر حق می بینی به آن عمل کن و الا پس عمل نکن.]

و حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب «مُفاوضات»، صص: ۱۸۹-۱۹۱ درباره «إلهام و کشفیات و رؤیا و تسخیر ارواح» در جواب این سؤال که «بعضی برآنند که کشفیاتِ روحانیه دارند یعنی با ارواح مکالمه می نمایند، این چه قسم است؟»، می فرمایند: «اکتشافاتِ روحانیه بر دو قسم است: یک نوع اوهام است که مصطلح اقوام سائره است، و نوع دیگر که مانند رؤیاست و آن حقیقت دارد نظیر رؤیای اَشعیا و رؤیای اِرمیا و رؤیای یوحناست که حقیقت دارد. ملاحظه نمائید که قوه متفکره انسان را دو نوع تصوّر است: یک نوع تصوّر صحیح است، چون مُنصَم به تَصَمُّم گردد آن تصوّر در خارج تحقّق یابد مانند تدابیر صائبه و آراء سَدیده و اکتشافات فنیه و اختراع صنایع جدیده؛ و نوع دیگر از تصوّرات آن افکار فاسده و خیالات بیهوده است که ابداً نتیجه و ثمری از آن حاصل نشود و حقیقت ندارد بلکه مانند امواج بحرِ اوهام موج می زند و چون خواب های بیهوده می گذرد. به همچنین کشفیاتِ روحانیه بر دو قسم است: یک قسم رؤیای انبیاست و اکتشافاتِ روحانیه اصفیا، و رؤیای انبیا خواب نیست بلکه اکتشافاتِ روحانیست و این حقیقت دارد می فرماید که شخصی را در چنین صورتی دیدم و چنین گفتم و چنان جواب داد این رؤیا در عالم بیداری است نه خواب بلکه اکتشافاتِ روحانیست که به عنوان رؤیا می فرماید؛ و قسم دیگر از کشفیاتِ روحانیه اوهام صِرَف است ولی این اوهام چنان تجسّم نماید که بسیاری ساده دلان گمان نمایند که تحقّق دارد. و دلیل واضح بر این اینست که از این تسخیرِ ارواح ابداً نتیجه و ثمری حاصل نشود بلکه مجرّد حکایت و روایت است. بدان که حقیقتِ انسانیه مُحیط بر حقایقِ اشیاست و کشف حقائق و خواصّ و اسرارِ اشیا را می نماید. مثلاً جمیع این صنایع و بدایع و علوم و معارف را حقیقتِ انسانیه کشف کرده یک وقتی جمیع این فنون و علوم و بدایع و صنایع سِرّ مکنون و مکتوم بود بعد بتدریج حقیقتِ انسانیه این را کشف کرده از حَیْزِ [عالم] غیب به حَیْزِ شهود آورده. پس ثابت شد که حقیقتِ انسانی محیط بر اشیاست زیرا در اروپا است اکتشاف امریکا نماید در زمین است کشفیات در آسمان کند کاشف اسرار اشیاست و واقف بر حقائق موجودات. این کشفیاتِ واقعه که مطابق حقیقت است مانند رؤیاست که آن ادراک روحانی است و الهامِ رحمانی و الفتِ ارواح انسانی چنان که می گوید چنین دیدم و چنین گفتم و چنین شنیدم. پس معلوم شد که روح را ادراکاتِ عظیمه بدون وسائط حواسّ خمسه مثل چشم و گوش است و ادراکاتِ روحانیه و مکاشفاتِ وجدانیه اتّحادی مقدّس از وَهْم و قیاس و اُلْفَتی منزّه از زمان و مکان در میان روحانیان هست. مثلاً در انجیل

مذکور که در جَبَلِ طابوزِ موسی و ایلیا نزد مسیح آمدند و این واضح است که این اُلْفَتِ جسمانی نبود یک کیفیتِ روحانیّه است که تعبیر به ملاقات شده است. و نوع دیگر از مکالمات و احضارِ ارواح و مخبراتِ اوهام است و محضِ خیالست و لکن چنین به نظر می آید که حقیقت دارد. عقل و فکر انسان گاهی اکتشاف حقایق نماید و از آن فکر و اکتشاف آثار و نتایج حاصل گردد این فکر اساس دارد ولی بسیار امور به خاطر انسان آید که مثل امواجِ بحرِ اوهام است ثمری ندارد و نتیجه ای بر آن تَرْتُّب نیابد و همچنین در عالم خواب رؤیائی بیند که بعینه ظاهر می شود وقتی خوابی بیند که ابداً ثمری ندارد. مقصود اینست که این حالتی که می گوئیم مخبراتِ ارواح یا مخاطباتِ ارواح یک قسم از آن اوهام محض است و قسم دیگر که عبارت از رؤیاهای مذکور در کتاب مقدّس مثل رؤیایِ یوحنا و اَشعیاست و مثل ملاقاتِ مسیح با موسی و ایلیا حقیقت دارد و آثار عجیبه در عقول و افکار حاصل گردد و انجذاباتِ عظیمه در قلوب پدید شود.»

از سه نصّ نمونه فوق از حضرت بهاءالله و حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، پیداست که آنچه در تاریخ ادیان بابی و بهائی از رؤیا و خواب ذکر شده اکتشافاتِ روحانی واقعی است و نه آن نوعی که اوهام و خیالات است. همچنین مشخص می شود که رؤیاهای منتسب به طَلَعاتِ مقدّسه ادیان بابی و بهائی از همان اکتشافاتِ روحانیِ انبیاءِ مورد اشاره حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است. و نیز معلوم می گردد که ملاک و میزان در این ادیان برای پیروان، کتاب و تعالیم و اوامر خداست و نه خواب و رؤیا، مگر آن که خواب و رؤیا مطابق آن تعالیم و اوامر باشد.^{۸۱}

اما درباره موضوع «اعداد و ارقام و جفر و ابجد» که آقای عبدالکریمی آن را نیز همچون خواب و رؤیا از ابزاری دانسته اند که بابیان و بهائیان با آن بتوانند «تاریخ را به نحوی بازسازی کنند که منتهی به تأیید و اثبات نظام اعتقادی آنها باشد و این که چگونه نظام های تئولوژیک می کوشند به خودشان و پاره ای از باورها تقدّس ببخشند.» و آن را همچون امثال فریدون آدمیت^{۸۲} شبیه عقاید جنبش های «حروفیه» فضل الله استرآبادی و «نقطویه» محمود پسیخانی در تمسک به تطبیقات اعداد و نقطه و حروف و ابجد با آیات دانسته اند، باید عرض کند استفاده از سمبل و نشانه اعداد مانند نقطه و حروف و

کلمات و محاسبات ابجدی برای بیان حقایق معنوی در ادیان سابق نیز رایج بوده است. آنچه در ادیان بابی و بهائی در این موارد آورده شده همه بر اساس همان اصطلاحاتی است که در قرآن مجید و احادیث اسلامی آمده است و جز این نمی توانسته باشد زیرا بعضی کاربردهای اعداد و حروف و کلمات جزء بشارات و شرایط ظهور موعود اسلام بوده است.

در فرهنگ اسلامی آمده است منشأ استفاده از اعداد و نقطه و حروف و «جفر و جامع» حضرت علی بوده اند و کاربرد حروف ابجد و استفاده از بشارات عددیّه در قرآن و احادیث و سایر کتب مقدّسه بر اهلش واضح است؛ جالب آن که در ردّیه «مفتاح باب الأبواب» علیه ادیان بابی و بهائی، تألیف زعیم الدّوله، ترجمه حسن فرید گلپایگانی که به وفور مورد استفاده ردّیه نویسان بوده است، در صفحه ۲۵، به نقل از یکی از اعلّم علمای اسلام در کتاب «درة المعارف» نقل شده است: «به درستی که جفر در آخر الزّمان با (محمد مهدی) ظاهر می گردد و در حقیقت جز خود او کسی به آن معرفت ندارد». ^{۸۳} همچنین در کتاب «یازده رساله فلسفی، منطقی، عرفانی» از آقای حسن حسن زاده آملی کاربرد اعداد و اشکال هندسی به عنوان نمادهایی برای بیان معنویات و معقولات کاملاً مشهود است.

علامه طباطبائی نیز در تأیید این امر می گوید: «ابجد کبیر ظاهراً از مسلمات است و آن از عدد یک تا هزار است که به بیست و هشت حرف در زبان عرب تقسیم شده، و در بین مسلمانان از شیعه و سنی جای شبهه و تردید نیست و علمای فریقین مانند شیخ بهاء الدین عاملی و شیخ محیی الدین عربی در اینجا سخن را بسط داده اند. در بین غیر مسلمانان نیز ابجد کبیر معروف است و قبل از اسلام در طائفه یهود رائج بوده و از زبان عبری یهود به جامعه مسلمین وارد شده است و... روزی در مجلسی بودیم که یک نفر از فلاسفه ژاپنی نیز حضور داشت، با آن که ریشه عقاید ژاپنی ها به چینی ها بر می گردد و آنها وثنی هستند، من سؤال کردم آیا شما به حروف ابجد و تاثیرات آن معتقد هستید یا نه؟ در پاسخ گفت: آری به حروف ابجد کبیر معتقدیم، و در این باره کتاب هایی از زمان قدیم داریم». ^{۸۴}

حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات مبحث بسیار بسیار مهمی را مطرح می فرمایند و آن این که چون معقولات و معنویات را آن چنان که حقیقتاً هست نمی توان مانند امور مادی درک کرد و مجسم نمود، آنها را در قالب محسوسات بیان می کنند تا درک آن به ذهن نزدیک تر شود. ^{۸۵} این است که از

تمثیل، تشبیه، اعداد، حروف، اشکال، نمادها و امثال آن استفاده می شود تا حقایق معقول و معنوی، محسوس و محسوس تر و تا حدی قابل تصوّر و قابل فهم گردد، اما خود این ابزار و وسایل محسوس به خودی خود عبارت از حقیقت آن مورد معقول یا معنوی محسوب نمی شوند. اما اذهان محدود گاه چنان مشغول این ابزار می گردند که از حقیقتی که آن ابزار برای محسوس کردن آن، مورد استفاده قرار گرفته غافل می شوند و به همین جهت است که از قدیم گفته اند، «التَّشْبِيهُ يُقَرِّبُ مِنْ وَجْهِهِ وَ يُبْعَدُ مِنْ وَجْهِهِ» (تشبیه از جهتی نزدیک می کند و از جهتی دور). مثال آن، تشبیهات کتب آسمانی درباره عالم بعد و بهشت و جهنم و قیامت و حشر و نشر و روح و امثال آن است که برای نزدیک کردن اذهان در قالب محسوسات بیان شده؛ ولی بعضی نفوس از حقیقت معنوی آن غافل شده، آنها را جسمانی فرض کرده اند؛ یا مانند کسی که به مصداق تشبیه چشم به بادام گمان نماید چشم را هم مانند بادام می توان شکست و مغزش را خورد، حال آن که وجه شبه شکل بادام بوده نه سایر خصوصیات آن! به همین سیاق مثلاً در مورد اعداد ۹ و ۱۹ یا سایر تطبیقات عددی با کلمات و أسماء و صفات و آیات مذکور در کتب آسمانی نیز باید گفت در فرهنگ وحیانی و الهامی اسلام نیز مذکور شده است و جزء خرافات و اوهام نیست، بلکه وسایل و نمادهایی است برای بیان حقایق معنوی و از جمله در متون اسلامی پیش بینی شده قائم موعود از عدد ۱۹ برای بیان تعالیم و امر خود استفاده خواهد کرد، چنان که مضامینی چون «يَذُورُ الْأَمْرُ فِي زَمَنِ الْقَائِمِ حَوْلَ عَدَدِ حُرُوفِ الْبِسْمِلَةِ» [امر در زمان قائم دور عدد حروف بسم الله الرحمن الرحيم که ۱۹ حرف است؛ جریان می یابد] در آثار اسلامی موجود است^{۸۶} و به همین جهت ملاحظه می شود که حضرت باب نماد و قالب ۱۹ یا مضارب آن را برای بیان تعالیم و احکام خود استفاده کرده اند و آن حقایق را در قالب ۱۹ ریخته اند^{۸۷} و همه آنها به نحوی حاکی از مراتب توحید است، و به این واسطه یکی از ده ها شرایط ظهور حضرت باب به وحی الهی مُحَقَّق شده است.

اما در دین بهائی همین تخصیص ها و نمادهای عددی نیز به حداقل رسیده و بسیاری از تعالیم حضرت باب، و آن قالب موعود و معهود اسلامی، به این علت که مقصود که تحقق ظهور بوده حاصل شده بوده، لذا منسوخ شده و تنها به عنوان نمونه، بعضی موارد آن حفظ شده است که آنها نیز همچون عدد یک، هفت، نه، نوزده، و دیگر اعداد، که حاکی از توحید و نمادهای وحدت است به کار رفته، و در خدمت حقایق روحانی و معنوی قرار گرفته نه بالعکس.^{۸۸} و نکته جالب آن که در دیانت بهائی در

مقایسه با ادیان سابق- از جمله دین بابی- وجوب تکرار ادعیه و اذکار مختلفه به تعداد زیاد، بسیار کم شده است. زیرا از حکمت های مهم وجود و وجوب تکرار ادعیه و اذکار به تعداد زیاد در ادیان گذشته در دوره کودکی عالم انسانی، مسأله انتظار و آماده شدن و تعجیل و دعا برای ظهور موعود کَلِّیِ الهی بوده است. و حال که آن موعود- یعنی حضرت بهاءالله- ظاهر شده اند به مصداق «طَلَبُ الْعِلْمِ بَعْدَ حُصُولِ الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ»^{۸۹} [طلب علم بعد از حصول معلوم مذموم است] لزومی به تکرار آن ادعیه و اذکار و کاربرد و تطبیق اَسْمَاء و اصطلاحات با اعداد و ارقام نیست.^{۹۰}

با ظهور آن موعود و آغاز دوران جوانی و شروع سیر به سوی بلوغ عالم انسانی، دیگر نیازی به آن همه تکرار در خلوت و عزلت و انتظار نیست و در عوض آن، حال که آن موعود ظاهر شده و آئینش را تشریح فرموده، با ترک «انزوا» و «قصد فضا»^{۹۱} با تکرار و اجرای همان معدود اذکار و صَلَوةِ مَنْصُوصَهُ بهائی و مناجات های روح افزا در کنار بسیاری تعالیم بدیعه، باید در میادین تحقق و تمسک به حیات بهائی و تَخَلُّقِ به اخلاق رحمانی- انسانی و اجرای تعالیم مَنْصُوصَه و خدمات متنوعه به جامعه بشری برای وصول به وحدت و صلح جهانی و سعادت و آسایش و رفاه مادی و معنوی عالم انسانی سعی و کوشش بلیغ نمود. به همین جهت، حضرت بهاءالله نَفْسِ چینی سعی و کوشش در خدمات روحانی- انسانی- مادی برای وصول به اهداف مزبور را عین عبادت محسوب داشته اند.^{۹۲}

و باید اضافه کرد برای اِفْرَاقِ و ریختن معقولات و معنویات در قالب ناسوت و عالم مادی، به هر حال انسان ها ناچارند قالب هایی مادی برگزینند، و از عجایب معجزات آن که انبیاء الهی و نیز موعود جمیع امت ها یعنی حضرت باب و حضرت بهاءالله هم برای ما انسان ها چنین قوالبی را- چون اعداد، حروف، تشبیه، تمثیل و اشکال و...- انتخاب کرده اند و عجیب تر آن که این انتخاب به قدری دقیق، جامع، گویا و هماهنگ با حقایق معنوی و الهی است که انسان حیران می ماند و جز عقل کَلِّیِ الهی را نمی توان منشاء آن دانست؛ چه که تطابق و تطبیق آن حقایق و تشبیهات و نمادها و حروف و اعداد و اشکال و تمثیلات با کلمات و آیات و اُمور و حیات بشری و ارتباطِ عَوَالِمِ حَقِّ و امر و خلق در حدی که در متون وحیانی و الهامی آمده است، خارق العاده^{۹۳} و ازعهده بشرخارج است،^{۹۴} اگرچه همان حدّ به کار رفته هم توسط انبیاء به اندازه وسعت قالب های مادی و ناسوتی و بشری بوده، و الا حقایق معنوی به

طور کامل و صد درصد در قالب های محدود ننگند چنان که گفته اند: معانی هرگز اندر حرف ناید/ که بحر بی کران در ظرف ناید.

و اساساً روح و ذات کلمه الهی عبارت از اعداد و ۲۸ حروف الفبا و کلمات ظاهری و از جنس کلام بشری نیست. حضرت بهاءالله در این مورد در لوحی که به «لوح حکمت» معروف و درباره فلسفه و فلاسفه و اخلاق و آفرینش عالم است فرموده اند: «إِنَّ كَلَامَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْلَى وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِمَّا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِطَبِيعَةٍ وَ لَا بِجَوْهَرٍ قَدْ كَانَ مُقَدَّسًا عَنِ الْعَنَاصِرِ الْمَعْرُوفَةِ وَ الْأُسْطُقُشَاتِ الْعَوَالِي الْمَذْكُورَةِ وَ إِنَّهُ ظَهَرَ مِنْ غَيْرِ لَفْظٍ وَ صَوْتٍ وَ هُوَ أَمْرٌ لِلَّهِ الْمُهِمِّنَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ.» [مضمون به فارسی: بدرستی که کلام خداوند عز و جل برتر و عالیقدرتر از آن است که حواس آن را درمی یابند چه که کلام الهی طبیعی و مادی و جوهر نیست و مقدس از عناصر معروف [چهارگانه] مادی بوده است و بدرستی که کلام الهی از غیر لفظ و صوت ظاهر گردید و آن عبارت است از امر خداوند حاکم بر عالمیان.] لذا کلام الهی که از زبان پیامبران نازل می گردد غیر مادی و امر و فرمان خداست و خلاق است و در رتبه «عالم امر»- که عالم انبیاء و رسل است- همین کلمه «کُن» پیامبران الهی است که به علت خلاق بودن کلامشان مصداق «فیکون» الهی می گردد و سمبل این خلاقیت مظاهر ظهور الهی یعنی رسل هستند و همین حروف الفبای معمول، قالب و حامل حقایق معنوی نازله از زبان ایشان می شود. این کلام از همان جنس است که حضرت علی ابن ابی طالب که قرآن ناطق است در تشبیهی سمبلیک درباره آن فرمود «آنچه در تورات و زبور و انجیل است در قرآن است، و آنچه در قرآن است در سوره فاتحه است، و آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحيم است و آنچه در بسمله است در باء بسمله است و آنچه در باء است در نقطه زیر باء است و در آخر می فرمایند «وَ أَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ» (و من نقطه زیر باء هستم).^{۹۵} این است که نقطه و حرف و کلام و کتابی که از حضرت باب و حضرت بهاءالله و سایر رسل نازل می گردد از آن جنس نیست که بشر بتواند همانند آن را بیاورد.^{۹۶}

بنابراین اوهام و خرافات در امر بهائی جایی ندارد؛ چنان که در مورد عدد ۱۳ و نحس بودن آن، در مورد چشم زخم، عطسه، تَقَالُ و تَسَامُ (فال خوب یا بد زدن) و اعتقاد به خوش قدمی و بد قدمی و جن و پری و امثال آن، و عدم اعتبار آنها در امر بهائی صریحاً ذکر شده است.^{۹۷} به عنوان شاهد، موارد زیر برای تأمل آقای عبدالکریمی گرامی و خوانندگان عزیز تقدیم می گردد. حضرت بهاءالله می فرمایند:

«بعضی از جَفر سوال نموده‌اند و همچنین از اکسیر و همچنین از اشعار شعرا و اقوال عُرفاء و قلم ذکر نموده آنچه را که باید ذکر نماید و جواب کلّ نازل شد ولکن الیوم این علوم محبوب نبوده و نیست چه که این علوم سبب تعویق و تعطیل بوده و خواهد بود. بسیار از مُشتغلین اکسیر و جَفر از غایتِ اوهام و تفکرعقلشان زائل شده و آثار جنون ازیشان ظاهر و اگر ملاحظه در عرفان عرفا نمائید لَعَمْرَی [قسم به جان و دینم] کلّ در تیه [بیابانِ گمراهی] اوهام هائم اند [سرگردانند] و در بحرِ ظنون مُستغرق. مثلاً اگر کسی الیوم تحصیلِ هندسه نماید نزدِ حقّ اَجَلّ است از این که جمیع کتبِ عُرفا را حفظ نماید چه که در آن ثمری مشهود و درین مفقود... اطلاع بر کتبِ اِلهیه نزدِ حقّ محبوب بوده و خواهد بود، چه که بیانِ خودِ حقّ است که از قبل به لسانِ مُرسَلین نازل شده... لذا آن جناب را امر نمودیم که به آنچه الیوم مقصود است و سبب آسایش و نجاتِ کلّ است مشغول شوند.»^{۹۸} حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «علمِ جَفر در کورِ فُرقان [دورهٔ اسلام] شیوع داشت ولی قواعدِ مُستَحصله مجهولٌ لِهَذَا نتایجِ صحیحی حاصل نمی شد ولی در این کور [دورهٔ بهائی] کلّ مأمور به آنند که تعقیبِ اموری که نتایجِ عظیمه ندارد ننمایند.»^{۹۹}

و نیز می فرمایند: «اما مسئلهٔ ثالث یعنی فال و رَمَل [طالع بینی و فال گیری] آنچه در دست ناس است امریست موهومِ صِرْف اِبداً حقیقتی ندارد و اما مسئلهٔ چهارم که تَفَّال و تَشَاوُم و اَعْتَاب [آستانه های خانه] و اَقْدَام [قَدَم ها] و اِقْتِرَان و نَوَاصِی [پیشانی ها] باشد یعنی تَمَلِّک حیواناتِ ذیروح، فالِ خوب سببِ رُوح و ریحانست [شادی و آرامش] اما تَشَاوُم یعنی فال بد مَذْمُوم و سببِ اِنْفَعَال.»^{۱۰۰} و نیز: «اما مسئلهٔ عطسه وَهَم صِرْف است. این دور مبارک [دور دیانت بهائی] این اوهام را از میان بُرد ذکرش نیز جائز نه.»^{۱۰۱} و نیز: «اما عطسه در ساحتِ اَقْدَس این امور ملحوظ نه و اجرای امور خیریه به عطسه و دونِ آن منوط و مشروط نبوده و نیست.»^{۱۰۲} و نیز: «در خصوص چشم پاک و ناپاک یعنی اِصَابَتِ عینِ مرقوم نموده بودید این مَحْضِ تَوْهَم است ولی احساساتی از این وَهَم در نفوس حاصل گردد آن احساسات سبب حصول تأثرات شود. مثلاً نفسی به شورچشمی شهرت یابد که این شخص بدچشم است و نفسی دیگر معتقد و متیقّن به تأثیراتِ چشم، چون آن شخص بدچشم مشهور نظری به این بیچاره نماید آن مُتَوْهَم مضطرب گردد و پریشان خاطر شود و منتظر ورود بلائی گردد. این تأثرات سبب شود وقوعاتی حاصل گردد و اِلَّا نه این است که از چشم آن شخص آفتی صادر شد و به وجود این

شخص رسید. لهذا اگر نفسی به قلبش چنین خطوری کرد که فلان شخص شور چشم است و مرا نظر نمود فوراً به ذکر الهی مشغول شود تا این وَهم از قلب زایل گردد.»^{۱۰۳} و نیز: «اما سفره و خوانِ اَجْنَه که مصطلح اقوام مختلفه است این اوهام محض است.»^{۱۰۴}

و نیز درباره مفهوم تأثیر و تقدس خاکِ قبور انبیاء و ائمه اطهار و اماکن مقدسه همه ادیان و از جمله ادیان بابی و بهائی، نظر امر بهائی را چنین می فرمایند: «اما بقاع مقدسه، مستحق تعظیم و تکریم است؛ زیرا منسوب به شخص جلیل. این تعظیم و تکریم راجع به روح پاک است، نه جسم خاک؛ این محلّ وقتی کوی جانان بود و آن جان پاک در آن مأوی داشت؛ لهذا عاشقان، خاک آن کوی را کُحلِ (سُرمه) بینش نمایند، ولی تعلق به تراب ندارد، بلکه به فیض آفتاب نگرند. اما طلب عون و حمایت و حفظ و صیانت جز به جمال مبارک [حضرت بهاءالله] جائز نه، و اگر دون آن [غیر از آن] باشد، منتهی به پرستش خاک گردد.»^{۱۰۵}

و نیز: «از نوافل [عبادت های غیر واجب و زیادتر از وظیفه] و مندوب [مستحب] و اذکار و اُراد مَسنون [وارد شده در سنت] سؤال نموده بودید، در این دور آنچه منصوص فرائض است اما اُراد و اذکار و نوافل و مندوب مخصوص غیر مفروض، اما قرائت هر مناجات بعد از نماز محبوب و مقبول، اختصاص نداشته؛ و اما تکمیل نفس در این دور منوط به ریاضت و خلوت و عزلت نه، بلکه به انقطاع و انجذاب و اخلاق رحمانی و تحصیل معارف ربّانی و تحسین اطوار و تزیین قلب به نَفحاتِ رَبِّ الّاسرار بوده و خواهد بود، آداب و اصول ریاضت که از پیش بود بکلی منسوخ گشت. هذا هُوَ الْحَقُّ وَ ما بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ الْمُبِين [این است حق و نیست بعد از حق مگر گمراهی آشکارا].»^{۱۰۶} و از تعالیم جالب بهائی لزوم مشورت و استشاره بجای استخاره است. حضرت بهاءالله می فرمایند: «مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظن و گمان را به یقین تبدیل نماید. اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی. راه نماید و هدایت کند. از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود، و بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر و هویدا.»^{۱۰۷} و حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر دینت بهائی می فرمایند: «راجع به سؤال اخیر هنگامی که وسائل مشورت مفقود و شخص در انجام امر مهمی متردد استخاره نمودن با کتاب اقدس چگونه است. فرمودند در این موارد آنچه لازم و واجب توجه تام و استمداد از مصدر فیض و الهام است لاغیر، و اگر چنانچه تأجیل [به تأخیر انداختن] در تصمیم ممکن تا وسائل مشورت فراهم گردد اَحْسَن و اَنْسَب [بهتر و مناسب تر] است.»^{۱۰۸}

و حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «... مقصد این نیست که منجمین سابق احکامی که از حرکات نجوم استنباط نمودند مطابق واقع بود، زیرا احکام آن طوائف منجمین سابق ضربی [قسمی] از اوهام بود و موجد آن کاهنان مصریان و آشوریان و کلدانیان بلکه اوهام هندوستان و خرافات یونان و رومان و سائر ستاره پرستان بود.»^{۱۰۹} و نیز: «از علم نجوم سؤال نموده بودی آنچه تعلق به ریاضیات دارد آن مقبول و آنچه از پیش منجمین قدیم تأسیس نموده‌اند و تأثیرات عظیمه در تربیع و تثلیث دانسته و از قران کواکب در مواقع و سیر و حرکت در منطقه البروج و استقامت نجوم و تأثیر ساعات و تخصیص اوقات مرقوم نموده‌اند و در کتب موجوده مذکور عبارت از تصوّرات و افکار اسلافست و اساس متین غیر موجود، ولی نفوسی از پیشینیان به قوه تبثّل اطلاع بر بعضی از اسرار گون یافته و از روابط و تعلقاتی که در بین موجوداتست اطلاعی حاصل نموده آنان مطلع بر بعضی اسرار خفی که در حقائق اشیاست واقف گشتند و بعضی وقایع آتیه از روابط موجودات استنباط نمودند این محلّ انکار نه چنان که در رساله خال [نام دیگر کتاب مستطاب ایقان از آثار حضرت بهاءالله] در ذکر نجم بازغ که دلالت بر ولادت حضرت روح [حضرت مسیح] می نمود مرقوم. اما به اوهامات مندرجه در کتب نجومیه قطعاً اعتماد نه. و اما مسأله عطسه و هم صرف است این دور مبارک [دور بهائی] این اوهام را از میان بُرد ذکرش نیز جائز نه.»^{۱۱۰}

و نیز درباره بطلان عقیده به تناسخ و اوهام بودن آن، می فرمایند: «... این است مسأله اهل تناسخ [عقیده به حلول روح یک شخص، بعد از مرگ به جسمی دیگر] و تواسخ [عقیده به رجوع روح انسان به صورت حیوان به این جهان] مختصراً بیان شد اگر به تفصیل پردازیم اوقات تعطیل شود، همین مجمل کفایت است و دلائل و براهین عقلیه بر این مسأله ندارند مُجَرّد تصوّر و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع... در کتب مقدّسه و صُحُفِ اِلَهِيّه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی به معانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع ذاتی نیست، بلکه رجوع صفاتیست یعنی رجوع مظهر نیست رجوع کمالاتست...»^{۱۱۱}

و به طور کلی به خاطر همین موارد فوق الذکر است که حضرت بهاءالله اساساً مقام علم حقیقی را در دیانت بهائی و تعالیم و احکام آن بسی والا دانسته اند و برعکس هر چه را که بویی از جهل و خرافات و تقالید و اوهام و ظنون دارد لایق اعتنا ندانسته اند که هیچ، بهائیان و جهانیان را از اشتغال به آنها منع فرموده اند. چنان که قبلاً ملاحظه شد فرموده اند: «بسیار از مُشتغلین اکسیر و جَفَر از غایت

اوهام و تفکر عقلشان زائل شده و آثار جنون از ایشان ظاهر و اگر ملاحظه در عرفان عرفا نمائید لَعْمَرِي [قسم به جان و دینم] کلّ در تیه [بیابان گمراهی] اوهام هائم اند [سرگردانند] و در بحرِ ظنون مُستغرق. مثلاً اگر کسی الیوم تحصیلِ هندسه نماید نزدِ حَقّ أَجَلّ است از این که جمیع کتبِ عُرْفَا را حفظ نماید چه که در آن ثمری مشهود و درین مفقود.^{۳۳} و نیز می فرمایند: «یا شیخ [محمّد تقی نجفی که به بهائی ستیزی مشهور و چند نفر از بهائیان به دستور او به شهادت رسیدند] امروز روز علوم و فنون ظاهره نبوده و نیست چه که ملاحظه شد نفسی که به یک کلمه از آن علوم آگاه نه بر کرسیِ عِقیان [طلا] در صدر مجلسِ عرفان مُستوی و صاحب علوم و دارای فنون محروم. مقصود از این علوم علمی است که از لفظ ابتدا شود و به لفظ منتهی گردد و لکن علمی که اثر و ثمر از آن ظاهر و سبب راحت و آسایشِ عباد است عِنْدَ اللَّهِ [نزد خدا] مقبول بوده و هست.»^{۳۳}

و نیز می فرمایند: «علم به منزله جناح [بال] است از برای وجود و مِرقات [نردبان] است از برای صعود، تحصیلش بر کُلّ لازم، و لکن علمی که اهلِ اَرْض از آن مُنتفع شوند نه علمی که از حرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حَقّ عظیم است بر اهلِ عَالَم. یَشْهَدُ بِذَلِكَ أُمَّ الْبِیَانِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْمُبِينِ. [مضمون به فارسی: شهادت می دهد به آن اصل و مادر بیان در این مقام مُبیین. فِي الْحَقِيقَةِ كَنْزِ حَقِيقِي از برای انسانِ عِلْمِ اوست و اوست عَلَتْ عَزَّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. طوبی لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ وَ وِیْلٌ لِلْغَافِلِیْنَ. [مضمون به فارسی: خوشا به حال کسی که به آن تَمَسَّكَ جست و وای بر غافلین.]^{۳۴} و نیز در «کتاب مستطاب اقدس»، بند ۷۷ فرموده اند: «وَ اِدْنَاكُم بِاَنْ تَقْرُؤُوا مِنَ الْعُلُومِ مَا يَنْفَعُكُمْ لَا مَا يَنْتَهِي اِلَى الْمُجَادَلَةِ فِي الْكَلَامِ.» [مضمون به فارسی: و به شما اجازه دادیم از علوم آنچه را که شما را نفع می رساند بخوانید نه علمی که به مجادله در کلام منتهی می شود.] در توضیح این آیه، در یادداشت های «کتاب مستطاب اقدس»، نشر مرکز جهانی بهائی، یادداشت شماره ۱۱۰ آمده است: «کسب علوم و تحصیل صنایع و فنون در آثار مبارکه [آثار بهائی] بر کلّ فرض گردیده و به اهل بهاء [بهائیان] توصیه شده که اهل دانش و هنر را محترم شمارند و از کسب علمی که صرفاً به مشاجره و جرّ و بحث های بیهوده انجامد پرهیز نمایند. حضرت بهاء الله در الواح مبارکه اهل بهاء را تشویق فرموده اند که به تحصیل علوم و فنون نافع‌ای اشتغال ورزند که سبب و علّت ترقّی عباد است و نیز آنان را انذار فرموده اند که از علمی که به حرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد، و

تحصیلش به مجادله در کلام انجامد احتراز جویند. حضرت [شوقی ربّانی] ولیّ امّزّالله در توقیعی که حسبُ الامر مبارک صادر شده علمی را که از حرف ابتدا و به حرف منتهی گردد به بحث و موشکافی های بی ثمر در مجرّدات و فرضیّات توصیف فرموده‌اند. در توقیعی دیگر می فرمایند که مقصد حضرت بهاءالله از چنین علوم در وهله اولی آن گونه رسائل و تفسیرات مربوط به علوم دینی و الهیات است^{۱۱۵} که بجای آن که مددی در نیل به حقیقت باشد باری سنگین بر ذهن انسان می نهد.^{۱۱۶}

حضرت باب نیز در کتاب مستطاب «بیان فارسی»، باب دهم از واحد چهارم به عدم جواز تدریس و تدرّس بعضی از مباحث که بی ثمر هستند حکم فرموده اند و امثال منطق، اصول، قواعد فقهی و حکمی، علم لغات غیر مستعمله و شبه آن^{۱۱۷} را کلاً از آن دسته مباحثی شمرده اند که بی ثمرند و از حرف شروع و به حرف خاتمه می یابند.^{۱۱۸} و در توضیحی آشکارتر، حضرت شوقی ربّانی، ولیّ امر دیانت بهائی، در هدایتی دیگر راجع به مقصود از علمی که از حرف شروع و به حرف منتهی می گردد، می فرمایند: «علم فلسفه که آن را تحصیل نموده و سپس تدریس خواهید نمود مسلماً از علمی که به حرف آغاز و به حرف منتهی می گردد نیست. مقصود مجاهدت های بی فائده و ثمر در مجادلات و منازعات مواضع مربوط با ماوراءطبیعه است نه رشته معقولی مانند فلسفه... اما در خصوص تحصیلات شخص شما: توصیه مبارک آنست که وقت خود را زیاد مصروف جنبه نظری و تجریدی فلسفه ننمائید بلکه بیش تر از نظر تاریخی فلسفه را بررسی نمائید.»^{۱۱۹} و نیز: «مقصود حضرت بهاءالله از علمی که به حرف آغاز و به حرف منتهی می شود رسائل و مقالات در مبحث و مسائل الهیات است که بجای این که فکر انسان را به وصول به حقیقت کمک نماید آن را محدود و مسدود می نماید و نفوس همه عمر خود را وقف تحصیل این علوم نموده و در خاتمه نتیجه و ثمری از تلاش خود نمی یابند.»^{۱۲۰}

وقتی انسان این نصوص را مطالعه می کند حیرت می نماید که چرا آقای عبدالکریمی ایراد ناوارد بر ادیان بابی و بهائی می گیرد و در مصاحبه با روزنامه سازندگی می گوید با مواجهه با جریانات بابیه و بهائیه «پایان تئولوژی» را در «نقد نظام های تئولوژیک» نوشته است! و در نتیجه آن نظام های بابی و بهائی را اَسْتَعْفِرُالله «دروغ مقدّس غیر اخلاقی» و «ناشی از حرکت ذهنی و ناخواسته جریان های تئولوژیک، یعنی حرکت از سمت باورهای اعتقادی به سوی واقعیت ها و رویدادهای تاریخی» بداند! و ادّعا نماید که «دست یافتن به این موضوع که "زبان تئولوژیک" در برپایی یک نظام تئولوژیک و در یک

برساختِ تئولوژیک از تاریخ چه نقش مهمی را ایفا می کند و چطور نظام های تئولوژیک با زبان تئولوژیک می کوشند به بعضی از شخصیت ها و حوادث قداست ببخشند و بعضی از رویدادهای طبیعی را به منزله معجزات و کرامات الهی تلقی کنند.» حال آن که نصوص فوق از آثار اصیل و رسمی بهائی آشکارا گویاست که آقای عبدالکریمی به اشتباه ادیان بابی و بهائی را مصداق «نظام های تئولوژیک»ی که نقدشان کرده است گرفته. ایشان چنان که در ادامه خواهد آمد، بجای آن که جنبش های بابی و بهائی را مصداقِ دُن کیشوتیسمِ مدّ نظرشان بگیرند باید دُن کیشوتیسمی را که حدود دوازده قرن پیش در فرقه شیعه به وجود آمد و شیعیان را بیش از ۱۰۰۰ سال تا حال اسیر نظامی تمام تئولوژیک نموده، موضوع زمان خود می کرد. زیرا برخلاف تصور ایشان، این دقیقاً ادیان بابی و بهائی بودند که «پایان» آن گونه «تئولوژی» مدّ نظر ایشان را رقم زدند و عالمی را از اوهام و خیال و دُن کیشوتیسم هزار ساله رهائی بخشیدند.

چنان که در ادامه توضیح داده خواهد شد، به خاطر همین حقایق است که از مهم ترین تذکرات مکرری که صدها بار در آثار بهائی به بهائیان و جهانیان داده شده پرهیز از ظنون و اوهام و تقلید و خرافات و تصورات غیر عقلانی است. به طوری که در نماز بزرگ بهائی^{۱۳۱} که هر روز خوانده می شود می فرمایند: «أَيُّ رَبِّ نَسَأَلُكَ بِأَنْ تَحْفَظَنَا مِنْ جُنُودِ الظُّنُونِ وَ الْأُوْهَامِ.»^{۱۳۲} [ای خدای من از تو می خواهیم که ما را از لشکریان ظنون و گمان ها و اوهام حفظ فرمایی.] و نیز: «از حقّ در جمیع احوال سائل و آلم که اهل بهاء [بهائیان] را از ظنون و اوهام حزب قبل [فرقه شیعه] حفظ فرماید و مقدّس دارد.»^{۱۳۳} توضیح آن که ادراکات انسانی مراتبی دارد که از نظر درجاتِ صحّت و سُقمِ ادراکاتِ انسانی تفاوت دارند. از جمله این مراتب «جهل»، «وهم»، «شک»، «ظنّ یا گمان»، «یقین»، «علم» می باشد که در کتب منطق و فلسفه توضیح آن آمده است.^{۱۳۴} به توضیح مختصر در کتاب «منطق مظفر»^{۱۳۵} وهم حالتی از ادراک است که زیر پنجاه درصد قابل اعتماد است؛ شکّ حالتی بینابین و پنجاه درصد دارد که آن هم قابل اعتماد نیست؛ ظنّ یا گمان حالتی از ادراک است که بیش از پنجاه درصد و کم تر از صد در صد می توان به آن اعتماد کرد؛ و یقین حالتی است که ادراکات انسانی تقریباً صد در صد قابل اعتماد است. این مراتب ادراکات عقلانی در رتبه بشری و علم جزئی انسانی است.

با این وجود حتی یقین علمی به عنوان بلندترین مراتب ادراکات بشری نیز در برابر عقل و علم کلی الهی در رتبه پایینی قرار دارد تا چه رسد به وهم و گمان. به این خاطر است که در آثار بهائی تأکیدات مکرر شده است که باید از ظنّ و وهم پرهیز کرد. اما در عوض، اصل «تطابق و توافق دین حقیقی با علم حقیقی» در دیانت بهائی حاکی از آن است و این حقیقت را پیش روی می گذارد که در تعامل عقل جزئی بشری با عقل کلی الهی و نیز در تعامل اراده بشری با اراده الهی، می توان امور دین را با عقل بشری و امور عقلانی بشری را با دین الهی بررسی نمود. همان طور که قبلاً نیز آورده شد، بیت العدل اعظم فرموده اند: «در غرب عادت بر این جاری شده که دین و علم را دو حیطة مجزا و حتی متضادّ از اندیشه و رفتار آدمی بیانگارند. این دوگانگی را می توان با مفاهیم متضادّ و مخالفی چون ایمان و عقل و ارزش و واقعیت توصیف کرد. در طرز تفکر بهائی این دوگانگی تصویری بیگانه است و نظر این جمع چنان است که باید فضیلتی بهائی در هر رشته ای که باشند، آن را با شکّ و ظنّ تلقی کنند. اصل توافق علم و دین تنها بدین معنی نیست که باید تعالیم دینی، علاوه بر ایمان و الهام، در پرتو عقل و شواهد خارجی نیز مورد تحقیق قرار گیرد، بلکه مفهوم دیگر آن نیز این است که جمیع جوانب زندگی و دانش بشری و هر آنچه در عالم خلق قرار دارد باید علاوه بر طریق بررسی عقلی محض، در پرتو وحی و دین الهی نیز مورد مطالعه واقع شود. به بیان دیگر، وقتی محقق بهائی موضوعی را مورد مطالعه قرار می دهد نباید هیچ یک از وجوه حقیقت را که بر او آشکار است، از ذهن خود دور بدارد.»^{۱۳۶}

نکته جالب و مهمّ در تعامل دو عقل جزئی و کلی مذکور آن که، آنچه خرافات و اوهام و ظنون و تقلید و تعصبات پیروان ادیان است، و نباید به آن اعتنا نمود، با حقایقی که در نفوس کتب آسمانی و احادیث آمده و منصوص است و خرافه و اوهام نیست، تفاوت بارز دارد. زیرا به فرموده حضرت بهاءالله آنچه در خود کتب الهیه آمده، اطلاع بر آن «نزد حقّ محبوب بوده و خواهد بود، چه که بیان خود حقّ است که از قبل به لسان مرسّلین نازل شده». حال عقل جزئی بشری در برابر این دو حالت- یعنی حالت خرافات و اوهام پیروان، و حالت حقایق نفوس کتب آسمانی- می تواند منصفانه و حقیقت جویانه برخورد کند. توضیح آن که قوای ادراکی انسان دارای مراتبی است که از جمله از حواس ظاهره در پایین ترین درجه شروع می شود و به مرتبه قوه متخیله و واهمه و سپس به قوه عاقله می رسد و بالاتر از قوه عاقله قوه ادراکات معنوی و روحانی است که مورد تأکید ادیان الهی است. قوه عاقله و مرتبه یقین عقلی

به راحتی می تواند مراتبِ مادون و پایین تر از خود شامل ظنون و اوهام و خرافات و تقالید و تعصبات را تشخیص دهد و ردّ کند و لذا باید از چنین استنتاجات یقینی عقل تبعیت نمود. چنان که حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست؛ عقل کاشفِ حقایق اشیاء است؛ عقل میزان ادراک است؛ لهذا هر مسأله ای را به میزان عقل موازنه نمائید اگر مطابق عقل است فَهَوُ الْمَطْلُوبِ اگر مخالف است شبهه ای نیست که وَهْم است.»^{۱۲۷} و نیز: «جمیع اعتقاداتان را با علم تطبیق دهید، نباید هیچ تضادی باشد چرا که حقیقت واحد است. دین هنگامی که از هر خرافه، سنت و تعصب جاهلانه مُبرّا باشد، با علم هماهنگ می شود. در این صورت است که قوایی وحدت بخش و تطهیرکننده جلوه می نمایند که تمامی جنگ ها، اختلاف ها، تضادها و نزاع ها را از میان برمی دارد و بعد نوع انسان با قدرت عشقِ الهی به اتحاد می رسد.»^{۱۲۸}

اما در مورد معجزات ظاهره^{۱۲۹} و کم و کیف و معنای حقیقی و دلیل بودن یا نبودن آن - که آقای عبدالکریمی ادعا نموده است ادیان بابی و بهائی اساس تئولوژی و تاریخ سازی شان را بر پایه رویدادهای طبیعی که معجزه فرض شده گذاشته اند - باید عرض شود در آثار بابی و بهائی توضیحات بدیع و بسیار مهمّ زیادی درباره آن آمده است که دانش و بینش پیروان ادیان قبل را بکلی عوض می کند و افق های معانی بدیعی در برابر دیدگان جامعه بشری می گشاید که یکی از نتایج عظیم و درخور توجه و حیاتی آن، چنان که در صفحات قبل در همین متن آمد، رفع شبهه اختلاف و تضاد بین علم و دین، و آشتی حقیقی بین این دو منبع سرشار فرهنگ بشری و لزوم «تطابق و توافق علم حقیقی با دین حقیقی» می باشد. چون موارد مذکور در این خصوص در آثار بابی و بهائی فراوان است، به چند مورد اشاره می کند تا برادر عزیزم آقای عبدالکریمی نظر دیانت بابی و بهائی را در خصوص معجزات در تاریخ ادیان بابی و بهائی بداند و در مصاحبه با روزنامه سازندگی نگوید با مواجهه با جریانات بابیه و بهائیه «پایان تئولوژی» را در «نقد نظام های تئولوژیک» نوشته و نگوید نظام های بابی و بهائی اَسْتَعْفِرُالله «دروغ مقدس غیر اخلاقی» است و مدعی نشود که «ناشی از حرکت ذهنی و ناخواسته جریان های تئولوژیک، یعنی حرکت از سمت باورهای اعتقادی به سوی واقعیت ها و رویدادهای تاریخی است، این تجربه که چطور نظام های تئولوژیک می کوشند تاریخ را به نحوی بازسازی کنند که منتهی به تأیید و اثبات نظام اعتقادی آنها باشد و این که چگونه نظام های تئولوژیک می کوشند به خودشان و پاره ای از

باورها تقدس ببخشند؛ همچنین دست یافتن به این موضوع که "زبان تئولوژیک" در برپایی یک نظام تئولوژیک و در یک برساخت تئولوژیک از تاریخ چه نقش مهمی را ایفا می کند و چطور نظام های تئولوژیک با زبان تئولوژیک می کوشند به بعضی از شخصیت ها و حوادث قداست ببخشند و بعضی از رویدادهای طبیعی را به منزله معجزات و کرامات الهی تلقی کنند.»

همان طور که قبلاً آورده شد شارعین ادیان بابی و بهائی برای اثبات خود نکوشیدند «به بعضی از شخصیت ها و حوادث قداست ببخشند و بعضی از رویدادهای طبیعی را به منزله معجزات و کرامات الهی تلقی کنند.» بلکه دلیل اثبات ظهورشان نفس ظهورشان و آیات نازله از قلمشان می باشد. قبلاً گفته شد مقام این ظهور مقام «اعرفوا الله بالله» [= خدا را به خود خدا بشناسید] است^{۱۳۰} و مقامی است که حضرت بهاءالله بنفسه المهنمة علی العالمین درباره آن فرموده اند: «این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج به ذکر دونش نبوده و نیست. نظر به ضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را به افق امر فائز نماید و قاصدین را به کعبه حقیقی هدایت فرماید.»^{۱۳۱} و نیز می فرمایند: «تالله الحق [= قسم به خداوند حق] این امر اعظم و حجت کبری در اثبات ظهور به امری محتاج نبوده و نیست. بحر بیان امام وجوه ادیان [= در برابر ادیان] ظاهر و آفتاب برهان فوق رؤس مشرق و لایح، سدره منتهی به اثمار بدیعه منیعه و اوراق جدیده لطیفه باهر و هویدا.»^{۱۳۲} و نیز می فرمایند: «اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن به آنچه خود فرموده: "اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب." [قرآن مجید، سوره عنکبوت، آیه ۵۱/ شایان ذکر است تنها دلیل مورد قبول در قرآن مجید نزول آیات ذکر شده است.] این است حجتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست: "دلیله آیاته و وجوده اثباته."^{۱۳۳}

و درباره این حقیقت مهم که «آیات وحیانی» برای اثبات رسالت رسل کافی است، فاضل شهیر بهائی جناب ابوالفضائل گلپایگانی، با الهام از آیات و آثار وحیانی بابی و بهائی، در فصل اول از مقاله اول کتاب «الفرائد»^{۱۳۴} می نویسند: «... اعظم ادله و اقوای براهین که از انبیاء و مرسلین باقی مانده است و خود به آن تحدی فرموده و بر معاندین و مکابرین به آن احتجاج نموده اند کلام ربّانی است و وحی آسمانی. و حق جلّ جلاله در قرآن مجید این دلیل را دلیل کافی و حجت بالغه و آیات الهیه و بیته صحف سماویّه خوانده است و نفوذ و غلبه امرالله را به همین حجت وحدها [به تنهایی] موکول و مخصوص فرموده است و مکابر و مکذب آن را به عذاب الیم و سخط عظیم وعده داده است. ... و یرید

اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقَطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ" (سوره انفال، آیه ۷) و آن عبارت از معانی و حقایقی است که به توسط روح الامین بر قلب مقدّس کلمه الهیه نازل شود و بر هیئت کلمات تجلی کند و در قوالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد و از ظهور و صدور و نزول و انتشار آن، عالم پیر جوانی یابد و ربیع روحانی فرا رسد و شرائع و عوائد و سنن و آداب متجدّد گردد. حقیقت امطار سماویّه است که از غمام هیاکل طیبه نازل شود و حقائق انسانیّه را که اشجار الهیه اند نصرت [شادابی] و طراوت بخشد و اشعه شمس ظهور است که به حکم "اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ..." (سوره نور، آیه ۳۵) به طلوع نیر اعظم بر عالم اشراق نماید و ظلمت اوهام و خرافات را از قلوب و نفوس مستعده زایل فرماید.

و بالجمله کلام الهی اعظم حجتی است که حقّ جلّ جلاله بر حقیقت رسالت خاتم انبیاء به آن استدلال فرموده و به کافی بودن آن، دون سائر معجزات تصریح نموده. و عقل منور نیز به چندین وجه بر اعظمیّت آن حکم می فرماید و دلیلیّت آن را بر سایر معجزات ترجیح می دهد. وجه اوّل آن که کتاب اثر باقی دائم است و سائر معجزات آثار زائله غیر باقیّه، زیرا که هر کسی از حاضرین و غائبین و موجودین زمان ظهور و غیر موجودین در هر قرن و زمان همه توانند کتاب را به دست آورد و از اثر پی به مؤثر برد و از آن انتفاع یافت. و لکن مُرده زنده کردن و به آسمان صعود نمودن و حَجَر و شَجَر را به تکلم آوردن و امثالها باقی نمی ماند و به دست هر کس نمی رسد و امکان وصول به بلاد نائیه [دورا] و اقطار شاسعه ندارد. این است که قرآن را حجت بالغه و معجزه باقیّه خوانده اند و آن را اعظم آیات و اکبر معجزات دانسته اند. وجه دویم آن که علم و کتاب اشرف جمیع اشیاء است که حجت اشرف مخلوقات گردد و بُرهان سیّد موجودات شود. و اگر منصف به عقل خود رجوع کند شهادت می دهد که هیچ شیء از اشیاء عالم شرافت علم و کتاب را ندارد و هیچ چیز با آن در علو رتبه برابری نمی کند و چون علم و کتاب چیزی در جهان برای ترقی نوع انسان مثمر و مفید نباشد. وجه سیّم آن که در کتاب، شریعت و آداب و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقیّات روحانیّه و مدنیّه است ثبت توان داشت و به آن اهل عالم مؤدّب و مُتمدّن توانند شد. و لکن از مرده زنده کردن و سوسمار تکلم کردن و نخل خرما بر پشت شتر رویانیدن و غیرها مِنَ الْمَنْقُولَاتِ این فوائد حاصل نشود و ثمری برای اهل عالم بر آن مترتب نگردد. وجه چهارم آن که آیات کتابیّه موجب حیات و هدایت و تذکر و رحمت است به خلاف آیات اقتراحیّه، یعنی معجزاتی که قوم از نبیّ خود بطلبند و ایمان خود را موقوف به ظهور آن معجزه

گردانند. چنان که مفضلاً **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی در فصل مُعْجَزَات به آیاتِ قرآنیّه استدلال خواهد شد که به صراحت می فرماید آیات کتاب سبب اطمینان و هدایت است و آیاتِ مُقْتَرَحِه موجبِ اِزْدِيَادِ شَكِّ و سَخَط و هلاکت. و خلاصهُ القول این مقدار که عرض شد منصف را کفایت می کند در اثباتِ اَشْرَفِيَّت و اَعْظَمِيَّتِ آیاتِ کتاب.

اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سِرَاجِ مُنِير و فَارِقِ بَيْنَ الْحَقِّ و الْبَاطِل است قدری نظر کنیم و ببینیم که حضرت خاتمُ الانبياء عَلَيْهِ الْآفَ التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ در اثبات رسالت خود چگونه استدلال فرموده و کدام حُجَّت را اعظم حُجَجِ مَقْرَّر داشته است. و چون انسان بصیر در جمیع آیات قرآنیّه مِنْ الْبَدْوِ اِلَى الْخَتَمِ به دَقَّتِ تَفْحَص و تَصَفَّح نماید ملاحظه خواهد نمود که حَقِّ جَلِّ جَلَالُهُ در اثبات حَقِّيَّتِ رَسُولِ خود جز به قرآن مجید احتجاج نفرموده و اِبدًا جز آیات کتاب حُجَّتِی و برهانی مَقْرَّر نداشته است و به صراحت فرموده است که **جِنَّ و اِنْسِ** از اِتيانِ سوره ای چون او عاجزند و جمیع مَنْ عَلَى الْاَرْضِ اِهْمُهُ ساکنان زمین از آوردن شبه آن قاصِر. باطل مقابلهُ با او نتواند و قدرتِ اِلهِيّه مُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ و مُخْتَلِقِ شَبِهِ آيَاتِ اللَّهِ را مهلت ندهد. از جمله در [آیات ۵۰-۵۱] سوره مبارکه عنکبوت فرموده است: "وَقَالُوا لَوْلَا اُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ." و ترجمه آیه مبارکه این است که کُفَّار گفته اند: چرا به حضرت رسول معجزاتی از پروردگار او نازل نشد. یعنی کُفَّار می گفتند اگر مُحَمَّد پیغمبر است چرا معجزاتی ظاهر نمی کند. بعد خداوند تبارک و تعالی در جواب می فرماید: به آنها بگو که معجزات نزد خداوند هست ولكن من برای اِنذار و تخويفِ ناس از عذابِ آخرت ظاهر شده ام. و پس از این جواب می فرماید: آیا کفایت نمی کند ایشان را که ما به تو کتابی نازل فرموده ایم که برایشان تلاوت کرده می شود. زیرا که در کتاب رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان می آورند.

و از این آیه مبارکه دو مطلبِ مُسْتَفَادِ تَوَان داشت. اوّل آن که حضرت رسول چندان به معجزات استدلال نفرمود. یعنی اظهارِ معجزه نمود که کُفَّار به بانگ بلند می گفتند که اگر مُحَمَّد پیغمبر است چرا خداوند به او معجزه نداده. دویم آن که کتاب دلیلی است کافی و برهانی تمام و وافی. هدایت عباد که مقصودی از اِرسَالِ رُسُلِ جَزْ آن نیست مکنون در اوست و اِنتباه و تَذَكُّرِ اُمَّمِ مَنْوُطِ به او و این آیه مبارکه عالم را کفایت می کند اگر انسان را قلبی مُدْرِك و صَدْرِي مُنْشَرِحِ باشد. ولكن چه باید کرد که یکی از

علائمِ یومِ ظهور این است که خلق به خواندن و نفهمیدن قرآن اکتفا کنند و به اوهامِ باطله خود مانند اُممِ ماضیه متمسک گردند. و هم در سوره مبارکه طه، [آیه ۱۳۳] فرموده است: "وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِيَنَا بَايَةٌ مِنْ رَبِّهِ أَوْلَمَ تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى" و خلاصه مقصود آیه مبارکه این است که کُفار گفته اند: چرا یک معجزه از جانب پروردگار خود برای ایشان نمی آورد. بعد در جواب می فرماید: آیا بیانِ صُحُفِ اولی برای ایشان نیامد. یعنی آیا قرآن که بیان تورات و انجیل و سایر کتبِ سماویه است برای ایشان نازل نشد. و از این آیه مبارکه به صراحت مستفاد می شود که قطع نظر از این که حضرت رسول به قرآن بر حَقِّیتِ خود استدلال فرمود سؤال قوم را در اظهارِ معجزه نیز اجابت ننمود.

و همچنین در سوره البقرة [آیات ۲۳-۲۴] فرموده است: "وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ." و ایضاً در سوره یونس [آیات ۳۷-۳۸] فرموده است: "وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" و از این قبیل آیات در قرآن مجید بسیار است و نگارنده رعایهٔ للاختصار بدین جمله اقتصار نمود. و کلّ صریح است بر اینکه اگر درشکند منکران در کلام الهی بودن قرآن و چنان گمان می کنند که آن حضرت خود آن را گفته و به افترا به خداوند بسته است جمیع متفق شوند و علما و فصحا و بزرگان خود را به معاونت طلبند و سوره ای چون قرآن بیاورند و حال آن که نخواهند آورد و نمی توانند آورد. بلکه در سوره بنی اسرائیل (سوره اسراء)، آیه ۸۸ فرموده است که "قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنَّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا." یعنی عظمت قرآن بدین پایه است که اگر انس و جنّ جمع آیند و یکدیگر را ظهیر و معاون گردند که مانند قرآن آرند، نتوانند و از عهده برنیایند. و از این جمله توان دریافت که حَقِّ جَلِّ جَلَّالُهُ آیاتِ کتاب را اعظم حَجَجْ و براهین مقرر داشته و از آوردن مثل آن را به باطل در امکانِ اَحَدی ننهاده است. بلکه در صُحُفِ الْهَيْه وارد است که اگر نفسی کلامی را خود فرا بآید و به خداوند بندد و به افترا به او جَلَّتْ عَظَمَتُهُ نسبت دهد حَقِّ جَلِّ جَلَّالُهُ به یمینِ قدرت او را آخذ فرماید و هلاک کند و مهلت ندهد و او را و کلامش را زایل نماید. چنان که در سوره مبارکه حاقه [آیات ۴۴-۴۸] فرموده است: "وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ

لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَ إِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ. " و مقصودِ حَقِّ جَلِّ جَلَالُهُ از این آیه مبارکه این است که اگر کلامی را به ما بندد به یَمینِ قَوْتِ او را اخذ فرمائیم و عِرْقِ [رگ] حیات او را قطع نمائیم و أَحَدِی از شما مانع نتواند شد و نفسی حاجز [مانع] این سَخَطِ نتواند گشت. و این آیه صریح است بر این که هرگز خداوند تبارک و تعالی مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی به کذب به او نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام او را وحی آسمانی نهد و آیات الهیه خواند.

تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُقُولُ الظَّالِمُونَ غُلُوًّا كَبِيرًا. (اشاره به سوره اسراء (بنی اسرائیل)، آیه ۴۳)

پس چون بر عظمت آیات کتاب و غُلُوِّ مقامِ کلامِ حضرتِ رَبِّ الأربابِ اَطْلَاعِ حاصل شد و قلوب منوره بر بزرگی این بُرهانِ قویم و دلیلِ مَتین و حُجَّتِ باقیه و وسیلهٔ وَحیده اذعان نمود معروض می دارم که بر صغیر و کبیر و امیر و حقیر معلوم و واضح است که حضرت بابِ اعظم نقطهٔ اولی در مدّت هفت سال و جَمالِ اَقْدَسِ اَبهٰی [حضرت بهاءالله] تقریباً چهل سال به همین بُرهان متمسک بودند و به همین دلیل بر اِعْلَاءِ اَمْرِالله [دین خدا] قیام فرمودند. و خصوصاً حضرت بهاءالله پس از خروج از دازالسلام بغداد اِلٰی یومِ صعودِ [تا روز درگذشت] در الواح کثیره که عددِ آن را بعضِ مورّخین زیاده از هزار نوشته اند تصریح فرموده که این کلمات، کلماتِ اِلَهیه است و این ضُحْفِ آیاتِ سَمَویّه، از خود نمی فرماید و به غیرِ ما اَدِنَ اللهُ [به غیر از آنچه خداوند اجازه فرموده] تکلّم نمی کند.

و نیز در فصل رابع از مقالهٔ اوّل همان کتاب «الفرائد» که «در کیفیت استدلال به معجزات» است جناب ابوالفضائل گلپایگانی می نویسند: «فِي سُورَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ (اسراء)، [آیات ۹۰-۹۲] " وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُفْيِكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا. " خلاصهٔ مقصود از این آیات کریمه این است که جمعی از کُفّار به حضرت رسول صلواتُ اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عرض کردند که ما به تو ایمان نمی آوریم تا این که امر فرمائی و چشمه جاری شود یا آن که بستانی از درختان خرما و انگور ظاهر فرمائی که در خلالِ آن آنهار جاری گردد یا آن که چنان که گمان کرده ای و مکرّر ما را به آن تهدید نموده ای قطعه ها از آسمان بر ما فرود آید یا آن که خداوند و ملائکه را روبروی ما نازل نمائی یا آن که تو را خانه ای پُر از زَر باشد و یا آن که به آسمان بالا روی و ما به این ایمان نمی

آوریم مگر آن که کتابی که بخوانیم در این صعود بر ما فرود آید. و چون کُفَّار این معجزات را بر آن حضرت اِقْتِرَاح کردند از حضرت پروردگار خطاب آمد که بگو سُبْحَانَ اللَّهِ مگر من هستم جز بشری مبعوث شده به رسالت. یعنی من ادعائی جز بشریت و رسالت نکرده ام. بشریت مقتضی قدرت بر این امور نباشد و ادعای رسالت مستلزم اظهار خارقِ عادت نَبُود. و بِالْجُمْلَه از این قبیل آیات در قرآن بسیار است و کلّ صریح است بر این که حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَبَدًا اِقْتِرَاحَاتِ قَوْمِ را نپذیرفت و هرگز طالبین اِظْهَارِ معجزات را اجابت نفرمود. و اگر تمام قرآن مجید را تفحص نمائی یک موضع را نتوانی یافت که آن حضرت به معجزه ای غیر قرآن مجید استدلال فرموده باشد و یا مُقْتَرِحِی از مُقْتَرِحَاتِ قَوْمِ را اجابت فرماید.»

و در تأیید مطالب فوق، لابد آقای عبدالکریمی خود به یاد دارند که در زمان «ذُن کیشوت های ایرانی»، ص ۴۰۸ از جمله در شرح مجلس ولیعهد برای محاکمه حضرت باب، حضرتشان نیز همچون حضرت محمد تأکید فرمودند دلیل صدق و صحت ادعایشان نزول آیات وحیانی است و نه معجزات ظاهره. و این همان حقیقتی است که در قرآن مجید نیز چنان که توضیحش از مطلب فوق از کتاب «الفرائد» آمد مشاهده شد. بر همین اساس حضرت باب در آثارشان از جمله «بیان فارسی» و کتاب «دلایل سبعة» دلیل صدق و صحت ظهورشان را نزول آیات فطری وحیانی بیان می فرمایند و حتی در کتاب «دلایل سبعة» همه هفت دلیلی را که برای اثبات ظهور حضرتشان ذکر می فرمایند، به یک دلیل منحصر به فرد آیات وحیانی راجع می نمایند که اعظم دلیل است. چنان که در «دلایل سبعة» می فرمایند: «نَفْسِ آیات و کتاب کفایت می کند از معجزات دیگر چنانچه بر کسی که مؤمن به قرآن است مفرّی نیست اِلَّا بر اقرار به کفایت آن چنانچه خداوند نازل فرموده در سوره عنکبوت اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ اَنَا اَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَرْحَمَةً وَاذْکُرٰی لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ و در قرآن در اکثر موارد ردّ شده چیزهائی که طلب می نمودند از رسول الله به آهوائِ خود... یک آیه از کتاب بیان [اثر حضرت باب] اعظم تر است عِنْدَ اللَّهِ از هر دلیلی زیرا که آن عجز کلّ ما عَلٰی الْاَرْضِ [همه زمینیان] را می رساند و اثبات قدرتِ اِلَهِی را می نماید.»

و نیز می فرمایند: «و شبهه ای نیست در این که خداوند این آیات را نازل فرمود بر او به مثل آن که بر رسول خدا (ص) نازل فرموده چنانچه حال به مثل این آیات به قدر صد هزار بیت در میان خلق

منتشر است بغیر ضحف و مناجات او و صور علمیه و حکمیّه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می گردد یا به اَسْرَعِ طوری که کاتبِ نزد او بتواند تحریر نماید آیاتُ الله را قرائت می نماید می توان میزان گرفت که هرگاه از اوّل ظهور تا امروز می گذاشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه می گوئید که این آیات بِنَفْسِهَا حُجَّتْ نمی شود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا (ص) بغیر آیات احتجاج فرموده شماها هم تأمل نمائید... و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرْحْمَةً وَّذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** و جائی که خداوند شهادت داده به کفایت کتاب به نفس آیات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت نمی کند **حُجِّيَّتِ كِتَابِ بِنَفْسِهِ**»^{۱۳۵}

علت تمرکز بر آیات و عدم اهمّیت مُعْجَزَاتِ ظاهره این است که مُنْكَرِينَ حَتَّىٰ با دیدن معجزات ظاهره نیز ایمان نیاورده اند. حضرت بهاء الله می فرمایند: «اگر ناس به خَلَعِ انصاف مُزَيِّن شوند جمیع اِذْعَان نمایند که بَيِّنَةُ الهی و بُرْهَانِ عَزِّ صَمْدَانِ بِكَيِّنُوْتِهِ ظاهر شده. چه مقدار عباد که به چشم خود خَوَارِقِ عَادَتِيّه و ظَهْرَاتِ اِلْهِيّه را مشاهده نمودند و لسانشان به مَدْحِ جَمَالِ رَحْمَنِ نَاطِقِ بَشَائِنِ که اشعارِ لَا تُخْصِي در مدحش انشاء نمودند و مَعْذَلِكِ به حُجْبَاتِي که اَبْدًا عِنْدَ الله حُكْمِ وجود بر آن نشده چنان مُحتَجِبِ گشته اند که جمیع را اِنْكَارِ نموده و حال در بَيْدَاءِ ضَلَالِ [بیابان گمراهی] سائرند و در تیه [بیابان] غفلت و جهل سالک بَشَائِنِ که آنچه به بَصْرِ خود دیده اند و به قَلْبِ خود ادراک نموده اند از جمیع غافل شده اند. لَمْ يَزَلْ چنين بوده و لَإِيْزَالَ چنين خواهد بود و اِگر در كُلِّ حِيْنَ حَقُّ به حُجْبَتِ لَإِيْحِ مُبِينِ ظاهر شود هرآينه مُشْرِكِينَ را نفع حاصل نه چنانچه در كُلِّ اَعْصَارِ از مَظَاهِرِ نَفْسِ الله [پیامبرانِ اِلْهِي] مُعْجَزَاتِ و خَوَارِقِ عَادَاتِ طلب نموده و هر وقت ظاهر شد اِعْرَاضِ مُعْرَضِينَ و نَارِ بَعْضَاءِ بِيْشِ تَرِ و مشتعل تر شد چنانچه شنیده اید.»^{۱۳۶}

در کتاب مستطاب «مفاوضات» درباره پاسخی سؤالی راجع به موضوع معجزات انبیاء توضیحات زیر آمده است. متن پرسش: «سؤال از معجزات و خوارق عادات معجزاتی در حق حضرت مسیح روایت شده است این روایات فی الحقیقه به حَسَبِ معنی لفظی تلقی گردد یا آن که معانی دیگر دارد زیرا به فنون صحیحه ثابت است که ماهیّتِ اَشْیَا مُتَقَلِّبِ نَگَرْدَدِ و جمیع کائنات در تحت قانون کلی و نظامیست که اَبْدًا تَخَلَّفِ ننماید لهذا خارق قانون کلی ممکن نه.» متن جواب: «مَظَاهِرِ مَقْدَسُهُ اِلْهِيّه

[پیامبران] مَصَدَّرِ معجزاتند و مَظَهَّرِ آثارِ عجیبه هر امر مشکلی و غیر ممکن از برای آنان ممکن و جایز است زیرا به قوَّتِ خارقِ العاده از ایشان خارقُ العاده صدور یابد و به قدرتی ماوراء طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند از کَلِّشان امور عجیبه صادر شده ولی در کتب مقدَّسه اصطلاح مخصوصی موجود و در نزد آنان این معجزات و آثار عجیبه اهمیتی ندارد حتّی ذکرش نخواهند. ^{۱۳۷} زیرا اگر این معجزات را برهان اعظم خوانیم دلیل و حجتّ از برای حاضرین است نه غائبین. مثلاً اگر از برای شخص طالبِ خارج از حضرت موسی و حضرت مسیح آثار عجیبه روایت شود انکار کند و گوید از بت ها نیز به تواتر یعنی به شهادت خلق کثیر آثار عجیبه روایت شده است و در کتب ثبت گشته. برهمن از برهما یک کتاب آثار عجیبه نوشته پس طالب بگوید از کجا بدانیم یهود و نصاری راست گویند و برهمن دروغ گوید و هر دو روایت است و هر دو خبر متواتر و هر دو مدوّن در کتاب هر یک را احتمال وقوع و عدم وقوع توان داد و دیگران چنان و اگر راست است هر دو راست اگر قبول شود هر دو را باید قبول نمود لهذا برهان نمی شود. پس معجزات اگر از برای حاضرین برهانست از برای غائبین برهان نیست. اما در یوم ظهورِ اهلِ بصیرت جمیع شؤوناتِ مَظَهَّرِ ظهور را معجزات یابند زیرا ممتاز از ماڈونست همین که ممتاز از ماڈونست معجزه محض است. ملاحظه نمائید که حضرت مسیح فرید و وحید مِنْ دُونِ [بدون] ظهیر و مُعین و بدون سپاه و لشکر در نهایت مظلومیّت در مقابل جمیع مَنْ عَلَى الْأَرْضِ [همه ساکنان زمین] عَلِمِ الهی بلند نمود و مقاومت کرد و جمیع را عاقبت مغلوب نمود ولو به ظاهر مصلوب گردید حال این قضیه معجزه محض است ابدأً انکار نتوان نمود. دیگر در حقیّت حضرت مسیح احتیاج به برهان دیگر نه و این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمّیت ندارد. مثلاً اگر کوری بینا شود عاقبت باز کور گردد یعنی بمیرد و از جمیع حواسّ و قوئی محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمّیتی ندارد زیرا این قوه بِالْمَالِ مُخْتَلّ گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز بمیرد. اما اهمّیت در اعطای بصیرت و حیاتِ ابدیست یعنی حیاتِ روحانیِ الهی زیرا این حیاتِ جسمانی را بقائی نه و وجودش عینِ عدم است مثل این که حضرت مسیح در جواب یکی از تلامیذ [شاگردان] می فرمایند که بگذار مرده را مرده ها دفن کنند زیرا مولود از جسدُ جسدُ است و مولود از روحُ روحُ است. ملاحظه کنید نفوسی که بظاهر به جسم زنده بودند آنان را مسیحُ اموات شمرده زیرا حیاتِ حیاتِ ابدیست و وجودِ وجودِ حقیقی. لهذا اگر در کتب مقدَّسه ذکرِ احیایِ امواتست مقصد اینست که به حیاتِ ابدیه موقّق شدند و یا آن که کور بود بینا

شد مقصد از این بینائی بصیرت حقیقیه است و یا آن که گر بود شنوا شد مقصد آن که گوش روحانی یافت و به سَمعِ ملکوتی موفّق گشت و این به نَصّ انجیل ثابت شده که حضرت مسیح می فرماید که اینها مثل آناند که اشعیا گفته اینها چشم دارند اما نبینند گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم. و مقصد این نیست که مَظَاهِرِ ظهور [پیامبران] عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرتِ باطنی و گوشِ روحانی و حیاتِ اَبَدی مقبول و مهمّ است. پس در هر جائی از کتبِ مقدّسه که مذکور است کور بود بینا شد مقصد اینست که کورِ باطن بود به بصیرتِ روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد چون این بصیرت و سَمع و حیات و شفا اَبَدیست لهذا اهمّیت دارد و الا حیات و قوای حیوانی را چه اهمّیت و قدر و حیثیتی مانند اوهام در ایامِ معدوده منتهی گردد. مثلاً اگر چراغِ خاموشی روشن شود باز خاموش گردد ولی چراغِ آفتاب همیشه روشن است این اهمّیت دارد.»^{۱۳۸}

گمان می کنم موضوع کاملاً روشن شده باشد که اگرچه پیامبران قادر به هر معجزه ای هستند و به فرموده حضرت عبدالبهاء «بهائیان مُعجزات انبیا را مُمتنع و مُحال ندانند.»^{۱۳۹} ولی آن را دلیل اصلی و مهمّ ظهورشان نمی دانند بلکه آیات و کتاب آسمانی خود را معجزه می دانند. علی الخصوص حضرت بهاءالله که رسالت عظیمشان تحقّق وعود و بشارات انبیا قبل برای خلق انسانی جدید و آزاد و استقرار صلح و عدالت و وحدت عالم انسانی در دوره بلوغِ عالم است، صریحاً بیان داشته اند: «ای اهل ارض! لَعْفَرِي وَ عَمْرُكُم [قَسَم به جان و دین من و قَسَم به جان و دین شما] این مظلوم [حضرت بهاءالله] خیال ریاست نداشته و ندارد و مقصودُ رفع آنچه سبب اختلافِ احزاب عالم و تفریقِ اُمم است بوده و هست تا کُلّ فارغ و آزاد شوند و به خود پردازند. استدعا آن که دوستان این ذیل [دامن] را به غبارِ اکاذیب [دروغ ها] نیالایند و به ذکرِ خَوَارِقِ عادات [مُعجزاتِ ظاهره] که نزد ایشان است از شأن و مقام و تقدیس و تنزیه نگاهند.»^{۱۴۰} و حضرت عبدالبهاء نیز با همین مضمون می فرمایند: «من مُعجزاتِ جمالِ مبارک [حضرت بهاءالله] را ذکر نکنم شاید سامع گوید این روایتست و مُحتملُ الصّدق و الکذب مثل این که در انجیل روایاتِ معجزاتِ مسیح از حواریین است نه دیگران اما یهود منکرِ آن. ولی اگر من بخواهم که ذکرِ خَوَارِقِ عادات از جمالِ مبارک کنم بسیار است و در شرقِ مسلمّ حتی در نزد بعضی اغیار نیز مسلمّ است. ولی این روایاتِ حجتّ و برهانِ قاطع از برای کُلّ نشود شاید سامع گوید بلکه این مطابق واقع

نیست زیرا طوائف سائره نیز روایات معجزات از مقتداهای خود کنند. مثلاً اُمَّتِ بَرَاهِمَه از برای برهما روایت معجزات کنند از کجا فهمیم که آنها کذب است و اینها صدق است اگر روایت است آن هم روایتست اگر تواتر است آن هم تواتر است. لهذا این روایات برهانِ مُقِنَع نیست بلی برهانست از برای شخص حاضری که بود و آن هم نیز شاید که شُبْهه کند که آن معجزه نبود بلکه سحر بود از بعضی سَخَّارها نیز وقوعات عجیبه روایت شده است. باری مقصود اینست که بسیار امور عجیبه از جَمَالِ مَبَارَك ظاهر شد اما ما روایت نمی کنیم زیرا به جهت کُلِّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ حِجَّتْ و برهان نمی شود بلکه از برای آنان که مشاهده نموده اند نیز برهان قاطع نشود گمان نمایند که سحر است.»^{۱۴۱}

اما با همه این احوال، جالب است مُنصفین بدانند عظمت و جلال و شکوه ظهورِ حضرت بهاءالله، و اهمّیتِ حیاتی والاترین هدف و مقصودِ رسالتشان برای تحقّق صلح و عدالت و وحدت و آزادی حقیقی چنان است که حتّی وقتی مخالفین از حضرتشان معجزه خواستند صریحاً قبول فرمودند تا علاوه بر آیات و آثارِ وحیانشان، معجزاتِ ظاهره هم اگر می خواهند بجا آورند تا حِجَّتْ بر همگان تمام شود و عذر و بهانه ای برای بشریت باقی نماند، بطوری که حتّی خودِ حضرتشان چند بار از علماء و نیز ناصرالدّین شاه قاجار و نیز عبدالعزیز سلطانِ عثمانی خواستند که علماء را جمع کنند تا هر دلیل و معجزه ای می خواهند بیاورند. در بیانی فرمودند: «لازالُ اصلِ حُجَّتِ آیاتِ الهی بوده ولكن ازین ظهورِ اعظم [دیانت بهائی] مِنْ دُونِ [به غیر از] آیاتِ ظاهر شده آنچه از اِتیان [انجام] به مثلش کُلِّ عاجز بوده و خواهند بود.»^{۱۴۲} حضرتشان در «لوحِ رئیس» خطاب به عالی پاشا صدرِ اعظم عثمانی که حکم به تبعید حضرت بهاءالله و خانواده و تعدادی از اصحابِ همراهشان را به زندانِ عکّا داده بود، پس از شرح ستم هایی که در تبعید وارد شد می فرمایند: «ای صاحبِ شوکت! این اطفالِ صِغار و این فقراءِ باللهِ میرآلای [درجه ای شبیه سرهنگ] و عَسکر لازم نداشتند. بعد از ورودِ گلی بُولی [از توابع ادرنه در مملکت عثمانی]، عُمَر نامی بینباشی بینِ یَدی [در برابر] حاضر. اللهُ یَعْلَمُ ما تَكَلَّمُ بِهِ [خداوند می داند آنچه را گفت]. بعد از گفتگوها که برائتِ خود و خَطِیْه [گناه] شما را ذکر نمود، این غلام [حضرت بهاءالله] مذکور داشت که اَوَّلًا لازم بود این که مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده. و حالِ اَمْر از این مقامات گذشته و تو به قولِ خود مأموری که ما را به اَخْرَبِ بِلاد [خراب ترین شهرها = عکّا] حبس نمائی. یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی به حضرت سلطان [سلطان

عبدالعزیز عثمانی] معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید. آنچه را که حُجَّت می دانند و دلیل بر صدق قولِ حَقِّ می شمردند بخواهند. اگر مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [از جانبِ خدا] اِتیان شد [انجام شد] این مظلومان را رها نمایند و به حال خود بگذارند. عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد، خبری از او نشد. و حال آن که شَأْنِ حَقِّ نیست که به نَزْدِ أَحَدِی حاضر شود، چه که جمیع از برای اطاعتِ او خلق شده اند. ولکن نظر به این اطفالِ صغیر و جمعی از نِسَاء [خانم ها] که همه از یار و دیار دور مانده اند این امر را قبول نمودیم، مَعَ ذَلِکِ اثری به ظهور نرسید. عُمَرُ حاضر و موجود، سَوَّال نمائید لِيُظَهِّرَ لَكُمُ الصَّدَقُ [تا صداقت برای شما آشکار شود].^{۱۴۳}

و حضرت عبدالبهاء در کتاب «مفاوضات» می فرمایند: «... علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملاً حسن عمو بود آمد به حضور مبارک [حضرت بهاءالله] بعضی سؤالات از طرف علما کرد جواب فرمودند. و بعد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت مُقَرَّر و مُعْتَرَفند و مسلم عمومست که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارد و این هم مسلم است که تَدْرُس و تحصیل نکرده‌اند ولکن علما می گویند که ما به این قناعت ننمائیم و به سبب علم و فضل اقرار و اعتراف به حَقِّیتشان نکنیم لهذا خواهش داریم که یک معجزه ای به جهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند. جمال مبارک [حضرت بهاءالله] فرمودند هرچند حَقِّ ندارند زیرا حَقِّ باید خلق را امتحان نماید نه خلق حَقِّ را ولی حال این قول مرغوب و مقبول، اَمَّا اَمْرُ اللَّهِ [دین خدا] دستگاہ تیاتر نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر روزی یکی چیزی بطلبند در این صورت اَمْرُ اللَّهِ بازیچۀ صبیان [بچه ها] شود ولی علما بنشینند و بِالاتِّفَاقِ یک معجزه ای را انتخاب کنند و بنویسند که به ظهور این معجزه از برای ما شُبْهه ای نمی ماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حَقِّیتِ این امر می نمائیم و آن ورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند اگر ظاهر شد از برای شما شُبْهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد. آن شخصِ عالمِ برخاست و زانوی مبارک [حضرت بهاءالله] را بوسید و حال آن که مؤمن نبود و رفت و حضراتِ علما را جمع کرد و پیغام مبارک را تبلیغ نمود. حضرات مشورت کردند و گفتند این شخص سَخَّار است شاید سحری بنماید آن وقت از برای ما حرفی نمی ماند و جسارت نکردند ولی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت به کرمانشاه و طهران و تفصیل را به جمیع گفت و خوف و عَدَمِ اِقْدَامِ علما را ذکر نمود... و [حضرت بهاءالله] به محض ورودِ سِجْنِ [عکاً] خطابی به ناپلیون

مرقوم فرمودند... و همچنین ألواح به سائر ملوک فرستاده شد از جمله توقیعی به جهت اعلیحضرت ناصرالدین شاه فرستاده شد و در آن توقیع می فرماید من را احضار کن و جمیع علما را حاضر نما و طلب حجت و برهان کن تا حقیقت و بطلان ظاهر شود. اعلیحضرت ناصرالدین شاه توقیع مبارک را نزد علما فرستاد و تکلیف این کار کرد ولی علما جسارت ننمودند پس جواب توقیع را از هفت نفر مشاهیر علما خواست بعد از مدتی توقیع مبارک را اعاده نمودند که این شخص مُعارضِ دینست و دشمنِ پادشاه. اعلیحضرت پادشاه ایران بسیار متغیر شدند که این مسأله حجت و بُرهانست و حقیقت و بطلان چه تعلق به دشمنی حکومت دارد افسوس که ما احترام این علما را چقدر منظور نمودیم و از جواب این خطاب عاجزند. باری آنچه که در ألواح ملوک مرقوم جمیع به وقوع پیوست... و همچنین طوائف خارجه و ملل غیر مؤمن نسبت به جمال مبارک امور عظیمه نسبت می دادند و بعضی معتقد به ولایت جمال مبارک بودند حتی بعضی ها رسائلی نوشتند من جمله سید داودی از علمای اهل سنت در بغداد رساله مختصری نوشته بود و در آن به مناسبتی چند خارق العاده از جمال مبارک روایت می نمود و الی الآن در شرق در جمیع جهات کسانی هستند که به مظهریت جمال مبارک مؤمن نیستند اما اعتقاد ولایت دارند و مُعجزات روایت کنند. مختصر اینست که چه از موافق و چه از مخالف نفسی به ساحت اقدس [حضرت بهاءالله] مشرف نشد که مُقَرّ و مُعترف بر بزرگواری جمال مبارک نگشت، نهایت اینست که ایمان نیاورد ولی بر بزرگواری جمال مبارک شهادت داد؛ به محضی که در ساحت اقدس مشرف می شد ملاقات جمال مبارک چنان تأثیر می نمود که اکثر حرف نمی توانستند بزنند. چه بسیار واقع که نفوس پُر عداوتی از دشمنان پیش خود مصمم می شد و قرار می داد که چون به حضور رسم چنین گویم و چنان مجادله و مُحاججه نمایم ولی چون به ساحت اقدس می رسید مات و متحیر می شد و جز صمت و سکوت چاره ای نداشت. جمال مبارک لسان عرب نخواندند و مُعلم و مُدرسی نداشتند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان عرب و ألواح عربی العبارة مُحیّر عقول فُصحا و بُلغای عرب بود و کلّ مُقَرّ و مُعترفند که مثل و مانندی ندارد. و چون در نصوص تورات [و نیز در دیانت مسیحی و اسلام- انجیل و قرآن] دقت نمائیم هیچ یک از مظاهر الهیه اقوام مُنکره را مُحیّر [مُختار شده در انتخاب] نفرمود که هر معجزه ای که بخواهید من حاضر و هر میزانی که قرار دهید من موافقت نمایم^{۱۴۴} و در توقیع شاه واضحاً فرموده‌اند که علما را جمع کن و من را بطلب تا حجت و برهان ثابت شود.^{۱۴۵}

علاوه بر حقایق فوق، یکی از مصادیق فوق العاده مهمّ دلیل اعظم آیات و معجزه حقیقی دائمی بودن آن، الواحی است که حضرت بهاءالله برای بزرگان دینی و سیاسی و فکری عالم و مردم جهان در هنگامی که در تبعید و زندان بودند نازل و ارسال فرمودند. حضرت شوقی ربّانی، ولیّ امر دیانت بهائی، در این باره می نویسد: «جمالِ اقدسِ اَبهی [حضرت بهاءالله] در الواح و کتب و رسائلِ مقدّسه خویش ملوک و سلاطین عالم جمعاً و مُنفرداً و رؤسای جمهور در قاره آمریکا و وزراء و سفرا و حبر اعظم [پاپ اعظم مسیحیان] و خلیفه اسلام و نایب امام صاحب العصر و الزمان و ملوک مسیحیه و معشر بطارقه [رؤسای اسقف ها] و مطارنه [کشیشان عالی مقام] و اساقفه و قسسین [کشیشان] و رهبانان و رؤسای تسنن و تشیع و پیشوایان مجوس [زرتشتی] و فلاسفه و حکما و فقهاء و ملأ مدینه [اهالی استانبول] مقرر سلطنت و خلافت [عثمانی] و همچنین پیروان حضرت زرتشت و ابناء کلیم و ملت روح [مسیحی] و مستظلمین در ظلّ اسلام و حزب بیان [بابی ها] و علما و ادبا و شعرا و عرفا و صاحبان حرف و مکاسب و نمایندگان منتخبه ملل و نحل عالم و هموطنان اسم اعظم [هم میهنان حضرت بهاءالله = ایرانیان] ^{۱۴۶} را کلاً به خطابات و اندازات و ابلاغات و نُبوات صریحه قاطعه مخاطب و به معرفت مظهر کلی الهی [حضرت بهاءالله] و اجابت ندای آسمانی و اتباع از تعالیم ربّانی دعوت فرموده است. و چنانچه به صفحات تاریخ مراجعه گردد معلوم می شود که در هیچیک از ادوار سالفه [گذشته] و ادیان و مذاهب ماضیه چنین ابلاغ عمومی و دعوت عظیم سابقه و نظیر نداشته و تنها ابلاغات و رسالات صادره از جانب رسول اکرم پیغمبر اسلام به بعضی از سلاطین و امراء معاصر آن حضرت را می توان فی الجمله با خطابات مهیمه این ظهور اعظم مشابه و مُماثل دانست. در این مقام جمال اقدس اَبهی بِنَفْسِهِ الْمُهَيَّمَةِ عَلَى الْمُمَكِّنَات [حضرت بهاءالله به نفس خودشان که حاکم بر مُمکنات است] شهادت می دهد که "از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جَهْرَةً [آشکارا] واقع نشده" ^{۱۴۷} و همچنین در مقام دیگر راجع به الواح صادره خطاب به رؤسای ارض که حضرت عبدالبهاء آن را از "آیات و مُعجزات" این ظهور اعظم [دیانت بهائی] محسوب فرموده‌اند، این بیان اَحلی [شیرین ترین] نازل، قَوْلُهُ تَعَالَى: "مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مَشِيَّتْ نازل و هر کدام به اسمی موسوم: الْأَوَّلُ بِالصَّيْحَةِ وَ الثَّانِي بِالْقَارِعَةِ وَ الثَّلَاثُ بِالْحَاقَّةِ وَ الرَّابِعُ بِالسَّاهِرَةِ وَ الْخَامِسُ بِالطَّامَةِ وَ كَذَلِكَ بِالصَّاحَّةِ وَ الْأَرْفَةِ وَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ وَ الصُّورِ وَ

النَّاقُورِ وَ أَمْثَالِهَا^{۱۴۸} تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و به بصرِ ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالکِ اَسْمَاءِ در هر حال غالب بر کلّ بوده و خواهد بود".^{۱۴۹}

با این توضیحات آشکار از خود آثار و آیاتِ بابی و بهائی، برادر عزیزم آقای بیژن عبدالکریمی ملاحظه خواهد فرمود شارعین و پیروان ادیان بابی و بهائی، به ادّعی ایشان، نمی کوشند «به بعضی از شخصیت ها و حوادث قداست ببخشند و بعضی از رویدادهای طبیعی را به منزلهٔ معجزات و کرامات الهی تلقی کنند.» بلکه شارعین این دو آئین به عنوان فرستادگان آسمانی ادیان بابی و بهائی تمایل و نیازی به «قداست بخشیدن» و «کرامت انگاری و معجزه پنداری رویدادهای طبیعی» ندارند، چه که ذاتاً مقدّس اند و تمام حیاتشان معجزهٔ حقیقی است و هم اکنون بهائیان جهان به عشقِ رویِ دلجویشان در حال خدماتِ جانانه برای انجامِ اهدافِ آسمانیشان که تحققِ عدالت و صلح و وحدتِ بشر است، می باشند و بخصوص در دو سال اخیر به شکرانهٔ موهبتِ ظهورِ دو محبوبِ بی همتایشان، دویستمین سالگرد ولادت فرخندهٔ حضرت باب و حضرت بهاءالله را با ادامه و تشدید و تحکیم آن خدمات جشن می گیرند.^{۱۵۰}

اما در ادامهٔ مصاحبهٔ آقای بیژن عبدالکریمی با روزنامهٔ سازندگی، ایشان در جواب این سؤال که چرا زُمانشان سال ها در انتظار کسب مجوّز بوده می گوید فکر نمی کند تا حالا برخورد شدیدی با زُمانشان از طرف وزارت ارشاد شده باشد بلکه بعضاً احترام آمیز هم بوده است ولی نوعی سوء برداشت وجود داشته، و ادامه می دهند: **[مثل موارد قبلی، موارد داخل کروشه با حروف درشت از نگارنده است]**

«اما من فکر می کنم در نهایت دوستان درک کردند که این اثر شاهکار زندگی یک اهل قلم و اولاد معنوی من و درست مثل یکی از فرزندان جسمانی من نمی توانستم بعد از چهارده سال که به این اثر اجازهٔ چاپ داده نشد، نسبت به انتشار این اثر بی تفاوت باشم. متأسفانه در وزارت ارشاد و نهادهایی که حساسیت های سیاسی نسبت به مسائل فرهنگی دارند، گاهی اوقات بدسلیقگی هایی شکل می گیرد و تشخیص درستی داده نمی شود که چه چیز به نفع کشور است و چه چیز به نفع کشور نیست. [برادر عزیزم آقای عبدالکریمی لابد می دانند که اگر ایشان ۱۴ سال منتظر نشر «شاهکار زندگی و اولاد معنوی»

خود بودند، جامعه بهائی بیش از ۱۴۰ سال- یعنی بیش از ده برابر سال های انتظار ایشان برای چاپ ژمانشان- است که منتظر اجازه نشر آثارِ وحیانی حضرت باب و حضرت بهاءالله و سایر آثار نویسندگان بهائی بطور رسمی و برای عموم و در دسترس عموم می باشد. از نشر آثار گذشته، این جامعه حتی اجازه ندارد پاسخ اکاذیب و افتراءات ۱۷۶ ساله بهائی ستیزان را در رسانه ها منتشر کند! در عوض انتشار ردیه های ضدّ بابی- بهائی در دوران قاجاریه و پهلوی و جمهوری اسلامی ایران، چه از طرف علمای شیعه و چه از طرف نویسندگان و روشنفکران چپ و راستِ سیاسی و غیرِ سیاسی دینی و غیر دینی- از علمای شیعه و امثال فدائیان اسلام و حجّتیّه گرفته تا ملّی گراها و اصول گراها و اصلاح طلب ها و طرفداران داخلی پوپر و هایدگر و مارکسیست ها و...- در کتب و مقالاتشان علیه دیانت بهائی، مستقیم و یا غیر مستقیم موجب یا مؤیّد این ستم های مستمر بوده و هست. در اینجا حقیر نمی خواهد سیاهه ای از این سیاه نمایی ها علیه ادیان بابی و بهائی را در کتب و مقالات و رسانه ها بنویسد، زیرا دیگران قبلاً شرح آن را داده اند و بنده نیز در کتاب «طلوع عشق» در پاسخ به ردیه «مسلخ عشق»^{۱۵۱} شرحی در این خصوص داده است، اما آرزو می کند حال که ایشان گمان می کنند انتشار ژمان «دُن کیشوت های ایرانی» «به نفع کشور است»، ای کاش در این شرایطی که جامعه بهائی ایران تحت ستم بهائی ستیزان جمهوری اسلامی ایران است، و ژمان ایشان چنان که در مصاحبه هایشان و نیز در متن خود ژمان به غلط ادیان بابی و بهائی را مصداق بارز دُن کیشوتیسم و دروغ پردازی و زاده خیالات و توهمات بشری و دارای نتایجی عبث و بیهوده و کمیک- تراژیک معرفی کرده است، این امر بهانه جدیدی را به دست ستم پیشگان جمهوری اسلامی ایران برای ستم های بیش تر بر بهائیان مظلوم ندهد.

[ادامه مصاحبه آقای عبدالکریمی بعد از این جمله که می گوید: «گاهی اوقات بدسلیقگی هایی شکل می گیرد و تشخیص درستی داده نمی شود که چه چیز به نفع کشور است و چه چیز به نفع کشور نیست»] برای مثال یادآوری می کنم که همین ماه رمضان امسال (۸ / ۳ / ۱۳۹۸) در کازرون امام جمعه این شهر به دست فردی ترور شد که خودش را از اصحاب امام زمان (عج) می دانست و به نام یاری امام زمان (عج) امام جمعه محترم کازرون را ترور کرد که عمل بسیار فجیعی بود. این فرد بعد از این جنایت با یک لباس سفید و عمامه سبز و با یک شمشیر در شهر گشت تا یادآور بازگشت امام مهدی (عج) باشد. همچنین، یادآوری می کنم هم اکنون جریانی به نام "شیخ یمانی" بسیاری را به سوی خود

جلب کرده است و حتّی من پاره ای از اصحاب سیاسی، اجتماعی کشور را که افراد بسیار دوست داشتنی هم هستند، می شناسم که به این دعوت های مسموم و غیرحقیقی جذب شده اند. من انتظار داشتم که اگر مواجهه اصیل با موضوعات در دستور کار نهادهای فرهنگی ای چون وزارت ارشاد یا بخش های فرهنگی نهادهای امنیتی باشد، خود مسئولان این کتاب را حمایت و آن را در سطح وسیعی منتشر می کردند. درست همان طور که کتاب «مشرکی در خانواده پیامبر»^{۱۵۲} را بنده و دکتر محدّثی در تعارض با رشد داعشی گری در کشور و رشد وهابیت و تفسیر خشونت آمیز از اسلام و به دلیل عشق به پیامبر منتشر کردیم، اما نسبت به آن کتاب هم در وهله اول مسئولین ارشاد کمی بدسلیفگی نشان دادند و بعد دیدند که این کتاب نه تنها امر مذمومی نداشته، بلکه در عین حال، با ارائه تفسیری بسیار انسانی و عشق محور از پیامبر اسلام آثار بسیار مثبتی بر روی جامعه گذاشت. زمان "دُن کیشوت های ایرانی" هم به نظر من در شرایط کنونی می تواند چنین کمکی به کشور کمک بکند، اما متأسفانه در نظام اداری و بوروکراتیک ما یک گفتمان صوری و ظاهراندیشانه حاکم است و نوعی محافظه کاری در همه نهادهای ما از جمله ارشاد و نهادهای امنیتی وجود دارد.

مسئولین ما بیش از این که به حقیقت تعهد داشته باشند، به نحو صوری و حتّی ریاکارانه به یک گفتمان حاکم که به نظر می رسد گفتمان رسمی است اما در حقیقت گفتمانی است که در فضای اجتماعی شکل گرفته، و ربطی هم به قدرت سیاسی ندارد، پایبندند. در بسیاری از جاها حتّی خود قدرت سیاسی هم ممکن است این فضای گفتمانی را مورد نقد قرار دهد، اما مسئولان فرهنگی ما مسئولیت ناشناسانه و عافیت جویانه به این گفتمان های رسمی نانوشته تن می دهند. مسئولین ما که بخشی از اشرافیت بوروکراتیک را تشکیل می دهند به دلایل حفظ موقعیت ترجیح می دهند که حقیقت و یک اثر ادبی یا یک کتاب را قربانی کنند ولی خدایی ناکرده موقعیت یا ذره ای از منافع شان به خطر نیفتد. اما، برعکس این گروه، اصحاب قلم، هنر و فرهنگ در واقع به حقیقتی دیگر تعهد دارند و به چارچوب های اداری و بوروکراتیک وفادار نیستند، گاهی اوقات این دو منطق در برابر هم قرار می گیرند.»

احقیر حقیقتاً در حیرتم که چطور برادر عزیز آقای عبدالکریمی، قاتل امام جمعه کازرون و «شیخ یمانی»- و یا چنان که قبلاً و الآن در همین مصاحبه گفته اند «وهابیت» و «داعش» و «بوکوحرام» و «الشباب»- را با ادیان بابی و بهائی مقایسه می کند! و از این هم حیرت آورتر و اسف انگیزتر آن که

«بدسلیقه های نهادهای فرهنگی همچون وزارت ارشاد» و نیز «بخش های فرهنگی نهادهای امنیتی» را سرزنشی ملایم و محتاطانه می کند که اگر می فهمیدند «چه چیز به نفع کشور است و چه چیز به نفع کشور نیست» آن وقت کتاب «دُن کیشوت های ایرانی» را «حمایت و آن را در سطح وسیعی منتشر می کردند!» حال الحمدلله با نشر رُمان ایشان، می توان گفت مسؤولین فرهنگی و امنیتی فهمیده اند که انتشار آن «در شرایط کنونی [چه شرایطی؟!] به نفع کشور» و لابد به زعمشان به ضرر بهائیان است! و چون چنین است، همان طور که قبلاً ذکر شد، اگرچه ایشان در همین مصاحبه ادعا کرده بود رُمانشان را با بی طرفی نوشته و رُمان مزبور برخلاف ردیه های حجتیه، «روایتی بدون فحاشی و تعبیر زشت و منفی» می باشد، باید چنان که دوست و همکار ایشان آقای حسن مُحدّثی گفته است، آن را ردیه ای زیرکانه و ملیح و ملایم دانست^{۱۵۳} که البته به قول خود ایشان نه تنها با سیاست های جمهوری اسلامی ایران تضادی ندارد بلکه «درست همان طور که کتاب «مُشرکی در خانواده پیامبر»^{۱۵۴} در تعارض با رشد داعشی گری در کشور و رشد وَهَابِیّت و تفسیرِ خشونت آمیز از اسلام» است، «رُمان "دُن کیشوت های ایرانی" هم به نظر من [آقای عبدالکریمی] در شرایط کنونی می تواند چنین کمکی به کشور کمک بکند.»

ای کاش حقیر می دانست «شرایط کنونی کشور» از دید آقای عبدالکریمی چیست که رُمان «دُن کیشوت های ایرانی» ایشان می تواند به کشور کمک کند. اگر منظورشان این است که شرایط کشور دچار خشونت های ناشی از نظام تئوکراسی و دُن کیشوتیسم مورد تصوّر ایشان است، باید همان طور که قبلاً اشاره شد، غیر از ادیان بابی و بهائی را به عنوان نمونه برای موضوع رُمانشان انتخاب می کردند، و بهترین نمونه پیشنهادی- چنان که نگارنده در ادامه به آن خواهد پرداخت- نظام ایدئولوژیک و تئوکراسی شیعی جمهوری اسلامی ایران با دُن کیشوتیسمی ۱۰۰۰ ساله است. زیرا چنان که تا حال در این متن توضیح داده شده وصله های دُن کیشوتیسم و دروغ پردازی و خرافات و خیالات و توهمات بشری و بیهودگی و کُمیک- تراژیک بودن آبداً به ادیان مقدّس بابی و بهائی نمی چسبد. زیرا هدف مقدّس این ادیان تحقق صلح و آزادی و عدالت و وحدت و آسایش و رفاه مادّی- معنوی جهانی است چنان که حضرت باب زمینه اش را آماده ساختند و بشارتش را دادند و حضرت بهاءالله تعالیم و روش های تحقیقش را ارائه فرمودند. حضرت باب می فرمایند: «خداوند مقتدر بر هر شیء بوده و هست و در

هر کوز [دوره ای از ادیان] به هر قسم مصلحتِ کُلِّ خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کُلِّ ما عَلَى الْأَرْضِ [همه زمینیان] را قطعه ای از رضوانِ اعظم خواهد فرمود. إِنَّهُ كَانَ عَلَماً مُقْتَدِراً قَدِيراً.^{۱۵۵}

و حضرت بهاء‌الله دربارهٔ تحققش می فرماید: «این ندا و این ذکر، مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست؛ باید اهل عالم طُرّاً [همگی] به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند.»^{۱۵۶} و نیز: «مقصود این مظلوم [حضرت بهاء‌الله] از حمل شداید و بلاها و انزال آیات و اظهار بیّنات، إخمادِ نارِ ضغینه و بَغْضَا [کینه و دشمنی] بوده که شاید آفاقِ افئدهٔ اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد.»^{۱۵۷} و نیز: «این مظلوم [حضرت بهاء‌الله] اراده نموده فساد و نزاع و جدال و اختلاف و تفریق را به قوهٔ ملکوتی از مابین احزابِ عالم بردارد و نظر به این امرِ خَطِیرِ عظیم مکرر به زندان رفته و تحتِ سَلَسِل و اَغْلَال [زنجیرها] ایام و لیالی گذرانده. طُوبَى لِمَنْ أَنْصَفَ فِي هَذَا الْأَمْرِ الْمَتِينِ وَ هَذَا النَّبَأِ الْعَظِيمِ.» [خوشا از برای کسی که در این امر متین و این نبأ عظیم [دیانت بهائی] انصاف داد]^{۱۵۸}

با مشاهدهٔ چنین حقیقت و اهدافِ والایی منصفین شهادت می دهند آنچه نه تنها برای «شرایط کنونی کشور» عزیزمان ایران بلکه برای کُلِّ جهان لازم و مفید و حیاتی است همین اهداف و تعالیم است. و حقیقتاً عجیب است که امثال برادر عزیز هم میهنمان، آقای بیژن عبدالکریمی، بجای شکرانه به درگاه یگانه به خاطر تشریح دو آئینی که تنها راه تحققِ تدریجی و منظم و سیستماتیکِ رفاه مادی-انسانی- معنوی جامعهٔ بشری و تحققِ عدالت و صلح جهانی و وحدتِ عالم انسانی را برای هزارهٔ سوّم میلاد به ارمغان آورده اند، نه تنها آن را مصداقِ بارزِ دُن کیشوتیسم و دروغِ پردازی و خرافات و خیالات و توهمات بشری و بیهودگی و کُمیک- تراژیک بودن می دانند، بلکه برای آن که وصله ای توسط جمهوری اسلامی ایران از طریق «نهادهای فرهنگی همچون وزارت ارشاد» و «بخش های فرهنگی نهادهای امنیتی» به ایشان زده نشود، ضمن ردّ تهمتِ «دفاع یا جانبداری از بابیت و بهائیت» از خودشان، بنیانگذارانش را اَسْتَغْفِرُالله «دُن کیشوت های» متوهم و دروغین دانسته و در مقدمهٔ زمان چنین نوشته است]

«معمولاً در هیچ کجای دنیا رسم بر این نیست که برای یک زمان مقدمه ای نوشته شود، لیکن از آنجا که ممکن است این اثر برای برخی از افراد جامعه ما، بخصوص برای بعضی از کج اندیشان، منشأ پاره ای از سوء فهم ها و بدفهمی ها قرار گیرد و همین امر سبب بروز مسائلی گردد که مغایر با اهداف اثر و مقاصد نویسنده آن است، به نحوی ناخواسته، ناگزیر شدم مقدمه ای را به متن این داستان بیفزایم تا برای اهل اعتقاد و باورهای راسخ در این کشور طمأنینه و آرامشی قلبی در خصوص حفظ حصنِ حَـصینِ ایمان تاریخی این مرز و بوم فراهم شود. به عنوان مقدمه ای ناخواسته باید عرض کنم این داستان به هیچ وجه در صدد حمله یا دفاع از یک دین یا فرقه خاص نیست و نمی کوشد تا از یک نظام اعتقادی در برابر نظام اعتقادی دیگر به دفاع یا جانبداری برخیزد. بدیهی است اگر کسی این زمان تاریخی را در دفاع یا جانبداری از بابیت و بهائیت تلقی کند، جفای عظیمی در حق متن و نگارنده آن روا داشته است؛ چرا که از یک سو نگارنده و نحوه تفکر او، بخصوص با توجه به کثیری از سیاه مشق های منتشر شده وی، کم و بیش برای جامعه فکری و فرهنگی کشور شناخته شده است و اهل نظر بخوبی می دانند که تهمت "دفاع یا جانبداری از بابیت و بهائیت" چقدر با اینجانب غریب و بیگانه است، از سوی دیگر هیچ مؤمن به سید علی محمد باب یا میرزا حسین علی نوری بنیان گذاران دین خود را "دُن کیشوت" لقب نمی دهد.»^{۱۵۹}

[آری اَسْتَغْفِرُالله! «هیچ مؤمن به سید علی محمد باب یا میرزا حسین علی نوری بنیان گذاران دین خود را "دُن کیشوت" لقب نمی دهد». بلکه هر مؤمنی جان خویش بر کف گرفته تا به سهم خویش در تحقق اهداف والای آن محبوب بی همتا سهم خویش را ادا کند تا نه تنها ایران بلکه جهان از اختلاف و جنگ و ستم رهایی یابد. و چنین مؤمنی می داند راه رفع نگرانی امثال آقای عبدالکریمی درباره «شرایط کشور» عزیزمان ایران و درمان دردهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و علمی و اقتصادی آن، آن چیزی است که حضرت عبدالبهاء، آن را چنین بیان فرموده اند: «ای تشنه حقیقت، ایران ویرانست و جمیع احزاب فی الحقیقه تیشه به دست گرفته به ریشه این بنیان قدیم می زنند و ابداً ملتفت نیستند که این کلنگ، بنیان کن است و این تیشه، ریشه کن. هر حزبی گمان می کند که به تعمیر مشغولست. ولی در قرآن می فرماید: يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ. [سوره حشر، آیه ۲. مضمون به فارسی: خانه های خود را به دست های خودشان خراب می کنند.] باری، این آوارگان [حضرت عبدالبهاء و بهائیان] به هیچ حزبی

مشترک و متمایل نبوده. در آن می‌کوشیم که بنیهٔ ایران قوّت گیرد و معلوم است قوّت بنیه ایران، جز به تأسیس اخلاقِ الهی ممکن نه. چون تأسیس اخلاق گردد ترقی در جمیع مراتب محتوم است. هیچ ملتی بدون تعدیل اخلاق فلاح و نجات نیابد؛ و به تحسین اخلاق علوم و فنون رواج یابد و افکار بی نهایت روشن گردد، صداقت و امانت و حماست [=شجاعت] و غیرت و حمیت بجوشد، سیاست به درجهٔ نهایت رسد، صنایع بدیعه رواج یابد، تجارت اتّساع جوید، شجاعت عَلم افرازد، ملت از برزخی به برزخ دیگرانتقال نماید، خلق جدید شود، فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ تحقّق یابد. حِجَاز در بیابان ریگ زار و بی آب و علف وادی غیر ذی زَرع بود، لکن به طلوع نیرِ حقیقت [حضرت محمّد] قبله آفاق شد و مَطَافِ [مَحَلِّ طَوَافِ] عالمیان گردید. حال که نیرِ اعظم [حضرت بهاءالله] از مطلع ایران اشراق کرده ملاحظه نمائید که در آینده چه خواهد شد. امیدم چنانست که در تأسیس این بُنیان عظیم شما نیز از کارکنان باشید... ع ع « [۱۶]

به نظر حقیر، تا این جای متن، بررسی‌های فوق دربارهٔ مصاحبه‌های آقای بیژن عبدالکریمی از جمله با روزنامهٔ سازندگی، زمینهٔ فکری و ذهنی ایشان دربارهٔ ادیان بابی و بهائی و مقصودشان را از نوشتن زمان «دُن کیشوت‌های ایرانی» روشن کرده باشد. اما از طرفی دیگر، یادداشت‌ها و مصاحبه‌های سه نفر از دوستان و همفکران و طرفداران ایشان- آقایان حسن مُحدّثی، محمّد باقر تاج الدّین، احمد محبّی- نیز مؤیّد و گویای همان حقایقی است که در فوق راجع به افکار و مقاصد ایشان در نوشتن زمان بیان شد. اشاره به خلاصه‌ای از نظرات این افراد که در زیر می‌آید، برای هم میهنان شریف و بهائیان عزیز خالی از فایده نیست، بخصوص که روشن می‌کند این اساتید محترم دانشگاه و نوگرایان دینی و روشنفکران اسلامی- همچون آقای عبدالکریمی و همفکرانشان- به اشتباه چه نظراتی پیشداورانه و منفی راجع به ادیانی ارائه داده‌اند که در واقع تنها راه حلّ «امرِ معنوی» ای است که ایشان در این دغدغه و چالش و وانفَسایِ سنّت- مدرنیته به دنبال آن هستند و تا حال در راه یافتن آن حسرت خورده و می‌خورند. در حقیقت آن «امرِ معنوی» که ایشان به دنبال آن هستند تا در دورانِ مدرنیته انسان را به مقام حقیقی انسانی اش برساند، همانی است که ادیان بابی و

بهائی در برابر دیدگان ایشان آشکار فرموده. و خوانندگان عزیز آشکارا ضمن خواندن نظرات ایشان دربارهٔ زُمان آقای عبدالکریمی دربارهٔ جنبش های بابی و بهائی، کاملاً به دغدغهٔ اصلی ذهنی ایشان راجع به سنت- مدرنیته که دائماً با آن مواجهند و در برابر تحولات غرب به قولی دچار نوعی الیناسیون فرهنگی- دینی و از خود بیگانگی (Self-alienation) شده اند،^{۱۶۱} و راه حلی صحیح و عملی برایش پیدا نمی کنند، پی خواهند بُرد. شاهدش نظرات یکی از این عزیزان است که در تأیید نظر آقای عبدالکریمی و زُمانشان گفته اند: «قرنی که تحولات جدید در قالب مدرنیته در حال شکل گیری بود ایرانیان به جای درس آموزی از این تحولات و پیوند یافتن با جریان فکری و عقلانی جهان جدید، درگیر جریانات فکری ای به نام "بابیت" و "بهائیت" شدند و به کلی از روند فکری و معرفتی دنیای جدید عقب ماندند و این عقب ماندگی تاکنون هم گریبان جامعهٔ ایرانی را رها نکرده است.»^{۱۶۲}

نگارنده وقتی نظرات این عزیزان هم میهن در مورد چالش سنت- مدرنیته را ملاحظه می کند، بی اختیار به یاد این بیان حضرت بهاءالله در «لوح حکمت» می افتد که فرموده اند: «لَمَّا مُلِئَتْ عُيُونُ أَهْلِ الشَّرْقِ مِنْ صَنَائِعِ أَهْلِ الْعَرَبِ إِذَا هَامُوا فِي الْأَسْبَابِ وَ عَفَلُوا عَنْ مُسَبِّهَا وَ مُمِدَّهَا» [مضمون به فارسی: هنگامی که چشم های اهل شرق از صنایع اهل غرب پُر شد، لذا گرفتار و فریفتهٔ اسباب شدند و از مُسَبِّب و تقویت کنندهٔ آن غافل گردیدند.] حال آن که اگر- چنان که در ادامه خواهد آمد- متفکرین اسلامی حقیقت و روح ادیان بابی و بهائی و هدف و تعالیم آن را متوجه می شدند، اینک نه تنها غصهٔ «عقب ماندگی» از دنیای جدید و مُدرن را نداشتند و «راست را کُز» نمی انگاشتند، بلکه با افتخار سرشان را بالا می گرفتند که دو هم میهن الهی شان، حضرت باب و حضرت بهاءالله، هم نام ایران را بالا برده اند و هم راه نجات شرق و غرب را از این وضعیتی فاجعه بار کنونی نشان داده اند. حضرت بهاءالله می فرماید:

«رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می بیند و به دانائی درمان می کند. هر روز را رازی

است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز

رانید. دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از بادۀ خودبینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همۀ مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد می دانند نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید؛ شاید آنان که در خوابند بیدار شوند.»^{۱۶۳}

با همۀ این احوال، حقیقت بسیار مثبت و مهمی که این متفکرین عزیز دریافته اند و شایان ذکر است این حقیقت است که قرن هاست ایران عزیزمان دچار برداشت های اشتباه از دین اسلام است، بطوری که اسلام را آلوده به خرافات و تقالید و تعصبات و به قول یکی از ایشان "جهل مقدّس" و نیز به قول آقای عبدالکریمی "دُن کیشوتیسم" نموده است. نگارنده از این نظر این عزیزان را تحسین می کند که سعی دارند پیرایه هایی را که قرن هاست به اسلام عزیز بسته اند، بزدایند و راه حلّی برای ایجاد "امر معنوی" و "دین حقیقی" در دوران جدید و مدرن تاریخ بشری بیابند. اما اشکال کار این است که این عزیزان مصداق آن "جهل مقدّس" و "دُن کیشوتیسم" و "خرافات و تقالید و تعصبات" را اشتباه گرفته اند. مصداق حقیقی این موارد، ادیان بابی و بهائی نیستند چه که بر خلاف گمان ایشان، با ظهور این ادیان در حقیقت آن پیرایه ها حدود قرن و نیمی پیش از آن که امثال آقای عبدالکریمی به فکر چاره آن بیافتند، در آثار وحیانی حضرت باب و حضرت بهاءالله مطرح و راه حلّ الهی زدوده شدنشان توضیح و تشریح گردید. در عوض، چنان که در ادامه خواهد آمد، از مصادیق بارز حقیقی آن "جهل مقدّس" و "دُن کیشوتیسم" و "خرافات و تقالید و تعصبات"، نظام ایدئولوژیک و تئوکراسی شیعی جمهوری اسلامی ایران با دُن کیشوتیسمی ۱۰۰۰ ساله است که از قضا امثال عزیزانی چون آقای عبدالکریمی در فضای آن بوجود آمده، رشد کردند.

باری، از جمله این دوستان و همکاران و همفکران ایشان که تا تاریخ نوشتن این متن، درباره رُمان «دُن کیشوت های ایرانی» نوشته و گفته اند، آقای حسن مُحدّثی، آقای محمّد باقر تاج الدّین، و آقای احمد محبّی هستند که در زیر به قسمت هایی از نظرات ایشان اشاره می شود. از آنجا که

بررسی نظرات این سه نفر شبیه همان مطالبی است که آقای عبدالکریمی در مصاحبه هایشان و نیز در خودِ متنِ زمان «دُن کیشوت های ایرانی» گفته و نوشته اند، و نگارنده در قسمت دوّم این متن به آنها خواهد پرداخت، نیازی به تکرار آن بررسی ها نیست و بدون هیچ اظهار نظری نظراتشان را در زیر می آورد. مورد اوّل آقای حسن محدّثی است. ایشان در مطلبی با عنوان "کتاب «دُن کیشوت های ایرانی»؛ تاریخ بندگی/ داستان تاخت و تاز معرفت خفیه در ایران" ^{۱۶۴} که نگارنده قسمت هایی از آن را قبلاً اشاره نمود، چنین می گوید:

«ویژگی بسیار تحسین برانگیز دیگر در کار عبدالکریمی این است که او از یک سو می کوشد تاریخ بابیه و بهائیت را از درون و بر مبنای متون خود آنان روایت‌گری کند و از عقاید قالبی رایج و انواع تهمت‌های متعارف در مورد بابیه دوری گزیند و نگرشی از درون را در صفحه‌صفحه‌ی کتاب منعکس سازد و از سوی دیگر با أخذ شیوه‌ها و فنون بیانی خاصی، فاصله‌ی خود را از روایت خود بابیان و بهائیان حفظ کند و حتا به نحو ملیح و ملایمی نوعی از استهزا را در سراسر کتاب و در خطوط این کتاب پرحجم، همان گونه که عنوان کتاب نیز نشان می دهد، نسبت به جنبش بابیه بیان نماید. جمع این دو ویژگی در یک اثر، رمان او را بسیار خواندنی و جذاب کرده است. عبدالکریمی گاه چنان از فداکاری و عشق‌ورزی مؤمنانه‌ی بابی‌ها و بهائیان سخن می‌گوید که مخاطب را به تحسین شجاعت و خلوص آنان وامی‌دارد و از سوی دیگر، بی آن که صراحتاً بر زبان بیاورد، ما را معطوف به حماقت و سفاهتی بنیادین در این نهضت می‌کند. تنها جایی که او این حماقت و سفاهت را خیلی صریح بیان کرده است، در انتخاب عنوان کتاب است؛ آن‌هم شاید به این خاطر که او نگران بدفهمی مخاطب بوده است. توضیحات دیگر او در این مورد برای خواننده‌ی فهیم زاید و توضیح واضح‌تر است و کاش او نیازی به ارائه‌ی چنین توضیحاتی نداشت.

عبدالکریمی بدون هر گونه توهینی به چهره‌های بابی و بهائی و عملکردشان، آن‌ها را استهزا می‌کند. نثر او پاک اما انتقادی و مؤآخذه‌گرانه است. او بدون تحقیر، استهزا و نیز روشن‌گری می‌کند و در عین روایت از درون، فاصله‌ای انتقادی را حفظ می‌کند. اثر او از این جهت فوق‌العاده قابل ستایش

است. به‌عنوان مثال، وقتی از کثرت آیات وحیانی بهاءالله سخن می‌گویید، به ما نشان می‌دهد که این آیات و وحیانی بودنشان ادّعی کذایی بهاءالله و پیروان او است. در چنین لحظه‌ای به جای «بهاءالله» می‌گوید «این وزیرزاده نوری» و با کاربرد «هر آنچه» نوعی استهزای نهفته را هنرمندانه به‌میان می‌آورد. بنابراین، با همین تعبیرات و بدون هر گونه توهین و تمسخری علاوه بر این‌که او را از عرش به فرش می‌کشاند و به ما یادآوری می‌کند که از چه کسی و ادعاهای چه کسی سخن می‌گوید، فاصله‌ی انتقادی خود را به‌عنوان راوی حفظ می‌کند: "در واقع، از نظر خود بهاءالله و مؤمنانش هر آنچه از لسان و قلم میرزا حسینعلی نوری صادر می‌شده است در حکم آیات نازلۀ الهی به شمار می‌رود. به‌تعبیر ساده‌تر، در آئین بهائیت مرز میان "آیه" و "حدیث" فرو می‌ریزد و دلیل لاثُحْصی و لاثُعَدی بودن آیات نازلۀ این وزیرزاده نوری را در همین امر باید جست‌وجو کرد" (دُن کیشوت های ایرانی، عبدالکریمی، ۱۳۹۷، ص ۷۰۸).

در جایی دیگر وقتی که عبدالکریمی در حال توصیف ایمان ملاحسین بشرویی به علی‌محمد باب است، بی‌هرگونه توهین و تمسخری فاصله‌ی انتقاد خود را بروز می‌دهد: "ملاحسین که شوق ایمانش او را بسیار بی‌تاب ساخته بود، نمی‌توانست دریابد که آفتاب حقیقتی که برای او چنین روشن و آشکار است، ممکن است برای دیگری جز سایه و ظلمات نباشد." (همان، ص ۳۵۰). این عبارات و توصیفات به‌خوبی نشان می‌دهد که عبدالکریمی واژگانی دقیق و مناسب و تعبیری جذّاب و تأثیرگذار برای بیان احوال شخصیت‌ها و ماجراهای آنان انتخاب کرده است. (د عبدالکریمی در این زمان یک روایت کلان و واحد دارد که همانا گزارش‌گری تاریخ نهضت بابیه و پس از آن پیروان باب و نهضت بهائیت است. اما در دل این روایت فراگیر، می‌کوشد خرده‌روایت‌های متعدّدی را با حوصله و به‌نحوی جذّاب بپرورد و هر بار مخاطب را با داستان‌های حاکی از خیزش تدریجی یک جریان هزاره‌گرایانه در طی چندین نسل که در مناطق مختلف ایران و عراق و برخی دیگر از کشورها رخ می‌دهد، تحت تأثیر قرار دهد. او به‌خوبی این خرده‌روایت‌ها را می‌پرورد و ما را مجذوب یک داستان پرفراز و نشیب می‌کند که عوامل گوناگونی در آن دخیل‌اند. قهرمانی‌ها و دشمنی‌ها و مبارزه‌ی بی‌امان و فداکارانه همراه با توصیف نفرت‌ها و شیفتگی‌ها و ظلم‌ها و قساوت قلب کنش‌گران مختلف در لمحات گوناگون رمان، مخاطب را میخ‌کوب و غافل‌گیر می‌کند و او را مشتاق پیگیری داستان می‌سازد. ه) در بازگویی و بازپرداخت این روایت فراگیر و

اصلی و خرده روایت‌هایش، او به توصیف زمینه‌ای که این نهضت در آن رخ می‌دهد توجه دارد و ما را با بستر اجتماعی بلازده و آشوب‌ناکی مواجه می‌کند که در آن انسان ایرانی گرفتار، مأیوس، و ناامید چشم به آسمان دوخته است تا «سواری که خواهد آمد» از راه برسد و نوید گشایش و فتح و رهایی بدهد. اگرچه قصد او در این اثر تحلیل علمی این جنبش هزاره‌ای نیست، اما با توجه به دقایق و جزئیات زمینه‌ی اجتماعی این جنبش و ویژگی‌ها و عمل‌کرد شخصیت‌های رمان، ذهن مخاطبان تحلیل‌گر را نیز اقناع می‌کند و آنان را به خوبی به پی‌جویی داستان برمی‌انگیزاند. به‌عنوان مثال، او در مواضع مختلف رمان، به شرایط فلاکت‌بار و فاجعه‌بار ایرانیان در زمان انتشار شعله‌ی جنبش بابیه اشاره می‌کند: "انتشار این خبر هم آتش مخالفت و عناد بسیاری را نسبت به سیدیحیی برانگیخت و هم کنجکاوی بسیاری از مردم ناامید را سبب شد، بخصوص کنجکاوی روستاییان تحت ستم خوانین را که چشم انتظار ظهور حادثه‌ای در زندگی‌شان بودند تا شاید راه نجاتی از شرایط فلاکت‌بارشان باشد" (همان، ص ۵۰۳).

اما در کنار تمام این ویژگی‌ها، رمان عبدالکریمی چند موضوع بسیار مهم اجتماعی و فکری را در تاریخ ایران بازگویی و مورد نقد تلویحی خود قرار می‌دهد: ۱) سلطه‌گری روحانیت رسمی و انفعال آن‌ها در برابر جنبش‌های اجتماعی: عبدالکریمی در این رمان نشان می‌دهد که چگونه روحانیت رسمی در تاریخ ایران هرگاه که از مواجهه‌ی فکری و مدنی با نیروهای مخالف بازمی‌ماند و ناتوان از چنین مواجهه‌ای می‌گردد، به انواع فنون از جمله سلاح تکفیر و پناه بردن به قدرت سیاسی زمانه (قدرت ظالم و بی‌مهار و استبدادی) پناه می‌برد تا مخالف خود را به هر نحوی از صحنه‌ی حیات اجتماعی حذف کند و چهره‌ای بسیار خشن و غیرانسانی از دین نمایان می‌سازد. ۲) رمان عبدالکریمی نشان می‌دهد که چگونه تاریخ ایران تاریخ فلاکت مردمان و تاریخ بندگی آنان است. رمان او نشان می‌دهد که زندگی اجتماعی ایرانیان در درون چرخه‌ای جریان دارد که یک سر آن استبداد و فلاکت و فاجعه است که به گسترش یأس منتهی می‌شود و در سر دیگر آن، در انتظار موعود الهی به‌سر بردن و سرانجام پیوستن به یک مهدی دروغین و پایانی باز هم خونین همراه با یأسی مضاعف و بی‌پایان. رمان او نشان می‌دهد که ایرانیان گرفتار در چنین چرخه‌ای، یا به بندگی مستبدان زیسته‌اند یا به بندگی مدعیان هزاره‌گرا. رمان «دن‌کیشوت‌های ایرانی» نشان می‌دهد که تاریخ ایرانیان تاریخ بندگی بوده است و در این تاریخ

بندگی، چگونه آنان شوربختانه فداکاری کرده‌اند و فدا شده‌اند! چرخه‌ای که گویی قرن‌ها در ایران از گذشته‌های دور تا اعصار معاصر تداوم داشته است. (۳) بدین معنا رمان «دن‌کیشوت‌های ایرانی» گوشه‌ای از تاریخ دینی ما نیز هست؛ دین در مقام نهاد مسلط و دین در مقام نیرویی جنبش‌آفرین. بنابراین، اثر داستانی عبدالکریمی می‌تواند محملی برای بازخوانی این برهه از تاریخ ایران از منظر جامعه‌شناسی دین باشد؛ کاری که من در رساله‌ی دکتری خود در باب جنبش‌های هزاره‌ای تحت عنوان "نقش و کارکرد اجتماعی اسطوره در ایران پس از اسلام" (محدّثی، ۱۳۸۳) انجام داده‌ام و نظریه‌ی "ایجاد اجتماعی آخرالزمان" را در آن پرورده‌ام. از این منظر مشتاق بودم اثر عبدالکریمی را مطالعه کنم. آنچه در "دُن کیشوت‌های ایرانی" یافتیم، مؤیّد نظریه‌ی "ایجاد اجتماعی آخرالزمان" بود. (۴) عنصری که در رمان "دُن کیشوت‌های ایرانی" برای من در این ایّام (در زمان برگزاری دوره‌ی درسی "دایره‌ی معرفت بشری") فوق‌العاده جذّاب بود، این است که این اثر بخوبی نشان می‌دهد که چگونه معرفت خفیه یا غریبه (occult science) در دوره‌ای طولانی از تاریخ ایران معرفت هژمونیک یا از جمله معرفت‌های هژمونیک بوده است (معرفتی که بیش‌ترین نفوذ را در میان مردم یک کشور در عصری معین دارد؛ نظیر معرفت علمی در جهان و جوامع مدرن) و همچنان یکی از تأثیرگذارترین معرفت‌ها در ایران است. این‌که تاریخ هر کشور چگونه رقم بخورد، نسبتی وثیق با معرفت‌های هژمونیک و مسلط در آن کشور دارد و اگر تاریخ ما چنین رقم خورده است، بی‌شک نسبت وثیقی با "معرفت خفیه" و "معرفت دینی" به عنوان دو معرفت هژمونیک و مسلط در کشور ما داشته است.

عبدالکریمی آگاهانه و عالمانه در این رُمان، بارها می‌کوشد نشان دهد که این تاریخ و این سرنوشت تاریخی از کدام چشمه‌ی فکری و معرفتی آب می‌خورد. او به ما می‌گوید که در تاریخ ایران چگونه خواب و خواب دیدن و تعبیر خواب و تعبیر حروف و تعبیر علائم و کشف رموز و تأویل و تفسیر متون، جهان اجتماعی ما را ساخته است: "او بارها با همین اندیشه‌ها به خواب رفت و به همین دلیل یکی دو بار حضرت موعود را در خواب دید که کتابی به او می‌دهد و وی را در زمره مؤمنان و محبان خویش محسوب می‌کند. ملامحمدعلی این خواب‌ها را رؤیاهای صادقانه‌ای یافت که بر صحت ادّعای باب دلالت می‌کردند" (همان، ص ۵۲۷) "سید حسین در این باره هیچ به برادرش، سید حسن، نگفت و سکوت اختیار کرد اما یقین داشت که در اینجا حقیقتی مستور وجود دارد که او از فهم آن عاجز است و

شاید آیندگان یا آشنایان با علوم غیبیه و اسرار مکنونه بتوانند به کشف آن نایل آیند." (همان، ص ۳۴۳).

و اما مورد دوم آقای محمد باقر تاج الدین، دکتری جامعه شناسی و استادیار دانشگاه است که طی یادداشتی در نقد و بررسی کتاب «دُن کیشوت های ایرانی»، با عنوان «بازخوانی تاریخ جهل مقدس»^{۱۷۵} عیناً مطالب عجیبی چون ادعاهای آقای عبدالکریمی مطرح می کند که جای بسی تأمل دارد.

«دکتر بیژن عبدالکریمی از متفکران نامی کشورمان با نوشتن داستان عبرت آموز جهل مقدس در این سرزمین در قالب زمانی با عنوان "دُن کیشوت های ایرانی" کاری کرده است کارستان. واقعیت این است که برای من مقداری عجیب بود که یک فیلسوف بتواند با قلمی روان و آسان خوان و شیوا در قالب نوشته‌ای یکپارچه و یک دست چنین داستانی را روایت کند و تاریخ نکبت بار تسلط و سیطره جهل مقدس در این سرزمین را این گونه زیبا، خواندنی و جذاب مورد بازخوانی دقیق قرار دهد و از این منظر باید به ایشان دست مریزاد گفت. در زمانه و زمینه‌ای که در کشورهای غربی مسیر توسعه و پیشرفت هر روز هموارتر می‌شد ایرانیان بنا به گفته فیلسوف مشهور دکتر داریوش شایگان نه تنها در خواب غفلت به سر می‌بردند و غایب بزرگ این تحولات بودند، بلکه بدتر اینکه هر روز شاهد ظهور یک امام زمانی بودند که مدعی نجات ایرانیان و بشریت بود. بدترین و غم بارترین داستان هم در این زمینه داستان بابیت و بهائیت بود که برای مدت زمانی کشور را دچار انواع آشوب‌ها، نزاع‌ها و جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی نمودند و موجب ریخته شدن خون برخی انسان‌ها و بسط و گسترش کینه‌ها و کدورت‌ها و بدتر از همه ایجاد مانعی برای درک و دریافت تحولات جهان جدید شده‌اند.

نویسنده زمان "دُن کیشوت های ایرانی" کوشش کرده است با به تصویر کشیدن چگونگی سر برآوردن این فرقه ابعاد مهمی از چند و چون بروز و ظهور نمونه‌هایی از جهل مقدس در این سرزمین را به خوبی روایت کند. او همچنین کوشید تا نشان دهد که در زمانه‌ای که جهان برای تحولات جدید آماده می‌شد ایرانیان با چه ذهنیتی و بر اساس چه معرفتی درصدد برآمده بودند تا به استقبال این جهان جدید بروند. عبدالکریمی خود درباره مهم‌ترین دلیل نوشتن این زمان در مقدمه کتاب چنین آورده

است: "این ژمان تاریخی درصدد به تصویر کشیدن بخشی از تاریخ کشورمان در قرن نوزدهم است، یعنی قرنی که جهان دست به گریبان تحولات ژرفی بود که سرنوشت کنونی ما را رقم زده است. این ژمان می‌کوشد نحوه مواجهه ما ایرانیان را با مسائل جهانی حاصل از مُدرنیته مورد تأمل، بررسی و بازبینی مجدّد قرار دهد." (ژمان "ژن کیشوت های ایرانی"، عبدالکریمی، ۱۳۹۷)

... [درباره ژمان] کوشش می‌کنم نکاتی که به نظر این جانب در خور توجه و اِمعان نظر هستند به طور فهرست وار و خلاصه اشاره‌ای به شرح زیر داشته باشم: (۱) اولین و مهم‌ترین واقعیتی که در این ژمان به صورت بسیار خواندنی و جذّاب روایت شده است همان گونه که از عنوان نوشته حاضر بر می‌آید "تاریخ سیطره جهل مقدّس" در این سرزمین است که ضرورت تامّ و تمام دارد تا هر چه دقیق‌تر مورد بازخوانی نقادانه قرار گیرد و این همان کاری بود که نویسنده این ژمان به خوبی از پس آن برآمد. ناگفته پیداست که این فقط بخشی از تاریخ بلند بسط و سیطره جهل مقدّس در کشورمان است که مورد بازخوانی و نقادی قرار می‌گیرد و این همان کار بسیار اساسی و زیربنایی ای است که تاکنون مغفول مانده و بر اندیشمندان و متفکران فرض است که این کار مهمّ را به نحو احسن ادامه داده و سایر پاره‌های این تاریخ را به خوبی مورد تأمل و بازبینی همه جانبه قرار دهند.

(۲) دوّمین ویژگی در خور ستایش این ژمان این است که کوشش نمود به این موضوع بسیار مهمّ و حیاتی بپردازد که اساساً نوع و میزان معرفت و آگاهی هر ملتی تعیین کننده سرنوشت و آینده آن ملت است و از این منظر ایرانیان اگر چه در دوره‌هایی از تاریخ خویش خوش درخشیدند اما در مقاطعی دیگر از تاریخ نه تنها خوش ندرخشیدند بلکه تحت سیطره جهل مقدّس و انواع خرافات قرار گرفتند و با افتادن در چنین کج راه‌های آینده خود و نسل‌های بعدی را با تباهی و بدبختی رقم زدند. مسأله از این قرار است که ذهنیت و معرفتی که هر ملتی از خود و جهان پیرامون دارد می‌تواند نقشی بسزا در شکل گیری وضع و حال و روز آنان داشته باشد. به عنوان مثال ملتی که تقدیرگرا باشد و خود را اسیر و مقهور دست تقدیر بداند همواره در کنجی می‌نشیند و تنها نظاره گر تاریخ و حوادث می‌شود و بالعکس ملتی که تقدیرگرا نبوده و خود را محور تحولات این جهان می‌داند بدیهی و روشن است که تاریخ را نیز می‌سازد حتّی اگر آن گونه که بر مرادش نباشد. شوربختانه این که ملت ایران بیش تر با جهل و خرافات آن هم جهل مقدّس زیسته است و چنین زیست جهان نکبت باری دقیقاً ناشی از ذهنیت و معرفت

سراسر ناقص و کج و مُعَوّجی بوده است که در ذهن و ضمیر او نقش بسته است. بازهم بدبختانه این که بخشی از این جهل و نادانی ریشه در معرفت نادرست و ناصواب از دین و مذهب داشته و دارد که می‌توان تحت عنوان «جهل مقدّس» از آن نام برد. بیژن عبدالکریمی در زمان دُن کیشوت های ایرانی کوشش درخوری به خرج داده است تا بخشی از تاریخ شکل‌گیری جهل مقدّس و مهمّ تر از آن چگونگی شکل‌گیری چنین جهلِ خانمان سوزی را به صورت دقیق و ظریف روایت کند.

(۳) زمان دُن کیشوت های ایرانی درصدد برآمده است تا "اتوپیایی" که برخی فرقه‌های انحرافی برای خودشان ساخته و پرداخته کرده‌اند را به تصویر بکشد و آن را مورد نقد و واکاوی قرار دهد. به زعم نویسندۀ زمان اتوپیا سازی ای که این فرقه‌های انحرافی در قرن گذشته درگیر آن بوده است به جز اِدبار و خسارت و در نتیجه عقب ماندگی فکری و معرفتی حاصل دیگری نداشته است. قرنی که تحوّلات جدید در قالب مدرنیته در حال شکل‌گیری بود ایرانیان به جای درس‌آموزی از این تحوّلات و پیوند یافتن با جریان فکری و عقلانی جهان جدید، درگیر جریانات فکری‌ای به نام "باییت" و "بهائییت" شدند و به کلی از روند فکری و معرفتی دنیای جدید عقب ماندند و این عقب ماندگی تاکنون هم گریبان جامعۀ ایرانی را رها نکرده است. این نهضت و حرکت اگر چه به زعم مخالفان نوعی انحراف و بدعت در دین اسلام و علی‌الخصوص در مذهب تشیّع تلقی می‌شد، اما در هر صورت برآمده از نوعی قرائت و خوانش مُعَوّج از اسلام و به ویژه از تشیّع بود و این موضوع را به هیچ روی نمی‌توان انکار نمود. (۴) زمان عبدالکریمی نشان می‌دهد که چگونه قرائت و خوانش نادرست و ناصواب از اسلام و به ویژه از تشیّع نتیجه اش سربرآوردن جریاناتی چون "باییت" و "بهائییت" در ایران شده بود و همه سخن نویسندۀ زمان در این است که اگر معرفت‌ها، قرائت‌ها و خوانش های منطقی، عقلانی، اخلاقی و انسانی از دین و مذهب ارائه شود هیچ گاه جامعه گرفتار بدعت‌ها و کژخوانی‌ها و کژراهه‌هایی این چنین نخواهد شد و در نتیجه سرنوشت ملتی این چنین گرفتار در گردابی از بدبختی و نگون بختی نخواهد شد.

(۵) متن این زمان در صدد بیان این موضوع بسیار مهم است که چگونه ملتی گرفتار تاریخ جهل مقدّس خویش شده است و برای رهایی از این جهل مقدّس راهی به جز فدا کردن بیهوده خود نداشته است و اگر اندکی اندیشه و تفکر را پیشه خود ساخته بود می‌توانست راه‌های منطقی و عقلانی دیگری

برای رهایی از این سرنوشت شوم و تاریک خود برگزیند اما شوربختانه گویی به گرداب و باتلاقی افتاده بود که هر چقدر بیشتر دست و پا می‌زد بیش تر در آن فرو می‌رفت و راه رهایی اش نیز تنها غرق شدن در این گرداب و باتلاق بود. (۶) نکته کلیدی دیگری که این زمان در صدد بیان آن بود گرفتار شدن سرنوشت ملتی به دست نظام‌های استبدادی ای بود که البته به نوعی ساخته و پرداخته ذهنیت پریشان خودشان بود. به عبارت دیگر، ملت ایران در آن قرن گرفتار در چرخه شومی شده بود که یک سر آن در چنبره قدرت های استبدادی بود که نتیجه آش یأس و ناامیدی و حرمان و سر دیگر آن دل دادن به "اُسطوره‌هایی" که روزگاری خواهند آمد و نجات بخش آنان خواهند شد. طرفه آن که ملت ایران در آن عصر برای رهایی از چنین وضعیت اسف بار و تیره و تاری که برای خود رقم زده بود تنها کاری که می‌کرد دست به اتوپیاسازی دروغین و در نتیجه چنین ذهنیت بیمار و منحط هر از گاهی یک منجی خیالی و دروغین در جامعه ظهور می‌کرد و داعیه نجات بخشی انسان های دربند و اسیر را داشت. زمان به خوبی نشان می‌دهد که ایرانیان یا گرفتار بندگی و بردگی استبداد زمانه بودند و یا برای رهایی از چنین وضع دشواری گرفتار اتوپیایی دروغین و خیالی که به نظر می‌رسد هر دو نشأت گرفته از جهل مقدس باشد. این که می‌گویم ریشه چنین چرخه شومی در جهل مقدس وجود دارد به این سبب است که ایرانیان همواره یا پادشاه را نجات بخش خویش می‌پنداشتند و یا منجی ای را و در این چرخه معیوب طی طریق می‌کردند و حتی لحظه‌ای با خود نمی‌اندیشیدند که شاید چاره کار در اندکی آری فقط اندکی تفکر و تعقل باشد و افسوس و هزار افسوس که هیچ گاه این راه سوم را پیشه خویش نساختند و تا امروز نیز وضع به همین منوال است.

(۷) زمان «دُن کیشوت های ایرانی» با ظرافت هر چه تمام تر یأس و سرخوردگی و درماندگی مردمان آن روز جامعه ایران را به تصویر می‌کشد و این نکته اساسی را به خواننده یادآور می‌شود که ملت ایران چرا در آن مقطع از تاریخ و بلکه در سایر مقاطع تاریخی دیگر یارای بیرون رفتن از چنین وضعیت بغرنجی را نداشته و در گردابی از بدبختی و فلاکت که همگی برآمده از ذهنیت منحط و بیمارشان است گرفتار و اسیر شده‌اند. نویسنده به خوبی این آگاهی را به خواننده زمان منتقل می‌کند که دلیل چنین حرمانی بیش از آن که ریشه در وضع اقلیمی و جغرافیایی و شرایط سیاسی و اقتصادی داشته باشد ریشه در فرهنگ فکری و ذهنی مردمان این سرزمین دارد و تا معرفت و آگاهی منطقی و

عقلانی ای در بین آنان شکل نگیرد امیدی به رهایی آنان نخواهد بود و این داستانی است که همچنان در جامعه ایران تکرار و بازتولید می‌شود و اکنون نیز راه رهایی ما ایرانیان از شرایط بغرنج فعلی در اندیشگی و تفکرمان ریشه دارد و تا اقدامی اساسی و بنیانی برای پالودن ذهنیت های غیرمنطقی، خرافی، پارادوکسیکال و دُن کیشوت وار خویش نکنیم هیچ امیدی به رهایی نخواهد بود.

۸) بیژن عبدالکریمی با نوشتن این رُمان در واقع ایرانیان را دعوت به این امر مهم و اساسی می کند که دست از موهومات و خیال بافی و خرافه پردازی برداشته و با صیقلی کردن ذهن و معرفت خویش راه نجات را نه در اُسطوره های خیالی و دروغین بلکه در تعقل و خرد ورزی و فربه کردن اندیشه و معرفت خویش جستجو کنند. از سوی دیگر نویسنده خواستار این است که قریب به اکثر نزاع‌های فرقه‌ای در ایران برخاسته از همین ذهنیت و اندیشه بیمارگونی است که ایرانیان طی قرون متمادی دچارش شده‌اند و با تأسف فراوان این که راه نجات را در همین اُسطوره سازی های خیالی و دروغین دانسته و به این درجه از شعور و خرد نرسیده‌اند که جوامع توسعه یافته دنیا با تکیه بر عقلانیت و منطق و پالودن ذهن و ضمیر خویش از خرافات و خیالات خرد ستیز توانستند به پیشرفت‌های چشمگیر و خیره کننده‌ای دست یابند. ۹) همچنین نویسنده رُمان "دُن کیشوت های ایرانی" یادآور می شود که این دُن کیشوت ها ممکن است در تمامی دوره های تاریخی در کشورمان محل بروز و ظهور پیدا کرده و از این منظر جامعه را دستخوش برخی گرفتاری‌ها و مشکلات اجتماعی و فرهنگی نمایند. دُن کیشوت هایی که راه نجات و رهایی جامعه را نه در عقلانیت و خردورزی و معرفت ورزی بلکه در خیال بافی و خرافه پروری و قرار گرفتن در عالم هُورقلیایی جستجو کرده و با ذهنیت بیمارگون و دُن کیشوت وار خویش سرنوشت ملتی را دچار تباهی و سیه روزی کنند.

۱۰) بیژن عبدالکریمی به خوبی و درستی یادآور شده است که تا این ذهنیت دُن کیشوت وار ایرانی اصلاح اساسی نشود و در مسیر عقلانیت و معرفت ورزی درست و راستین قرار نگیرد هرگونه امید بستن به توسعه و پیشرفت در این سرزمین محال می نماید. به عبارت دیگر، آرزوی داشتن جامعه ای توسعه یافته و آباد و آزاد در پس افکار و ذهنیت بیمارگون و دُن کیشوت وار ایرانی همواره به مُحاق رفته و ایرانیان در چنین حسرت بزرگی روزگار خود را با آه و افسوس سپری کرده‌اند. طنز تلخ و دردآور

اینجاست که هرگاه کسانی پیدا شده‌اند که مسیر عقلانیت و خردورزی را نشان ایرانیان دهند و آنان را از خرافات و دگم‌ها و تعصب‌ها رها سازند باز هم این ایرانیان بودند که دُن کیشوت وار دست ردّ به سینه این مُنجیان واقعی زده و باز به مُنجیان دروغین پناه بردند و روزگار خود را تیره و تباہ ساختند.

زهی عبرت و زهی خرد و زهی معرفت!!!!»

و مورد سوّم، آقای احمد محبّی از طرفداران تفکّر آقای عبدالکریمی است که در مطلبی به بهانه عدم حضور ناشر «دُن کیشوت های ایرانی» (نشر نقد فرهنگ) در نمایشگاه کتاب سال ۱۳۹۸، با عنوان «بررسی اجمالی زُمان "دن کیشوت‌های ایرانی"؛ آیا در این زُمان نویسنده به دفاع از فرقه‌های بابیه و بهائیت پرداخته است؟» نظرات عجیب و جالبی را مطرح می‌کند که علاوه بر آشکار کردن مخالفتِ عامّ هر دو گروه سنت‌گرایان و نوگرایان اسلامی با ادیان بابی و بهائی، طرز تفکّر و هدف و مقصودِ آقای عبدالکریمی و امثال ایشان را نیز در اثری چون «دُن کیشوت های ایرانی» نشان می‌دهد. از آنچه آقای محبّی گفته‌اند کاملاً پیداست که «دُن کیشوت های ایرانی» ردّیه‌ای است علیه ادیان بابی و بهائی که با توهین و استهزاء ظریف و لطیف و خَفّی و بعضاً آشکار همراه است؛ به قول ایشان آقای عبدالکریمی «در لفافه‌ای طنزآمیز بابیت و معتقداتشان را به استهزاء گرفته است». ایشان به نقل از متن زُمان «دُن کیشوت های ایرانی» ایراداتی را با استهزاء و توهین مطرح کرده‌اند که چون نگارنده در قسمت دوّم این متن اشاره‌ای به آنها خواهد نمود در اینجا مطرح نخواهد کرد و صرفاً نظرات آقای محبّی را در تبریّه آقای عبدالکریمی از طرفداری و دفاع از ادیان بابی و بهائی می‌آورد. وی می‌نویسد:

«امسال برای خرید کتاب‌های جدید دکتر بیژن عبدالکریمی و دیدار با این معلّم فلسفه به نمایشگاه رفتم، اما متأسفانه نه نشر نقد فرهنگ و نه کتاب‌های صاحب امتیاز و مدیر مسئول این نشر، یعنی خود دکتر عبدالکریمی، اجازه ورود به نمایشگاه را نیافته بودند. گفته می‌شد که دلیل این امر انتشار زُمان تازه منتشرشده دکتر عبدالکریمی، با نام «دُن کیشوت‌های ایرانی» بوده است که از نظر

برخی افراد کج اندیش در آن شائبه دفاع از دو فرقه بابیه و بهائیت می‌رود. اما کیست که تنها نیم ساعت در کلاس درس این استاد فلسفه حضور داشته باشد یا فقط نیم صفحه از نوشته های وی را خوانده یا دقایقی از سخنرانی های او را شنیده باشد و اندک شائبه ای از فرقه گرایی دینی، آن هم از نوع بابی و بهایی اش در آثار و اندیشه وی استشمام کرده باشد؟ عبدالکریمی نیز درست همچون استاد محبوبش، دکتر علی شریعتی که خود یکی از نوادر و دست پروردگان بزرگ تفکر و فرهنگ شیعی است و درست مثل هر مصلح دینی بزرگی که در دهه های پیشین، ناجوانمردانه متهم به بابی‌گری و بهائی‌گری می شدند، متهم به این شده است که اثر اخیرش شائبه دفاع از بابیت و بهائیت دارد. باید توجه داشت این گونه اتهام‌ها دیگر روزگارش گذشته و بوی نا گرفته است و کاربرد این گونه برچسب‌ها خود حکایت از عقب افتادگی تاریخی و عقب ماندگی ذهنی برچسب زندگانش دارد. امروزه دیگر کیست که برچسب‌های بابی‌گری، بهائی‌گری، وهابی‌گری و... را به چهره‌هایی چون سید جمال الدین اسدآبادی و شریعتی و اقبال لاهوری و... بپذیرد؟ به همان اندازه که این اتهام‌ها بر آن بزرگان دروغ و بی‌معنا بود، بر شاگرد خَلَف آن بزرگان، یعنی دکتر بیژن عبدالکریمی نیز بسیار گزافی و بی‌معناست. آخر چگونه ممکن است نویسنده آثاری چون «شریعتی و تفکر آینده ما»، «مشرکی در خانواده پیامبر» (کاری مشترک با دکتر حسن محدّثی) یا اثر نفیس دو جلدی «پایان تئولوژی» که از پایان یافتن هر گونه اندیشه‌های فرقه‌ای و تئولوژیک سخن گفته و از ایده گذر از تئولوژی به انتولوژی دفاع می‌کند، برچسب و اتهام ناجوانمردانه و خلاف واقع شائبه دفاع از بابی‌گری و بهائی‌گری را زد؟

چندی پس از انتشار و عرضه شدن کتاب «دُن کیشوت‌های ایرانی»، به نویسنده محترم این کتاب از سوی برخی چهره های معلوم الحال و مجهول الهویه نسبت بی‌دینی و بهایی‌گری داده شد. لذا به همین دلیل، لازم دانستم به عنوان یکی از خوانندگان و مخاطبان کتاب «دن کیشوت‌های ایرانی» که در روزهای آغازین انتشار، این کتاب را مطالعه نموده‌ام، نکاتی را بنا به بضاعت اندکم ارائه نمایم. در طی حدود دو قرن پس از شکل‌گیری مکتب شیخیه و به تبع آن، بابی‌گری و بهایی‌گری، آثار متعددی در رد و نقد این فرق به رشته تحریر درآمده است که برخی به صورت متون تاریخی و برخی نیز به شکل کتب کلامی و فقهی به شرح، نقد و رد آنها پرداخته‌اند، لیکن کتاب «دُن کیشوت‌های ایرانی» فارغ از تأیید یا رد این فرق به شکل داستان روایی تاریخی در قالب زمانی حجیم، کاری بدیع و نو در مواجهه با این

فرق، پا به عرصه گذاشته است که در جای خود قابل تکریم و توجه است. این گونه مواجهه پدیدارشناسانه با مسائل اعتقادی و مهم تاریخ معاصر، می‌تواند مخاطب عام را نیز متوجه مسائل درخور تأمل نماید و تعداد بیشتری از آحاد را به این مسائل توجه داده و به اندیشه وادارد.

اولین نکته‌ای که می‌بایست به آن توجه نمود، نام کتاب است، در طی تاریخ، تفاسیر مختلفی از نحوه شکل‌گیری و نیز مقاصد تشکیل این فرق ارائه شده است، مانند این نکته که فرقه بابیت و بهائیت دست پرورده انگلستان برای مقابله با آیین تشیع و ایجاد تفرقه میان امت اسلام است، تفسیر دیگری که وجود دارد، حاکی از گمراهی، جهل، ساده‌لوحی و به تعبیری دُن کیشوت بودن بانیان و پیروان این فرق است که ما در کتاب «دُن کیشوت های ایرانی» و بنا به عنوان آن، با این نوع نگرش دوم مواجه هستیم. نسبت دُن کیشوت دادن به کارآکرهای این کتاب، که همانا رهبران و پیروان بابیت و بهائیت‌اند، چه نتیجه‌ای را برای ما حاصل می‌کند؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند تا حدی از شبهه پیش آمده مبنی بر گرایش نگارنده به این فرق را پاسخ دهد. تعبیر «دُن کیشوت» اشاره به شخصیت یا شخصیت‌هایی دارد که میان ذهنیت و عینیت زندگی آنها شکافی عظیم وجود داشته، تا آنجا که فرد یا جریان مورد نظر درک درستی از واقعیت‌های جهان خود ندارند. به همین دلیل نحوه رویارویی آنها با جهان، گمیک و در همان حال تراژیک است.

در گام دوم به مقدمه کتاب برمی‌خوریم که در آنجا به طرز واضح‌تری، نویسنده پیشاپیش به این شبهه به روشنی پاسخ می‌دهد. دکتر عبدالکریمی در مقدمه آورده است: «هیچ مؤمن به سید علی محمد باب یا میرزا حسینعلی نوری، بنیان‌گذاران دین خود را دُن کیشوت لقب نمی‌دهد». در همین مقدمه وی برائت خود را از بابیت و بهائیت به روشنی اذعان داشته است. نکته دیگری که باید به آن توجه نمود این است که این اثر در قالب یک داستان تاریخی به رشته تحریر درآمده است و لذا می‌بایستی از شیوه رئالیستی پیروی کند. در جایی که به توصیف حالات، روحیات و اعتقادات شخصیت‌های داستان برمی‌خوریم، می‌بایست به لحاظ رئالیستی، اعتقادات و دیدگاه‌های بابی‌ها را بنا به ایمان و اعتقادشان در طی داستان درج کنیم و بی‌تردید این مطلب در یک اثر داستانی بدان معنی نیست که نویسنده نیز با این اعتقادات همسو و هم‌دل است. و لذا باید این تفاوت را در خلق یک اثر داستانی نسبت به یک اثر فقهی، کلامی یا فلسفی مد نظر قرار دهیم... به عنوان مثال در صفحه ۴۴۵ کتاب «دُن کیشوت‌های

ایرانی» آمده است: «قدّوس شروع به نوشتن خطبه‌هایی کرد، وی این خطبه‌ها را به ملا حسین می‌داد تا برای اصحاب قرائت کند. این خطبه‌ها برای اصحاب قلعه، اذکار و ادعیه‌ای بود که از نفّس مقدّس و مطهّر قدّوس حاصل می‌شد». در اینجا چون با داستان مواجهیم ناچاریم حالات و معتقدات این دسته از بابی‌ها را نسبت به رهبرشان به روشنی بیان کنیم ولی آیا بدان معنی است که نگارنده نیز مانند اصحاب قلعه به نفّس مقدّس و مطهّر قدّوس اذعان دارد؟ اگر ما در اینجا با یک متن کلامی و فقهی مواجه بودیم می‌توانستیم انتظار داشته باشیم نگارنده به نقد و بررسی چنین معتقداتی از سوی پیروان یک مُرشد و رهبر بپردازد و آن را ردّ یا تأیید نماید، لیکن ما در اینجا فقط با داستان مواجهیم و داستان به ما چنین مجالی را نخواهد داد.

مطلب دیگر این است که در طول داستان می‌بینیم افراد مختلفی از هر طیفی جذب علی محمّد باب شده‌اند، از علما تا طلاب و تجّار و مردم عادی و به خصوص روستایی. آقای عبدالکریمی بیش از هر چیز در طول داستان به ما نشان می‌دهد که این افراد به خصوص روستایی‌ها عموماً به جهت ظلمی که از جانب حکومت و خان‌ها متحمّل می‌شوند و به جهت ساده لوحی در عین اعتقاد به یک باور قلبی به موعود، دچار غلیان احساسات می‌گردند و ساده‌لوحانه و ابلهانه بدون هیچ حجّتی به سلک این فریق در می‌آیند. در شرح جنگ‌ها و نزاع میان بابی‌ها با قوای دولتی و گاه نیروهای مردمی، می‌بینیم برخی از این افراد بابی با اعتقاد راسخ و بی‌پروا ولی کورکورانه بدون این‌که حتّی باب را دیده باشند یا حجّتی بر آن‌ها تمام شده باشد به بذل جان در راه موعودی که وی را همان علی محمّد باب می‌دانند می‌پردازند. در لایه لایه داستان ساده لوحی و دُن کیشوت بودن را در مؤمنین به باب حس می‌کنیم و شاید همین امر سبب شده برخی به خطا گمان برند این سادگی و ساده‌لوحی حاکی از حقاّیّت بابی‌ها به زعم نگارنده کتاب است.

مطلب مهمّ دیگر^{۱۶۶} این است که در طی روند داستان می‌بینیم بزرگان این فریق گاهی در جمع علمای شیعه و شاه و اُمرا مورد پرسش قرار می‌گیرند، در تمام این مجالس می‌بینیم بزرگان بابی و بهایی در مواجهه با پرسش‌ها، تنها با مظلوم‌نمایی، گاهی سکوت یا ذکر و گاهی حاضر جوابی مغالطه‌انگیز و ترک مجلس با حالتی حقّ به جانب مجلس را به پایان می‌برند، این در حالی‌ست که نویسندۀ این اثر پیش از آن که داستان‌نویس باشد، استاد و دانش‌آموخته و نویسندۀ آثار فلسفی هستند و با مسائل

فلسفی و کلامی و به تبع آن امور برهانی و استدلالی بیش از هر مبحثی آشنایی دارند و اگر کم ترین عُلقه‌ای به این فِرَق داشتند، می‌توانستند روند این مباحثات را به گونه‌ای به رشته تحریر در آورند که این مباحثات تبدیل به مناظرات شده و بزرگان بابی و بهایی با سربلندی و قدرتِ لسان و استحکامِ بُرهان مجالس را ترک کنند، در حالی که در تمام این کتاب فقط با مُشتی ادّعا از جانب رهبران بابی و بهایی مواجه می‌شویم.

در صفحه ۲۹۸ مباحثه میرزا حسن نوری، مَدْرَس فلسفه اشراق با علی محمّد باب را می‌خوانیم که به ناتوانی باب در پاسخ به پرسش میرزا حسن نوری تصریح گردیده است. حتّی فراتر از این در صفحه ۳۳۲ می‌خوانیم که علی محمّد باب که ادّعای مهدویّت و موعود و نزول وحی و رهبری امت را دارد، چگونه به ورطه شک می‌افتد. وی از خود می‌پرسد آیا ممکن است من آن مُنجی و موعودی نباشم که همه جهانیان چشم انتظار آن بوده‌اند؟ موعود از خود می‌پرسد آیا خدایم به من دروغ گفته است؟ نگارنده این کتاب چگونه می‌تواند مؤمن به باب و بهاء‌الله باشد در حالی که موعود را این گونه به تصویر می‌کشد؟ این تزلزل، شک و بی‌ثباتی را از جانب یک مدّعی رهبری امتی بزرگ چگونه باید تعبیر کرد؟ یکی دیگر از موارد مورد توجّه، شخصیت زّین تاج ملقّب به طاهره و یکی از حروف حیّ است. طاهره یک دخترِ عاصی و سرکش است که در مقابل سنّت‌ها و اعتقادات پیرامون‌اش قد علم می‌کند و طی برخورد با دو زن اروپایی، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و به دنبال موقعیتی‌ست که خود را از فضای سنتی و متعصّبانه حاکم بر زن ایرانی رهایی بخشد. تصویری که از طاهره یکی از حروف حیّ در این کتاب عرضه می‌شود، چگونه تصویری است؟ زنی با عقده‌های فراوان که نه تنها خانواده و همسر خود را، حتّی فرزندان را ترک می‌کند و آشکارا اصول شرعی و عرفی را زیر پا می‌گذارد و حتّی در کتاب به قبح عمل طاهره و مغایرت رفتار وی با سیره صدیقه طاهره، دُختِ رسولِ اکرم از نگاه برخی پیروان باب اشاره می‌شود و جالب آنجاست که فقیه و بزرگ شیخیّه، سیّد کاظم رشتی به وی لقب قُرّه العین می‌دهد. گویی عدم تمکین از شوهر و رها کردن فرزندان و ترک خانه بدون اِذنِ همسر و یا متارکه، نزد بزرگان شیخیّه و نیز بابی‌ها هیچ قُبْحی ندارد. این در حالی است که حتّی بسیاری از پیروان باب در قبال کشف حجاب طاهره دچار حیرت، خوف و دهشت می‌گردند، آن را برنمی‌تابند تا جائی که برخی به باب و بابیت شک و بسیاری نیز به آن پشت می‌کنند.

در صفحه ۳۸۹ می‌خوانیم: «میرزا حسینعلی نوری (بهاء‌الله) نیز به حمایت طاهره برخاست. گویی پیشاپیش او و طاهره در مورد این روز (کشف حجاب طاهره) و تلاش برای نسخ احکام گذشته و اعلام شریعت جدید، مشورت و توافق کرده بودند.» سؤال اینجاست که ردّ یا تأیید احکام شرعی، منوط به مشورت و توافق است؟ همین نکته‌ی اخیر کافی است تا بدانیم عبدالکریمی بدون اهانت به این فرّق، در لفافه‌ای طنزآمیز بابیت و معتقداتشان را به استهزاء گرفته است. طنز و فکاهی‌های ناشی از معتقدات این فرّق به خوبی و ظرافت در جای جای داستان درج گردیده و برای مخاطب دقیق و باهوش، قابل لمس است. به عنوان مثال طاهره (یکی از حروف حئی) به صراحت قَدّوس (یکی دیگر از حروف حئی) را شاگرد خود می‌داند و قَدّوس در مقابل طاهره را خطاکار و از جادّه صواب دور می‌داند، این در حالی است که هنوز علی محمد باب زنده است و زعامتِ بابی‌ها و حروف حئی را به عهده دارد.

در داستان آمده است که امام جمعه تبریز از باب می‌پرسد: علم فقه و استنباط احکام الهی، جز با فهم کتاب و احادیث میسر نیست و این فهم و تفسیر و تأویل آن‌ها نیز مبتنی بر علوم بسیاری چون صرف و نحو، منطق، علم اصول، علم الحدیث، علم الرجال و... است. آیا شما با این همه علوم آشنایید؟ باب پاسخی می‌دهد که موجب خنده خواننده کتاب می‌شود و از طرفی نیز موجب حیرت می‌گردد؛ باب پاسخ می‌دهد: "قائم (یعنی خودش که همانا موعود می‌باشد) حامل شریعت جدید الهی است و نیازی به استنباط احکام الهی شرایع پیشین ندارد." همین نگاه موجب می‌شود که میرزا حسینعلی نوری و طاهره به جای استنباط امور شرعی به مشورت و توافق متوسّل شوند و هنر نگارنده همین بس که بدون توهین و فحاشی و حتّی اغلب از زبان خود بابی‌ها، این بی‌سوادی و کلی‌گویی را در این فرقه به تصویر می‌کشد. عبدالکریمی خواسته یا ناخواسته به دور از مباحث فقهی و کلامی و در قالب داستان ما را با ابتذال و ضلالت فرّقی آشنا می‌کند که خواه بر اثر حُبّ جاه و چه بر اثر ساده‌لوحی و دُن کیشوتیسم به بیراهه رفته است. بی‌تردید این اثر چه از لحاظ فرم و چه به لحاظ محتوا خالی از اشکال نیست، لیکن گام جدید و شجاعانه‌ای است در مواجهه با افکار و اعتقادات ضالّه، که حکایت از درایت نویسنده در گام برداشتن در این مسیر حسّاس و پُر خطر دارد.»^{۱۷۷}

با آنچه در مصاحبه های خود آقای عبدالکریمی و گفته های سه نفر هم فکر ایشان که در فوق آورده شد، و با آنچه در اوایل این متن راجع به تأثیرپذیری فکری- فلسفی آقای عبدالکریمی از امثال مارتین هایدگر فیلسوف آلمانی و رضا داوری و احمد فردید و علی شریعتی در برابر امثال کارل پوپر و عبدالکریم سروش گفته شد، روشن گردید علت اصلی نوشتن زمان «دُن کیشوت های ایرانی» چالش و دغدغه و پریشانی و بُن بستِ سنت- مدرنیته در افکار امثال ایشان است. این عزیزان که همراه دیگر نوگرایان دینی نمی دانند چگونه می توان سنت اسلامی را با مدرنیته پُر قدرت و مُهاجم غرب سازگار کرد و در این مسیر خود به گروه های مخالف یکدیگر تبدیل شده اند و علیه یکدیگر و نیز علیه سنت گرایان مقاله و کتاب و مصاحبه ارائه می کنند، هنوز هم به راه حلی برای این معضل دست نیافته اند. حتی در تعریف سنت گرائی و مدرنیته نیز میانشان اختلاف نظر هست. اما با همه اینها، علیرغم عَدَمِ ارائه راه حلّ، در عوض هنوز صرفاً به بیان زوایای مختلف این بُن بست و مشکل و علل به وجود آمدن آن می پردازند که از جنبه هایی خیلی خوب و مفید است. مثلاً ایشان در این مسیر بدرستی تشخیص داده اند که سنت های قدیمی اسلامی- از جمله مسائل فقهی آن- و نیز خرافات و تقلید و اوهامات و تعصبات ایجاد شده در جامعه ۱۴۰۰ ساله اسلامی دیگر پاسخگوی نیازهای دنیای مُدرن نیست و حتماً باید در آنها تجدید نظر کرد. باید راه حلّ هایی جست که با منطق و عقلانیت و دستاوردهای جریانِ رنسانسِ غربی در سیر اندیشه و فرهنگ، هماهنگ باشد.^{۱۶۸}

آقای عبدالکریمی چنان که قبلاً از مصاحبه شان با روزنامه سازندگی نقل شد می گوید:

«مسئله اصلی من، که مسئله اصلی بسیاری از اندیشمندان جهان اسلام در طی این دو قرن اخیر بوده است، این بود که امر معنوی در جهان معاصر چگونه چیزی می تواند باشد؟ این پرسش که نظام معرفتی پیشینیان و مفاهیم اعتقادیشان در جهان کنونی که تحت سیطره نظام معرفتی دیگر است، چه جایگاهی می تواند داشته باشد، سؤال بنیادینی در ذهن من بود. پرسش اصلی من این بود: وقتی دو زیست جهان گوناگون در برابر هم قرار می گیرند چه اتفاقی می افتد و چه چیز در این میان میانداری

می کند و تاریخ را به پیش می برد؟ نظام معرفتی پیشینیان و مقولات آن در مواجهه با نظام معرفتی علمی و تکنولوژیک جدید که تحت سیطره مفاهیم و مقولاتی مثل عینیت، متدولوژی، روش، ابطال پذیری، اثبات پذیری قرار دارد، چه شکلی به خود می گیرد؟»

در تأیید حقیقت فوق، شاید هیچ چیز پریشانی و چالش فکری آقای عبدالکریمی و دیگر متفکرین سنت گرا و نوگرای دینی ایران عزیزمان را درباره مسأله «سنت- مدرنیته» واضح تر از جمله پایانی زمان «دُن کیشوت های ایرانی»، ص ۷۳۳، نشان ندهد که نوشته است:

«اما تمامی این داستان عجیب را، که صرفاً یکی از هزاران قصه عجیب تاریخ است، چگونه باید برای خویش فهم پذیر ساخت؟»

آری حقیقتاً چگونه می توان برای ایشان و سایر سنت گرایان و نوگرایان دینی این مرز و بوم پُرگهر، دو جنبش و دو دین بزرگ بابی و بهائی را که ظهور و آثار و اهداف و تاریخ مُشعشعشان چنان عظیم است که روایت زمان آقای عبدالکریمی عزیز نیز نمی تواند آن را نادیده بگیرد، «فهم پذیر ساخت»؟! امثال آقای کریمی کمی به پاسخ این سؤال نزدیک شدند آنجا که آقای محمد باقر تاج الدین، دکتری جامعه شناسی و استادیار دانشگاه می گوید:

«شوربختانه این که ملت ایران بیش تر با جهل و خرافات آن هم جهل مقدس زیسته است و چنین زیست جهان نکبت باری دقیقاً ناشی از ذهنیت و معرفت سراسر ناقص و کج و مُعوجی بوده است که در ذهن و ضمیر او نقش بسته است. بازهم بدبختانه این که بخشی از این جهل و نادانی ریشه در معرفت نادرست و ناصواب از دین و مذهب داشته و دارد که می توان تحت عنوان «جهل مقدس» از آن نام برد.»^{۱۶۹}

ولی متأسفانه این هم میهنان عزیز علیرغم تشخیص صحیحشان که ریشه مشکل «در معرفت نادرست و ناصواب از دین و مذهب» بوده است، به پاسخ حقیقی برون رفت از این مشکل و چالش و سردرگمی و دغدغه و پریشانی و بُن بست دست نیافته اند. و این درحالی است که حدّاقلّ خود

آقای عبدالکریمی عزیز که زحمتِ مطالعهٔ احتمالاً چند کتاب تاریخی بهائی را برای نوشتن زُمانشان کشیده است ^{۱۷۰} می بایست به این پاسخ نزدیک می شدند. اما افسوس که چنین نشد و ایشان نتیجه ای برعکس گرفتند و به حیرت افتادند که چگونه می توان داستان عجیب ادیان بابی و بهائی را «فهم پذیر ساخت».

و دقیقاً همین جاست که باید آشکارا گفت: راه «فهم پذیر ساختن» این حقایق را حضرت بهاءالله صریحاً چنین بیان می فرماید:

«هزار و دویست سنه [حزبِ شیعهٔ اثنی عشری] خود را بهترین احزاب و فرقهٔ ناجیه و امتِ مرحومه می دانستند و چون امتحانِ الهی به میان آمد اَشْقَى از کلِّ احزاب و اَطْعَى از جمیع اُمم مشاهده شدند چه که جوهرِ وجود و طلعتِ معبود [حضرت باب] را آویختند و به بدترین عذاب شهید نمودند... در این ایام در یکی از الواح شمس این کلمهٔ مبارکه از اُفُقِ قَلَمِ اَعْلَى [قلم حضرت بهاءالله] مُشَرَّقٌ: "تا بر کذبِ قبل آگاهی نیابی بر صدقِ این یومِ بدیع [یوم ظهور ادیان بابی و بهائی] گواهی ندهی. باید ناسِ غافل را آگاه نمود تا مَطالِعِ ظنون و اوهام را از قبل و بعد بشناسند و به صراطِ مستقیم و حَبَلِ مُحْکَمِ مَتین، تمسک و تشبث جویند. اَمْرٌ بسیارِ عظیم است و ناسِ ضعیف» ^{۱۷۱}

«کذبِ قبل» چه بود که تا بر آن آگاهی حاصل نشود، صدق و حَقَانِیَّتِ ادیان بابی و بهائی گواهی داده نشود؟ «کذبِ قبل» احادیث جعلی و دروغ هایی بود که نُوَابِ اَرْبعه- از جملهٔ ایشان حسین بن روح نوبختی- و پس از ایشان علمای شیعه از غیبت امام دوازدهم در چاه و سرداب سامرا و شهرهای جابلقا و جابلصا ساختند و امت شیعه را نزدیک به ۱۲۰۰ سال به بندِ ظنون و اوهام کشیدند که آثارش هنوز هویداست و سبب محرومی منتظران از شناختِ موعود حقیقی ای شده است که طبق بشارات کتب مقدسهٔ قبل بموقع خود آشکار شد و تعالیمش را برای ایجاد صلح و عدالت و وحدت جهانی تشریح فرمود و افراد و مؤسّسات و جامعه اش در حال تلاش برای تحقّق اهدافِ والایش هستند. آثار بهائی مملو است از توضیح کم و کیف این کذب. کاش عزیزان سنّت گرا

و نوگرای شیعه به این بیانات حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء توجه می کردند و این شاء‌الله از این به بعد توجه نمایند. حضرت بهاء‌الله می فرمایند:

«راوی وجود قائم یکی از اناث [زن ها] بوده چند نفر از اهل عمائم با او اتفاق نموده جعفر [برادر امام حسن عسکری] را تکذیب نمودند و ناحیه مقدسه و جابلقا و جابلصا ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نَفَحَاتِ وَحِي رَبَّانِي در آیامِ اِلَهِي [آیامِ ظهور ادیان بابی و بهائی] محروم نمودند.»^{۱۷۲}

و نیز: «راوی وجود حضرت قائم زنی بوده؛ از حضرت جعفر [برادر امام حسن عسکری] سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولادِ ذکوری موجود، آن مظلوم اِبا نمود و فرمود دو سال قبل طفلی بوده و فوت شد. صاحبانِ غَرَضِ او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند و قولِ آن زنِ کاذبه چون موافقِ هَوِي و اغراضِ نَفْسَانِيَةِ نفوسِ غافله بود آن را اخذ کردند و اعلان نمودند.»^{۱۷۳}

و نیز: «از جعفر پسر امام [هادی] و برادر امام [حسن عسکری] سؤالی نمودند و جوابی گفت، هزار و دویست سال او را کذاب نامیدند و لعن نمودند و هر یک از عالمِ حقیقی و عارفِ معنوی که فرمود حضرت قائم علیه السلام الله و بهائیه باید متولد شود او را به سیف جفا شهید نمودند^{۱۷۴} نفوس چندی جمع شدند و با عمائم بیضاء و خضراء [عمامه های سفید و سبز] مابین ناس [بین مردم] ادعای علم و فضل نمودند و بابِ شریعتِ رسولِ الله رُوحُ ما سِوَاهُ فِدَاهِ را مسدود کردند.»^{۱۷۵}

و نیز: «از اهلِ فُرْقَانِ [مسلمانان] سؤال نمائید جابلقا کو جابلصا کجا رفت، آن مُدُن و دیارِ موهومه چه شد؟ صادق را کذاب گفته یعنی جعفر [برادر امام حسن عسکری] بیچاره را؛ یک کلمه به صدق تکلم نمود از صدرِ اسلام تا حینِ کذابش گفتند. اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.»^{۱۷۶}

و نیز: «وَ اِنَّهُ بَعْدَ الَّذِي ظَهَرَ اللهُ بِسُلْطَانِهِ وَ خَتَمَ التُّبُوَّةَ بِمُحَمَّدٍ رَسُوْلِ اللهِ اِذَا يَسْتَدِلُّ بِالْاِمَامَةِ ثُمَّ بِمَا قَالَهُ حُسَيْنٌ بِنُ رُوْحِ بَعْدَ الَّذِي هُوَ اِحْتَجَبَ النَّاسُ مِنْ كَلِمَاتِ الَّتِي يَرُوْى عَنْهُ بِاَنَّ الْقَائِمَ كَانَ فِي جَابِلَقَا وَ اَمَثَالِهِ كَمَا سَمِعْتَ بِاُدْنِكَ وَ كُنْتَ مِنَ السَّامِعِيْنَ وَ اِنَّكَ لَوْ تَنْظُرُ الْيَوْمَ لَتَعْرِفُ بِاَنَّ مَلَأَ الْفُرْقَانَ مَا اِحْتَجَبُوا عَنِ اللهِ وَ مَظَهَرَ نَفْسِهِ اِلَّا بِمَا رَوَاهُ هَذَا الرَّجُلُ وَ كَانَ اللهُ عَلَيَّ مَا اَقُوْلُ شَهِيدٌ وَ عَلَيِّمْ.»^{۱۷۷} [مضمون به فارسی: و بدرستی که او بعد از آن که خداوند به قدرتِ خود ظاهر گردید و نبوت را به محمد رسول الله

ختم فرمود، بنابراین استدلال می کند به امامت سپس به آنچه که حسین بن روح آن را گفت بعد از این که مردم محتجب شدند به واسطه کلماتی که از او [حسین بن روح] روایت شد به این که قائم در جابلقا و امثال آن بود چنان که به گوش خودت شنیدی و از شنوندگان بودی و بدرستی که تو اگر امروز ملاحظه کنی حتماً می فهمی که اُمَّتِ فُرْقَانِ [مسلمانان] از خدا و مَظْهَرِ نَفْسِشِ مُحتَجِبِ نماندند مگر به خاطر آنچه که این مرد [حسین بن روح] آن را روایت کرد. و خداوند بر آنچه می گویم شهید و علیم است.]

و نیز: «هزار سال او آزید [یا زیادتر] جمیع فِرَقِ اِثْنِ عَشْرِيَه نَفْسِ موهومی را که اصلاً موجود نبوده مَعَ [با] عیال و اطفال موهومه در مَدَائِنِ موهومه مَحَلِّ مُعَيَّنِ نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او می نمود فتوای قتل می دادند. ^{۱۷۸} اَلَا اِنَّهُمْ مِنْ عِبَادَةِ الْاَوْهَامِ فِي كِتَابِ رَبِّكَ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ. [هان که ایشان از بندگانِ اوهام هستند در کتاب پروردگارِ علیم و خبیرِ تو] و بعد از تولد نقطه [حضرت باب] در اَرْضِ معروفه [شیراز] نزد صاحبان بصیرت واضح شد که آنچه در دست قوم بوده کُلِّ باطل و بی معنی بوده، ^{۱۷۹} همین قسم در جمیع مطالبی که نزد آن قوم [فِرَقِ اِثْنِ عَشْرِيَه] است مشاهده کنید.» ^{۱۸۰}

و نیز: «قِصَصِ اولی ناس را از استقامت منع نموده و عدم ادراک از این عطیه کُبری محروم ساخته غافل از این که آنچه از قبل شنیده اند کذبِ صرف و اِفْکِ محض بوده و هست... از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادرِ تو اولادی مانده، فرمودند طفلی بوده و فوت شد بعد که هیاکلِ مَجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کَذَّابِ نامیدند. ملاحظه کنید که ظلم به چه مقام بوده و اِفترا به چه رتبه رسید. بعد ذکرِ ناحیه مقدسه و ظهورِ تَوَاقِعِ به میان آمد به همان تفصیلات که از قبل شنیدید. حق انصاف عطا کند امثالِ آن نفوس را که ناسِ بیچاره را در تیه [بیابان سرگردانی] ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اَتَبِّ [نابودتر] از اَبی لَهَبِ گذاشتند حال مَدَّتْ ها هم این لقبِ کَذَّابِ از برای آن ناطقِ صادق مابین آلِ فرعون ^{۱۸۱} خواهد بود.» ^{۱۸۲}

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «اَمَّا مَسْئَلَةُ اِمَامِ دوازدهم چون در نَفْسِ اَحَادِيثِ اَثْمَه بحسب ظاهر مناقشه واقع در جائی محمّد بن الحسن علیه السلام [امام یازدهم] را نَفْسِ قائم موعود شمردند و در جائی دیگر و حدیثی دیگر وفاتِ محمّد بن الحسن علیه السلام و تولدِ قائمِ مُنتَظَرِ را در اَخْرِ الزَّمان بیان می فرمایند پس بجهت توافق بین دو حدیث چاره از برای نفسی نه مگر آن که تَیَقَّنِ نماید که امام

دوازدهم قائم موعود در حَیِّزِ [عالم] ملکوت روحاً موجود بود و در یوم ظهور جسماً مشهود گشت. به این تجسم شخصی ثانی گشت و اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ اِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ [قرآن مجید، سوره حجر، آیه ۲۱/ مضمون به فارسی: هیچ چیزی نیست مگر آن که نزد ما خزائن آن موجود است و ما آن را نازل نمی کنیم مگر به قدر معلوم.] آنچه در حَیِّزِ مُلک ظاهر گردد اوّل در حَیِّزِ ملکوت بوده و حکم وجود داشت. این مسئله امام دوازدهم و قائم موعود در احادیث شیعه بسیار متزلزل است اگر نفسی انصاف داشته باشد هیچ یک از این روایات مختلفه متباینه متعارضه را اعتماد ننماید. حضرات شیعیان هر یک از ائمه اطهار را در یومش قائم می دانستند و منتظر خروج او بودند بعد از حضرت امام حسن عسکری رؤسا ملاحظه کردند بنیاد امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضمحل خواهند گشت خواستند به وسیله ای نگهداری کنند لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تأویل به کار برده و روایات مختلفه پدیدار شد و حقیقت حال اینست که شیعیان بعد از امام حسن عسکری علیه السلام همه قسمت شدند^{۱۸۳} قسمی به امامت جعفر نادان [برادر امام حسن عسکری] تشبث نمودند و او را تهنیت و تبریک به امامت گفتند و قسمی بکلی منصرف شدند و قسمی دیگر به غیوبت تشبث نمودند و هر روز منتظر خروج بودند. هزار سال است که انتظار می کشند و هنوز کلال و ملال [آزردگی و افسردگی و خستگی] نیاورده اند. سبحان الله ظهور حق [ظهور حضرت باب] با وجود آن که به نص صریح من دون [بدون] تفسیر و تأویل منصوص قرآن است، قوله تبارک و تعالی و جاء ربک و الملك صفّاً [قرآن مجید، سوره فجر، آیه ۲۲/ مضمون به فارسی: و آمد پروردگارت و فرشتگان صف به صف] در این شبهه نمایند و تزلزل بنمایند و تأویل رکیک [ضعیف و پست و زشت] کنند و به روایاتی که در نهایت تزلزل است تشبث نمایند و نص صریح گمارند و به آن معارضه کنند. این چه بلاهت است و نادانی و این چه حماقت و سرگردانی.^{۱۸۴}

و نیز: «احادیثی که در حق امام محمد بن حسن وارد جمیع مشوّش است.»^{۱۸۵}

و نیز: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصوّر از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حَیِّزِ [عالم] غیب بود اما در عالم جسد تحقیقی نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظه ضعیفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حَیِّزِ غیب را چنین ذکر نمایند و تصوّر شود که در حَیِّزِ جسم است لَآنَّ عالم الوجود عالم واحد ما کان

غَيْبًا إِلَّا بِكُمْ وَ مَا كَانَ مَشْهُودًا إِلَّا بِكُمْ [مضمون به فارسی: چه که عالم وجود عالمی واحد است غیب نبود مگر به شما و مشهود نبود مگر به شما] چنین تفکری و تصویری و تدبیری نمودند... باری اگر رجوع به روایات شود و دقت تام گردد واضح و مشهود شود که این امام همام علیه السلام از اصل در حیّز جسم نبوده.»^{۱۸۶}

با این توضیحات، شایسته بود آقای عبدالکریمی عزیز در حقیقت جاعلین و بانیان و حامیان آن «کذب قبل» و آن همه اوهام و تقالید و خرافات و داستان های جعلی راجع به غیبت امام دوازدهم در چاه و سرداب سامرا و شهرهای جابلقا و جابلصا را اسیران در «دُن کیشوتیسم» می دانستند و نه اَسْتَغْفِرُالله، جناب شیخ احمد احسائی و جناب سید کاظم رشتی و حضرت باب و حضرت بهاءالله را. دُن کیشوت های اصلی و حقیقی و واقعی نُوابِ اَرْبعه و آخوندهایی بودند که اکاذیب و جعلیات مزبور را بیش از هزار سال درونی و ملکه اذهان شیعیان کردند و به خورد مردم دادند؛ و در عوض این جناب شیخ احمد احسائی و جناب سید کاظم رشتی و حضرت باب و حضرت بهاءالله بودند که آن اکاذیب و اوهام را برملا کردند و حقیقت را نمایان ساختند.

شدّت و عمق و رسوب آن اکاذیب و اوهام و دُن کیشوتیسم به قدری بود که جناب شیخ احمد احسائی و جناب سید کاظم رشتی مجبور بودند برای درمان و رفع آن، تدریجی عمل نمایند و از جمله توضیح دهند که اقلیم ثامن و هورقلیا و شهرهای جابلقا و جابلصا که ذکرشان در احادیث اسلامی و حکمت اشراق شیخ سهروردی و حکمت متعالیه ملا صدرا و امثال آنها آمده، با توجه به معنای حقیقی همان احادیث، در حقیقت عالم ارحام و اصلاب است و قائم موعود به مفاد زیارت سید الشهداء امام حسین که «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ» در اصلاب شامخه و ارحام مطهره نسل به نسل منتقل شده در یوم موعود از خاندان سادات متولد می شود چنان که از حضرت رسول حدیث روایت شده که فرمودند "سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَقَدْ غَابَ الْقَائِمُ وَ الْقَائِمُ لَفِي الْأَصْلَابِ" یعنی زمانی می آید که امت من می گویند قائم غیبت کرده با آنکه

قائم در اصلاّب باشد و متولّد نشده باشد. این حدیث مؤیّد آن است که قائم آل محمّد در آخر الزّمان متولّد می شود چنانچه در بحارالانوار مجلّد سیزدهم از امّ هانی ثقفیه روایت شده که از حضرت باقر شرح و معنی آیه مبارکه "فلا أقسمُ بالحنسِ الجوارِ الكنسِ" را پرسیدم حضرت فرمود "نعمتِ المسئلةُ سألتنی یا امّ هانی هذا مولودٌ فی آخر الزّمان وَ هُوَ المَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ العِترَةِ تَكُونُ لَهُ حَیرَةٌ وَ غَیْبَةٌ فِیَا طُوبی لَكَ إِن اَدْرَكْتَهُ وَ یا طُوبی لِمَنْ اَدْرَكَهُ" ^{۱۸۷}

و باز به خاطر همین شدّت و عمق آن اکاذیب و اوهام و دُن کیشوتیسم شیعیان بود که حضرت باب تا چهار سال مقام حقیقی قائمیّت و رسالت و مظهریّت خود را آشکار نفرمودند و در ظاهر نظر به رعایت حکمتِ الهی، مطابق معتقدات رایج شیعه درباره نُوَابِ اَرْبَعِه و امام غایب محمّد بن الحسن العسکری بیاناتی فرمودند و در حقیقت بر شیعیان رحم فرمودند تا در امتحانات شدید یومِ ظهور موعود که در احادیث پیش بینی شده بود نلغزند و بتدریج به اصل مقصود از غیبت و حَقَانِیّتِ حضرتشان آگاه شوند. درخصوص سیر تدریجی اظهار امر حضرت باب که هدف از آن آماده کردن مردم برای درک حقیقت بوده، حضرتشان می فرمایند: «نظر کن در فضلِ حضرتِ مُنْتَظَرِ که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آن که آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مَظْهَرِ ظهورِ آیهِ اِنِّی اَنَا اللهُ چگونه خود را به اسمِ بابِیّتِ قائمِ آلِ محمّد ظاهر فرمود.» ^{۱۸۸} و نیز می فرمایند: «چون حدّ این خلق را می دانستم از این جهت اَمْرُ به کتمانِ اسمِ نموده بودم. این همان خَلْقند که در حقّ رسولُ الله (ص) که لا یمثل بوده و هست گفتند اِنَّهُ لَمُجْنُونٌ و اگر می گویند ما آنها نیستیم عملِ آنها دلیل بر کذبِ قول آنهاست.» ^{۱۸۹} به این دلیل حضرتشان در مرحله اوّل خود را باب نامیدند، سپس در همان اوایل در شهر مکه و بعدها در مجلس علمای اسلام در حضور ناصرالدین میرزا، ولیعهد محمّد شاه قاجار، در تبریز قائمیّت خود را اعلان، و در کتاب مستطاب «بیان فارسی» که در ماکو به وحیِ الهی از قلم ایشان نازل شده است رسالت و تعالیم مستقل خود را بیان فرمودند و اعلام نمودند که منظورشان از بابیّت در چهار سال اوّل ظهورِ حضرتشان، بابیّتِ قائمِ موعود نبوده

بلکه ظهور ایشان باب و مقدمه‌ای برای ظهور بعد از ایشان بوده است^{۱۹۰} یعنی دوّمین موعودِ همهّ ادیان، حضرت بهاءالله، که طبق بشارات حضرت باب در سال نهم ظهور حضرتشان امر خود را اظهار فرمودند.^{۱۹۱}

کاش حقیر می دانست برادر عزیزش آقای عبدالکریمی که دغدغه شان مشکل سنت- مدرنیته و پایان تئولوژی و فقه گرائی و زدودن خرافات و تقالید و اوهام و جهالت مقدّس و دُن کیشوتیسم در جماعت اسلامی بوده است، دربارهّ این اکاذیب و جعلیات نُوابِ اربعه و چاه و سرداب سامرا و شهرهای جابلقا و جابلصا و آن همه حکایات عجیب و غریب شیعه قبل از پیدا شدن شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و ظهور ادیان بابی و بهائی چه نظری دارد. اگر ایشان موافق حقایقی است که در فوق از آثار بابی و بهائی دربارهّ برملا شدن «کذب قبل» تقدیم شد و اگر ایشان آن «کذب قبل» را نیز از مصادیق آن همه خرافات و تقالید و اوهام و دُن کیشوتیسم شیعه می داند که خودشان مخالف آن است، پس باید به آرزویشان رسیده باشند. ولی اگر چنین نیست، حقیقتاً کم و کیف ظهور قائم موعود و آن «کذب قبل» را چگونه فهم می کند؟ و به تبع آن، این تناقض ذهنشان را چگونه حلّ می کند که از یک طرف «کذب قبل»، یعنی ولادت قائم و غیب شدن در ۵ سالگی و اقلیم ثامن و هورقلیا و شهرهای جابلقا و جابلصا و چاه سامرا را قبول داشته باشد، ولی از طرفی هم مدعی مخالفت با اوهام و خرافات و جهل مقدّس و دُن کیشوتیسم شیعه باشد.

آقای عبدالکریمی عزیز و همه نوگرایان و نواندیشان دینی که علیرغم اختلاف نظرهایشان از یک طرف با یکدیگر، و از طرف دیگر با سنت گرایان مذهبی، اذهانشان شدیداً درگیر مشکل سنت- مدرنیته است و قدم اول را بدرستی در بازنگری و رفع و زدودن خرافات و تقالید و اوهام و جهالت مقدّس و دُن کیشوتیسم وارد شده در عقاید اسلامی و شیعه بطور اخصّ برداشته اند، اینک باید آغاز یا بازنگری ای نیز دربارهّ مطالعاتشان دربارهّ ادیان بابی و بهائی نمایند. زیرا تنها و تنها راه رفع

مشکلات ذهنی این عزیزان فرهیخته هم میهنمان مطالعه دقیق و منصفانه راجع به آثار و تعالیمی است که حضرت بهاءالله ارائه فرموده اند.^{۱۹۲} اگر چنین نشود، از چاله مشکل و چالش و سرگیجه و پریشانی و دیلما [بُن بست] و دغدغه و «پاشنه آشیل» سنت- مدرنیته بیرون نیامده، در چاه نفی حقیقت اسلام و قرآن فرو خواهند افتاد، چنان که همین الآن بعضی در این چاه فرو افتاده اند و حقیقت و حیاتی قرآن و اسلام را زیر سؤال برده اند.^{۱۹۳}

راه برون رفت از آن چاله و از این چاه را بنیان گذاران همان دو آئین ربّانی بابی و بهائی نه تنها برای ایران عزیزمان بلکه برای جهانیان تشریح و توضیح فرموده اند؛ بیت العدل اعظم، مرکز جهانی بهائی، در پیام مْهیمِن و بسیار مهمّ مورّخ ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ درباره این حقیقت می فرمایند:

«حَلِّ بحرانِ مَدَنیّتِ ایرانِ نه در تقلیدِ کورکورانه از فرهنگِ سَقیمِ غرب است و نه در بازگشت به جاهلیّتِ قرونِ وسطی. راه نجات را در آستانه این بحران، نَجَلِ بزرگوار همان سرزمین که امروز جز در موطن مقدّس خویش در جمیع قارّات عالم مورد تعظیم و تکریم است [اشاره به حضرت عبدالبهاء، جانشین منصوص حضرت بهاءالله] با کلامی نافذ و رسا [در رساله مَدَنیّه^{۱۹۴}] بیان فرمود. چه خوش گفته شاعر که «دوست در خانه و ما گرد جهان می گردیم. نمونه ای از تقدیر و تکریم مردم جهان از مقام حضرت بهاءالله را می توان در مراسمی دید که در روز ۲۹ می سال ۱۹۹۲ میلادی در جلسه رسمی پارلمان برزیل به مناسبت صدمین سال صعود آن حضرت منعقد شد و ضمن آن از مقام بنیانگذار آئین بهائی و تعالیم مبارکه اش و خدماتی که جامعه پیروانش به نوع بشر ارزانی داشته تجلیل گردید. در آن روز سخنگوی مجلس و نمایندگان جمیع احزاب به پا خاستند و یکی بعد از دیگری آن مظهر ظهور الهی را در بیانات خویش ستودند و حضرتش را آفریننده «عظیم ترین مجموعه آثار دینی که تا کنون به قلم یک فرد تألیف شده» خواندند و پیام مبارکش را پیامی «برای جمیع نوع بشر و رای تفاوت‌های بی اهمیت نژادی، مذهبی و ملی» توصیف نمودند.»^{۱۹۵}

آری: «زین قصه هفت گنبد افلاک پُرصداست دُن کیشوتش مَدانِ نِدا نِدايِ خداست.»

درحالی که متفکران در جمیع قاراتِ عالم به مدح و ستایش و تجلیل و تعظیم و تکریم آئین بهائی و تعالیمش برای تحقّق نه تنها عزّت و نجاتِ ایران عزیزمان بلکه عدالت و صلح جهانی و وحدتِ عالمِ انسانی پرداخته اند، حیف است که عزیزان هم میهن نه تنها از حقایق این آئین محروم مانند، بلکه بر مخالفت آن برخیزند. نگارنده قبلاً کوشید گوشه ای از شرح آن مدح و ستایش و شمه ای از آن تعالیم حیاتبخش را در مقالاتی مبسوط چون «آمرت را به قلم نصرت نمودی؛ تصویری از ظهور و پیام حضرت بهاءالله»^{۱۹۶} و «صُورِ اِسرافیلِ مالِکِ اَنام؛ نتیجه بهائی ستیزی سال های ۱۳۳۴، ۱۳۴۲، ۱۳۵۷ ه. ش.»^{۱۹۷} و «تقاضا از آقای سروش برای بازنگری نظراتشان راجع به بهائیان در برنامه پُرگار»^{۱۹۸} با ارائه منابع و مراجع و یادداشت های مفصل تقدیم نماید و لذا ذکر آن در اینجا سبب تطویل است، اما تقاضا دارد عزیزان به آنها مراجعه فرمایند. برادر عزیزم آقای عبدالکریمی نباید با این تعالیم بیگانه باشند، زیرا در آخر رُمان «دُن کیشوت های ایرانی» قسمت هایی از آثار مبارکه حضرت بهاءالله همچون «بشارت»، «کلماتِ فردوسی» را آورده اند و اگر به دیده انصاف ملاحظه نمایند اعتراف خواهند کرد که آن تعالیم درمان همان دردهایی است که دغدغه خاطر خود ایشان است. حضرت بهاءالله می فرمایند:

«آنچه این مظلوم [حضرت بهاءالله] از کُلّ طلب می نماید عدل و انصاف است. به اِصغاء [شنیدن]

اکتفا نمایند و در آنچه از این مظلوم ظاهر شده تفکر کنند.»^{۱۹۹}

و نیز: «اهل ایران از حافظ و معین گذشته اند و به اوهامِ جُهلا مُتمسک و مشغول، به شأنی به اوهام مُتشبّند که فصلِ آن ممکن نه مگر به ذِراعِ [بازوی] قدرتِ حقّ جَلّ جَلالُه. از حقّ بطلب تا حُجباتِ احزاب را به اِصْبَعِ [انگشت] اِقتدار بر دارد تا کُلّ، اسبابِ حفظ و عُلوّ و سُمُو را بیابند و به شَطْرِ [جانب] دوستِ یکتا بشتابند.»^{۲۰۰}

و نیز: «اگر نفسی در آنچه از قلمِ اعلیٰ [قلمِ حضرت بهاء‌الله] در این ظهور نازل شده تفکر نماید یقین می نماید این مظلوم آنچه ذکر نموده مقصودش اثبات مقام و شأنی از برای خود نبوده بَلْ اراده آن که به کلماتِ عالیاتِ نفوس را به اُفقِ اعلیٰ جذب نمائیم و مُستعدّ کنیم از برای اصغای [شنیدن] آنچه که سببِ تنزیه و تطهیرِ اهلِ عالم است از نزاع و جدالی که بواسطهٔ اختلافِ مذاهبِ ظاهر می شود. يَشْهَدُ بِذَلِكَ قَلْبِي وَ قَلَمِي وَ ظَاهِرِي وَ بَاطِنِي. [مضمون به فارسی: شهادت می دهد به آن قلبم و قلمم و ظاهرم و باطنم.] اِنْشَاءَ اللَّهِ كُلُّ بِهِ خَزَانَةِ هَيَاكِلٍ مَكْنُونَةٍ فِي خَوْفِ اللَّهِ... و اگر این حُجُبَاتِ حَائِلِ [مانع] نمی شد ایران در دو سنه [سال] اَوْ اَزِيدُ [یا بیش تر] به بیانِ مُسَخَّرِ می گشت و مقامِ دولت و ملّت هر دو مرتفع می شد. چه که مقصودُ به کمالِ ظهورِ مِنْ غَيْرِ سِتْرِ و خفا [آشکارا] ظاهر می شد. باری تَارَةً بِالتَّصْرِيحِ وَ أُخْرَى بِالتَّلْوِيحِ [یک بار به تصریح و بار دیگر به اشاره] آنچه باید گفته شود گفتیم و بعد از اصلاحِ ایران نَفَحَاتِ کلمه در سائرِ مَمَالِكُ متضوّع می گشت چه که آنچه از قلمِ اعلیٰ جاری شده سببِ غُلُوِّ و سُمُوِّ و تربیتِ جمیعِ اهلِ عالم بوده وهست و از برای جمیعِ اَمْرَاضِ دِرْيَاقِ اعْظَمِ [بزرگ ترین دارو] است لَوْ هُمْ يَفْقَهُونَ وَ يَشْعُرُونَ.»^{۲۰۱} [مضمون به فارسی: اگر ایشان بفهمند و درک کنند.]

و حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «به اَلْوَاحِ مَقْدَسَه [آثارِ حضرت بهاء‌الله] مراجعت نمائید «إِشْرَاقَاتِ» و «تَجَلِّيَاتِ» و «كَلِمَاتِ» و «بَشَارَاتِ» و «طِرَازَاتِ» و «كِتَابِ اَقْدَسِ» ملاحظه می نمائید که این تعالیمِ الهیهِ اَلْيَوْمِ دَرَمَانِ دَرْدِ عَالَمِ انْسَانِي است و مَرَهْمِ زَحْمِ جَسَدِ اِمْكَانِي، رُوحِ حَيَاتِست و سَفِينَةُ نَجَاتِ و مَغْنَطِيسِ عَزَّتِ اَبَدِيَه و قُوَّةُ نَافِذِه در حَقِيقَتِ انْسَانِيَه.»^{۲۰۲}

و نیز: «تعالیمِ قدیمه امروز کفایت نماید هر دردی را درمان نگردد هر زخمی را مَرَهْمِ نشود. آن تعالیمِ قدیمه سَمَاوِيَه بسیار محبوب و مقبول است، ولی عقول و افکار ترقّی نموده احتیاج به تعالیمِ کَلْبِيَه است و آن تعالیمِ بهاء‌الله است که جامعِ جمیعِ تعالیم است. امروز هر نفسی اَطْلَاعِ بر وصایا و نصایحِ بهاء‌الله یابد و اَلْوَاحِ «كَلِمَاتِ» و «تَجَلِّيَاتِ» و «إِشْرَاقَاتِ» و «طِرَازَاتِ» و «بَشَارَاتِ» را بخواند اَبَدًا از برای او شبهه نماند که این تعالیمِ رَزْقِ امروزِ عَالَمِ انْسَانِي است و سببِ حَيَاتِ اَبَدِي است.»^{۲۰۳}

در اوایلِ این مَقَالِ مطرح گردید که در مقدمهٔ زُمان «دُن کیشوت های ایرانی» با آوردن نقلِ قولی از علی شریعتی و نیز در قسمتِ اوّلِ زُمان، و نیز در مصاحبه با روزنامهٔ سازندگی، آقای

عبدالکریمی در راستای دغدغه خاطر خود و دیگر نواندیشان دینی درباره مسأله بغرنج سنت- مدرنیته مدعی بودند «در روزگاری که اروپا دچار انقلاب صنعتی و عصر روشنگری و تحولات فکری و فلسفی بود در هر گوشه ای از جامعه ما یک نفر به نام موعود ظهور پیدا می کرد و همین امر نیروهای اجتماعی ما را چگونه تلف کرده، چه مسائل و مصائبی را برای جامعه ما ایجاد می کرد.» حال آن که برخلاف چنین ادعائی، حضرت عبدالبهاء خطاب به تولستوی نویسنده روسی درباره وضعیت شرق و غرب به طور کلی و راه استقلال و رشد و عزت شرق که همان دغدغه خاطر امثال آقای بیژن عبدالکریمی عزیز درباره مشکل سنت- مدرنیته است، بیانی عمیق می فرمایند که مانند دلایلی که تا حال در این مقال ارائه شد، نه تنها کاملاً گویای برداشت اشتباه آقای عبدالکریمی از استغفرالله «دُن کیشوت» دانستن شارعین و پیروان ادیان بابی و بهائی می باشد، بلکه بیان می دارد تنها راه ترمیم و اصلاح سنت شرق در برابر مدرنیته غرب و تعامل این دو و ایجاد عدالت و رفاه و وحدت و اتحاد شرق و غرب هر دو، قوه کلمه و تعالیم الهی ادیان مزبور است. حضرتشان می فرمایند:

«إِنَّ الْعَرَبَ مُنْذُ عِدَّةِ قُرُونٍ قَدْ سَطَا عَلَى الشَّرْقِ بِرَجْلِهِ وَ حَيْلِهِ وَ إِلَى الْآنِ مُسْتَمِرًّا، وَ سَيَجْرِي الْهَجُومُ بِجَمِيعِ قُوَاتِهِ مُسْتَمِرًّا إِلَى يَوْمِ النَّشُورِ حَيْثُ تَرَى جِيوشًا عَرْمَرَمَةً تَصُولُ صَوْلَةَ الْأَسْوَدِ مِنْ غَابَاتِ الْعَرَبِ إِلَى مِيَادِينِ الشَّرْقِ، مِنْهَا: جَيْشٌ مِنَ الثَّرْوَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ الصَّنْعَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ التَّجَارَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ السِّيَاسَةِ وَ جَيْشٌ مِنَ الْمَعَارِفِ وَ جَيْشٌ مِنَ الْاِكْتِشَافَاتِ وَ جُنُودٌ جَرَّارَةٌ تَصُولُ مِنَ الْعَرَبِ بِسِلَاحِ قَاطِعٍ وَ تَفْتَحُ فُتُوحَاتٍ فِي كُلِّ جِهَاتِ الشَّرْقِ، وَ مِنْ جُمْلَةِ فُتُوحَاتِهَا الْجَدِيدَةِ فِي الْاِقَالِيمِ الصِّينِيَّةِ، وَ الشَّرْقِ لَيْسَ لَهُ مُقَاوِمَةٌ لِهَذِهِ الْجِيُوشِ الصَّائِلَةِ وَ الْجُنُودِ الْجَرَّارَةِ الْقَاهِرَةِ أَبَدًا. فَالرَّجُلُ الْحَكِيمُ يُدْرِكُ عَوَاقِبَ هَذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى دَلِيلٍ فِي هَذَا السَّبِيلِ. إِذَا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْجَلِيلُ تَمَعَّنَ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ. هَلْ تَتَصَوَّرُ الْمُحَافَظَةَ لِلشَّرْقِ مِنْ سَطَوَاتِ الْعَرَبِ فِي مُسْتَقْبَلِ الزَّمَانِ بِوَسَائِلِ التَّدْبِيرِ وَ التَّرْتِيبِ وَ التَّعْدِيلِ وَلَوْ كَانَ بِكُلِّ اِتِّقَانٍ؟ لَا وَ رَبِّي الرَّحْمَنِ بَلْ إِنَّ الْأُمُورَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ، فَبِنَاءً عَلَى ذَلِكَ يَقْتَضِي أَنَّ أَهْلَ الشَّرْقِ يَتَمَعَّنُونَ فِي اِكْتِشَافِ وَ سَائِلِ فَعَالَةٍ يُحَافِظُونَ بِهَا عَلَى عِزِّهِمْ وَ شَرَفِهِمْ وَ اسْتِقْلَالِهِمْ وَ ذِمَارِهِمْ مِنَ الْاِيَادِي الْعَابِثَةِ مِنَ الْعَرَبِ. فَلَا شَكَّ أَنَّ كُلَّ الْوَسَائِلِ مَعْدُومَةٌ وَ الْوَسَائِلُ مَفْقُودَةٌ إِلَّا الْقُوَّةُ الْإِلَهِيَّةُ وَ الْقُدْرَةُ الرَّبَّانِيَّةُ وَ السُّطُورَةُ

الْمَلَكُوتِيَّةَ وَ الصَّوْلَةَ اللّاهُوتِيَّةَ. إِنَّمَا هَذِهِ قُوَّةٌ تُقَاوِمُ كُلَّ هُجُومٍ وَ تُسَرِّدُ كُلَّ جُنُودٍ وَ تُشَتِّتُ شَمْلَ كُلِّ عُنُودٍ وَ تَهْزِمُ كُلَّ جُيُوشٍ كَمَا سَبَقَ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى، أَمَا رَأَيْتَ أَنَّ الْمَسِيحَ الصَّبِيحَ فَرِيداً وَحِيداً لَا نَصِيرَ لَهُ وَ لَا مُعِينٍ وَ لَا حَمِيمَ لَهُ وَ لَا ظَهِيرَ كَيْفَ فَتَحَ الْفُتُوحَاتِ الْإِلَهِيَّةَ فِي الْمِيَادِينِ الْغَرِيبَةِ وَ جَعَلَ أُمَّهَاتِهَا وَ مَلَائِكَةَهَا خَاضِعَةً خَاشِعَةً لِكَلِمَةِ ظَهَرَتْ فِي قُطْبِ الشَّرْقِ؟ كَأَنَّهُ سَمَسٌ طَلَعَتْ مِنْ أَفْقِهَا الْمُبِينِ وَ أَسْرَقَتْ أَنْوَارَهُ عَلَى تِلْكَ الْأَرْجَاءِ الشَّاسِعَةِ وَ الْأَقْطَارِ الْقَاصِيَةِ وَ لَمْ تُقَاوِمِ فُتُوحَاتِهِ سُدُودُ الْمَلِْلِ وَ لَا قُورَاءُ الدُّوَلِ، فَيَتَبَغَى إِذَا لِأَهْلِ الشَّرْقِ الْآنَ أَنْ يَتَمَسَّكُوا بِقُوَّةِ قَاهِرَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَ قُدْرَةِ بَاهِرَةِ الْمَلَكُوتِيَّةِ حَتَّى يُقَاوِمُوا بِهَا كُلَّ جَيْشٍ كَثِيفٍ مُهَاجِمٍ مِنَ الْعَرَبِ إِلَى الشَّرْقِ بَلْ يَفْتَحُوا بِهَا تِلْكَ الْقِلَاعَ الْحَصِينَةَ الْمُجَهَّزَةَ بِأَعْظَمِ أَسْلِحَةٍ قَاطِعَةٍ مِنْ مَوَادِّ جَهَنَّمِيَّةٍ، وَ سَيُفْهِمُ كَلِمَةَ اللَّهِ وَ سِلَاحَهُمُ السَّلَامُ وَ جَيْشَهُمْ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ قَائِدُهُمُ التَّقْوَى وَ ظَهِيرُهُمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ نَصِيرُهُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَ زَادَهُمُ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ قُوَّتُهُمْ تَأْيِيدٌ مُتَتَابِعٌ مِنْ شَدِيدِ الْقُوَى. ٢٠٤

[مضمون به فارسی: همانا غرب از چند قرن قبل با پیاده و سواره نظامش بزور داخل شرق شد و تا حال ادامه دارد و بزودی هجوم مستمر به جمیع قوایش واقع خواهد شد تا یوم نُشُور. بطوری که می بینی لشکرهای عظیم را که حمله شدید می کنند مانند حملۀ شیران از جنگل های غرب به میادین شرق. از جمله این لشکرها عبارتند از: ثروت و صنعت و تجارت و سیاست و معارف و اکتشافات، و لشکرهای بزرگ از غرب به سلاح قاطع حمله می کنند و در کل جهات شرق فتوحاتی می نمایند و از جمله فتوحات جدید آن در اقالیم چین است ٢٠٥ و برای شرق، ابدأً مقاومتی در برابر این لشکرهای مهاجم و جنود عظیم و قاهر وجود ندارد. پس مرد حکیم عواقب این امر عظیم را می فهمد و به دلیلی در این راه نیازی ندارد. لذا ای رَجُلِ جَلِيلِ [تولستوی] در عواقب امور موشکافی کن. آیا برای محافظه شرق در آینده از سلطۀ غرب، وسایل تدبیر و ترتیب و تعدیل ولو به کمال اتقان باشد، تصوّر می کنی؟ نه قسم به پروردگارم. بلکه امور در خطر عظیم است. پس بنابراین بر اهل شرق است که موشکافی کنند در اکتشاف وسائط کارآیی که به آن عزّت و شرف و استقلال و آبرویشان را از ایادی بازیچه گر غرب محافظت نمایند. پس شکی نیست که کلّ وسائط معدوم و کلّ وسائل مفقود است مگر قوۀ الهی و قدرت ربّانی و سطوت ملکوتی و غلبۀ لاهوتی. همانا این قوۀ ای است که مقاومت هر هجوم می کند و همه لشکرها را فرار می دهد و اجتماع و اتحاد هر ستیزه گر را پراکنده می سازد و کلّ لشکرها را شکست می دهد، چنان که در قرون اوّل گذشت. آیا حضرت مسیح خوبرو را تک و تنها ندیدی در حالی که نصیر و یاور و دوست و

پشتیبانی نداشت چگونه در میادین غربی به فتوحات الهیه دست یافت و امت ها و ملت های آن را در برابر کلمه ای که در مرکز و وسط شرق ظاهر شد خاضع و خاشع قرار داد؟ مانند این که خورشیدی از افق مبینش طلوع کرد و انوارش بر آن نواحی وسیع و ممالک دور اشراق نمود و سدهای ملل و قوای دُول در برابر فتوحاتش مقاومت نکرد. پس شایسته است الان برای شرقی ها که به این قوه غالبه الهیه و قدرت خیره کننده ملکوتی چنگ زنند تا به آن هر لشکر متراکم مهاجم از غرب به شرق را مقاومت کنند، بلکه به آن (قوه الهی) آن دژهای محکم مجهز به بزرگترین اسلحه قاطع مواد جهنمی و آتش زا را فتح نمایند. پس شمشیرشان کلمه الله، سلاحشان صلح و سلام، لشکرشان معرفت خدا و سردارشان تقوی و پشتیبانسان ملاء اعلی و یاورشان پروردگار آسمانهای بلند مرتبه و توشه شان توکل بر خدا و قوه شان تأیید و کمک متتابع از شدید القوی است].

و در بیانی دیگر حضرت عبدالبهاء نکته دقیقی را اشاره می فرمایند که باید قابل توجه و اِمعان نظر امثال نویسنده زمان باشد:

«فی الحقیقه یک نفر کاردان دانا در ایران نبود و نفس آگاهی یافت نشد. حال به امید آن هستند که بعضی اهالی شرق در اروپا تحصیل نموده به ایران بروند و سبب آبادی شوند. بر فرض تحصیل صحیح و عمل به صواب هزار سال وقت می خواهد تا ایران آبادی و عمران یابد و طهران مثل پاریس شود. آن وقت هم مقاومت اروپا ننماید. میرزا تقی خان صدراعظم با آن که ظلمی بر امر کرد که تا حال کسی چنین ظلمی نکرده، معهذا در امور سیاسی و مسائل ملکی اساسی گذارد که واقعاً نهایت متانت را داشت و حال آن که در هیچ مدرسه ای از اروپا داخل نشده بود. بلی، تحصیل صحیح مُمدّ حال شخصی است که دانا و آگاه و مؤید باشد. ولی اگر دانش فطری و تأیید الهی نباشد، فقط تحصیل چه ثمر و اثری دارد...»^{۲۰۶}

این حقیقت که راه حل مشکلات جهان و اختلافات جانکاه شرق و غرب و مسأله سنت- مدرنیته را می توان در تعالیم بهائی یافت، بتدریج مورد توجه و تأیید متفکرین جهان قرار گرفته است که نگارنده در مقالات سابق الذکر «آمرت را به قلم نصرت نمودی؛ تصویری از ظهور و پیام حضرت

بهاء الله»، «صُورِ إِسْرَافِيلِ مَالِكِ أَنَامٍ؛ نَتِيجَةُ بَهَائِي سَتِيزِي سَالِ هَاي ۱۳۳۴، ۱۳۴۲، ۱۳۵۷ ه. ش.»، «تقاضا از آقای سروش برای بازنگری نظراتشان راجع به بهائیان در برنامه پُرگار» نظرات بعضی از ایشان را نقل کرده است. چنان که مثلاً طبق سالنامه دائرة المعارف بریتانیکا (The Encyclopedia Britannica, Book of the year 1992) دیانت بهائی بعد از مسیحیت گسترده ترین دیانت جهان است و به قول میشل مالرب در کتاب «انسان و ادیان، نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی» در صص: ۴۰۸-۴۰۹ دارای «گسترش تُند» و سریع است و در سازمان ملل «جامعه جهانی بهائی» نماینده غیر سیاسی بسیار مؤثر در امور رفاه و صلح جهانی و حقوق بشر و حقوق زنان و کودکان و... دارد.^{۲۰۷} و پروفیسور وارن واگنر دانشمند و عالم اجتماعی آمریکایی با مطالعه عمیق و ارزیابی دقیق درباره امکان حصول وحدت و تمدن جهانی چنین نتیجه می گیرد که «از بین همه مذاهب و ادیان معاصر، این تنها آیین بهایی است که بلا شبهه و بدون هیچگونه ابهامی با قطعیت تمام همه هم خود را وقف مسأله وحدت عالم انسانی نموده است.»^{۲۰۸} و به عنوان نمونه ای جالب توجه بیانیه اروین لازلو در باره دیانت بهائی و نقش جامعه بهائی در وحدت و صلح جهانی را در زیر با توضیحاتی نقل می کند.

«پس از انتشار بیانیه «وعدۀ صلح جهانی» از مرکز جهانی بهائی، بیت العدل اعظم، در اکتبر ۱۹۸۵^{۲۰۹}

و ارائه آن به همه رهبران دُول و ملل عالم و بزرگان و شخصیت های سیاسی و غیر سیاسی و فرهنگی و علمی و حقوقی و دانشگاهی و نمایندگان مجالس کشورهای جهان، جامعه بهایی با بازخورد بسیار مثبت و اظهار نظر های شفاهی یا کتبی تحسین آمیز مقامات مزبور درباره دیانت بهایی و جوامع بهایی در سراسر عالم مواجه شد. یکی از این موارد بیانیه اروین لازلو فرانسوی^{۲۱۰} یکی از شخصیت های برجسته و صاحب نظر در علوم تجربی و اجتماعی عصر حاضر که عضو کلوپ مشهور ژم و مشهور در سازمان ملل و سازمان های وابسته به آن است، بود. وی در بیانیه خود، ضمن بیان وضعیت بحرانی دنیا در عصر حاضر، تأکید می کند که رهبران و مردم دنیا باید برای درک لزوم صلح، به رشد و بلوغی که

دیانت بهایی آن را بیان می کند و ضروری می داند، نائل آیند. عین ترجمه بیانیه ایشان را که به تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۸۵ است در زیر تقدیم می کند:

ترجمه بیانیه اروین لازلو: «در لحظه ای خطیر و بحرانی از تاریخ بشر، دیانت بهائی عالمیان را به صلح فرا می خواند. در دنیای معاصر ما، صلح امری اختیاری نیست، بلکه ضرورتی کامل است. عموم رهبران و مردم جهان باید این واقعیت را درک کنند و به رشد و بلوغی که دیانت بهائی آن را برای وصول عالم انسانی به مرحله کمال، ضروری و اجتناب ناپذیر می داند، نائل آیند.

برای نیل به صلح، ما به شیوه های جدید اندیشه و تفکر و نیز معرفتی بدیع در باب قوای موثر در فرایند تغییر و تحول تاریخ جوامع انسانی نیاز داریم و چنین تصور می کنیم که دیانت بهایی قادر است به این هر دو نیاز، پاسخی را که بطور اساسی در بطن تعالیم خود از آن بهره مند است، به ما ارائه کند.

شیوه متعارف تفکر ما تاکنون مؤسس بر این طرز تفکر و تلقی بوده است که تعارض و تضاد میان اقوام و ملل و جوامع گوناگون انسانی جزء لاینجزی و انفکاک ناپذیر از تاریخ حیات بشری است و در تار و پود آن بطور کامل رسوخ کرده است. در طی ادوار متنوعه تاریخی، این تعارض و تضاد به محاربات، منازعات و کشمکش هائی انجامیده، و تنها در آن هنگام که شمشیرها از حرکت و توپ ها از غرش باز ایستاده اند، آرامشی موقت پدیدار گشته است.

بنابراین نظر، صلح، هیچگاه چیزی جز آتش بس، درنگی کوتاه و یا برزخی در میان دو جنگ نبوده است. سرنوشت بشر و تمدن او را، همواره جنگ تعیین کرده است. جنگی که غالباً به فتح و استیلاء و یا شکست و انقیاد منجر می شده است.

حکومات معاصر چنین می پندارند که امنیت را جز به مدد نیروی نظامی نمی توان به دست آورد. آنان آرزوی صلح در سر دارند، ولی خود را برای جنگ آماده می کنند. اما چنین تلقی و برداشتی از تاریخ، و چنین نظری در باب وضع آدمی نه تنها باطل و گمراه کننده است، بلکه تهدیدی نسبت به حیات و تمدن انسانی نیز به شمار می رود. در جهانی که تکنولوژی های مخرب می توانند بیش از بیست برابر جمعیت کنونی سیاره کوچک ما را بکلی محو و نابود سازند، و تکنولوژی های تولید، خدمات و ارتباطات، به رغم برخورداری از دقت و ظرافتی شگفت انگیز، بسیار آسیب پذیر می نمایند، نیروی

نظامی و قدرت سلاح های مرگبار، نه به ابزاری برای استقرار ثبات و امنیت، بلکه به وسیله ای برای امحاء نسل آدمی از صفحهٔ کرهٔ خاک مبدل خواهد شد.

در این لحظات حساس، ما تنها در صورتی می توانیم به بقای نوع انسان و شکوفایی و غنای تمدن و فرهنگ او امیدوار باشیم، که شیوهٔ تفکر و تلقی متعارف خود را تغییر داده و از بینش بدیعی که منبعث از تعالیم و دیدگاههای دیانت بهایی است، و تازه ترین اکتشافات علوم تجربی نیز بر آن مهر تأیید زده اند، برخوردار گردیم.

بهاییان اعلام می دارند که مهمترین شرط حصول صلح، تحقق وحدت عالم انسانی است، همچنین وحدت تبارها و نژادها، وحدت اقوام و ملل و نیز وحدت جریان های عظیم تفکر و تتبع که ما آنها را علم و دین می نامیم. اما از نظر بهاییان بلوغ عالم انسانی به نوبه خود شرط مقدم و اساس نیل به چنین هدفی است.

چنین دیدگاهی، بی شبهه دیدگاهی است پویا، و مؤسس بر درک و تشخیص صحیح فرایند رشد و تحول جوامع انسانی. اعتبار و روائی چنین دیدگاهی را، نظریه های جدید مستنبط از نظریه های ترمودینامیک نامتعادل (Nonequilibrium Thermodynamics) نظریهٔ سیستم های دینامیکی (Dynamical Systems Theory) سیبرنیتیک (Cybernetics) و علوم وابستهٔ دیگری که در این مجموعه قرار دارند، تأیید و تضمین می کنند. این نظریه ها نیز به نوبهٔ خود براساس تحقیقات و بررسی های دقیق تجربی و آزمایشگاهی در زمینه هائی چون: کیهان شناسی فیزیکی (Physical Cosmology)، نظریهٔ تطوّر کلان در دیرین شناسی (Paleobiological Macroevolutionary Theory) و روندهای نوین تاریخ نگاری (Historiography) مورد تأیید قرار گرفته اند.

یافته های جدید علمی، اظهارات دیانت بهائی را از لحاظ فرایند رشد و تحول جامعهٔ بشری، با دو دیدگاه و نظریهٔ جامعی که هر یک به نحوی متمایز از دیگری به توصیف و تبیین مراحل تحول تاریخ بشر پرداخته اند، منطبق و سازگار می یابد. یکی از این دو دیدگاه، قائل است به این که جوامع انسانی، مراحل رشد و تحول خود را از ابتدائی ترین شیوه های زندگی که عبارت از شکار و صحرا گردی است آغاز کرده و بتدریج، بطور متوالی و منظم به مرحلهٔ کنونی که مرحلهٔ فراصنعتی نوین (Modern Post-

industrial) است، نائل آمده اند. جوامع انسانی، در این مرحله، خود را به شبکه ای جهانی از نیاز و ائتلاف و وابستگی متقابل که خود مؤسس آن بوده اند، پیوند داده اند و چنانچه فرصتی فراهم آید، نهایتاً آن را به وضع و حالی که متضمن و مؤید مفهوم «وحدت جهانی» و «وحدت عالم انسانی» باشد، تحویل خواهند کرد.

دیدگاه و نظریه جامع دیگر، قائل به این است که مراحل رشد و تحوّل تاریخی جوامع انسانی همواره دستخوش بحران ها و بی نظمی ها و وقفه ها بوده، و چنین وضعی، آزادی انتخاب حالات متفاوت و پی آمدهای گوناگون را نیز در برداشته است. در جامعه انسانی نیز، همانند طبیعت، تغییر، امری ناگهانی، نامتوالی و نامنظم است و چه بسا که هر مرحله ای از تغییر، شقوق و حالات متفاوت و شاید متباینی را، که باید از میان آنان یکی و یا معدودی را برگزیند، در پیش روی قرار می دهد. آدمیان آگاه و هوشمند می توانند خود این شقوق متفاوت را تشخیص دهند، و از میان آنها، آن طریق تکامل و پیشرفت را که متضمن کم ترین میزان آسیب و رنج و خشونت باشد، برگزینند.

چنانچه گروهی از مردمی که به اندیشه و ایمان بهایی نائل شده اند، با برخورداری از معرفتی عمیق در باب پویایی این برهه حساس از تاریخ بشری، به نحو هماهنگ و همنا با یکدیگر، حرکتی را آغاز کنند، بی هیچ شبهه و تردیدی خواهند توانست در روند کنونی تاریخ تأثیر گذارند و آن را تغییر دهند.

در صورتی که بخواهیم با استفاده از اصطلاحات و تعبیرات علوم تکاملی جدید (New Sciences of Evolution) به توصیف چنین حرکت و اقدامی بپردازیم، باید بگوئیم که این جمع [جامعه بهائی] را می توان به نوسانی محدود و در آغاز کم دامنه تشبیه کرد که به هنگام وقوع اختلال و انشقاقی عمیق در یک نظام پیچیده و متحوّل، بطور بغتی و ناگهانی به درون آن نفوذ می یابند و پس از بسط یافتن و رخنه کردن در تمامی سطوح و لایه های آن، و تشخیص علل و موجبات و چگونگی اختلال ها و انشقاق ها، آنها را مهار کرده و آن نظام را مجدداً در وضع صحیح و مطلوب قرار می دهند.

مردمی اینچنین که هدفشان تأسیس صلح عمومی و مقصدشان تحقق وحدت عالم انسانی است، چنانچه با بهره مندی از معرفتی درست و ایمانی عمیق و اراده ای خلل ناپذیر گام در راه گذارند، می

توانند در روند تغییرات و تحولات اجتماعی عصر حاضر آشکارا تأثیر گذارند، آمار تغییرات و تحولات را به دلخواه خود شکل دهند و به اهداف عالی خود که مآلاً عبارت از توافق و هماهنگی با الگوها و طرح های عظیم تکامل و توسعه و پیشرفت در پهنه زمین و عرصه های دست یافتی جهان هستی است، جامه عمل پوشند. اما این را نیز باید دانست که بلوغ، فارغ از تلاطمات دوران شباب حاصل نشود. ثبات پویا (Dynamic Stability) و به عبارت دیگر ثبات و استحکامی که نتیجه پویائی الگوهای فرهنگی و نیز ماحصل مواجهه و تلاقی این الگوها در عرصه نظامی بدیع و جهانی است، بی آن که سطوح و لایه های زیرین و کم اهمیت تر سازمان جهانی را متزلزل و بی ثبات و مختل سازد، نمی تواند حاصل آید.

آنان که آرزومند وصول به نظم بدیع جهانی هستند وظیفه دارند که پیام صلح جامعه بهایی را لَبّیک گویند و درباره معنا و مفهوم عمیق آن بر اساس ادراکات و اعتقادات و آیین های خود و نیز نظریه های حاصله از علوم تجربی، بیشتر اندیشه کنند. نظر ما این است که براساس این شیوه های متنوع تلقی و برداشت، سرانجام بصیرت و بینش مشترکی که همه ما آراء و دیدگاه های خود را در آن بازایبیم، به دست خواهد آمد و مآلاً طریقی که تمامی ما بتوانیم در آن، به صوب مقصد مشترکی ره بسپریم گشوده خواهد شد.

به اعتقاد من، چنانچه به افراد آدمی این فرصت داده شود که خود به تفحص در باب آئین ها و معتقداتشان پردازند، و واقعیت های اجتماعی، فرهنگی، زیستی و فیزیکی حیات بشری را که متأثر از تحوّل نظام گسترده و پویای جهان هستی و عرصه پهناور کیهانی است، بر وفق مقتضیات زمان و مکان، بطور مستمر و جدّی مورد مطالعه قراردهند، بی تردید در راهی گام خواهند نهاد که مآل و مقصد آن، جز فرزاندگی و کمال انسانی، نخواهد بود.»^{۲۱۱}

نگارنده با یادآوری بیانیّه اروین لازلو به یاد آرزو و تحلیل اریک فروم، روانکاو، جامعه شناس آمریکایی-آلمانی تبار و روانشناس اجتماعی بلند آوازه مکتب فرانکفورت و از برجسته ترین فیلسوفان مکتب اومانیستی،^{۲۱۲} افتاد که می نویسد:

«آیا بدون توجه به دین می توان از تحوّل روحانی و معنوی جامعه سخنی به میان آورد؟... اگر در ادیان مسیحی و کلیمی فقط یکی از عوامل تحوّل بشری دیده می شود، نابجا نیست اگر عقیده داشته

باشیم دین جدیدی که در چند صد سال آینده گسترش خواهد یافت، دینی که مربوط به رشد انسان است، دارای شمول و خصوصیت جهانی بوده انسان ها را با هم متحد گردانده و کلیه دستورات انسانی ادیان شرق و غرب را در برداشته دکترین آن مخالف بصیرت منطقی انسان امروزه نبوده و تأکید بر زندگی کردن خواهد داشت. چنین دینی مظهر شعائر جدید و هنری بوده و بشر را به سوی احترام به زندگی و شؤون بشری رهبری خواهد کرد. البته نمی توان دین را اختراع کرد، بلکه معلم بزرگی آن را عرضه می کند، همان طور که در قرن های گذشته به موقع به ظهور رسیده است. در حال حاضر آنان که معتقد به خداوند هستند طبق دستورات وی زندگی کنند و کسانی که منکر وجود باری تعالی می باشند باید از عشق و عدالت پیروی کنند و منتظر باشند.^{۲۱۳}

و همین جاست که باید خاطرنشان سازد همان طور که در اوایل این مقال آمد، آقای بیژن عبدالکریمی در مصاحبه با روزنامه سازندگی گفت: «مسئله اصلی من، که مسئله اصلی بسیاری از اندیشمندان جهان اسلام در طی این دو قرن اخیر بوده است، این بود که **امر معنوی** در جهان معاصر چگونه چیزی می تواند باشد؟»؛ «باید از نظام های فرقه ای و تئولوژیک عبور کنیم و به یک وجود شناسی تازه برای دفاع از تفکر معنوی دست پیدا کنیم.» حال باید با توجه به آنچه در فوق آمد، بیان کرد اگر دیانت بهائی و تعالیم آن را که مورد توجه متفکران جهان قرار گرفته «**امر معنوی**» دوران جدید حیات بشر ندانیم و آن را به گمان آقای عبدالکریمی انکار کرده، فرقه ای بر مبنای دُن کیشوتیسم و جهل مقدّس و اوهام و خرافات بدانیم، حقیقتاً دیگر چه چیز دیگری را می توان به عنوان «**امر معنوی**» مورد آرزوی ایشان اثبات کنیم؟! حضرت بهاءالله می فرمایند: «**ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود کدام امر در ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار.**»^{۲۱۴} حقیقتاً اگر به طور مثال تعالیم و اصول زیر در دیانت بهائی انکار شود دیگر چه امری را می توان «**امر معنوی**» و قابل قبول ذکر کرد. تعالیمی همچون:

«وحدت عالم انسانی»، «لزوم و وجوب خدمت به جمیع نوع بشر به عنوان ملاک و تعریف جدید از

انسان، حضرت بهاءالله می فرمایند: «امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض اهمه

انسان های روی کره زمین] قیام نماید."، «تعدیل معیشت اقتصادی و رفع فقر و ثروت مفرط»، «تعلیم و تربیت اجباری و عمومی دختران و پسران و ترجیح تربیت دختران بر پسران»، «صلح عمومی»، «تشکیل محکمه کُبرای بین المللی برای ایجاد و حفظ صلح و عدالت بین دُول و مِللِ عالم»، «لزوم دین حقیقی و احتیاج بشر به تأییدات الهی»، «دین باید سبب الفت و مَحَبَّت شود و اِلَّا بی دینی بهتر است»، «ترک انواع تقالید و تعصبات و خرافات و لزوم جستجوی شخصی حقیقت و آزادی عقیده»، «تطابق علم حقیقی با دین حقیقی»، «علم اعظم منقبت عالم انسانی است»، «تساوی حقوق مردان و زنان»، «وحدت زبان و خط جهانی»، «عدل و حقّ و نهی از ظلم و ستم»، «وحدت اساس جمیع ادیان الهی»، «نهی و منع تنجیس و تکفیر افراد و مذاهب و مِللِ دیگر»، «لزوم استمرار ظهورات و ادیان الهی»، «انسان ها همه میوه های یک درخت هستند نه دو درختِ کفر و ایمان»، «مساوات حقّ و حقوق مَدَنیّه و اقتصادی انسان ها»، «حفظ حقوق شخصی و تأمین ابتکار و آزادی افراد و حفظ ناموس نفوس»، «ممنوعیت حرفه و شغل دینی و مقام روحانی امثال کشیشی و آخوندی»، «وجوب کار به عنوان عبادت و منع گدایی به عنوان شغل»، «عدم مداخله در امور سیاسی حزبی و نزاع و جدال»، «آزادی فکر و عقیده و وجدان و حقّ اعلان وجدان و ابراز عقاید و نظریات»، «مَحْو حکمِ قتلِ مُرتدِ دینی»، «منع تعرّض و اعتراض به وجدان و عقاید نفوس»، «اصل بسیار مهمّ مشورت در جمیع امور»، «تساوی زن و مرد در ادای شهادت به عنوان شاهد»، «نهی از تنبیه بدنی و کودک آزاری»، «لزوم تک همسری و منع تعدّد زوجات»، «نهی از خشونت علیه زنان و کتک زدن ایشان»، «جواز ازدواج با پیروان دیگر عقاید»، «اداره جامعه به صورت شورایی و بدون پروپاگاندا و دسایس انتخاباتی و سیاسی و کاندیداتوری»، «لزوم انفاق به فقرا از هر دین و آیین»، «نهی از استغفار نزد دیگران»، «نهی از آزار و فشار بر حیوانات»، «نهی از اعتراض به دیگران»، «نهی از نژادپرستی»، «نهی از انتقام»، «نهی از تقیّه و کتمان عقیده»، «اهمّیت بی همتای رعایت امانت و وفا و صداقت در همه حال»، «عمل به موجب نصوص صریحه کتاب و نهی از حدیث سازی و استناد به روایات»، « برداشت بهائی از روابط جنسی بر این عقیده استوار است که عفت و عصمت باید هم از طرف مرد و هم از طرف زن کاملاً رعایت گردد و این امر صرفاً مربوط به زنان نیست بلکه مردان نیز مانند زنان باید قبل و بعد از ازدواج عقیف باشند»، «نهی از حمل سلاح»، «نهی از خرید و فروش غلام و کنیز و برده»، «نهی از نزاع و جدال و قتل و فساد»، «نهی از جهاد دینی»، «منع خشونت و ترور»، «منع

استفاده از روش های قهرآمیز در امور»، «نهی از فحش و لعن و نفرین و آنچه انسان را مکدر می سازد»، «حکم عمران و آبادانی شهرها و روستاها و محیط زیست و منع تخریب آن»، «نهی از ورود بی اجازه به خانه کسی»، «نهی از دست بوسی و إنحاء و تعظیم و به خاک افتادن و سجده بر دیگران»، «نهی از بالای منبر رفتن»، «در اختیار خود نفوس گذاشتن طرز پوشش و لباس با رعایت اعتدال و وقار» و امثال آن.^{۲۱۵}

همچنین باید اشتباه بارز برادر عزیزم آقای عبدالکریمی را روشن سازد که ادیان بابی و بهائی را نظام هایی فرقه ای و به قول خودشان تئولوژیک دانسته و در مصاحبه هایشان چنان که قبلاً ذکر شد، آنها را با داعش، بوکوحرام، الشباب، و خروج سیّد یمانی در عراق مقایسه کرده و می گوید باید «از نظام های فرقه ای و تئولوژیک عبور کنیم». حال آن که ادیان بابی و بهائی فرقه ای از اسلام یا دیگر ادیان نیستند بلکه ادیانی مستقل اند و با معیار قرآن مجید که مورد قبول ایشان است «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» [سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۱ / مضمون به فارسی: بدرستی که باطل بسیار محو شدنی است.] نه تنها از بین نرفته اند بلکه دیانت بابی در دورهٔ کوتاه خود رسالتش را که آماده سازی ظهور حضرت بهاءالله بود به انجام رسانید و دیانت بهائی نیز اکنون زنده و پابرجا و پیروانش با اعتقاد قلبی و ایمانی مستحکم مشغول خدمات جانانه برای تحقق عدالت و صلح و وحدت بشر می باشند. چنان که از جمله آرنولد توین بی، مورخ مشهور، می نویسد: «دیانت بهائی بدون تردید دینی است مستقل در ردیف اسلام و مسیحیت و به هیچ وجه از دین دیگری منشعب نشده است»^{۲۱۶}

با توجه به این حقیقت حتی با دیدی مثبت از نظر بعضی صاحب نظران نیز نمی توان ادیان بابی و بهائی را همچون فرقه های اصلاحی مانند پروتستانیسیم مارتین لوتر و کالوینیسیم ژان کالون در مسیحیت دانست^{۲۱۷} زیرا آنها دین نبودند بلکه حقیقتاً فرقه ای از دیانت مسیحی بودند اما بابی و بهائی ادیانی حقیقی هستند که از شرق برخاسته اند^{۲۱۸} و علاوه بر رفع و اصلاح خرافات و تقالید و

تعصبات پیروان ادیان قبل به تشریح احکام و تعالیم بدیعی پرداختند که شرط قطعی تحقق عدالت و صلح جهانی و وحدت عالم انسانی و موافق دوران جدید بلوغ جامعه بشری است.

ای کاش چنان که نگارنده قبلاً نیز آرزو کرد، در این شرایطی که جامعه بهائی ایران تحت ستم بهائی ستیزان جمهوری اسلامی ایران است، و زمان ایشان چنان که در مصاحبه هایشان و نیز در متن خود زمان به غلط از ادیان بابی و بهائی بارها با عنوان فرقه یاد کرده است و آنها را مصداق بارز دُن کیشوتیسم و دروغ پردازی و زاده خیالات و توهمات بشری و دارای نتایجی عبث و بیهوده و کُمیک- تراژیک معرفی کرده، این امر بهانه جدیدی را به دست ستم پیشگان جمهوری اسلامی ایران برای ستم های بیش تر بر بهائیان مظلوم ندهد. یادمان هست که آقای محمد جواد لاریجانی دبیر ستاد حقوق بشر ایران در شورای حقوق سازمان ملل درژنو برای توجیه ستم بر بهائیان ایران دیانت بهائی را فرقه و کالت (CULT) معرفی کرد.^{۲۱۹} توجیحات مقامات جمهوری اسلامی ایران امثال ایشان اگرچه هیچ گاه مورد قبول کمیسیون و بعداً شورای حقوق بشر سازمان ملل قرار نگرفت و و کمیسیون و شورا بارها و بارها در قطعنامه های مستمر جمهوری اسلامی ایران را برای نقض حقوق بشر بهائیان ایران محکوم کرد، ولی با همین قبیل توجیحات امثال آقای لاریجانی بوده است که ۴۰ سال بهائیان ایران تحت ستم اند. ولی البته ناگفته نماند برای این عبد بدیعی است که نیت برادر عزیزم آقای عبدالکریمی همچون نیت آقای لاریجانی نیست.

از دید علوم اجتماعی نیز پویایی و پایائی دیانت بهائی و جامعه جهانی آن برای جهانیان به اثبات رسیده است و این حقیقتی است که حضرت عبدالبهاء چندین دهه قبل از آن که امثال بزرگانی چون اروین لازلو که ذکرش در فوق رفت دریابند^{۲۲۰} آن را چنین توصیف فرموده اند:

«بعضی حرکت های اجتماعی به ظهور می رسند و چند صباحی فعالیت از خود نشان می دهند و پس از آن متوقف می شوند. نهضت های دیگری هم هستند که رشد و دوام بیشتری پیدا می کنند و لکن

قبل از وصول به مرحله بلوغ دچار ضعف و انحلال شده و برای همیشه فراموش می‌شوند... اما یک نوع حرکت و یا امر دیگری هم هست که ابتدا از نقطه‌ای کوچک و ناشناخته آغاز می‌شود، بعد با سیر مسلم و منظم به پیش می‌رود، به تدریج دامنه نفوذش گسترش پیدا می‌کند تا بِالْمَالِ وسعت و عمومیت جهانی می‌یابد. امر بهائی از این نوع حرکت‌ها است.»^{۲۳۱}

چه بجاست در مورد حقیقت فوق، از عزیزان نواندیش دینی هم میهنان، و نیز همه مردم شریف ایران عزیزمان دعوت خاضعانه نماید که بیانیه «قرن انوار» صادر شده به سال ۲۰۰۱ م. را مطالعه فرمایند.^{۲۳۲} این بیانیه چنان که قبلاً هم در این متن از آن یاد شد، تاریخ تحلیلی اقدامات عملی و اوضاع و احوال جامعه جهانی بهائی و از جمله بهائیان ایران از یک طرف، و تاریخ تحلیلی اوضاع و احوال دنیای غیربهائی در قرن بیستم، و تعامل و تقابل این دو جریان با هم است. بیت العدل اعظم، مرکز جهانی بهائی، درباره این بیانیه، که تحت نظرشان تهیه شده است، می‌فرمایند:

«پایان قرن بیستم بهائیان را مجال مناسب و دید روشنی بخشیده است. جهان ما در یک صد سال گذشته دستخوش تغییرات عظیمی شد که نسل معاصر غالباً از ادراکش عاجز است. در همان صد سال امر بهائی از پرده مجهولیت بدرآمد و نیروی وحدت‌انگیزش را که از سرچشمه الهی جوشیده است در سطح جهانی آشکار ساخت و چون قرن بیستم رو به پایان گرفت اِتِّقَاءِ این دو تطوّر تاریخی روز به روز بیش تر به عرصه شهود رسید. «قرن انوار» که تحت نظر این هیأت تألیف گشته دو سیر تاریخی مذکور و ارتباطشان را با یکدیگر در قبالیّ تعالیم بهائی مرور می‌کند و یاران خردمند را سفارش می‌کنیم که آن را دقیقاً مطالعه نمایند زیرا اطمینان داریم که این کتاب منظری را در مقابلشان می‌نهد که بر غنای روحانشان می‌افزاید و عملاً آنان را مدد می‌بخشد تا دیگران را از حقائق فراگیر و خطیر ظهور حضرت بهاءالله باخبر گردانند. بیت العدل اعظم، نوروز ۱۵۸ بدیع»

اینک که مقال به اینجا رسید، در فضائی فوق احساسات و افکار محدود بشری، در قلب حقیرم برای هم میهنان عزیزم و آقای بیژن عبدالکریمی و سایر نواندیشان دینی و غیر دینی و سنتی و غیره همه و همه احساسی از عشقی روحانی دارم که ناشی از آن «امر معنوی» است که حضرت بهاءالله به

بشریت ارزانی داشته اند. با تمام وجودم خود را جای آنان می گذارم و سعی می کنم افکار و احساسات دینی و عرفانی و فلسفی شان را درک کنم. در قلبم مرور می کنم که همه ما فطرهٔ دارای چنین احساسات و عشق معنوی هستیم. پس بیگانگی درمیان نیست. به یاد می آورم که حضرت بهاءالله فرموده اند «ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» و حضرت عبدالله در توضیح آن فرموده اند حضرت بهاءالله نمی فرمایند دو درخت کفر و ایمان، بلکه می فرمایند یک درخت؛ همه ما میوه های یک درختیم و خداوند به همه ما مهربان است.^{۲۳۳} با چنین حالی در این سیر احساسی- معنوی می بینم که چقدر دوست دارم همه با تمام وجودمان حقیقت حضرت بهاءالله و آئین مبینش را احساس معنوی کنیم و برای تحقق سعادت و رفاه و عدالت و صلح و وحدت جهانی دوشادوش هم بکوشیم. زیرا حقیقتاً به فرمودهٔ حضرتشان «اگر این امر انکار شود کدام امر در ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار.»^{۲۳۴} و به فرمودهٔ بیت العدل اعظم «چه اقدام دیگری به جز تلاش نفوس بیشماری که هر یک سعادت و آسایش نوع بشر را هدف اصلی و برتر زندگی خود قرار دهند می تواند عالم را نجات دهد؟»^{۲۳۵}

در چنین حال و هوایی با خود می گویم اگرچه بحث فلسفی و علمی و تاریخی با اصطلاحات وضع شدهٔ فلاسفه و متفکرین غربی مورد دغدغهٔ نوگرایان و متفکران دینی و غیر دینی امثال آقای عبدالکریمی در مباحث "سنت" و "مدرنیته"، مثل "عینیت"، "متدولوژی"، "روش"، "ابطال پذیری"، "اثبات پذیری" و... که آقای عبدالکریمی در مصاحبهٔ خود با روزنامهٔ سازندگی نگران آنها هستند، دربارهٔ موضوعات جهان کنونی و نیز ادیان بابی و بهائی می تواند در نظر گرفته شود، اما گاه نیز باید سر از گریبان این فرضیات و مصنوعات ذهن بشری بیرون کشید و در رتبه ای بالاتر و فارغ از «تأویل عرفاء و تشویش حکماء»^{۲۳۶} در فضایی الهی که مربوط به حقیقت ادیان آسمانی و احساسات رحمانی است پرواز جدید آموخت و ادیان بابی و بهائی را به خود آثار و نتایج شان شناخت.^{۲۳۷} اقیانوسی از آثار حضرت بهاءالله وجود دارد که افکار و قلوب را و رای مباحث سنت و مدرنیته به عمق

مقصود خداوند از خلقت انسان و مراتب کمالیه فردی و اجتماعی او می برد؛ اقیانوسی که با مصنوعات ذهن بشری سنجیده نشود، بلکه به خودش.^{۲۲۸} و آن جایی است که مباحث سنت و مدرنیته که دغدغه نوگرایان و روشنفکران دینی ایران به تقلید از غرب است رنگ می بازد و حقیقت دیانت حضرت بهاءالله را به چشم و نگاه خود حضرتشان نمایان می سازد. این مقام مقام «اعرفواالله بالله» و مقام دیدن حضرتش با دید حضرتش می باشد. اگر با چشم حق و از دریچه آیات و تعالیم او دیده شود، افکار و احساسات بر محور حقیقت و اعتدال جاری می گردد و سرگردانی و سرگرانی تبدیل به آرامش خاطر و سرور و اطمینان و فروتنی قلبی و عقلی و روحی می گردد. در چنین فضائی است که حضرت بهاءالله خطاب به حکما و اندیشمندان چنین می فرمایند:

«أَنْ يَا حُكَمَاءَ الْمَدِينَةِ وَ فَلَاسِفَةَ الْأَرْضِ لَا تَعْرَنَكُمُ الْحِكْمَةُ بِاللَّهِ الْمُهَيِّمِينَ الْقِيَوْمِ. فَاعْلَمُوا بِأَنَّ الْحِكْمَةَ هِيَ حَسْبِيَّةُ اللَّهِ وَ عِرْفَانُهُ وَ عِرْفَانُ مَظَاهِرِ نَفْسِهِ وَ هَذِهِ لِحِكْمَةِ اللَّهِ لَنْ يَنَالَهَا إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَنْقَطَعُوا عَنِ الدُّنْيَا وَ كَانُوا فِي رِضَى اللَّهِ هُمْ يَسْلُكُونَ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْأَلُكُمْ عَنْ صَنَائِعِكُمْ بَلْ عَنْ إِيْمَانِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ تُسْأَلُونَ أَأَنْتُمْ أَعْظَمُ حِكْمَةً أَمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ مَا فِيهَا وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عَلَيْهَا سُبْحَانَ اللَّهِ مَا مِنْ حَكِيمٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ يُعْطَى الْحِكْمَةَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَ يَمْنَعُ الْحِكْمَةَ عَمَّنْ يَشَاءُ مِنْ بَرِيَّتِهِ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطَى الْمَانِعِ الْكَرِيمِ الْحَكِيمِ وَ أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْحُكَمَا مَا حَضَرْتُمْ عِنْدَنَا لِتَسْمَعُوا نِعْمَاتِ الرُّوحِ وَ تَعْرِفُوا مَا أَعْطَانِي اللَّهُ بِفَضْلِهِ وَ إِنَّ هَذَا فَاتٌ عَنْكُمْ إِنْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ لَوْ حَضَرْتُمْ بَيْنَ يَدَيْنَا لَعَلَّمْنَاكُمْ مِنْ حِكْمَةِ اللَّهِ الَّتِي تُغْنُونَ بِهَا عَنْ دُونِهَا وَ مَا حَضَرْتُمْ وَ قَضَى الْأَمْرُ وَ نُهِيتُ عَنْ إِظْهَارِهَا مِنْ بَعْدِ لِمَا نَسَبُونَا بِالسَّحْرِ إِنْ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ وَ كَذَلِكَ قَالُوا مِنْ قَبْلُ وَ قَضَى نَحْبَهُمْ... أَوْصِيكُمْ فِي آخِرِ الْقَوْلِ بِأَنْ لَا تَتَجَاوَزُوا عَنْ حُدُودِ اللَّهِ وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى قَوَاعِدِ النَّاسِ وَ عَادَاتِهِمْ لِأَنَّهَا لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنِيكُمْ بَلْ بِسُنَنِ اللَّهِ أَنْتُمْ فَانظُرُونَ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَتَّخِذْ هَذَا النُّصْحَ لِنَفْسِهِ سَبِيلًا إِلَى اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى هَوِيَّةِ إِنْ رَبِّي لَعَنِي عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَنْ كُلِّ مَا هُمْ يَقُولُونَ أَوْ يَعْمَلُونَ.»^{۲۲۹} [مضمون به فارسی: ای حکمای مدینه! در اینجا منظور استانبول است] و فلاسفه زمین حکمت شما را به خداوند مهیمن قیوم مغرور نکند پس بدانید که حکمت حسیه الله [ترس از روی عرفان از خدا] و شناخت خدا و شناخت مظاهر نفس او [پیامبران] می باشد و این حکمتی است که هرگز به آن دست نمی یابند مگر کسانی که از دنیا گسسته

اند و در رضای خدا سالکند... بدرستی که خدا از مصنوعات و صنایع شما نمی پرسد بلکه از ایمان و اعمالتان پرسیده می شود. آیا شما از نظر حکمت عظیم ترید یا کسی که شما را آفرید و آسمان ها و آنچه در آنهاست و زمین و آبهایی را که بر آنها خلق کرد؟ پاک و مقدس است خدا، حکیمی نیست مگر او خلق و امر از آن اوست حکمت را به هر کس از خلقش که بخواهد می دهد و از هر کس از مردمش که بخواهد منع می کند و بدرستی که او عطاکننده منع کننده کریم حکیم است. و شما ای گروه حکماء نزد ما حاضر نشدید تا بشنوید نعمات روح را و بشناسید آنچه را که خداوند به فضلش به من عطا فرمود و بدرستی که فرصت این امر از دست شما رفت اگر بدانید. و اگر نزد ما حاضر می شدید البته شما را می آموختیم از حکمتی که به آن از غیر آن بی نیاز می شدید. و شما حاضر نشدید و امر گذشت و بعد از این من از اظهار آن نهی شده ام به خاطر این که ما را به سحر و جادو نسبت دادند اگر شما بشنوید. و این چنین از قبل گفتند و جان سپردند... در آخر قول شما را نصیحت می کنم به این که از حدود خداوند تجاوز نکنید و به قواعد و عادات مردم توجه نکنید چه که آنها شما را فربه و غنی نمی سازد بلکه سنت های خدا را ناظر باشید. و هر که خواهد پس باید این نصیحت را سبیلی برای خود به سوی خدا بگیرد، پس هر که خواهد پس باید به هوای نفس خود راجع شود بدرستی که پروردگار هرآینه بی نیاز است از کل آنان که در آسمان ها و زمین اند و از کل آنچه ایشان می گویند یا عمل می کنند.]

و نیز در لوح حکمت درباره مقام حکمای حقیقی می فرمایند:

«إِنَّا نُحِبُّ الْحُكَمَاءَ الَّذِينَ ظَهَرَ مِنْهُمْ مَا انْتَفَعَ بِهِ النَّاسُ وَ أَيْدِنَاهُمْ بِأَمْرِ مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا قَادِرِينَ. إِيَّاكُمْ يَا أَحِبَّائِي أَنْ تُنْكِرُوا فَضْلَ عِبَادِي الْحُكَمَاءِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ مَطَالِعَ اسْمِهِ الصَّانِعِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ. أَفِرُّوْا جُهْدَكُمْ لِيُظَهَرَ مِنْكُمْ الصَّنَائِعُ وَ الْأُمُورُ الَّتِي بِهَا يَنْتَفِعُ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ. إِنَّا نَتَبَرَّأُ مِنْ كُلِّ جَاهِلٍ ظَنَّ بِأَنَّ الْحِكْمَةَ هِيَ التَّكَلُّمُ بِالْهُوَى وَ الْأَعْرَاضِ عَنِ اللَّهِ مَوْلَى الْوَرَى كَمَا نَسْمَعُ الْيَوْمَ مِنْ بَعْضِ الْغَافِلِينَ. قُلْ أَوَّلُ الْحِكْمَةِ وَ أَضْلَاهَا هُوَ الْإِقْرَارُ بِمَا بَيَّنَّهُ اللَّهُ لَأَنَّ بِهِ اسْتَحْكَمَ بُنْيَانُ السِّيَاسَةِ الَّتِي كَانَتْ دِرْعًا لِحِفْظِ بَدَنِ الْعَالَمِ تَفَكَّرُوا لِيَتَعَرَّفُوا مَا نَطَقَ بِهِ قَلَمِي الْأَعْلَى فِي هَذَا اللُّوحِ الْبَدِيعِ. قُلْ كُلُّ أَمْرٍ سِيَاسِيٍّ أَنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ بِهِ كَانَ تَحْتَ كَلِمَةٍ مِنَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي نُزِّلَتْ مِنْ جَبْرُوتِ بَيَانِهِ الْعَزِيزِ الْمَنِيْعِ.»^{۳۳۰} [مضمون به فارسی: بدرستی که ما حکمایی را دوست داریم که از ایشان ظاهر شد آنچه که مردم از آن نفع بردند و ایشان را به امری از

نزد خود یاری کردیم بدرستی که ما قادریم. ای اَحِبَّایِ من [بهائیان] مبدا فضلِ بندگانِ من از حُکما را که خداوند ایشان را مَطالِعِ اسمِ صانعش بین عالمیان قرار داد انکار کنید! منتهای کوشش خود را بکار برید تا از شما صنایع و اموری ظاهر گردد که هر صغیر و کبیری از آن سود برند. بدرستی که ما ردّ می کنیم هر جاهلی را که گمان کرد حکمت عبارت است از تکلم از روی هوای نَفْس و اعراض از خداوندی که مولای مردم است چنان که امروز از بعضی از غافلین می شنویم. بگو اوّل حکمت و اصلِ آن اقرار به آن چیزی است که خداوند آن را تبیین فرمود چه که به آن بنیانِ سیاستی که زِرهی برای حفظِ بدنِ عالم است مستحکم شد. تفکّر کنید تا بدانید آنچه را که قلمِ اَعلاّیِ من در این لوحِ بدیع به آن ناطق شد. بگو کُلّ امرِ سیاسی ای که شما از آن می گویند تحتِ کلمه ای از کلماتی بود که از جبروتِ بیانِ او که عزیز و منیع است نازل شد.]

چه بجا و مناسب و ضروری است که در آخر قسمتِ اوّل این مَقال، چهار فقره از پیام های بیتُ العَدلِ اَعظم را که به مناسبت دویستمین سالروز ولادت حضرت بهاءالله و حضرت باب در فاصله دو سال ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ صادر شده ^{۳۳۱} و در آن نکات بسیار مهمی درباره ادیان بابی و بهائی و تعالیم و اهداف آن و اقدامات پیروان آن برای تحقّق آسایش و سعادت و عدالت و صلح جهانی و وحدت عالم انسانی و البتّه نجات ایران عزیزمان است بیآورد و همه برای این اهداف حیاتیِ متعالی دست به دعا برداریم. محتوای این پیام ها خلاصه بی نظیری از حقایقی است که روشن می دارد شارعین ادیان بابی و بهائی نه تنها اَسْتَغْفِرُالله مظاهر و مصادیق «دُن کیشوتیسم» نیستند، بلکه تنها امید حقیقی نجات عالمیان و میزان و معیارِ حقیقت اند. حقیر تقاضا می کند برادر هم میهن عزیزم آقای بیژن عبدالکریمی نیز که حدود ۱۴ سال پیش رُمان «دُن کیشوت های ایرانی» را نوشت و تنها اخیراً اجازه انتشارش را گرفت، در آنچه تقدیم شد و نیز در پیام های عمیق زیر از بیتُ العَدلِ اَعظم تعمّق فرماید، باشد که در فرضیّات ۱۴ سال قبل تجدید نظر کند و «اَمْرِ معنوی» ای را که دنبالش بود در آثاری بیابد که دو موعود هم میهنشان برای بشریت از جانب خداوند به ارمغان آورده اند.

چهار پیام از پیام های بیت العدل اعظم به مناسبت دویستمین سالگرد ولادت فرخنده حضرت بهاءالله و حضرت اعلی

الف) ترجمه پیام اکتبر ۲۰۱۷ بیت العدل اعظم

ستایندگان شکوه و جلال خداوندگار در سراسر عالم ملاحظه فرمایند

دوستان عزیز و محبوب،

گفتار را با بیان این حقیقت والا شروع می‌کنیم که اهل عالم همیشه مشمول نظر پروردگار خود بوده و هستند. آن ذاتِ مَنیعِ لایذکر در هر دوره‌ای از تاریخ با ارسال پیامبری به منظور اشاعه قوای محرکه روحانی و اخلاقی لازم برای همکاری و پیشرفت انسان‌ها ابواب فضل و رحمت را به روی عالمیان گشوده است. بسیاری از این مطالعِ انوار گم‌نام مانده‌اند ولی برخی در صفحات تاریخ می‌درخشند، نامشان همچنان مورد احترام و ستایش می‌باشد، موجب تحوّل افکار گشته، مخازن علم و دانش را گشوده و الهام‌بخش پیدایش تمدن‌ها بوده‌اند. هر یک از این متبصرین روحانی و اجتماعی و آینه‌های پاک فضایل اخلاقی در پاسخ به احتیاجات ضروری زمان خود، حقایق و تعالیمی را ارائه فرموده‌اند. در شرایطی که جهان با دشوارترین چالش‌های خود رو به روست نام حضرت بهاءالله را که دویست سال پیش به عرصه وجود قدم نهادند با شرف و شادی به عنوان چنین شخصیتی گرامی می‌داریم، شخصیتی که تعالیمش برآستی نوع بشر را به سوی دوران صلح و وحدت موعود هدایت خواهد کرد.

حضرت بهاءالله از ابتدای جوانی در نزد آشنایان و اطرافیان به نفسی که صاحب سرنوشتی خاص است اشتهار داشتند، متمایز به خصایل روحانی و حکمتی فردانی بودند گوئیا که انوار ملکوتی در وجودشان متجلی بود. در عین حال مجبور به تحمّل چهل سال رنج و مشقت گردیدند از جمله تبعیدها و مسجونیت‌های پی در پی به دستور دو سلطان مستبد، حملات وسیع برای لگه‌دار کردن نام ایشان و محکوم نمودن پیروان‌شان، و خشونت و بی‌حرمتی و سوء قصد بی‌شرمانه به حیات مبارک‌شان. حضرت بهاءالله همه این مشقت‌ها را به دلیل محبت بی‌منتها به نوع انسان و در نهایت روح و ریحان و بردباری و مدارا و با میل و رضا و با شفقت نسبت به ستم‌گران تحمّل فرمودند. حتی مصادره کلیه متعلقات

دنیوی‌شان خاطر آن حضرت را نیاززد. این پرسش ممکن است برای هر ناظری مطرح شود که نفسی با مَحَبَّتِ تَام نسبت به دیگران و در حالی که همواره مورد حمد و ستایش عمومی بوده، به نیکوکاری و بلندنظری اشتهار داشته و به دنبال هیچ قدرت سیاسی نبوده چرا می‌باید هدف چنین خصومت‌هایی واقع گردد. دلیل مصائب وارده بر آن حضرت برای کسانی که با روال تاریخ آشنایی دارند البته کاملاً روشن می‌باشد. ظهور پیامبران الهی در جهان بدون استثنا با مخالفت‌های شدید و خشونت‌بارِ صاحبان قدرت همراه بوده است. اما نور حقیقت خاموش شدنی نیست و بنابر این در زندگی این هیاکل فرابشری می‌توان فداکاری، شجاعت و دیگر اعمالی را مشاهده نمود که گواه اقوال‌شان است، نکته‌ای که در هر مرحله از حیات حضرت بهاء‌الله نیز عیان و آشکار می‌باشد. حضرت بهاء‌الله علی‌رغم سختی‌ها و مشقت‌های بی‌پایان هرگز سکوت اختیار نکردند و به نزولِ کلامِ مقتدر و نافذِ الهی خود ادامه دادند- کلامی که با بصیرت دردهای عالم را تشخیص داد و درمان را تجویز نمود، کلامی که حامل عدالت بود و سلاطین و امرا را به وجود قوایی که بالمآل آنان را از سریر قدرت خواهد انداخت هشدار داد، کلماتی که روح را به اهتزاز آرد، منقلب و مصمم نماید تا خویشتن را از خارستان نفس و هوی رها سازد، و کلماتی که صریح، جذّاب و مؤکّد است و می‌فرماید "لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ". [مضمون به فارسی: این از نزد من نیست بلکه از جانبِ [خداوند] عزیزِ علیم است.] در بررسی زندگی چنین شخصیتی آیا این پرسش پیش نمی‌آید که اگر این امر از جانب خدا نیست پس چه امری را می‌توان به خدا نسبت داد؟

مرّبان تمام‌عیاری که در طول تاریخ موجب نورانیت عالم شده‌اند میراثی از کلمات مقدّسه از خود به جای گذاشته‌اند. در کلماتی که بمتابۀ رودخانه‌ای عظیم از قلم حضرت بهاء‌الله جاری شده مواهبی بس وسیع و متعالی نهفته است. نفوسی که با آثار مبارکش آشنا می‌شوند اغلب در ابتدا مجذوب دعا و مناجات‌های به غایت زیبا می‌گردند که آرزوی فطری روح را برای نیایش شایسته خالق خود برآورده می‌سازد. در اعماق دریای کلماتش احکام و مبادی اخلاقی لازم برای رهایی روح انسان از غلبۀ غرایض نفسانی که درخور مقام حقیقی او نیست یافت می‌شود. در این بحر زَخَّاز آرمان‌های پایداری را نیز می‌توان یافت که والدین می‌توانند در پرتو آن کودکان خود را نه صرفاً به مانند خود بلکه با اهدافی والاتر پرورش دهند. تبیینات و تشریحاتی نیز وجود دارد که نقشِ یَدِ غیبی را در سفر پر پیچ و خم

تاریخ بشری از مراحل وحدت قبیله و وحدت ملّی به سوی مراحل بالاتری از اتحاد آشکار می‌نماید. ادیان مختلف را بمنزله مراحل توسعه یک حقیقت واحد توصیف می‌کند که با مبدئی مشترک و هدفی مشترک با هم مرتبط‌اند، هدف تقلیب حیات باطنی و شرایط ظاهری نوع بشر. تعالیم حضرت بهاءالله به شرافت روح انسان گواهی می‌دهد. اجتماع مورد نظر حضرت بهاءالله اجتماعی است در شأن آن شرافت و مبتنی بر اصولی که آن شرافت را حفظ و تقویت می‌نماید. آن حضرت یگانگی نوع بشر را محور حیات جمعی قرار داده تساوی زن و مرد را صریحاً تأکید می‌فرمایند. نیروهای به ظاهر متضادّ عصر حاضر را چون علم و دین، وحدت و کثرت، آزادی و نظم، حقوق فردی و مسئولیت‌های اجتماعی با هم سازش می‌دهند. در میان عظیم‌ترین ارمغان‌های آن حضرت اصل عدالت است که در قالب مؤسّساتی ظاهر می‌گردد که نقطه نظرشان پیشرفت و تعالی همه مردمان می‌باشد. حضرت بهاءالله خود گواهی می‌دهند که "آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم" و هم‌زمان "آنچه علت الفت و اتحاد و اتّفاقت ثبت فرمودیم". آیا این پرسش پیش نمی‌آید که پاسخ شایسته به چنین ارمغانی چه خواهد بود؟

حضرت بهاءالله می‌فرمایند "هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته به شاطی آن بحر درآید". تعالیم روحانی پیامبران طیّ قرون و اعصار در نظام‌های دینی تجسّد یافتند و به مرور زمان با جنبه‌هایی از فرهنگ در هم آمیختند و همراه با اصول جزمی ساخته دست بشر به تنزل گراییدند. اما با نگاهی به ماورای این نکات واضح می‌گردد که تعالیم اصلی ادیان منشأ ارزش‌های جهانی‌ای هستند که آگاهی اخلاقی نوع بشر را شکل داده‌اند و از طریق آنها مردمان مختلف اهداف مشترک یافته‌اند. به دلایلی روشن، در اجتماع امروزی اعتبار دین لطمات فراوانی دیده است. اگر نفرت و اختلاف به اسم دین ترویج شود، بی‌دینی مرجّح است. ولی دین حقیقی را می‌توان از ثمراتش شناخت. قابلیت دین در الهام بخشیدن، در تقلیب قلوب، در ایجاد وحدت و در ترویج صلح و رفاه می‌باشد. دین حقیقی با عقل و خرد تطابق دارد و برای پیشرفت اجتماع وسیله‌ای اساسی محسوب می‌شود. آیین حضرت بهاءالله انضباط عمل در پرتو تفکر و تأمل را در افراد و در جامعه پرورش می‌دهد و بدین وسیله بصیرت‌های لازم برای بهبود اجتماع به تدریج حاصل می‌گردد. حضرت بهاءالله سعی در تغییر اجتماع از طریق توطئه‌های سیاسی، فتنه و آشوب، بدگویی از گروه‌های خاص، و یا از طریق جنگ و اختلاف را مردود دانسته‌اند زیرا

این قبیل روش‌ها موجب تداوم ادواری کشمکش گردیده راه حل‌های پایدار را همواره از نظر دور نگه می‌دارد. ابزار مورد نظر آن حضرت ابزاری کاملاً متفاوت است. حضرت بهاء‌الله جهانیان را به کردار نیک، گفتار محبت‌آمیز و اعمال طیبه مَرْضِيَه دعوت می‌نمایند و خدمت به دیگران و تعاون و تعاضد را وظیفه همگان می‌شمارند. آن حضرت هر یک از اعضای جامعه بشری را به جدیت در راه بنای تمدنی جهانی مبتنی بر تعالیم الهی فرا می‌خوانند. بعد از تعمق در وسعت بینش آن حضرت، آیا این پرسش پیش نمی‌آید که نوع انسان به جز این بینش، امید آینده خود را بر چه اساسی می‌تواند واقع‌بینانه بنا نماید؟

در هر سرزمینی، نفوسی که مجذوب پیام حضرت بهاء‌الله شده‌اند و به بینش آن حضرت متعهد می‌باشند به نحوی سیستماتیک می‌آموزند که چگونه تعالیم مبارکش را به مرحله عمل درآورند. آفواجی از جوانان به نحوی فزاینده از هویت روحانی خود آگاهی پیدا کرده انرژی خویش را در جهت پیشرفت اجتماع به کار می‌گیرند. مردمانی با دیدگاه‌های متفاوت، درمی‌یابند که چگونه مشورت و جستجوی جمعی برای یافتن راه حل را جای‌گزین مشاجره و تحمیل قدرت سازند. از هر نژاد، مذهب، ملیت و طبقه، نفوسی با الهام از این بینش که اهل عالم یک نوع واحد و کره زمین یک وطن واحد است متحد می‌شوند. بسیاری از کسانی که مدت‌های مدید رنج و مشقت کشیده‌اند، صدای خویش را بازیافته شرکت‌کنندگان کاردان و خستگی‌ناپذیر پیشرفت و توسعه خود می‌گردند. از روستاها، محله‌ها، و شهرهای کوچک و بزرگ، مؤسسات، جوامع و افرادی قیام می‌نمایند که متعهد به همکاری با یکدیگر برای ساختن جهانی متحد و مرفه می‌باشند، جهانی که براساسی می‌تواند شایسته نام ملکوت الهی بر بسیط زمین باشد. در این دویستمین سالگرد میلاد خجسته حضرت بهاء‌الله، نفوس بی‌شماری که جزو این مشروع روحانی می‌باشند اطرافیان خود را دعوت می‌نمایند تا این فرصت را غنیمت شمرند و دریابند که حضرت بهاء‌الله کیست و پیامش چیست و همچنین درمانی را که تجویز فرموده به محک امتحان گذارند. ظهور حضرت بهاء‌الله گواه اطمینان‌بخشی است بر اینکه جامعه بشری که در معرض خطرات متعدد قرار دارد، فراموش نشده است. وقتی جمع کثیری از مردمان خیرخواه سراسر جهان طی سالیان متمادی برای پاسخی به مشکلات موطن مشترک خود به درگاه خداوند متعال ملتمسانه دعا کرده‌اند آیا جای تعجب است که پروردگار عالمیان ادعیه آنان را مستجاب نموده است؟

احبای عزیز الهی در کشور مقدس ایران ملاحظه فرمایند

پیام مورخ اکتبر ۲۰۱۷ این مشتاقان را خطاب به توده عظیمی از مردم که دویستمین سالگرد میلاد خجسته جمال اقدس اُبهی [حضرت بهاءالله] را در سراسر جهان جشن می‌گیرند ملاحظه فرموده‌اید. میلیون‌ها نفر در بیش از دویست و چهل کشور، جزیره و سرزمین مستقل درباره پیامدهای تولد حضرت بهاءالله، فرزند برجسته کشور مقدس ایران، به تأمل و تعمق پرداخته‌اند. هر ایرانی بصیر و روشن‌ضمیری به ابعاد بی‌سابقه این بزرگداشت که تاکنون برای هیچ شخصیت ایرانی دیگر برگزار نگردیده با سربلندی و افتخار خواهد نگرست. وسعت تنوع قومی و نژادی این مردم آن‌چنان است که تحقق وحدت نوع بشر را که هدف غایی آن حضرت می‌باشد بشارت می‌دهد.

طرفه حکایتی است. مورخین منصف البته آگاهند که چرا شخصیتی بزرگوار از خاندان نوری از اهالی مازندران، متولد طهران و از نوادگان پادشاهان ایران باستان، با وجود تعلق خاص به آن مرز و بوم مجبور به ترک وطن خویش گردید. چهل سال زندگی در تبعید ذره‌ای از تعلق حضرتش به آن آب و خاک نکاست. با لطف و عنایت مخصوص نسبت به هم‌وطنان خویش به تأسیس جامعه‌ای متحد، پویا و مترقی مرکب از مردمانی با پیشینه‌های قومی و مذهبی متفاوت در آن مملکت پرداخت. با ارسال الواح و اعزام معلمین و ابلاغ پیام‌های مشفقانه توسط کسانی که برای زیارت آن جمال منیر [حضرت بهاءالله] به زندان عکا در ارض اقدس می‌شتافتند، ایرانیان را که به فرموده مبارکش "به طراز قابلیت و استعداد مزینند" در پرورش استعدادهای خدادادی خود مساعدت فرمود.

توفیقات درخشان نیاکان روحانی شما آن‌چنان بود که حال در سراسر عالم مردم از نورانیت تعالیم الهی بهره‌مند می‌شوند. قدم اول در این راستا تأکید شدید بر اخلاق و رفتار پسندیده است. در نظر آن حضرت اخلاقیات و روحانیات شالوده‌ای است محکم برای هر جامعه پیشرو و اساسی است مستحکم برای حفظ و تعادل نظم اجتماعی و پیشبرد رفاه و ترقی همگانی. تعالیم بهائی به عنوان مثال این مفهوم را روشن می‌نماید که صداقت و امانت موجب افزایش توانایی جمعی، گسترش صنعت و اقتصاد

و پیشبرد دیگر مشروعات مفید و سازنده است. هیچ ملّتی بدون تهذیب اخلاق رستگاری نیابد ولی اگر اخلاقیات حکم‌فرما باشد پیشرفت در جمیع مراتب قطعی است زیرا افکار روشن گردد، روابط فردی و جمعی تحکیم یابد، شجاعت اخلاقی تثبیت شود، علوم و فنون و خردگرایی ترویج گردد، تجارت توسعه پذیرد، رفاه مادّی و معنوی و آزادی و احترام همگان محور سیاست و اداره امور قرار گیرد و در نتیجه ملّت خَلقِ جدید شود. ملاحظه فرمایید که امروز در سراسر جهان چه بسیار احزاب مختلف که مدّعی پیش‌گامی در بهبود اجتماع هستند ولی به علّت عدم تمسّک به صداقت و امانت، در واقع تیشه بر ریشه حیات اجتماع خود می‌زنند و عملکردشان مصداق این آیه قرآن کریم است که می‌فرماید "يُخْرِئُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ" [سوره حشر، آیه ۲]. مضمون به فارسی: خانه های خود را به دست های خودشان خراب می کنند.]

همان طور که در پیام‌های اخیر نیز ذکر نموده‌ایم عصاره تعالیم دیگر حضرت بهاء‌الله یگانگی نوع انسان، طرح و مسیر تحقّق آن، مفهومی جدید از دین الهی متناسب با دوران بلوغ جمعی نوع بشر، و پایه‌گذاری تمهیدات لازم برای رفاه عالم بر اساس اتّحاد، عدالت و صلح است. آثار مبارکه این نکته مهم را تأکید می‌نماید که ثمره دین باید ترویج وحدت و همبستگی باشد و اگر دین موجب نزاع شود البتّه عدم آن بهتر است. بدون شک مذاکرات شما با دوستان، همکاران و همسایگان در این ایام فرخنده یادآور این مطلب خواهد بود که چطور آرمان‌های والای امروز همه مردم ایران انعکاسی است از همان اهداف عالی‌ای که همواره انگیزه اصلی زندگی شما و نیاکان روحانی شما بوده و هست. تاریخ گواه است که مشکلات عمده‌ای که مردم آن سرزمین از زمان ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله تا به حال با آن رو به رو بوده‌اند مسائلی از قبیل تفاوت‌های قومی، اختلافات مذهبی، انحطاط اجتماع، و چالش‌های مربوط به برخورد تجدد و سنت‌گرایی می‌باشد. گروه بی‌شماری از مردم دنیا در تعالیم حضرت بهاء‌الله درمانی برای دردهای امروزی نوع بشر می‌بینند و امید و سرور حاصله از کوشش در جهت اجرای این تعالیم است که مشوّق آنان برای برگزاری این جشن‌ها می‌باشد. تصوّر فرمایید که اگر ایرانیان عزیز حتی بدون در نظر گرفتن مسئله دین و صرفاً به خاطر سعادت پایدار کشور خود به موجب تعالیم حضرت بهاء‌الله عمل نمایند از چه زیان‌هایی جلوگیری خواهد شد، چه پیشرفت‌هایی حاصل خواهد گردید، چه

آسایشی دست خواهد داد، چه رفاهی برای همگان تأمین خواهد گشت و چگونه سربلندی ایران که وعده حتمی آن در آثار بهائی به کزات ذکر شده تحقق خواهد پذیرفت.

دوستانِ محبوب: بیایید تا در بحبوحهٔ این جشن جهان‌شمول، آن خوابی را که پدر بزرگوار جمال مبارک در ایّام طفولیتِ آن حضرت دیدند به یاد آوریم^{۲۳۳} و دست شکرانه به درگاه ایزد متعال بلند نماییم که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ شواهد آشکار این واقعیت را به چشم ظاهری مشاهده می‌نماییم که نهایتاً هیچ نیرویی در این عالم نمی‌تواند مانع مشیتِ الهی گردد. در ادعیهٔ خود در اَعْتَابِ مَقْدَسَهُ عَلِیَا دَائِماً به یاد شما عزیزان هستیم.

امضا: بَيْتُ الْعَدْلِ اَعْظَمُ^{۲۳۴}

ج) ترجمه پیام اکتبر ۲۰۱۹ بیت العدل اعظم خطاب به آنان که برای بزرگداشت مبشر بامدادی نوین گرد هم آمده‌اند

دوستان عزیز و محبوب،

با هم بیندیشیم. هر زمان که یک مربی آسمانی در عالم ظاهر می‌شود، هیکل مقدسی که تعالیمش برای قرون متمادی افکار و اعمال بشر را شکل خواهد داد، انتظار ما از چنان لحظه شگرف و تکان‌دهنده چیست؟

ظهور هر یک از این مربیان، بر طبق نصوص مقدسه ادیان بزرگ عالم رویدادی است سرنوشت‌ساز که تمدن بشری را به پیش می‌برد. قوای محرکه روحانی منبعث از هر یک از این ظهورات در طول تاریخ موجب اتساع دایره همکاری نوع انسان از خانواده به قبیله و سپس به دولت‌شهر، و ملت شده است. و هر یک از این مربیان بزرگ وعده دادند که در میقات معین هیکل مقدس دیگری ظاهر خواهد شد که ظهورش را باید انتظار داشت و نفوذش عالم را تقلیب و اصلاح خواهد کرد. پس عجیب نیست که ظهور حضرت باب که اکنون دویستمین سالگرد میلادش را گرامی می‌داریم، چنان هیجان و تلاطم بی‌سابقه‌ای در زادگاه آن حضرت [ایران] برانگیخت. لحظه ظهور آن حضرت مانند ظهور سایر هیاکل مقدسه، موجد بروز سریع قوای روحانی قدرتمندی گردید، ولی صحنه‌ای برای تماشا به همراه نداشت. بلکه مکالمه‌ای بود در پاسی از شب گذشته در منزل مسکونی ساده‌ای بین یک طالب حقیقت [ملاً حین بشرویه ای] و میزبان عالیقدر جوان [حضرت باب] که طی آن، میزبان آشکارا بیان داشت که او مربی آسمانی و همان موعودی است که مهمانش در جستجوی او بوده است. میزبان خطاب به مهمان گفت: "درست دقت کنید... چه اشکالی در این... تصور می‌کنید" که "من شخص موعود... باشم؟" این جوان حضرت باب بود که ما ظهورش را با شور و شغف گرامی می‌داریم، ظهوری که پس از گذشت هزار سال دیگر بار عالم انسانی را به انوار هدایت الهی روشن ساخت.

آن لحظه منشأ تمام رویدادهایی بود که متعاقباً به وقوع پیوست. آثار حضرت باب چون چشمه‌ای قیاض از قلم مبارکش جاری شد و حقایق عمیقی را فاش ساخت، خرافات حاکم در زمان خویش را

مردود نمود، مردمان را به درک اهمّیت عصر جدید تشویق فرمود، ریاکاری رهبران‌شان را شدیداً مورد بازخواست قرار داد، و عالم انسانی را به معیاری والا از رفتار و کردار فراخواند. در یکی از مهم‌ترین آثار مبارکش چنین اعلان فرمود: "يا أَهْلَ الْأَرْضِ لَقَدْ جَاءَكُمْ النُّورُ مِنَ اللَّهِ... لِتَهْتَدُوا إِلَى سُبُلِ السَّلَامِ وَ لِتَخْرُجُوا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ اللَّهِ عَلَى هَذَا الصِّرَاطِ الْخَالِصِ مَمْدُوداً..." [مضمون به فارسی: ای اهل زمین هر آینه نور از جانب خداوند شما را آمده است... تا به راه های صلح و سلام هدایت شوید و تا به اذن و اجازه خدا از تاریکی ها به سوی نور بر این صراطِ خالص گسترده خارج شوید.] نفوذ حضرت باب با سرعتی فوق‌العاده گسترش یافت و از ماورای مرزهای ایران نیز گذر نمود. ناظران از افزایش سریع تعداد پیروان آن حضرت و از شجاعت و جان‌فشانی بی‌نظیر آنان مبهوت و متحیر گشتند. زندگی حضرت باب، کوتاهی دوران حیات مبارک و واقعه مصیبت‌بار و دلخراشی که آن را خاتمه داد، نفوس کنجاوی را بر آن داشت که به ایران سفر کنند و به جستجوی بیشتر پردازند، و الهام‌بخش ایجاد طیفی از آثار هنری در بزرگداشت آن حضرت گردید.

درخشندگی انوار حضرت باب وقتی جلوه‌ای فزون‌تر می‌یابد که تاریکی حاکم بر اجتماعی را که در آن ظهور فرمود در نظر آریم. ایران قرن نوزدهم از آن دوران با شکوهی که تمدنش رشک جهانیان بود بسیار به دور بود. حال جهل و نادانی غالب، تعصبات جاهلانه متداول، و فساد گسترده موجب شیوع بیشتر نابرابری و تبعیض بود. دین که پایه رفاه و سعادت گذشته ایران بود، عاری از روح نباطش گشته بود. هر سال که می‌گذشت فقط بر میزان سرخوردگی و یأس توده مردم ستم‌دیده می‌افزود. ظلم تام حاکم بود. در چنین زمانی حضرت باب چون رگبار بهار پدیدار شد تا عالم وجود را پاک و منزه نماید، آداب و رسوم فرسوده عصری عنان‌گسیخته را ریشه‌کن کند، و غبار تیره از چشم بصیرت‌کسانی که اوهام و خرافات آنان را نابینا ساخته بزداید. اما حضرت باب مقصدی خاص داشتند. مقصد آن حضرت این بود که نفوس را برای ظهور قریب الوقوع حضرت بهاء‌الله آماده نمایند، دومین ظهور الهی که مقدر بود نور جدیدی بر عالم انسانی بتاباند. این آماده‌سازی، مؤکدترین موضوع مورد نظر آن حضرت بود. به پیروان خود چنین امر فرمود: "إِذَا أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْبَهَاءِ عَنْ أَفْقِ الْبَقَاءِ أَنْتُمْ فَاحْضَرُوا بَيْنَ يَدَيِ الْعَرْشِ". [مضمون به فارسی: زمانی که خورشید بهاء از افق بقاء درخشید، شما در برابر عرش [حضرتش] حاضر شوید.]

بنا بر این حضرت باب و سپس حضرت بهاء‌الله حتّی با شکوه و جلالی بیشتر، اجتماع و عصری غوطه‌ور در ظلمت را منور فرمودند. این دو طلعتِ نورا مرحلهٔ جدیدی را در تکامل اجتماعی آغاز کردند: مرحلهٔ اتّحادِ تمامی خاندانِ بشری. قوای روحانی که این هیاکلِ مُقدّسه در عالم سرّیان دادند، حیاتی جدید در همهٔ میادینِ مجهودات بشری دمید، نتایج آن در تقلیب و تحوّل که از آن زمان تا به حال حاصل شده آشکار است. تمدّنِ مادّی پیشرفتی بی‌اندازه نموده، توفیقاتِ شگرفی در علوم و فنون حاصل شده، و ابوابِ خزائنِ دانشِ انباشتهٔ بشری کاملاً مفتوح گشته است و اصولِ ارائه شده توسط حضرت بهاء‌الله برای تعالی و پیشرفت اجتماع و پایان دادن به نظام‌های انحصارطلب و تسلط‌گرا به نحوی گسترده مورد قبول واقع شده است. تعالیم آن حضرت را ملاحظه نمایید، یگانگی نوع بشر، یا برابری زن و مرد، یا لزوم تعلیم و تربیت همگانی، و یا این که تحرّی [جستجوی] حقیقت بر اساس عقل و منطق باید بر فرضیّاتِ واهی و تعصّبات غلبه نماید. بخش عمده‌ای از اهل عالم اینک با این ارزش‌های بنیادین موافقت می‌کنند.

در عین حال، بحث و جدل علیه این ارزش‌ها نیز که سابقاً در حاشیهٔ افکار جدّی قرار داشت، اکنون در اجتماع افزایش یافته است و یادآور آنست که تحکیم آرمان‌ها، مستلزم تعهّدات روحانی است. چه که فرق است بین تصدیقِ اصولی یک مطلب با قبول آن از صمیم قلب، و حتّی مشکل‌تر از آن تغییر و اصلاح اجتماع است به نحوی که ابرازِ جمعی این ارزش‌ها کاملاً در آن منعکس باشد. اینست هدفِ جوامعی که در سراسر جهان با الگویی مبتنی بر تعالیم حضرت بهاء‌الله، در حال شکل‌گیری است. این جوامع می‌کوشند تا انوار آن تعالیم را بر آلامِ مُزمنی که اجتماع را مبتلا ساخته معطوف سازند، و برنامه‌هایی عملی که متمرکز بر اصول روحانی است طرح‌ریزی نمایند. اینها جوامعی هستند که تحت هر شرایطی مروج و مدافع تعلیم و تربیت هم دختران و هم پسران‌اند؛ جوامعی که مروجِ مفهوم وسیع عبادتند که شامل انجام کار با روحیّهٔ خدمت است؛ جوامعی که به جای منافع شخصی به آرمان‌ها و اهداف روحانی ناظرند که بمثابةٔ چشمه‌های همیشه فیّاض انگیزه در جریان است؛ جوامعی که اراده برای تقلیب فردی و اجتماعی را ترویج می‌دهند. این جوامع خواهان ایجاد پیشرفتی همگام در امور روحانی، اجتماعی و مادّی هستند. مهم‌تر از همه، اینها جوامعی هستند که تعهّد به وحدت عالم انسانی در ضمیرشان مندمج است. این جوامع تنوع ارزشمندی را که جمیع اقوام نوع انسان نمایانگر آن است

ارج می‌نهند در حالی که معتقدند که هویت یک شخص به عنوان عضوی از اعضای نوع بشر بر سایر هویت‌ها و ارتباطات تقدّم دارد. آنها نیاز به یک آگاهی جهانی منبعت از توجّه مشترک به رفاه و سعادت بشر را تأیید نموده همه مردمان کره ارض را برادران و خواهران روحانی می‌شمردند. پیروان حضرت بهاءالله صرفاً به تعلق خویش به چنین جوامعی اکتفا ننموده مستمراً از نفوس هم‌فکر دعوت می‌نمایند تا در یادگیری نحوه اجرای تعالیمش به آنان بپیوندند.

این نکته ما را به اصل مطلب می‌رساند. موضوع مورد بحث موضوع خطیری است که مستلزم صراحت و صداقت می‌باشد. نهضت‌ها و اهداف شریف و قابل ستایش در عالم بسیار است که هر یک از دیدگاه خاص برخاسته و هر یک شایستگی خود را داراست. آیا امر حضرت بهاءالله صرفاً یکی از این نهضت‌ها است یا آن که امری است جهان‌شمول و در بر گیرنده عالی‌ترین آرمان‌های تمامی نوع بشر؟ امری که مقرر است سرچشمه عدالت و صلح پایدار، نه برای یک محلّ و یا یک ملت بلکه برای همه جا و همه کس باشد، می‌بایست فیاض و دارای قوه‌ای ملکوتی باشد که آن را قادر سازد تا از همه محدودیت‌ها فراتر رفته جمیع جوانب زندگی بشر را در بر گیرد. نهایتاً باید از چنان نیرویی برخوردار باشد که قادر به تقلیب قلوب گردد. لذا شایسته آن که همانند مهمان حضرت باب [جناب ملا حسین بشرویه ای] با دقت تأمل نماییم. آیا امر حضرت بهاءالله حائز همین خصوصیات نیست؟

اگر تعالیم حضرت بهاءالله تعالیمی است که موجب ارتقای بشریت به عالی‌ترین سطوح وحدت می‌گردد، پس انسان باید با روح و روان خویش جویای پاسخ صحیح گردد. انبوه مردمی که مقام حضرت باب را شناختند به دلآوری و شجاعت دعوت شدند و پاسخ شکوهمند آنان به این دعوت ثبت تاریخ است. شایسته آن که هر نفسی که نسبت به اوضاع جهان و شرارت‌های مداومی که موجب مصائب فراوان و انحراف زندگی اهل عالم شده است بیدار و هوشیار گردیده، به ندای حضرت بهاءالله برای قیام به خدمت خالصانه و بی‌وقفه توجّه تام مبذول دارد: این است مفهوم دلآوری و شجاعت در عصر حاضر. چه اقدام دیگری به جز تلاش نفوس بیشماری که هر یک سعادت و آسایش نوع بشر را هدف اصلی و برتر زندگی خود قرار دهند می‌تواند عالم را نجات دهد؟

امضا: بیت العدل اعظم^{۲۳۵}

جامعه پیروان حضرت یزدان در سرزمین مقدس ایران ملاحظه نمایند

عالم بهائی در جوش و خروش است و دلدادگان جمال جانان در شور و هیجان. هر چه به اعیاد سعید میلاد دو مظهر ظهورِ الهی نزدیکتر می‌شویم آثار رشد و نمو بی‌سابقه شجره مبارکی که آن دو وجود مقدس در این جهان غرس نمودند روز به روز نمایان‌تر می‌گردد و مردم دنیا از ثمرات بی‌منت‌های آن بیش‌تر از پیش‌تر بهره‌مند می‌شوند. قلوب تقلیب می‌گردد، افکار روشن می‌شود، کودکان درس وحدت و تساوی می‌آموزند، بزرگسالان ره خدمت می‌پویند، اخلاق تهذیب می‌گردد، رفتار تعدیل می‌یابد، جوامع ترقی می‌کنند، حیات مادی تحت نفوذ مبادی روحانی پیشرفت می‌نماید، نفوس آفرینش جدید می‌شوند و طنین تمدن الهی هر دم بلندتر می‌گردد.

اگرچه تا کنون پیام اخیر این مشتاقان را خطاب به همه آنان که در سراسر دنیا در بزرگداشت دویستمین سالگرد تولد حضرت اعلیٰ [باب] شریکند ملاحظه نموده‌اید، ولی مغتنم دانستیم هموطنان حضرتش را نیز مخاطب قرار دهیم و موهبتی را که به آن مفتخرید یادآور شویم، چه که آن آفتاب حقیقت سپیده‌اش در شهر شیراز پدیدار گشت تا عالم را وعده روشنایی جدید دهد و صبحش نخست آن سرزمین را منقلب کرد تا جهان را آماده ظهور حضرت بهاءالله کند.

نوری که پیامبران الهی در هر عصر بر زندگی مادی و معنوی انسان می‌افکنند حقایقی را روشن می‌کند که قبل از ظهورشان حتی قابل تصور نبوده است. آن مرتبانه، پرتو جدیدی بر روابط ضروری که ترقی عالم و عالمیان بر آن مبتنی است می‌افشانند و مقتضیات دسترسی به آن را فراهم می‌کنند. ظهورشان جواهر مکنون در عرصه وجود را به منصه شهود می‌رساند و تعالیم‌شان مرحله نوینی از وحدت را به ارمغان می‌آورد. آنان نوع بشر را بار دیگر تشویق می‌کنند که به صفات روحانی متصف شود و بر اکتساب کمالات انسانی کوشا گردد و با همت خود و تأیید خداوندی، بنیان سعادت خویش بنا نهد.

ظهور حضرت باب بشارتی بود به خردگرایی و دانایی، به سخاوت و رأفت، به راستگویی و عدالت اجتماعی. مفاهیم و تفکراتی را که به همراه آورد روحی تازه در کالبد فرسوده امکان دمید. وعود دیرین را

متحقق ساخت و رسوم پیشین را ترسیم نوین بخشید. خرافات را زدایید و عقلانیت پرورید. آن حضرت مرحله‌ای جدید از روند ترقی و تحوّل عالم انسانی را آغاز فرمود و در وهله اول هموطنان خویش را به شرکت در فرایند تجدّد دعوت کرد. لطافت وجود و قوای آسمانی کلامش مُصاحبان را بی‌درنگ مجذوب نمود و حقایق بیان و جذّابیت آموزه‌هایش به سرعتی مُعجزه‌آسا سبب بیداری و هشیاری مردمان گشت. در مدّتی بسیار کوتاه امرش در سراسر ایران انتشار یافت و آتش عشقِ الهی در آقشارِ مختلف آن اجتماع شعله‌ور شد. جَمّ غفیری با پیشینه‌های متفاوت دینی و قومی، از زن و مرد، از تُجّار و کسبه، از ثروتمند و تهی‌دست، از عُقلا و اُدبا، از پیر و جوان، از روحانیون و حتّی شاهزادگان، در شهرها و روستاها به جمع پیروانش پیوستند و ندای نویدبخش او را برای ساختن اجتماعی بر مبنای عدالت و عاری از ظلم و استبداد به گوش جان شنیدند. تعداد فقهای راستین و علمای دین که مقام مَنِعش را ستودند و امرِ حضرتش را پذیرفتند مُحیّزِ العُقول بود و شامل جناب وحید که از فاضل‌ترین دانشمندان مملکت و مُعتمَد و نماینده پادشاه برای تحقیق درباره حَقانیتِ ظهورِ جدید بود نیز می‌گشت. برطبق برآوردِ مُحققین و مُستشرقین آن زمان جمع کثیری از مردم ایران پیرو و مُریدِ حضرتِ اعلیٰ [باب] گشتند و در تعهد به ایمان نویافته شجاعتی بی‌مثیل نشان دادند.

ولوله آیین جدید زلزله بر ارکانِ نظمِ قدیم انداخت و موجب اضطراب و حسدِ اربابِ قدرت و صاحبانِ منصب شد و آنان را به این امید واهی کشاند که ایجادِ رُعب و وحشت سببِ نفی کلام و تاریکی نورِ حضرت باب گردد، پس بی‌رحمانه مقاومتش نمودند. مُتعصّبینِ مُتنفّذِ جملگی پرچمِ اعتراض برافراشتند و دولت‌مردان و مردم را ترغیب به ستم در ابعادی بی‌سابقه نمودند. به درستی، تاریخ معاصر چنین قتل و تاراجی را که بر او و پیروان او به دست زمامداران و یا به تحریکِ آنان مُجرا شد به ندرت مشاهده نموده است. فجایعی که اغلب در معابرِ عمومی و کوچه و بازار صورت می‌گرفت تا درس عبرت برای دیگران گردد، در اثر استقامت آن بی‌گناهان به کزّات باعث بیداری و آگاهی موجی تازه از نفوس پاک‌طینت می‌گشت. در چند مورد محدود هنگامی که آن ستمدیدگان مورد محاصره کینه‌وران و شقاوتِ بی‌آمان قرار گرفتند، دلیرانه به دفاع از خود پرداختند ولی نهایتاً آن مظلومان طعمه تزویر گشتند و به نحوی فجیع قلع و قمع شدند. بعد مخالفان سعی در محو تأثیرات آیین جدید نمودند و به طور منظم کوشیدند تا خاطره نفوذِ شگرفِ ظهورِ حضرتِ اعلیٰ را از قلوب و اذهان ایرانیان بزدایند. مدّتی ذکرش را

در کشور زادگاهش منع کردند و هنگامی که مؤثر واقع نشد لب به لعن و دشنام گشودند و افسانه‌سرایی آغاز نمودند، تاریخ را تحریف کردند و حقایق را تکذیب. دوست را دشمن نامیدند و وقایع را واژگون جلوه دادند. هدیه ناب را فتنه باب خواندند و محبوبِ اعلیٰ [حضرت باب] را به خاموشکده اذنی سپردند و بدین ترتیب ظلمی عظیم در حق آیندگان روا داشتند، ولی غافل از آن که بی شمارند خاندان‌های ایرانی که در تاریخچه خویش به نوعی با نهضتِ حضرتش مرتبند، و بی‌حسابند نقاطی در پهنه آن مرز و بوم که به خون پیروان مظلومش گلگون گشته‌اند. آثار آن رستاخیزِ روحانی در آن سرزمین باستانی تا ابد ماندگار می‌گردد و نتایج معنویش سرانجام آشکار.

یکی از ویژگی‌های بارزِ امرِ حضرتِ اعلیٰ [باب] نقش برجسته جوانان است که به صورتی شگفت‌انگیز پیشتاز و پیشاهنگ شدند و درکی عمیق از مقتضیاتِ عصرِ جدید نشان دادند و به همگان درس همت و شهامت آموختند. خودِ حضرتش بیست و پنج‌ساله بود که اظهارِ امر فرمود، حضرت قدّوس در بیست و دوسالگی به زینتِ ایمان مُزین شد، حضرت طاهره بیست و چندی سال پیش نداشت که به امرِ مولایش لَبّیک گفت و جنابِ انیس در رِیعانِ شَباب [در اول جوانی] بود که مؤمن گشت. زینبِ دلیر را به یاد آورید که در عُنفوانِ جوانی چگونه حماسه آفرید و رستمِ دو جهان شد. امروز نام قهرمانانِ ایرانی این نهضتِ جدید در پهنه گیتی وِردِ زبان‌هاست و شهامتِ آن جاودانانِ سَرْمَشِقِ همگان. علم‌دارانِ جوانِ جامعهِ اِسْمِ اعظم [حضرت بهاء‌الله] در سراسر جهان به یاد آن دلاوران، با دل و جان به خدمت نوع انسان برخاسته‌اند و برای بهبود عالم و ترقی اجتماع فداکاری می‌نمایند، به کسبِ خَصایلِ روحانی می‌پردازند و به تربیت و آموزشِ کودکان و نوجوانان مشغولند. در ایران نیز نورِ چشمانِ ما علیرغمِ تضییقاتِ بی شمار با دل‌های پاک و عاری از هر کینه و عِنادِ قهرمانانه قائم به ادایِ وظایفِ روحانی و کسبِ معارف و علوم و فنون و اِمْرارِ معاش و تَأسیسِ خانواده‌اند، شالودهٔ جامعهٔ آینده را بر پایه‌های استوارِ ایمان بنیان نهاده‌اند و خدمت به اهلِ اَرْضِ را مِحْوَرِ اصلی زندگی خود قرار داده‌اند.

باری، بعد از غروبِ آن شمس تابان [حضرت باب]، سرانجامِ وُعودِ او جلوه نمود و سپیدهٔ خورشیدی نوین نمایان شد. حضرت بهاء‌الله ظهور فرمود و شریعتِ الهی را تازه کرد، جمعِ سرخورده را سر و سامان داد و اسبابِ عزّتِ اَبَدی برای آنان و برای نوعِ انسان مَهیا فرمود، آموزه‌هایی را که سببِ عُلؤ دولت و اِعتلایِ ملّت در سراسرِ عالم است تعلیم داد، نزاع و جِدال را نَهی نمود و خلقِ بدیعی در جهان از هر قوم

و زبان تربیت کرد تا خالصانه خدمت و مَحَبَّت به نوع بشر کنند، یگانگی عالمِ انسانی را تحکیم بخشند، پایهٔ اُلُفت نهند و با همکاری با اجتماع خویش، مَدَنیَّتِ اِلَهِی را ترویج دهند.

حال ای عزیزان، در این بُرهِه از زمان که پیروانِ اِسْمِ اَعْظَم در تمام نقاط جهان دوستان و آشنایان و همسایگان و همکاران و همفکران را جملگی به جشن‌های دو میلادِ خجسته فرامی‌خوانند و آنان را دعوت به تفکّر در مَعَنِی فرخنده‌سالگردِ تولّدِ مُبَشِّر و مُنَادِی این دورِ پُر‌نور می‌نمایند، به راستی بدانید که برای ایرانیان اِهْمیَّت و میمنتِ این عید دوصد برابر است. همگان را اطمینان دهید که هنگام تحقّقِ وعودِ حَتَمیّهٔ آن دو مَطَّلَعِ نور فرا خواهد رسید، آشوبِ دنیا اِلْتیام یابد و صلح و آشتی دائمی بین اهلِ عالم جلوه نماید و وحدتِ نوعِ انسان رُخ بگشاید.

[امضا: بیثُ العدلِ اَعْظَم] ۲۳۶

مناجاتی از حضرت عبدالبهاء را حُسنِ ختامِ قسمتِ اوّلِ این مقال می نماید:

«ای یزدان مهربان، جمیع بشر را از یک سُلالة [نسل] خلق فرمودی تا اعضاءِ یک خاندان گردند و بندگان حضرت تو شوند؛ در ظلّ سُرادِقِ [سراپرده های] فضلَتِ مَأوی [پناه] بخشیدی و بر خوانِ نعمتِ مجتمع کردی و از اِشراقاتِ اَنوارِ عنایتت منور ساختی. ای خدا، تویی مهربان، تویی مَلجأ و پناه و بخشنده فیضِ حیات. تاجِ انسانی را زینتِ هر سری فرمودی و خلعتِ موهبت را زیورِ کلّ بشر، تا غریقِ دریای رحمتت شوند. ای مولای مهربان، کلّ را مَتَّحد فرما و مَظاهرِ مختلفه را به یکدیگر الفت بخش؛ جمیع ملل را ملّتِ واحده کن تا اجزاءِ یک خانمان گردند و روی زمین را یک وطن دانند و به نهایت اِتّحاد، الفت جویند. ای خدا، رایتِ وحدتِ عالمِ انسانی را بلند فرما، صلحِ اعظم را مستقرّ کن، قلوب را به یکدیگر التیام ده. ای خدا، ای پدر مهربان، قلوبمان را از نفحاتِ مَحَبَّتِ شادمان کن و دیده ها را به نور هدایت روشن نما و گوش ها را از نعماتِ جانپور مُتَلدِّد فرما و در صونِ عنایتِ مَلجاء و پناه بخش. اِنَّكَ اَنْتَ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ يَا سَتَّارَ الْغُيُوبِ وَ يَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ.»^{۲۳۷}

پایان قسمت اوّل

قسمت دوم: بررسی متن زمان و کم و کیف و صحت و سقم داستان های آن

در قسمت اول این مقال، به بحثی در زمینه و مبانی فکری فلسفی آقای بیژن عبدالکریمی برای نوشتن زمان «دُن کیشوت های ایرانی» بر اساس متن زمان و مصاحبه ها و مقالات ایشان پرداخته شد. اینک بر اساس آنچه در آن قسمت تقدیم شد، مروری بر محتوای متن زمان و کم و کیف و صحت و سقم مطالب و داستان های آن می پردازد. برای این امر نگارنده سعی کرده همه ۵۳ بند زمان «دُن کیشوت های ایرانی» را صفحه به صفحه مرور نماید و در حدّ توان و فرصت، هر جا لازم شد توضیحاتی درباره آن تقدیم نماید. با این مرور روشن می گردد اگرچه نویسنده سعی کرده از متون تاریخی بهائی مطالب را بیاورد، ولی چنان که در قسمت اول مقال توضیح داده شد، گهگاه با اشارات و کنایاتی اَبَلغ از تصریح هدف اصلی خود را آشکار کرده که ظهور ادیان بابی و بهائی و اقداماتشان مَوْلِد و مولودِ جهل و خرافات و تقالید و تعصبات و خیالات و ساده لوحی و توهمات بشری و دُنکیشوتیسم و دروغ مقدّس و متعارض با حقیقت و دارای نتایجی عبث و پوچ و بیهوده و ویرانگر و کُمیک- تراژیک و ناسازگار با جهانِ معاصر بوده است! او چنان که در «۶۵ موارد زیر که با شماره مشخص شده» خواهد آمد، در ذهن و روح خود ادیان بابی و بهائی را باطل می داند و گاه این خیال باطنی خود را در جای جای زمان ظاهر می سازد و یکی از نشانه های آن این است که سعی می کند در بعضی وقایعی که شرح می دهد- مثل صفحه ۲۶۶ زمان- علمِ الهی و وَحیانی حضرت باب و حضرت بهاءالله را که علمای بزرگی را مسحور و شیفته و مؤمن و فدائی خود کرد بشری جلوه دهد و تخطئه کند. از آنجا که در قسمت اول این مقال این زمینه اصلی فکری نویسنده زمان توضیح داده شده، فقط اشاراتی به بعضی نکات مهمّ تر خواهد شد و باقی موارد را خواننده فهمیم خود خواهد فهمید.

یکی از مشکلات نگارنده در این بررسی این بوده است که متأسفانه آقای بیژن عبدالکریمی علیرغم این ادعا که «این زمان کاملاً براساس مستندات تاریخی بنا شده و عبارتی در این زمان نیست که سند تاریخی نداشته باشد.»^{۲۳۸} و همه مطالب بر اساس «منطق درونی خودشان- و نه بیرونی» و «طبق اسناد درونی» خود ادیان بابی و بهائی نوشته است، منابع و مراجع مورد استفاده خود را ارائه نداده است- بجز حدوداً صد صفحه اواخر زمان که مطالب مربوط به دیانت بهائی است در بعضی پاورقی ها عمدتاً اشاره به کتاب «قرن بدیع» شده است. و نیز در بعضی صفحات منابع معدود نصوص بهائی را از کتب «ایقان»، «کتاب مبین»، «گنج شایگان»، «مأئده آسمانی، جلد ۴»، «اقتدارات»، «کتاب اقدس»، «سوره ملوک»، «بشارات»، «کلمات فردوسی» ذکر کرده است که به نظر اکثر آنها از همان کتاب «قرن بدیع»- و یا حتی در بعضی موارد، مثل آیات مربوط به الوهیت در صفحات ۶۶۷-۶۶۸ زمان، از کتب ردیه- نقل شده باشد. چنان که ناگفته نماند ایشان در صفحه ۱۰۵ زمان از کتاب «ناسخ التواریخ» لسان الملک سپهر کاشانی^{۲۳۹} که تاریخی فرمایشی در رد حضرت باب است نقل می کند که در بوشهر که حضرت باب ساعت ها در زیر آفتاب به عبادت مشغول بوده اند، استغفرالله «مغزش از این آفتاب گرم متأثر شده بود.»

نکته مهم دیگر آن که اگرچه عدم ارائه منابع و مراجع در زمان معمول نیست و اشکالی ندارد، ولی چون آقای عبدالکریمی آن را درباره تاریخ ادیان بابی و بهائی نوشته و تأکید کرده «این زمان کاملاً براساس مستندات تاریخی بنا شده و عبارتی در این زمان نیست که سند تاریخی نداشته باشد.»، هر نکته یا مطلبی که به نحوی تاریخ و حقیقت این ادیان را به عمد یا غیرعمد تحریف لفظی یا مفهومی و از شکل واقعی آن خارج کند، مستند و حقیقی محسوب نشده، مورد قبول اهل حقیقت و انصاف و تحقیق نیست و نباید هم باشد. متأسفانه چنان که در ادامه خواهد آمد این اشتباه در صفحات مختلف زمان به چشم می خورد و اساس چنین اشتباهات و تحریفاتی همانی است که بحث مفصلش در قسمت اول این مقال مطرح شد؛ یعنی بشری دانستن ادعا و اقدامات

شارعین ادیان بابی و بهائی و پیروانشان و اَسْتَعْفِرُالله خیال پروری و دُن کیشوتیسم در اذهان آنان. کاش همان طور که ایشان برای ژمانشان برخلاف معمول «مقدمه» نوشت، برخلاف معمول منابع و مراجع هم ذکر می کردند، چنان که نوشته است:

«معمولاً در هیچ کجای دنیا رسم بر این نیست که برای یک ژمان مقدمه ای نوشته شود، لیکن از آنجا که ممکن است این اثر برای برخی از افراد جامعه ما، بخصوص برای بعضی از کج اندیشان، منشأ پاره ای از سوء فهم ها و بدفهمی ها قرار گیرد و همین امر سبب بروز مسائلی گردد که مغایر با اهداف اثر و مقاصد نویسنده آن است، به نحوی ناخواسته، ناگزیر شدم مقدمه ای را به متن این داستان بیفزایم تا برای اهل اعتقاد و باورهای راسخ در این کشور طمأنینه و آرامشی قلبی در خصوص حفظ حصنِ حصینِ ایمان تاریخی این مرز و بوم فراهم شود. به عنوان مقدمه ای ناخواسته باید عرض کنم این داستان به هیچ وجه در صدد حمله یا دفاع از یک دین یا فرقه خاص نیست و نمی کوشد تا از یک نظام اعتقادی در برابر نظام اعتقادی دیگر به دفاع یا جانبداری برخیزد. بدیهی است اگر کسی این ژمان تاریخی را در دفاع یا جانبداری از بابیت و بهائیت تلقی کند، جفای عظیمی در حق متن و نگارنده آن روا داشته است؛ چرا که از یک سو نگارنده و نحوه تفکر او، بخصوص با توجه به کثیری از سیاه مشق های منتشر شده وی، کم و بیش برای جامعه فکری و فرهنگی کشور شناخته شده است و اهل نظر بخوبی می دانند که تهمت "دفاع یا جانبداری از بابیت و بهائیت" چقدر با اینجانب غریب و بیگانه است، از سوی دیگر هیچ مؤمن به سید علی محمد باب یا میرزا حسین علی نوری بنیان گذاران دین خود را "دُن کیشوت" لقب نمی دهد.»

و ای کاش ایشان همان قدر که نگران «طمأنینه و آرامش قلبی اهل اعتقاد و باورهای راسخ در این کشور در خصوص حفظ حصنِ حصینِ ایمان تاریخی [لابد ایمان تاریخی شیعیان] این مرز و بوم» بود، نگران اعتبار و اعتمادپذیری (Reliability and validity) اثرشان و احترام به «حصنِ حصینِ ایمان پیروان بابی و بهائی» نیز بود و برای ردّ اتهام بابی یا بهائی بودن از خود، جسارت نمی کرد و احترام عقاید بابیان و بهائیان را نگه می داشت و حضرت باب و حضرت بهاءالله را اَسْتَعْفِرُالله «دُن

کیشوت» لقب نمی داد و نمی نوشت «هیچ مؤمن به سید علی محمد باب یا میرزا حسین علی نوری بنیان گذاران دین خود را "دُن کیشوت" لقب نمی دهد.»

باری مشکلی عدم ارائه منابع و مراجع باعث شد نگارنده نتواند صحت و سقم نقل قول های ایشان را با مقابله با اصل منابع بابی و بهائی مورد ادعای نویسنده زمان بررسی کافی و دقیق نماید، اما با این وجود توانست با حدس اولیّه دریابد هر نقل قول و مطلب از کدام منبع برداشت شده و از این طریق تا حدّ مقدور آنچه لازم بود بررسی و ارائه شود و در مواردی که نتوانست منبع یا مأخذی را حدس بزند، صرفاً بدون بررسی، به ذکر نقل قول اکتفا کرده، اشاره نمود مأخذ ذکر نشده است. بعضی کتبی که نگارنده حدس می زند و احتمال می دهد^{۲۴۰} مورد استفاده آقای عبدالکریمی قرار گرفته باشد، عبارتند از: «تاریخ نبیل» زرندی، «حضرت نقطه اولی» تألیف جناب محمد علی فیضی، «حضرت اعلی» تألیف جناب حسن بالیوزی؛ «ناسخ التّواریخ» سپهر کاشانی؛ «بهاءالله شمس حقیقت» تألیف جناب حسن موقّر بالیوزی؛ «حضرت باب» تألیف جناب نصرت الله محمد حسینی؛ «ظهور الحق» تألیف جناب اسدالله مازندرانی؛ بعضی ردّیه ها یا سایت های ضدّ بهائی؛...

نکته مهمّ دیگر آن که بعضاً ملاحظه شد در نقل وقایع مطلب گاه ناقص آورده شده و گاه نیز بعضی مطالب و حقایق و نقل قول های مهمّ در زمان آورده نشده است. در مورد بعضی نقل قول ها هم حدس نگارنده این است که شاید نویسنده زمان به گمان زمان بودن کتاب، از خود نقل قول هایی خودساخته را داخل گیومه بیان کرده و در لابلاي داستان همراه دیگر نقل قول های صحیح آورده باشد. مثلاً اساساً وقتی از «تاریخ نبیل» یا «بهاءالله شمس حقیقت» یا... نقل می کند نقل قول ها و داستان هایی نیز خیالی و تحریف لفظی یا مفهومی شده از خود، لابلاي متن تاریخ نبیل می گنجاند که نمی توان به همه آنها اشاره کرد و نگارنده فقط بعضی از آنها را در جای خود خواهد آورد. صحت و سقم بیش تر شبهه نقل قول های جعلی وقتی معلوم می گشت که نویسنده زمان منابع و

مآخذ را ذکر می‌کرد و چون چنین نکرده، حقیر از بررسی دقیق صحت و سقم آنها معذور بوده، فقط به اشاره ای بسنده کرد.

نکته دیگر آن که در زمان گاه آیات یا عبارات یا کلمات عربی ذکر شده که بعضاً دارای اعراب غلط است و بعضی موارد نیز که نویسنده زمان معنی آنها را به فارسی نوشته، دارای اغلاط ترجمه ای است که بدیهی است در بعضی موارد باعث برداشت اشتباه می‌شود. بعضی از این موارد در ادامه در جای خود اشاره خواهد شد.

و نکته آخر این که موارد اشتباه و تحریفات لفظی و مفهومی و سیاه نمایی در لا به لای صفحات زمان بحدی زیاد است که نگارنده قادر نیست در فرصتی کم به همه آنها بپردازد. لذا بررسی آنها در حد امکان انجام شده و خواننده دقیق خود با مراجعه و مطالعه زمان آنها را پیدا خواهد کرد. کلید یافتن چنین تحریفاتی نیز این است که طبق روش آقای عبدالکریمی ایشان از چند منبع محدود بهائی مثل تاریخ نبیل شروع می‌کند به نقل؛ در این نقل ها قسمت هایی را عیناً مثل متن نقل می‌کند، بعضی نقل ها را نیز با اندکی تغییر در جملات، و بعضی را با حذف نکته یا نکاتی مهم در متن اصلی، و بعضی نقل قول های داخل گیومه از خودشان اختراع کرده می‌آورد. در همه اینها خواننده اگر سریع و سطحی بخواند فکر می‌کند مطالب عیناً همان مطالب تاریخ نبیل و معدود منابع دیگر است، ولی وقتی خوب دقت می‌کند می‌بیند در لابلای این نقل ها، نویسنده خیلی ماهرانه و متأسفانه مُحیلانه و سوگیرانه، با اضافه کردن صفتی، عبارتی، جمله یا جملاتی، و یا حذف و یا کوچک جلوه دادن نکته مهمی، یا اضافه کردن نکته بی اهمیتی، اصل حقیقت مطلب را تخطئه می‌کند و حقایق الهی تاریخ ادیان بابی و بهائی را بشری و خیالی و فاقد ارزش های امری معنوی جلوه می‌دهد.

اینک به یک یک موارد استخراج شده با ذکر صفحات رُمان در ۶۵ قسمت، که هر قسمت خود شامل موارد مختلفی است، می پردازد:

مورد ۱- نویسنده در بند ۱ رُمان با عنوان «موعود می آید»، سعی می کند با رؤیاپردازی غیر واقعی زمینه و علت آغاز اشتغال ذهنی جناب شیخ احمد احسائی به دادن بشارت به ظهور قائم در سنه ۱۲۶۰ هجری قمری را بیان کند. تصویری که نویسنده از آمدن مقتدرانه نظامیان و ثجار اروپایی به بنادر جنوب ایران و ضعف ایرانیان غافل، و نیز حالات زنان اروپایی و این که مردان و جوانان شیعه به این زنان خیره می شدند و به فساد می افتادند و... و به این واسطه شیخ احمد احسائی به فکر افتاد جامعه اسلامی را حفظ کند و چون از سلاطین عثمانی و ایران برای مقاومت در برابر اروپاییان ناامید بود خود به فکر فرو رفت و یکباره در اثر بشارت احادیث اسلامی درباره ظهور قائم موعود برای رفع فساد و ظلم از جهان وظیفه خود دانست که اقدامی بکند و چون در دوران طلبگی اش استادی داشت که تحت تأثیر تعالیم حروفیه بود طبق حدیث امام جعفر صادق که می فرماید «و فی سنّة السّنین یظہر [آمره] و یعلو ذکره» [نویسنده کلمه مزبور در حدیث را جاانداخته است] و بشارت مُحیی الدّین ابن عربی عارف بزرگ اسلامی، شیخ احمد به این نتیجه رسید که سال ۱۲۶۰ ه. ق. سال ظهور است و چون می دید به احتمال قوی خودش تا آن تاریخ زنده نخواهد بود لذا عزم جزم نمود تا همگان را از آمدن قریب الوقوع قائم باخبر سازد.

در این تصویر آنچه درباره علل تأثیر اروپائیان در تصمیم جناب شیخ احمد احسائی نوشته شده در منابع بابی و بهائی که نویسنده رُمان مدّعی است از آنها استفاده کرده نیست. در تاریخ نبیل علت اقدام جناب شیخ احمد احسائی ضعف اسلام به واسطه رؤسای دین و فساد و اختلاف آنان عنوان شده و ذکری از داستان پردازی رُمان درباره تأثیر اروپائیان نیامده است. به نظر به میان آوردن پای اروپائیان در این داستان ناشی از همان زمینه فکری و دغدغه خاطر نویسنده درباره مشکل سنت-

مدرنیته و رویارویی شرقِ عقب مانده با غربِ صنعتی پیش رفته است که شرح مفصل آن در قسمت اول مقال آمد.

۲- در بند دوم زمان با عنوان «شیخ بشارت می دهد»، ص ۱۹ مجدداً علّت روی آوردن مسلمانان و حتّی بعضی درباریان به شیخ احمد احسائی را مرتبط با از جمله تسلط اروپاییان بر ایران می نویسد و معلوم نیست از چه منبعی، حال آن که علّت عمده مدّعی شیخ حلّ مشکلات دینی و رفع فساد و اختلاف علما بوده است. در صفحه ۲۲ ذکر می کند حاجی حسن در خواب بشارت تولّد موعود را دیده به همسرش می گوید و توضیحی بیش تر نمی دهد، حال آن که در تاریخ نبیل است که حاجی حسن به میرزا محمود نامی قمصری کاشانی بشارت تولّد حضرت بهاءالله را می دهد و نه همسرش. این رویه گزینشی روایت کردن نویسنده در تمام زمان باعث شده بعضی حقایق مهمّ که در تواریخ بهائی از جمله تاریخ نبیل ذکر شده گفته نشود و موضوع ابتر بماند.

۳- در صفحات ۳۱-۲۴ علّت توجّه فتحعلی شاه به شیخ احمد احسائی را استیصال و ضعف شاه در برابر رقابت قدرت های استعماری روس و فرانسه و انگلیس نسبت به ایران می داند و شرحی راجع به کم و کیف رقابت مزبور- شاید با استفاده از مقدمه کتاب جناب حسن موقّر بالیوزی درباره حضرت باب و یا کتاب «ظهور الحق»، تألیف جناب فاضل مازندرانی، جلد ۱، بخش اول- توضیح می دهد و نتیجه می گیرد در چنین وضعی فتحعلی شاه جذب شیخ احمد احسائی شد زیرا بشارت به ظهور موعود می داد و موعود می توانست این مشکلات را حلّ کند. حال آن که علّت محبوبیت و شهرت شیخ احمد احسائی و قدرت او در تبیین حقایق اسلام و سعی در رفع اختلاف مسلمین بود.

۴- در صفحه ۳۲ می نویسد از میان درباریان آقا میرزا بزرگ نوری از وزرای قاجار [والد حضرت بهاءالله] بیش از دیگران به شیخ احمد احسائی و بشارتش درباره ظهور قائم ارادت و تعلق خاطر پیدا کرد، ولی منبع این مطلب را ذکر نمی کند و نگارنده نمی تواند آن را بررسی کند.

۵- سطر آخر صفحه ۳۳ و سطور ۱- ۲ صفحه ۳۴ می نویسد شیخ احمد در اواخر عمر که به زیارت مرقد امام حسین رفته بوده با حالت خاصی زیارت عاشورا را می خوانده و سید کاظم وقتی استاد خود را در چنین حالی می بیند با خود می گوید: «...» "چقدر دشوار است عمری را به عشق امام حسین (ع) زیستن و به یاد او بودن و همواره ذکر مصیبت هایش را زنده نگاه داشتن و بر این مصیبت ها اندیشیدن و گریستن!" در همین اندیشه ها بود که شیخ رو به سید کاظم کرد و با صدای لرزانی به او گفت...» نقل قول شیخ را با کمی تغییر در جملات از تاریخ نبیل ذکر می کند ولی بنده نقل قول اولی از خود سید کاظم را نتوانست در منبعی پیدا کند.

۶- در بند ۳ زمان با عنوان «موعود در میان ماست!»، ص ۳۸ است که برخی از شاگردان سید کاظم حتی توانسته بودند نظر برخی مسیحیان را به تعالیم شیخ احمد احسائی جلب نمایند زیرا آنان نیز منتظر ظهور مسیحی بودند که بتواند به وضع فلاکت بار و رقت انگیز آنان در بلاد اسلامی پایان دهد. این مطلب نیز فاقد منبع است.

۷- در صفحه ۳۹، سطر ۶، «شب اسراء» به غلط «شب اسراء» تایپ شده.

۸- در بند ۴ زمان با عنوان «براستی، موعود کیست؟»، صفحه ۵۸ زمان می نویسد: «از حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، علیه السلام حدیثی مروی است که فرموده اند: "در سال غرس، شجره هدایت الهی در جهان کاشته خواهد شد". شاعری به نام میرزا محمد اخباری نیز شعری دارد که سال ظهور قائم را در آن ذکر کرده و مضمون آن این است که در سال غرس زمین از نور قائم روشن می شود و اگر تا سال غرس زنده بمانی مشاهده خواهی نمود که طوایف، حُکام، مردم و دین همه تجدید شده است. غرس در لغت به معنای کاشتن درخت است و سال غرس سالی است که در آن شجره هدایت الهی در جهان کاشته خواهد شد." این را مقایسه کنید با متن تاریخ نبیل که نوشته: «میرزا محمد اخباری اشعاری دارد که سال ظهور قائم موعود را در آن ذکر کرده و مضمون آن

اینست که می گوید در سال غرس زمین از نور قائم روشن می شود و در سال غرسه جهان از عظمتش مملو خواهد شد. اگر تا سال غرسی زنده بمانی مشاهده خواهی نمود که طوایف و احکام و مردم و دین همه تجدید شده است. از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام حدیثی مروی است که فرمودند در سال غرس شجره هدایت الهی در جهان کاشته خواهد شد. « مواردی که با حروف درشت در دو نقل قول مشخص شده نقص نقل قول اول و تفاوت ها را نشان می دهد. نکته مهم و عجیب که حاکی از مقصود نویسنده زمان است آن که ایشان در صفحه ۸۲ و ۱۱۸ ادعا می کند: «به همین دلیل، علی محمد [حضرت باب] در حیاط خانه اش درخت نارنجی را به منزله درخت الهی کاشت تا سال شصت، "سال غرس" یعنی سال کاشته شدن درخت الهی باشد.»! (رجوع شود به مورد شماره ۱۴) آقای عبدالکریمی از این قبیل ادعاها را در بعضی جاهای زمانشان آورده، می خواهد ظهور حضرت باب را مصنوعی و با تمهیدات و زمینه چینی های بشری برای نشان دادن تحقق بشارات جلوه دهد و نه بر اساس نقشه و تقدیر و اراده الهی.

۹- در صفحات ۵۹ به بعد زمان، آقای عبدالکریمی یکی از وقایع مهم دوران سید کاظم رشتی را که در زیر آمده، نادیده گرفته جز قسمتی که با حروف درشت مشخص شده، ذکری از آن نمی کند، حال آن که آن واقعه از بعضی مطالبی که در این قسمت آورده بسیار مهم تر بوده است. آن واقعه تشرّف سید کاظم رشتی به حضور حضرت باب در کربلا بوده است که در تاریخ نبیل درباره آن چنین آمده است:

«شیخ حسن زنوزی [از شاگردان سید کاظم] برای من [نبیل زرنندی] حکایت کرد و گفت من نیز از آن اشخاصی بودم که سید کاظم را شخص موعود می پنداشتم و پیوسته از خدا درخواست می کردم که اگر به راه باطل رفته ام مرا آگاه کند. بدرجه ای مضطرب بودم که چند روز از خورد و خواب محروم شدم پیوسته به خدمت سید مشغول بودم و نهایت تعلق را با او داشتم. یک روز صبح زود ملا نوروز که از گماشتگان سید بود مرا از خواب بیدار کرد و گفت دنبال من بیا. من برخاستم و با هم به منزل سید

کاظم رفتیم. سید را دیدم لباس های خود را پوشیده و عبا به دوش افکنده مثل این که می خواهد به محلی برود به من فرمود شخص بزرگواری [حضرت باب] وارد شده می خواهم با تو به دیدن او برویم. هوا متدرجاً روشن می شد. به راه افتادیم از کوچه های کربلا گذر کردیم تا به منزلی رسیدیم جوانی دم در ایستاده بود عمامه سبزی بر سر داشت و چندان آثار لطف و تواضع در سیمای او آشکار بود که به وصف نیاید مثل این که انتظار ورود ما را می کشید چون نزدیک شدیم با کمال و قار به طرف ما آمد سید را در آغوش کشید و نهایت محبت و لطف را نسبت به او ابراز فرمود. سید کاظم هم نهایت احترام را نسبت به آن جوان مراعات کرد در مقابل او ساکت ایستاده بود و سر به زیر افکنده وارد منزل شدیم از پله ها بالا رفته به اطاقی ورود نمودیم که مقداری گل های خوش بو در آن موجود و هوا را معطر نموده بود. جوان ما را به نشستن دعوت کرد سراپای ما را سرور و نشاط گرفته بود. در وسط اطاق ظرفی مملو از شربت بود و لیوان نقره ای پهلوی آن ظرف گذاشته بودند جوان میزبان لیوان را پُر از شربت کرد به سید کاظم عنایت کرد و فرمود "وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا" (قرآن ۷۶ : ۲۲) سید ظرف شربت را از دست جوان گرفت و تا آخرین جرعه سرکشید و چنان سروری در چهره اش ظاهر شد که وصف آن ممکن نیست. میزبان جوان ظرفی از شربت به من عطا فرمود ولی بیانی نرفمود. مذاکرات بین سید و جوان مزبور مدتی جریان داشت و جوان پیوسته با آیات قرآن جواب سید را می فرمود و پس از زمانی برخاستیم. میزبان ما تا دم در ما را مشایعت کرد و نهایت احترام را نسبت به ما مراعات نمود. جلال و جمال آن جوان بی اندازه مرا متعجب ساخت. مطلب دیگر نیز بر تعجب من افزود و آن این بود که دیدم سید کاظم از ظرف نقره شربت آشامید با آن که در شریعت اسلام استعمال ظروف نقره و طلا حرام است. هر چه خواستم علت احترام زائد از حد سید را نسبت به آن جوان سؤال کنم ممکن نشد. احترام سید نسبت به آن جوان بیش از احترامی بود که نسبت به مقام سید الشهداء مراعات می نمود. پس از سه روز همان جوان وارد محضر سید شد و نزدیک در جلوس نمود با نهایت ادب و وقار درس سید را گوش می داد به محض این که چشم سید کاظم بر آن جوان افتاد سکوت اختیار کرد. یکی از شاگردان خواهش نمود که بیان خود را ادامه دهد. سید به او فرمود چه بگویم. سپس به طرف آن جوان متوجه شده و گفت حق از آن نور آفتابی که بر آن دامن افتاده است آشکارتر است. من چون نظر کردم دیدم نور آفتاب بر دامن آن جوان بزرگوار افتاده. دو مرتبه همان شخص از سید پرسید چرا اسم موعود را به ما

نمی گوئید و شخص او را به ما نشان نمی دهید. سید با انگشت خویش به گوی خود اشارت کرد و مقصودش این بود که اگر نام موعود را بگویم و شخص او را معرفی کنم فوراً من و او هر دو به قتل خواهیم رسید. چیزی که بیشتر بر حیرت من افزود این بود که مکرر سید کاظم می فرمود مردم بقدری گمراهند که اگر من موعود را به آنها معرفی کنم و او را به آنها نشان بدهم و بگویم محبوب من و شما اینست همه در مقام انکار بر می آیند و او را قبول نمی کنند. با آن که سید کاظم رشتی به انگشت خویش به دامن آن جوان اشاره کرد معذک هیچ کس مقصود او را از این اشاره نفهمید. من کم کم دانستم که سید کاظم شخص موعود نیست. پیوسته درباره آن جوان تفکر می کردم که کیست و این همه جذابیّت او از کجا است بارها خواستم از سید کاظم درباره آن جوان چیزی بپرسم لکن وقار و جلالت سید مرا از سؤال باز داشت. سید کاظم چندین مرتبه به من فرمود "ای شیخ حسن خوشا به حال تو که اسمت حسن است آغاز حالت حسن است عاقبت هم حسن است. به حضور شیخ احمد احساسی رسیدی و با من مدتی را گذراندی در آینده نیز به شادمانی بزرگی خواهی رسید و چیزی خواهی دید [منظور دیدار حضرت باب است] که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب کسی خطور نکرده".

۱۰- در صفحه ۶۴ است که سید کاظم یکی از شاگردانش را که گمان کرده بود خود سید قائم موعود است با عصبانیت به شاگردان کلاشش می گوید: «زود این ملعون را از اینجا بیرون کنید!» اما در تاریخ نبیل چنین جمله ای نیست!

۱۱- در صفحه ۶۷، نقل قولی از سید کاظم بدون ذکر مأخذ می آورد. این نقل قول در تاریخ نبیل چنین است: «ای دوستان من زنهار زنهار فریب دنیا را مخورید، خدا را فراموش نکنید، چشم از دنیا و لذات آن بپوشید و بجستجوی موعود الهی پردازید، به اطراف منتشر شوید، از خدا بخواهید که شما را هدایت کند. از پای ننشینید تا به لقای وجود مقدّسی که در پس پرده عظمت و جلال مستور است مشرف شوید. در محبتش ثابت باشید تا شما را در زمره یاران خویش در آورد خوشا بحال شما اگر در راه او جام شهادت بنوشید... براستی می گویم بعد از قائم، قیوم ظاهر خواهد شد و پس از باب

جمالِ حسینی آشکار خواهد گشت... در این وقت سِرِّ کلماتِ شیخ آشکار خواهد شد الخ. ولی در زمان قسمت های با حروف درشت درست و کامل ذکر نشده است.

۱۲- در بند ۷۷ زمان با عنوان «موعود ظهور می کند!»، ص ۷۷ مطلب راجع به جناب ملاً حسین و برادرش میرزا محمّد حسن و خواهرزاده اش میرزا محمّد باقر که شروع به جستجوی موعود کرده بودند، است. ضمن مطلب به اشتباه جناب ملاً حسین و برادرشان را «پسردائی های» میرزا محمّد باقر ذکر می کند حال آن که قاعدتاً باید «دائی ها» ذکر می شد. اما در صفحه ۷۸ میرزا محمّد باقر را «پسردائی» ذکر می کند.^{۲۴۱} و مجدداً در صفحه ۷۹ وی را «خواهرزاده» می نویسد.

۱۳- در صفحه ۷۹ می نویسد ملاً حسین و همراهان در جستجوی موعود روز ۵ جمادی الاوّل به شیراز رسیدند. سپس از آنجا که آقای عبدالکریمی همیشه در زمانشان سعی دارند کلّ تاریخ بابی و بهائی و شخصیت های آن را دچار ضعف های بشری و «دُن کیشوتیسم» جلوه دهد، در جای جای زمان- چنان که هر مورد در ادامه اشاره خواهد شد/ از جمله صفحه ۸۸ و ۸۹- می کوشد با اشارات و تلویحات لطیف نشان دهد که شخصیت های معنوی مزبور- حتّی استغفرالله خود حضرت باب- در مقاطعی دچار اضطراب، ترس، شک، پشیمانی، سرگردانی شدند. (مثلاً در صفحه ۳۳۲ زمان) اینجا هم درباره جناب ملاً حسین مطلبی با همین مقصود می نویسد، که در تاریخ نبیل نیست:

«اضطراب عجیبی ملاً حسین را می آزد. او تصمیم داشت پیرو وصایای سیّد کاظم، از شهری به شهری در جستجوی موعود باشد تا وی را بیابد. اما علی رغم ایمان و شور و شوق بی پایانش، نوعی احساس سرگردانی در دلش وجود داشت. سنّه ستّین آغاز شده بود و تقویم، سال ۱۲۶۰ ه. ق. را نشان می داد. زمانی که ملاًحسین و همراهانش به شیراز رسیدند، روز پنجم ماه جمادی الاوّل بود، یعنی بیش از چهار ماه از سنّه ستّین می گذشت و آنان هنوز نتوانسته بودند نشانه تازه ای از موعود و ظهورش بیابند. احساس گذر سریع زمان به شدّت ملاًحسین را می آزد و وی را اسیر نوعی اضطراب کرده بود. وی و همراهانش با این پرسش ها مواجه بودند: آنان تا کی باید برای یافتن موعود سرگردان و در به در

باشند و از شهری به شهر دیگر سفر کنند؟ اگر آنها موعود را نیابند، چه باید بکنند؟ برآستی اگر موعود در سنهٔ ستین ظهور نیابد، آنان چه خواهند کرد؟ اگر موعود امسال ظهور نیابد، به این معناست که آنها تمام زندگی و سال هایی از بهترین ایام جوانی شان را در راه ایمانی از دست داده اند که حقیقت نداشته است. این اندیشه که چه بسا ایمان شان حقیقت نداشته باشد، ایمانی که به حیاتشان معنا و مفهوم می بخشید، تمام وجود و هستی آنان را به لرزه می افکند و دنیا را بر سرشان ویران می ساخت. ملاً حسین زمانی که اسیر این نوع احساسات عجیب و غریب می شد فوراً شیطان را لعنت می کرد و از شرّ شکّیات و شبهات، که آنها را حاصل وسوسه های شیطانی می پنداشت، به خدای بزرگ و بخشنده پناه می برد...»

در صفحات بعدی نیز که ملاًحسین ایمان می آورد بعضی مطالب تاریخ نبیل را که حاکی از ایمان قطعی و مستحکم ملاًحسین است نمی آورد و در عوض گاهی اضطراب و شکّ وی را در ایمان و اطمینان تدریجی داستانسرای می کند!

۱۴- در صفحهٔ ۸۲ ضمن بیان ورود جناب ملاًحسین به منزل حضرت باب، آقای عبدالکریمی چنان که در مورد شمارهٔ ۸ در فوق توضیح داده شد، افسانه سرائی کرده می نویسد: «... در کنار حوض، درون باغچهٔ کوچکی، درخت نارنج جوانی دیده می شد که بوی شکوفه های آن محیط حیاط و خانه را عطرآگین کرده بود. در حیاط خانه جوان [حضرت باب] رو به ملاًحسین کرد، و در حالی که با دست به درخت نارنج اشاره می کرد، گفت: "این شجرهٔ طیبه در همین سال غرس شده است که چنین شکوفه هایی را داده است". ملاً حسین بی اختیار به یاد اشعار میرزا محمد اخباری افتاد که می گفت: "در سال غرس زمین از نور قائم روشن می شود." حال آن که چنین گفتگویی در تاریخ نبیل نیست. اساساً آقای عبدالکریمی وقتی از تاریخ نبیل و... نقل می کند نقل قول ها و داستان هایی نیز خیالی از خود لابلائی متن تاریخ نبیل می گنجاند که نمی توان به همهٔ آنها اشاره کرد. بعضی از این نقل قول ها بامزه نیز هست مثل صفحهٔ ۸۴ که می نویسد جناب ملاً حسین که بی قرار

بود در محضر حضرت باب شربتِ خنکِ تعارف شده را گرفت و «با ولع بسیار نوشید و چند قطره ای از آن بر محاسن و صورتش ریخت.»

۱۵- در صفحه ۸۴ به بعد که شرح تشریف ملاحسین به حضور حضرت باب در شب ۵ جمادی الاولی است، نویسنده زمان فضا سازی های عجیب و غریبی می کند تا خواننده را به این امر سوق دهد که جریان اظهار امر حضرت باب توهماتِ بشری بوده است. از جمله در صفحه ۸۴ می نویسد: «میزبان جوان [حضرت باب] تسبیح در دست می گرداند و به آرامی ذکر می گفت و به این طریق می کوشید تا آرامشِ درونی خود را حفظ کند!»

۱۶- در صفحه ۹۴، و قبل و بعد آن، از تاریخ نبیل گفتگوی حضرت باب و جناب ملا حسین را حین اظهار امر می آورد ولی از خود نیز در جهت منفی بر آن می افزاید و مثلاً می نویسد: «نحوه بیان علی محمد برای ملاحسین بسیار شوق انگیز و نافذ بود. اما ناگهان این نحوه بیان تغییر کرد... با کمی خشم توأم با دل آزردهگی به ملا حسین گفت: "اگر میهمان من نبودی کارت بسیار سخت بود..." ملا حسین با شنیدن این سخنان، پاک مات و مبهوت شده بود... ناگهان لحن گفتار علی محمد مجدداً تغییر می کند و به گرمی و صمیمت پیشین خودش باز می گردد. علی محمد سخنانش را به آرامی و با مهربانی چنین ادامه می دهد: "اینک وقت نزول تفسیر سوره یوسف است."» نویسنده زمان می خواهد حضرت باب را خشمگین و دل آزرده از ملاحسین جلوه دهد حال آن که این جمله در شرح تاریخ نبیل نیست و هیکل مبارک حضرت باب صرفاً بدون خشم و دل آزردهگی فرمودند:

«... بیان مبارک بقدری مؤثر و بهجت افزا بود و با قدرت مخصوصه ادا می شد که وصفش از عهده من خارج است. بعد فرمودند اگر مهمان من نبودی کارت بسیار سخت بود ولکن رحمتِ الهی شامل تو گردید خدا باید بندگان خود را امتحان کند بندگان را روا نیست که با موازین مجعوله خود خدا را آزمایش کنند. اگر من مشکلات تو را شرح و بسط نمی دادم آیا دلیل بر نقص علم من بود کلاً و حاشا

حقیقتی که در قلب من تابنده و مُشرق است هیچگاه به عجز و ناتوانی مَتَّصِف نشود. امروز جمیع طوایف و ملل مشرق و مغرب عالم باید به درگاه سامی من توجّه کنند و فضلِ الهی را بوسیله من دریافت نمایند هر کس در این عمل شکّ و شبهه نماید به خُسرانِ مُبین مبتلا گردد. تمام مردم مگر نمی گویند که نتیجه خَلْقَتُ فوز به عِرْفانِ حَقّ است و مَوْفِقیت در پرستش خدا. بنابراین بر همه واجب است که قیام نمایند و کوشش کنند و مانند تو به جستجو پردازند و ثبات و استقامت به خرج دهند تا حضرت موعود را بشناسند. بعد فرمودند اینک وقت نزول تفسیر سورهُ یوسف است...»

۱۷- صفحه ۹۷ حدیث قدسی دارای اعراب غلط است. صحیح آن: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا رَأَتْ عَيْنٌ، وَلَا سَمِعَتْ أُذُنٌ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ». و در صفحه ۹۸ در نقل قول از حضرت باب خطاب به جناب ملاحسین از تاریخ نبیل که فرمودند: «شما اوّل کسی هستید که به من مؤمن شده‌اید من بابُ الله هستم و شما بابُ الباب.» عبارت «شما باب الباب» را نمی آورد.

۱۸- در بند ۷ رُمان با عنوان «موعود که بود؟»، صفحه ۹۹ می نویسد از میان بستگان حضرت باب حاجی میرزا سیّد علی (خال اعظم) دائی حضرتشان تنها کسی بود که بعدها از دعوت حضرت باب حمایت کرد و... حال آن که چنین نیست و افراد دیگر نیز دیرتر یا زودتر به امرِ مبارک و بعدها به دیانت بهائی ایمان آوردند، همچون: همسر و مادر حضرتشان؛ دو دائی دیگر حضرتشان جناب سیّد محمّد (خال اکبر) و جناب حاج سیّد حسنعلی (خال اصغر)؛ جناب حاج میرزا محمّد حسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی پسرعموی پدر حضرت باب که فتوای ممنوعیتِ استعمال تنباکو و توتون را داد؛ جناب حاج سیّد جواد شیرازی معروف به کرمانی/ کربلائی پسر عموی پدر حضرت باب؛ جناب آقا میرزا زین العابدین پسرعموی دیگر پدر حضرت باب؛ جناب آقا محمّد حسین پسرخاله پدر حضرتشان؛ میرزا علی اکبر؛ زهرا بیگم خواهر حَرَم حضرت باب،...^{۲۴۲}

۱۹- آقای عبدالکریمی در صفحه ۱۰۰ با ذکر این که آیت الله میرزا حسن شیرازی و آیت الله حاج سیّد جواد کربلائی فامیل پدری حضرت باب بودند، برای چیدن زمینه ذهنی بشری ادعای قائمیت

برای حضرت باب می نویسد: «علی محمد در یک چنین خانواده ای تربیت شده و از کودکی در خانواده و از زبان اعضای خانواده اش بارها و بارها شنیده بود که مجتهدان بزرگ شیعه به منزله جانشینان حضرت قائم صاحب الزمان هستند.» حال آن که ادعای حقیقی حضرت باب به زعم نویسندۀ زمان ربطی به داشتن فامیل های حجة الاسلام یا آیت الله نداشت و ظهوری الهی و مستقل از دخالت عوامل بشری بود. آقای عبدالکریمی در این جا و دیگر صفحات می کوشد تا حقیقت ربّانی و الهی و حالات روحانی حضرت باب را نوعی تلاش بشری برای ایجاد ظهور دینی تصویر کند که استغفرالله ناشی از ذهنی دچار دُن کیشوتیسم است.

۲۰- در صفحه ۱۰۱ زمان با تحریف محتوا و مفهوم تاریخ نبیل، تصویری توهین آمیز از دوران کودکی حضرت باب ارائه می کند که ابداً در هیچ یک از تواریخ و آثار بهائی مورد ادعای نویسندۀ زمان نیست. از جمله صفاتی که از دوران کودکی حضرت باب بیان می کند استغفرالله «افسرده و نافرمان و لجوج» در عین حال «با سیمایی مظلوم و ترخم انگیز» است! می نویسد: «معلم مکتب خانه، شیخ عابد... از نحوه رفتار و سکوت کودک به تنگ آمد، وی را به دائی اش بازگرداند و بدو گفت "من چیزی برای آموختن به وی ندارم و او هم نیازی به معلّمی مثل من ندارد."» حال این تحریف آشکار را مقایسه کنید با آنچه در تاریخ نبیل آمده است:

«جناب شیخ عابد حکایت کرده است که من یک روز به حضرت باب گفتم جمله اول قرآن را که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ است تلاوت کنند فرمودند من تا معنی این جمله را ندانم تلاوت نمی کنم. من این طور وانمود کردم که معنی آن را نمی دانم فرمودند من معنی آن را می دانم اگر اجازه می فرمائید بگویم. آن وقت شروع به بیان فرمودند چه بیان عجیبی بود سراپای مرا حیرت فرو گرفت در تفسیر کلمه "الله" و "رحمن" و "رحیم" مطالبی فرمودند که من تا آن وقت نمی دانستم و از کسی هم نشنیده بودم. هنوز شیرینی گفتار آن حضرت در مخیله من موجود است. چاره ای ندیدم جز این که ایشان را نزد جناب خال ببرم و سفارش های لازمه را به ایشان بنمایم که در حفظ این امانت جدیت فراوان به خرج

دهد. به جناب خال گفتم من خودم را لایق نمی دانم که به این طفل درس بدهم. جناب خال تنها بودند کسی آنجا نبود به ایشان گفتم من این طفل را آوردم که به شما بسپارم این طفل مثل سایرین نیست من قوه ئی در این طفل می بینم که جز در حضرت صاحب الزمان در سایرین آن قوه نیست لهذا لازم است خیلی توجه کنید بگذارید در منزل بماند زیرا حقیقهٔ احتیاج به معلّم ندارد.»

و شایان ذکر است آقای عبدالکریمی چنین تصویری منفی را در حالی ارائه می دهد که شیخ عابد در همان اوایل ظهور، به حضرت باب ایمان آورد.^{۲۴۳}

۲۱- تحریفات دیگر نویسندهٔ زمان دربارهٔ دوران طفولیت حضرت باب در صفحات ۱۰۲ تا ۱۰۴
ادامه می یابد. از جمله نویسنده برای منفی جلوه دادن حالات حضرت باب در کودکی و ایامی که به مدرسهٔ شیخ عابد می رفتند، از خود افسانه بافی کرده، می نویسد دانش آموزان بزرگ تر حضرت باب را به خاطر سکوت و درون گرایی حضرتشان مورد آزار و شوخی و استهزاء قرار می دادند! نیز با تحریفی در نقل قول های تواریخ بهائی می نویسد وقتی حضرت باب زمانی دیر به مکتب خانه تشریف بردند شیخ عابد دلیلش را پرسید حضرتشان فرمودند: «در خانهٔ جدّم بودم» شیخ با خشم فراوان گفت: «چرا دروغ می گویی؟ پدر بزرگ تو که سال ها پیش مرحوم شده است؟» حضرت جواب دادند: «نزد جدّم حضرت رسول الله بودم.» می نویسد یک بار نیز شیخ عابد به حضرت باب اعتراض کرد که حضرتشان فقط ده سال دارد و این همه عبادات سخت از او خواسته نشده که در خلوت اکثراً مشغول به آن است، حضرتشان پاسخ می دهند: «من می کوشم همچون جدّم رسول الله باشم.» می نویسد گاه شیخ از این قبیل حرکات حضرت بیش از اندازه عصبانی می شد و استغفرالله «به منظور تنبیه و اصلاح روح لجوج و سرکش اما در حقیقت افسرده و گوشه گیر کودک، او را به چوب فلک بست.» و این را ربط می دهد به آیهٔ باب ۱۱ از واحد ششم کتاب مستطاب «بیان عربی» حضرت باب که مضمون فارسی قسمتی از آن را چنین می نویسد: «ای محمّد، معلّم من! مرا

وقتی بیش از پنج سال ندارم تنبیه مکن.» اصل بیان مبارک چنین است: «قُلْ أَنْ يَا مُحَمَّدُ مُعَلِّمِي فَلَا تَضْرِبْنِي قَبْلَ أَنْ يَقْضِيَ عَلَيَّ خَمْسَةَ سَنَةٍ»

و این در حالی است که در منابع تاریخی بهائی که نویسندۀ زُمان ادّعا می کند از آنها نوشته و هیچ مطلب زُمانش بدون سند و مدرک نیست، شیخ عابد نه تنها حضرتشان را تنبیه نکرده بود بلکه نهایت احترام روا می داشت و خود را لایق استادی حضرتش حتّی در همان سنین کودکی حضرتشان نمی دانست. عدم آشنائی آقای عبدالکریمی با معارف و حقایق آثار بابی و بهائی و یا قصد عمدی ایشان باعث شده آیه «بیان عربی» را با تحریفات و جَعَلِیَّاتِ تنبیه و فلک بستن حضرت باب ربط دهد! حال آن که این حکم در «بیان عربی» و نیز در «بیان فارسی» هر دو آمده و در همان جا ذکر شده مقصود این است که مبادا موعودِ دیانتِ بابی یعنی حضرت مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ / بهاءُ اللهُ، در ایّام کودکی خود قبل از این که اظهار امر فرماید ناخواسته بدون این که دیگران حضرتشان را بشناسند مورد آزار قرار دهند. همچنین با این حُکمِ روشِ غلطِ تربیتی تنبیه بدنی کودکان و دانش آموزان را که امروزه توسط متفکرین جهان نیز مردود اعلان شده است، نسخ و منع و نهی می فرمایند. آقای عبدالکریمی چنان که در قسمت اوّل این مقال مفصّلاً ذکر شد در کلّ متن زُمان می کوشد حضرت باب و حالات بی نظیر معنوی و عبادی شان را حتّی در سنین کودکی، اَسْتَغْفِرُالله وارونه و غیر عادی و منفی و بشری و توهمی و دارای نقائص اخلاقی و رفتاری نشان دهد.

چنان که بدین منظور، در صفحه ۱۰۳ می نویسد در مکان مکتب شیخ عابد چند قبر بود و وجود قبرها و فضای مدرسه بخصوص روزهایی که درس مربوط به مرگ بود و آیاتی درباره مرگ و زندگی و عالم برزخ و قیامتِ صُغری و قیامتِ کُبری تدریس می شد ذهن و احساس درون گرای حضرت باب همواره به گونه خاصی معطوف به مسأله مرگ، روز قیامت، نحوه عبور از پُل صراط و پاسخ گویی به پرسش های نکیر و منکر بود! یکی از مقاصد اصلی نویسندۀ زُمان از نوشتن این قبیل تحریفات همان

طور که قبلاً نیز- مثل مورد شماره ۱۹ در فوق- بیان شد و در صفحه ۱۰۵ زمان و نیز سطور اولیه صفحه ۱۰۶، خود ایشان بوضوح آن را بیان کرده- و نگارنده آن را در مورد شماره ۲۳ درج نمود- این است که ادعای قائمیت و مظهریت حضرت باب را ادعایی توهمی و بشری جلوه دهد که حتی از طفولیت نیز در مخیله حضرتشان شکل گرفته بوده و در نوجوانی و جوانی و قبل از اظهار امر در ۲۵ سالگی، حضرتشان خود را از جمله با استغراق در زیارت ادعیه و عبادات کثیر و انجام تمام و کمال فرائض دینی برای آن آماده می کردند!

۲۲- در صفحه ۱۰۵ نیز که راجع به ایام بوشهر که حضرتشان در تجارتخانه دائی های شان مشغول بودند آقای عبدالکریمی همان رویه را ادامه داده می نویسد به واسطه مرآوده با اهالی عرب زبان منطقه، حضرت باب عربی را به نحو ساده و محاوره ای و ناقص آموختند! این ادعا ایشان را هم نزدیک به نویسندگان ردیه هایی می کند که به آثار عربی- و نیز فارسی- حضرت باب ایرادهای صرف و نحوی گرفته اند حال آن که آثار ایشان اکتسابی نبوده بلکه وَحی رَبّانی بوده است و چنان مُستحکم و نافذ و مُعجزآسا بوده است که علمای دینی بزرگی را که هر یک آشنایی کامل با صرف و نحو عربی داشته اند شیفته و مؤمن به حضرتش نموده بطوری که بعضی از ایشان در راه عشق و عبودیتش جان بر کف نهاده تقدیم آستان حضرتش کردند و از قضا خود آقای عبدالکریمی نام نامی و فداکاری های بعضی از ایشان را در زمان خود ذکر کرده است. درباره ایرادات صرف و نحوی به آثار حضرت باب- و نیز حضرت بهاءالله- چون نگارنده قبلاً در کتاب «طلوع عشق»^{۲۴۴} توضیحاتی تقدیم کرده بود، در اینجا قسمتی از آن را می آورد^{۲۴۵} تا معلوم گردد آیات حضرت باب وَحی فِطریِ اِلهی بوده است و نه به قول آقای عبدالکریمی «ساده و محاوره ای و ناقص همچون اهالی عرب زبان بوشهر و آن منطقه»، و تا روشن شود علی^{۲۴۶} آن ایرادهای ناوارد صرف و نحوی چه بوده است.^{۲۴۷}

«خود حضرت باب در مورد یکی از علل ایراد به آیاتشان، از جمله می فرمایند که در اثر سرعت نزول و کثرت آواز گاه آنها که آثار را استنساخ کرده اند بعضاً دچار اشتباه در ثبت صحیح کلمات و آیات شده اند به طوری که در نسخه های خطی چنین اشتباهاتی ملاحظه می شود. به عنوان نمونه حضرت باب در تفسیر سوره کوثر که خطاب به آقا سید یحیی دارابی ملقب به وحید، از اجله علمای عصر خود، فرزند آقا سید جعفر کشفی معروف، بود و از طرف محمد شاه قاجار برای تحقیق در امر حضرت باب مأمور گشت و به آن حضرت مؤمن شد و در راهش شهید گردید، چنین می فرمایند: «و کُلُّ مَا رَأَيْتَ مِنْ آيَاتِي قَدْ افْتَرَى الْمُفْتَرُونَ فِيهَا وَ بَعْضٌ مِنْهَا لَمْ يَقْدِرِ الْكَاتِبُونَ أَنْ يَسْتَنْسِخُوا صُورَ الْوَاقِعِ وَ لِذَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهِ لَحْنٌ وَ بَعْضٌ يَقُولُ لَيْسَ فِيهَا رَبْطٌ فَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَمَلِهِمْ وَ افْتِرَائِهِمْ وَ كَلَّمَا تَرَى مِنَ الْآيَاتِ بِغَيْرِ ذَلِكَ النَّهْجِ الْعَدْلِ فَإِنِّي أَنَا بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»^{۲۴۸} [مضمون: و کل آنچه از آیات مرا دیدی، افترا زندگان در آن بهتان بستند، و بعضی از آیات را کاتبین نتوانستند به شکل واقعی آن نسخه نویسی کنند و لذا مردم می گویند در آن اشتباهات اعرابی وجود دارد و بعضی می گویند آیات به هم ربطی ندارد. پس، از عمل و تهمت ایشان به خدا پناه می برم. و هر آنچه از آیات مرا به غیر از این روش و راه درست و صحیح دیدی همانا من از مشرکین (که تهمت این چنینی زده اند) بیزار و بر کنار هستم]. و به همین علت بود که عالم بزرگی چون جناب وحید، مخاطب تفسیر سوره کوثر، آن «نهج عدل» آیات مبارکه در امثال تفسیر سوره کوثر را ملاحظه نمود و نه تنها ایرادی در آن آیات ندید، بلکه بر حقانیت آن اعتراف نمود و موقنانه در راه آن نیز شهید شد و بدیهی است که شهادت علمای بزرگی چون او که به مُرَكَّبِ خون خود چنین اعترافی کردند، فارق حقیقت امر بابی و آیات و تعالیم آن، از افترای مُفترین در ردیه ها می باشد. تنها نکته ای که به این حقیقت باید اضافه نمود آن که ممکن است بعضی بگویند پس

علت ملاحظه بعضی موارد خلاف قواعد ظاهره صرف و نحو عربی در آثار حضرت باب و (یا حضرت بهاء الله) چیست؟ نفس مقدّس حضرتشان در «صحیفه العدل» چنین توضیح می فرمایند: «و این که در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی به خلاف قواعد اهل سُبُحات، جاری گشته لِاجَل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل، اخذ آیات و علوم نکرده بل به نور الله صدر آن منشرح به علوم الهیه شده و حکم تبدیل را به شأن بدیع و خلاف قواعد را به قاعده الهیه راجع نمایند چنانچه امثال این کلمات که در کتاب الله اکثر مِنْ أَنْ يُحْصَى نازل شده چنانچه کلمه ای که مقام آن تأنیث است خداوند عالم ضمیر مذکر نازل فرموده فی قَوْلِهِ «وَ كَلِمَةً مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ» و در مقام صفت مؤنث «اِحْدَى الْكَبْرِ» نازل فرموده فی قَوْلِهِ جَلَّ وَ عَلا «إِنَّهَا لِاحْدَى الْكَبْرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ»... و چنانچه نازل فرموده به خلاف قواعد کُلِّ اهل عالم این کلمه را «إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ»^{۲۴۹}

و نیز حضرت باب در کتاب «بیان فارسی»، باب اول از واحد دوّم می فرمایند:

«اگر نکته گیری در اعراب قرائت یا قواعد عربیت شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می شود نه آیات بر آنها جاری می شود و شبهه ای نیست که صاحب آیات نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجّتی نزد اولوالکباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست...»

و نیز می فرمایند:

«فَإِنِّي لَعَمْرُكَ مَا قَرَأْتُ حَرْفًا مِنْ ذَلِكَ الْعِلْمِ الْبَيَانِ وَ لَا أَعْلَمُ الْيَوْمَ حَرْفًا مِنْ قَوَاعِدِ أَهْلِ الْبَيَانِ وَ مَا كَانَ عِنْدِي مِنْ قَبْلُ كُتُبٌ عِلْمٍ حَتَّى اسْتَحْفِظَ الْكَلِمَاتِ وَ لَا لِي سَبَبٌ فِي هَذَا الْعَطَاءِ مِنَ الرَّحْمَنِ إِلَّا فَضْلُ اللَّهِ وَ جُودُهُ وَ إِنَّ الْيَوْمَ لَوْ يَسْأَلُ مِثْلُ جَنَابِكَ عَنِّي فِي سُؤْنَاتِ الْعِلْمِيَّةِ الْمَسْطُورَةِ فِي الْكُتُبِ فَوْ رَبِّكَ لَا أَعْلَمُ بَلْ وَ لَا الصَّرْفَ وَ لَا النَّحْوَ وَ بِذَلِكَ أَفْتَحُزُ وَ بِهِ أَحْتَجُّ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَي الْكُلِّ.»^{۲۵۰} [مضمون به

فارسی: پس بدرستی که قَسَم به جانت من حرفی از آن علم بیان نخواندم و امروز حرفی از قواعد اهل بیان نمی دانم و من از کتاب های علمی نداشتم تا این که کلمات را از بر نمایم و مرا در این بخشش از [خداوند] رحمان علّتی نیست مگر فضل خدا و جودش و بدرستی که امروز اگر کسی مثل جناب شما از من در شؤون علمی نوشته شده در کتاب ها بپرسد، پس قَسَم به پروردگارت نمی دانم بلکه صرف و نحو هم نمی دانم و به این خاطر افتخار می کنم و به آن در روز قیامت خداوند را دلیل می آورم بر کُلّ.

و نیز می فرمایند:

«إِنَّكَ يَا إِلَهِي تَشْهَدُ أَنَّ السَّائِلَ قَدْ أَرَادَ فِي الْجَوَابِ سُئَلَ الْمُجَادَلَةَ عَلَى شَأْنِ الْقَوْمِ وَ إِنِّي مَا أَدْرِي طُرُقَ عِلْمِهِمْ فِي اصطلاحِ الْفِقْهِ وَ تَرْكِيْبِ الْعِبَارَةِ وَ تَصْرِيْفِ الصِّيْغَةِ وَ إِثْبَاتِ النَّتِيْجَةِ بَعْدَ ذِكْرِ الْمُقَدِّمَتَيْنِ وَلَكِنْ لَأَعْلَمُ أَنَّ تِلْكَ الْآيَةَ لَمَّا ظَهَرَتْ فِي خَطِّ الْأَسْتِوَاءِ مِنْ شَوَاهِدِ الْفِطْرَةِ يُصَدِّقُهَا كُلُّ ذِي عِلْمٍ بِمَا اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ مِنَ الْقَوَاعِدِ الشَّيْخِيَّةِ مِنْ عِلْمِ النَّحْوِ وَ الْمَعَانِي وَ الصَّرْفِ وَ الْعَرُوضِ وَ الْمَنْطِقِ وَ الْأُصُولِ وَ مَا كَانَ دَأْبَ الْعُلَمَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ مِنْ آيَاتِ الْعَرَضِيَّةِ الْمُصْطَلَحَةِ بَيْنَهُمْ وَ إِنِّي بَعَزَّتْكَ لَا أَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ عِلْمِ الرُّسُومِ وَ لَا أَرَى لِعِلْمِهَا فَضْلاً عِنْدَكَ لِأَنَّ مَا سِوَاكَ بَاطِلٌ مُضْمَلٌ لَدَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ.»^{۲۵۱} [مضمون به فارسی: بدرستی که تو ای خدای من می بینی که سائل در جواب راه های مجادله طبق رفتار قوم را اراده کرد و خواست و بدرستی که من راه های علم ایشان را در اصطلاح فقه و ترکیب عبارت و صرف صیغه [افعال] و اثبات نتیجه بعد از ذکر دو مقدمه [در استدلال] نمی دانم ولی هرآینه می دانم که این آیه چون در خط راستی و اعتدال از شواهد فطرت ظاهر شد آن را تصدیق می کند هر صاحب علمی به آنچه که نزدش ثابت شده از قواعد شیخیه از علم نحو و معانی و صرف و عروض و منطق و اصول و آنچه عادت علماء و حکما از آیات عرضیه مصطلح بینشان است. و بدرستی که من قَسَم به عزّت چیزی از علم رسوم نمی دانم و در دانستن آن فضلی نزد تو نمی بینم زیرا که آنچه غیرتوست باطل و نابود است نزد روی کریم تو.] و نیز: «وَ إِنِّي كُنْتُ مِنْ قَبْلُ بِشَأْنِ لَا أَعْلَمُ حَرْفًا مِمَّا أَنَا عَالِمٌ بِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْحُجَّةَ لَنْ يَقْدِرَ النَّاسُ أَنْ يُعْرِضُوا عَنْهَا إِلَّا أَنْ يُسَلِّمُهَا.»^{۲۵۲} [مضمون به فارسی: و بدرستی که من قبلاً طوری بودم که حرفی از آنچه که امروز آن را می دانم، نمی دانستم و به تحقیق که خداوند [برای من] حجتی قرار داد که مردم قادر نیستند از آن اعراض کنند مگر این که آن را بپذیرند.]

و نیز در «صحیفه العدل» می فرمایند:

«در أَعْمَیِّین [غیر عرب] نشو و نما نموده و در بین آثارِ حَقِّه نزد اَحَدی تَعَلَّم نگرفته بَل اُمّی صرف

بوده.» ۲۵۳

۲۳- و اما تقریب آقای عبدالکریمی به ردّیه نویسان شیعی که نمونه اش در مورد شماره ۲۲ عرض شد، در صفحه ۱۰۵ زمان آشکارتر می گردد، آنجا که درباره دوران حضرت باب در بوشهر علی رغم اعتراف به درستکاری حضرت باب در امر تجارت، ادّعائی را مطرح می کند- که بنده در مورد شماره ۲۱ نیز به آن اشاره نمود- و با تغییر و تحریف مندرجات تاریخ نبیل- و احتمالاً کتاب «حضرت اعلی» از جناب بالیوزی و کتاب «حضرت باب» از جناب محمّد حسینی- چنین می نویسد: «یکی از عادات سیّد علی محمّد، که از همان آوان نوجوانی در وی مشهود بود، پرداختن به عبادت های بسیار زیاد و طولانی بود که گاه از نظر افراد امری غیرعادی و نامتداول می نمود. او علاوه بر عبادت های طولانی، به ریاضت های سخت نیز می پرداخت. زیرا خودش را مُرشد و از هدایت کنندگان خلق می دانست و از همان کودکی همواره آرزو داشت که همچون اجدادش، حضرت رسول الله صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ و امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام باشد. در تابستان های داغ بوشهر، ظهرها، که هوا بی نهایت غیرقابل تحمل می شد، علی محمّد به بام تجارت خانه رفته نمازش را در زیر تابش تموز با تائی و انجام کامل نافله ها می خواند، و گاه ساعت ها در زیر آفتاب به عبادت و خواندن دعاها می پرداخت. لسان المُلک کاشانی، نویسنده ناسخ التّواریخ، می گوید علی محمّد، "مغزش از این آفتاب گرم متأثر شده بود". از دیگر عادات وی آن بود که پیوسته در مجالس روضه حاضر می شد و مصائب وارده بر حضرت سیّدالشّهداء علیه السَّلَام را استماع می کرد و به نحو غریبی آن چنان بر مصائب آن حضرت و خاندان گرامی اش می گریست که تنش به رعشه می افتاد. همچنین از دیگر عادت هایش آن بود که لب هایش پیوسته حرکت می کرد و زیر لب پیوسته ذکر می گفت. علی محمّد از آنجا که شیرازی

بود، با دیوان حافظ اندک انسی داشت و گاه با خواندن اشعار حافظ به وجد می آمد و گاه نیز اشک می ریخت.» [ذکر دیوان حافظ و... در تاریخ نبیل و دیگر تواریخ نشده]

در قسمت اول این مقال توضیح داده شد که علی رغم ادّعی آقای عبدالکریمی مبنی بر استفاده از اسناد و منابع درونی بابی و بهائی برای نوشتن زُمانشان می بینیم ایشان از ردّیه ناسخ التّواریخ نقل قول می کند، و علی رغم ادّعی بی طرفی آقای عبدالکریمی در نوشتن زُمانشان که «به هیچ وجه در صدد حمله یا دفاع از یک دین یا فرقه خاص نیست» و علی رغم ادّعی عدم توهین به عقاید ادیان بابی و بهائی، به قول همفکر و طرفدارشان، آقای احمد محبّی، کاملاً پیداست که «دُن کیشوت های ایرانی» ردّیه ای است علیه ادیان بابی و بهائی که با توهین و استهزاء ظریف و لطیف و حَفّی و بعضاً آشکار همراه است؛ به قول ایشان آقای عبدالکریمی «در لفافه ای طنزآمیز بابیت و معتقداتشان را به استهزاء گرفته است.»^{۲۵۴} نقل قول ایشان از ناسخ التّواریخ گویای این حقیقت است.^{۲۵۵}

اما درباره ادّعاهای ایشان درباره دعا خواندن حضرت باب در گرمای بوشهر، نگارنده قبلاً در مقاله ای با عنوان «دعا خواندن حضرت باب رو به آفتاب»^{۲۵۶} توضیح داده است طالبین به آن مراجعه فرمایند. و جالب این است که آقای عبدالکریمی توضیح این حقیقت را در همان تاریخ نبیل مورد استفاده شان خوانده اند ولی طبق معمول نقل قول های ایشان از تاریخ نبیل و دیگر منابع گزینشی و در جهت اثبات زمینه های فکری خودشان است که در قسمت اول این مقال مُفصلاً به آن پرداخته شد. در تاریخ نبیل چنین آمده است:

«حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آن که هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت حرارت می تابید و لکن هیکل مبارک قلباً به محبوب واقعی متوجّه و بدون آن که اهمّیتی به شدّت گرما بدهند به مناجات و نماز مشغول بودند دنیا و هر چه در آن موجود بود همه را فراموش فرموده از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت می پرداختند. پیوسته به طرف

طهران^{۲۵۷} توجه داشتند به قرص آفتاب تابان با کمال فرح و سرور تحیت می گفتند و این معنی رمزی از طلوع شمس حقیقت بود که بر عالمیان پرتو افکن گردید. حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب با نیر اعظم به راز و نیاز می پرداختند گوئی نیر اعظم را واسطه می ساختند که مراتب شوق و اشتیاق حضرتش را به حضرت محبوب مستور برساند. نظر به این معنی بود که هیكل مبارک به شمس متوجه بودند ولی مردم نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند و نیر اعظم را ستایش می کنند با آنکه توجه به شمس ظاهر، رمز از توجه حضرتش به شمس جمال محبوب مستور بود.»

۲۴- در صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ ضمن توضیح عللی انجام حساب و کتاب های تجاری دائی هایشان و تصمیم قطعی برای رفتن از بوشهر به شهرهای زیارتی عراق، نویسنده داستان پردازی کرده، معلوم نیست از چه منبعی، می نویسد حضرت باب می فرموده اند دائی هایشان بیش از اندازه غرق امور دنیائی شده اند و آخرتشان را پاک از یاد برده اند! و از طرف دیگر برای دائی هایشان «بستن خودسرانه تجارت خانه بوشهر کاری غیرعقلانه، غیر منطقی و حتی نوعی جنون و دیوانگی و بازی با سرنوشت کار و کاسبی و معیشت خانواده» بوده است! در اینجا در حقیقت نویسنده زمان حرف دلش را که قبلاً از زبان سپهر در ناسخ التواریخ نوشته بود- **مورد شماره ۲۳** در فوق- بر زبان دائی های حضرت باب گذاشته است **استغفرالله** حضرتشان را دچار جنون و دیوانگی می نویسد! حال آن که به شهادت خود آقای عبدالکریمی **[موارد شماره ۱۸ و ۱۹]** خاندان حضرت باب از مؤمنین و سادات و بعضاً علما و آیات عظام بودند و نه غرق امور دنیائی!

۲۵- از صفحه ۱۰۷ تا صفحه ۱۲۲ جزء شاهکارهای تحریفات نویسنده زمان «دُن کیشوت های ایرانی» است. خلاصه آن این است که حضرت باب از همان کودکی نقشه قائم موعود شدن را می کشیده اند! **سُبْحَانَ اللَّهِ!** خواننده منصف وقتی این صفحات را می خواند از زمینه چینی ها و افسانه سرائی های نویسنده زمان حیرت می کند که چگونه تصوّر و توهم نموده که کودکی در رتبه بشری،

توانسته از همان کودکی چنین دقیق نقشه بکشد که امام زمان شود و از قضا تمام شرایط ظهور را در خود و در نفوس و امور و عوامل بی شمار دیگری که در تحقق ظهور دخیلند ایجاد کند! خلاصه زمینه چینی نویسنده برای این سناریو در صفحات ۱۰۷ تا ۱۲۲ چنین است: ذهن حضرت باب از همان کودکی و قبل از پنج سالگی توسط دائیشان میرزا سید علی که خود یکی از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود و نیز توسط بعضی دیگر از خویشاوندان که مُحِبِّ شیخ و سید بودند با صحبت هایی راجع به شیخ و سید آشنا شده است (!) همچنین در پنج سالگی تا حدود شش هفت سال در دوران مکتب شیخ عابد که او هم از شاگردان شیخ و سید بوده تحت تعلیماتی قرار گرفته اند که ناشی از آراء شیخ و سید بوده (!) و بعد در بوشهر نیز که - به نوشته کتاب «حضرت باب»- از مراکز تجمع طرفداران مسلک آخبری و مکتب شیخی بود حدود شش سال به ریاضت و خواندن و نوشتن دعا پرداخته اند و «بر اساس تجارب خود در معاملات رساله ای نیز به نام «رساله فقهیه» نوشت»، و بعد در دوران کربلا با شرکت در کلاس درس سید کاظم رشتی اطلاعات بیش تری از سبک و محتوای آثار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و نیز بشارات آنها مبنی بر ظهور قائم در سال ۱۲۶۰ ه. ق. را به دست آورده اند و کم کم خود را برای ادعای ظهور در سال ۱۲۶۰ آماده کردند و به مصداق حدیث «در سال غرس، شجره هدایت الهی در جهان کاشته خواهد شد.» درخت نارنجی هم در همان سال در خانه خود کاشتند (!) و همچنین چون می دانستند از شرایط ظهور توانائی حل مشکلات غامضه و رفع شبهات دینی است به تعمق در آنها پرداخته و از جمله بارها و بارها سوره یوسف قرآن مجید را مطالعه نمودند و کوشیدند مسائل مشکل آن را در ارتباط با ظهور قائم حل کنند و خود را آماده ارائه آن حین ظهور نمایند! ای کاش نویسنده زمان از خود می پرسید پس تکلیف تفاسیر دیگر چون «تفسیر سوره کوثر» در پاسخ آقا سید یحیی دارابی ملقب به وحید و «تفسیر سوره وَالْعَصْرِ» برای امام جمعه اصفهان، و رساله «اثبات نبوت خاصه» برای منوچهر خان معتمدالدوله، و دیگر تفاسیر چه می شود؟! حضرت باب آنها را چه وقت از قبل خوانده و از بر کردند تا هنگام نزول به

مشکل برنخورند! سُبْحَانَ اللَّهِ مِنْ جَعَلِ الْمُفْتَرِينَ! حال آن که حضرتشان چنان که در مورد شماره ۲۲ آورده شد، خود در جواب چنین اکاذیب و توهمات و یاوه گویی هایی فرموده اند: «مَا كَانَ عِنْدِي مِنْ قَبْلِ كُتُبِ عِلْمٍ حَتَّى اسْتَحْفِظَ الْكَلِمَاتِ.» [مضمون به فارسی: من از کتاب های علمی نداشتم تا این که کلمات را حفظ و از بر نمایم.]

تمام این توهمات نویسنده زمان به این برمی گردد که ایشان طبق زمینه های فکری و فلسفی شان که در قسمت اول این مقال توضیحش رفت، علی رغم اعتراف به آن همه تقوی و انقطاع و فداکاری و صداقت و خلوص و شجاعت و شهادت و شکنجه و زندان و بلایای بی شمار بابیان و بهائیان، حقیقت ادیان بابی و بهائی را قبول ندارد و شخصیت های آن را مصداق بارز دُن کیشوتیسم و دروغ پردازی و زاده خیالات و توهمات بشری و دارای نتایجی عبث و بیهوده و گمیک-تراژیک می داند. این پیشداوری و عدم درک حقیقتِ اِلَهِیِ اَدیانِ بابی و بهائی باعث پریشانی و اِعجابِ فکری ایشان در برابر حقایقِ مُعجزآسای ظهور حضرت باب شده و کوشیده اِرادَه و نقشَه اِلَهِیِ در ظهور حضرتشان و همه آن حقایقِ ملکوتی را به زیر بکشد و ناسوتی جلوه دهد. به این عبارات در این صفحات بنگرید تا روشن شود: حاج میرزا سیدعلی دائی حضرت باب بخوبی توانسته بود ذهن خواهرزاده اش را از همان اول با تعالیم شیخ و سید آشنا سازد لذا انگیزه حضرت باب برای رفتن به کربلا شرکت در کلاس سید کاظم رشتی بود. در کلاس هم که شرکت می کرد هیچ گاه حرارت و شور درونیش را [برای امام زمان شدن] ابراز نمی کرد! (ص ۱۰۷)؛ در مرقد امام حسین چنان زیارت عاشورا را می خواند و اشک می ریخت که از خود غافل می شد بطوری که دیگر زائرین را تحت تأثیر قرار می داد [اما یک مرتبه آقای عبدالکریمی برای خنثی کردن این حالت می نویسند] اما برخی زائرین نیز از این که با صدای بلند دعا می خواند و آرامش دیگران را به هم می زد دل آزرده می شدند! (ص ۱۰۸)؛ حضرت باب طبق رسم معمول شاگردان به کلاس اساتید دیگر نمی رفت و فقط به کلاس سید کاظم می رفت. (صص: ۱۰۸-۱۰۹)

[ادامه می دهد] وقتی حضرت در عراق مشغول دعا و زیارت و تحصیل بودند مادرشان بشدت نگران بودند و دائی شان را فرستادند تا حضرتشان را به شیراز برگردانند، بخصوص که شایعه شده بود «علی محمد در عراق ادعاهایی کرده است. این شایعات به گوش خانواده نیز رسیده بود... که وی در دعاها می گفت: "خداوندا! مرا در اِحیایِ دینِ جَدِّمِ یاری فرما"، "بار پروردگارا به من توفیق ده تا راهنما و مُرشدِ خلق باشم و آنان را از هلاکت و گمراهی نجات بخشم."، "بار اِلها! مرا بابِ رحمتت بر این خلق قرار ده."... وی گاهی نیز خود را ذکر یا ذکرالله، گاه باب یا بابُ الله و گاه نیز قُرَّةُ الْعَین یا محبوب عالمیان می نامید.» (ص ۱۰۹) خواننده عزیز توجه دارند که اینها زاده تخیلاتِ آقای عبدالکریمی است و منبعی برای آن ذکر نکرده است و جالب است توجه شود اَلقَابِ مزبور بعد از اِظهارِ امر در آثار حضرت باب بیان شده و نه قبل از آن در کربلا! پس و پیش کردنِ وقایعِ تاریخی، و واقعه ای در آینده را در گذشته وانمود کردن و برعکس، نامی جز تحریف آشکارِ لفظی و محتوایی تاریخ و حقیقت ندارد. همچنین می نویسد به این خاطر مردم از شنیدن صحبت های حضرت باب احساس خوبی نداشتند و به علما و مراجع شکایت کردند و لذا حضرت باب کربلا را به سمت جای نامعلومی ترک کردند! جناب سید علی دائی حضرت از حاج سید جواد کربلائی خواهش کرد از نفوذش برای پیدا کردن حضرت باب استفاده کند و وی را برگردانند ولی حاج سید جواد که فامیل حضرت باب بود به خاطر حفظ آبرویش از کارهایی که حضرت باب کرده بود نمی خواست این کار را بکند ولی بالاخره به اِصرار قبول کرد و حضرت را در خانه ای دور افتاده در نزدیکی حصارِ شهر کربلا پیدا کردند و به شیراز برگرداندند! (ص ۱۱۰)

در شیراز پس از چند ماه مجدداً حضرت باب تمایل فرمودند به زیارت عتبات بروند. فاطمه بیگم مادر حضرت وقتی این را شنید «شروع به داد و فغان کرد و مخالفتش را با غوغا و بلوا نشان داد و گفت به هیچ وجه به او اجازه نمی دهد که دوباره به عراق بازگردد. فاطمه بیگم به شدت نگران حال پسرش بود. سکوت های مستمر، گوشه گیری ها، نمازهای طولانی، و خواندن ادعیه ها و زیارت نامه

ها با صدای بلند و اشک های مُدامِ پسر، همه و همه مادر را نگران و مضطرب ساخت و این زن نمی دانست که سرنوشت پسرش به کجا خواهد انجامید.» بعد نویسنده متوهمِ زمان می نویسد چاره کار را در این دیدند که برای حضرت باب همسری بگیرند تا دست از این حرکات بردارد! (صص: ۱۱۰-۱۱۱) سُبْحَانَ اللَّهِ! این سناریوها را نویسنده زمان از کدام منبع می آورد! در کدام منبع روابط خانواده حضرت باب، که دارای فضائی روحانی و احترام و شرافت بوده، چنین تصویر شده؟! بعد می نویسد: «این ازدواج در سال ۱۲۵۹ [اشتباه است در سال ۱۲۵۸ / کتاب «حضرت باب»، ص ۱۶۹] صورت گرفت. در مجلس عروسی، پس از آن که عاقد خطبه عقد را خواند، علی محمد برخاست و در میان جمعیت حاضر در ضیافت، با صدای بلند گفت: "فرشتگان آسمان و بهشتیان! به زمین آیید و گواهی بر ازدواج من باشید." آن گاه رو به همسرش کرده، گفت: "ای محبوبم! این ازدواج لطف بسیار گران قدری برای ذکر [در پاورقی می نویسد اشاره به خود علی محمد] است، آری! این لطف بزرگ ترین لطف است، زیرا از جانب پروردگار، یعنی از جانب محبوب عالمیان است. ای خدیجه! اگر تو از خداوند تبعیت کنی و در مشیت او در راه حقیقت گام برداری، همچون سایر زنان عالمیان خواهی بود... و تو افتخار کن به این که با محبوب عالمیان، محشور و معاشر هستی، محبوبی که خدای بزرگ دوستش دارد. برای تو همین افتخار بس که با کسی زندگی خواهی کرد که از جانب خدای حکیم و حمید است."...

این حقیر حقیقتاً حیران است که چگونه برادر هم میهنم، استاد فلسفه در دانشگاه، نویسنده زمان، این چنین برای اثبات پیشداوری ها و افکار و توهماتشان و برای اثبات بشری بودن جنبش بابی و استغفرالله غیرعادی و متوهم بودن حضرت باب تاریخ را تحریف لفظی و مفهومی می کند! جملاتی که از حضرت باب در جلسه عقد نقل می کند ابداً در آن وقت نقل نشده! این جملات ترجمه مُحَرَّف دارای اشتباه آقای عبدالکریمی از سوره القراة (سوره ۲۸) از کتاب «قَیُّومُ الْأَسْمَاءِ یا همان «تفسیر سوره یوسف» است که بعد از اِظْهَارِ اَمْرِ یعنی سال ۱۲۶۰ ه. ق. نازل شده است. آقای

عبدالکریمی بیاناتی را که دو سال بعد قرار بوده نازل شود، دو سال به عقب می کشد و آن را در سناریوی جلسه عقد حضرت باب آن هم از زبان حضرت باب با صدای بلند خطاب به حضار در مراسم عقد تصویر می کند! شرح صحیح این ازدواج را از جمله جناب نصرت الله محمد حسینی در کتاب «حضرت باب»، صص: ۱۶۹-۱۷۶ نوشته اند. عین بیان مبارک حضرت باب در «قَیُّومُ الْأَسْمَاءِ در صص: ۱۷۵-۱۷۶ منبع مذکور مندرج است. این پس و پیش کردن تاریخ توسط نویسنده زمان حقیر را به یاد نوشته استاد فقیه شهید بهائی، جناب علیمراد داودی استاد فلسفه دانشگاه طهران انداخت. نوشته ایشان با عنوان «تاریخ شکوه می کند» از جمله در سایت «ولوله در شهر» مندرج است.^{۲۵۸} در قسمتی از آن، استاد شهید چنین می نویسند:

«تاریخ بر اساس ترتیب وقایع در زمان استوار است. مراعات این ترتیب را از جمله ارکان تاریخ می توان دانست. کسانی مرتکب اشتباه می شوند، وقایع را پیش و پس می کنند، واقعه متأخر را باز پس می کشند، امر لاحق را بر امر سابق مقدم می گیرند. چنین سهوی تاریخ را تباه می کند. واقعه گذشته را برخلاف منطق تاریخ، نتیجه واقعه آینده می سازد. قلمی که چنین سهوی از آن سرزند تاریخ را درهم می ریزد و تاریخ حق دارد از کسانی که قلم را چنین بی باک می رانند به زبان حال شکوه کند. رکن دیگر تاریخ نقل مطالب از مدارک است. کسانی این مطالب را جا به جا می کنند، در نقل آنها دچار غفلت می شوند، غفلت آنان به امانت شان لطمه می زند، بدین ترتیب مطلبی که در مدرکی نیست به آن مدرک منسوب می گردد.^{۲۵۹} (۱) مُسامحه در صحت روایت پیش می آید. نقل به لفظ با نقل به معنی اشتباه می شود، جزئی از مطلب به کنار می افتد و از همین رو معنی کل آن نیز فساد می پذیرد. اینجاست که بار دیگر روح تاریخ ستم می بیند، زبان به شکایت می گشاید، دعوت به دقت می کند، خواستار امانت می شود.»

باری نویسنده زمان پس از شرح جلسه عقد ازدواج حضرت باب، از نگرانی همسر حضرتشان مشابه نگرانی مادر حضرتشان داستانسرای می کند و می نویسد همسرشان چاره کار را در این دیدند که با تولد فرزندی حالات حضرت باب تغییر کند و «از عزلت و گوشه نشینی برون آید و به

زندگی خانوادگی و کسب و کارش بیش تر توجّه کند.»! احمد پسر حضرت زاده می شود ولی فوت می کند و «علی محمّد برای دلداری خود، در دعاهايش، خطاب به خویشتن، می گفت: "ای ذکرا! در هر آنچه خداوند برای باب الله و خانواده اش مقدر کرده است، آرام و صبور باش. براستی که پسر تو، احمد، هم اکنون با حضرت فاطمه سَلَامُ اللهُ عَلَيْهَا، در آسمانِ اَعْلَى، در بهشت پاک و مُطَهَّر است."» (ص ۱۱۲) حال آن که این مورد نیز مربوط به یک سال بعد، نازل شده در تفسیر سوره یوسف است! (اصل بیان در کتاب «حضرت باب»، ص ۱۷۶ است.)

بعد در صفحه ۱۱۳ ادامه می دهد که حضرت باب با فوت فرزند بیش تر در خود فرو رفتند «و از درون خویش معنایی را برای زندگی اش جستجو می کرد. او از همان کودکی تصمیم گرفته بود که در این عالم خاکی همچون قدسیان و ملکوتیان زندگی کند و به همین دلیل در هر کلام، رفتار و حرکتی، خود را با اُسوه هایش مقایسه می کرد. او سید بود و به او از کودکی گفته شده بود که از نوادگان رسول الله است و وی نیز همواره می کوشید تا لایق این مقام باشد و از همان کودکی بارها و بارها این عبارت را تکرار می کرد: "می خواهم همچون جَدَم رَسولُ اللهُ (ص) باشم"، "می خواهم همچون جَدَم حسین بن علی (ع) باشم."» بعد با ادّعا و اشاره به فضای ذهنی حضرت باب متأثر از مکتب شیخ عابد شیخی و کلاس درس سید کاظم رشتی در کربلا، و آشنایی حضرت باب با مکتب شیخ و سید می نویسد: «به همین دلیل، برای علی محمّد از در و دیوار، از آسمان و زمین، از درون و برون، از شهر و خانه و مدرسه ندای بشارت موعود به گوش می رسید، و کیست که بتواند در درستی و حقیقت آنچه همگان بدان باور دارند، اندک تردیدی نماید! آیا برای اکثر آدمیان حقیقت چیزی است جز آنچه همگان بدان باور دارند؟» بعد اشاره می کند به همین دلیل حضرت باب قبل از شرکت در کلاس درس سید در کربلا از شیفتگان او شده بودند و با درس های سید پیشاپیش آشنا بودند و وقتی سید گفت «موعود از جا بُلقا و جا بُلسا نمی آید» یعنی «موعود در میان ماست» این گونه بین شاگردان تفسیر شد که «موعود یکی از ماست» بعد اضافه می کند از میان شاگردان سید چه کسی

جرات داشت خود را موعودی بداند که طبق گفته تورات «به همراه ابرها خواهد آمد» [نویسنده زمان بازگشت حضرت مسیح بر ابر را با ظهور حضرت قائم اشتباه گرفته] و ادامه می دهد این موضوع «ذهن و احساس علی محمد را به شدت با خویش درگیر ساخته بود.» و چون هیچ یک از شاگردان سید را مصداق موعود بودن ندانست در خود نگریست و لذا با توجه به گذشته خود از کودکی تا حال «چگونه می توانست بپذیرد که کسی از میان شاگردان سید، همان موعود، یعنی فردی بهتر و برتر از او باشد، در حالی که او از کودکی تصمیم گرفته بود همچون قدسیان، زندگی کرده، بهترین باشد؟ وی همه زندگی اش را وقف این آرزو کرده بود که همچون پیامبران و ائمه معصومین زندگی کند، و در دنیای درونی اش خود را می دید که هیچ گاه گامی برنداشته است که عصمت و معصومیت وی را قربانی سازد...»

خلاصه آقای عبدالکریمی می بافد و می بافد تا آنجا که می نویسد حضرت باب «دریافت که بسیاری از» علائم ظهور موعود «با خود وی سازگار است». (ص ۱۱۶) و لذا «او آبستن معنایی شده بود که تولدی دردناک داشت و وی می بایست خود را برای متولد شدن این معنا آماده می ساخت.» به این دلیل مسیر عادی زندگی اش تغییر کرد و کلماتی در کربلا دال بر الهی بودن خود گفت که جاننش را به خطر افکند تا آنجا که مجبور به ترک کربلا شد و سپس در شیراز شروع کرد به تمهید وسائل ظهور زیرا «وی تا زمان ظهور [که ۱۲۶۰ ه. ق. پیش بینی شده بود] کم تر از یک سال فرصت داشت و در این زمان اندک می بایست برای پذیرش رسالت الهی و جهانی اش و اظهار امر، خود را آماده می ساخت. به همین دلیل، بر نمازها، روزه ها، عبادات و خواندن ادعیه هایش افزود و اشک ها و ناله هایش حکایت گر غوغای درونی اش بود. اما کسی هنوز به راز دل او و معنا و مفهوم اعمال و رفتار آگاه نبود. در این مدت کوشید تا با تأمل بر آیات و روایاتی که در باب ظهور موعود وجود داشت به حلّ ابهام مبهمات، رفع شبهه شبهات و برطرف کردن مسائل مشکله ای بپردازد که حتی شیخ احمد و سید کاظم نیز نتوانسته بودند به حلّ آنها اقدام نمایند. [این خود دلیلی است که

آثار حضرت باب وَحِي فطريِ الهی بوده بطوری که حتّی در آثار شیخ و سیّد نیز نبوده است.^[۳۶] حتّی در این فاصله بارها و بارها به مطالعه «سوره یوسف» پرداخت و کوشید تا مشکلات غامضه این سوره، در ارتباط با ظهور موعود را تفسیر و تأویل کند... و... اولین چیزی که به ذهن علی محمّد رسید روایتی از امیرالمؤمنین علی عَلِيهِ السَّلَام بود که فرموده بودند: "در سال غرس شجره هدایتِ الهی در جهان کاشته خواهد شد" به همین دلیل، علی محمّد در حیاط خانه اش درخت نارنجی را به منزله درختِ الهی کاشت تا سال شصت، "سالِ غرس" یعنی سالِ کاشته شدنِ درختِ هدایتِ الهی باشد." (ص ۱۱۸)

و این چنین است که نویسنده زُمان تشبیه وارد شده در حدیث حضرت علی را که عبارت از ظهور حضرت موعود است، به معنی ظاهری کاشتن درختِ نارنج توسط حضرت باب در خانه حضرتشان می گیرد و معلوم نیست تاریخ کاشته شدن درخت نارنج و داستانسرایِ های مزبور را از کدام منبع بیرون کشیده. از همه جالب تر و تعجّب برانگیزتر استغفرالله اضطرابِ آماده شدن حضرت باب برای تفسیر سوره یوسف قبل از آن است که جناب ملاحسین بشرویه ای در شب پنجم جمادی ۱۲۶۰ ه. ق. به حضور مشرف شود و آن را آرزو کند و حضرتشان با سرعتِ قلم و بدون وقفه شروع به نزول آن فرمایند! سعی در بشری جلوه دادن ظهور حضرت باب، نویسنده زُمان را مجبور کرده هر طوری شده همه شرایط و بشارات تحقق یافته در ظهور حضرت باب را که جز به نقشه و تقدیر و اراده الهی نمی توانسته از جمیع جهات متحقّق شود، محصول نقشه حساب شده بشری حضرت باب جلوه دهد! حال آن که این کوششی است که با یک حساب سرانگشتی احتمالات نیز می توان دریافت از عهده نیروی بشری خارج است، و تنها راه این است که نویسنده عزیز قبول کند این همه بشاراتِ تحقق یافته که خودشان هم در زُمان آن را بیان داشته، فقط و فقط به اراده و نقشه الهی می توانسته واقع شود و واقع هم شده است و هم اکنون چند ملیون پیروان آن اهدافِ الهی مشغول به ثمر رساندن آنها می باشند.

باری در صفحه ۱۱۹ داستانسرایّی ادامه می یابد و نویسنده زُمان می نویسد باب که برای اِظهارِ اَمَر خود را حاضر می کرد به این فکر بود که حُب فردی را باید پیدا کند که به او اِظهارِ اَمَر نماید و نتیجه گرفت آن فرد از نامحرمان نمی تواند باشد و باید از شاگردان سیّد کاظم باشد و لذا «هر روز چشم انتظار رسیدن پاره ای از شاگردان سیّد کاظم به شیراز بود.» و از طرفی نیز در کربلا شایعاتی درباره حضرت باب به گوش جناب ملاً حسین بشرویه ای هم رسیده بود که القابی دالّ بر بایّیت بر زبان می رانده اند لذا این امر باعث شد جناب ملاً حسین به بوشهر و از آنجا به شیراز بروند! خلاصه داستانسرایّی نویسنده زُمان می رسد به آنجا که حضرت باب و جناب ملاً حسین همدیگر را در شیراز می بینند. می نویسد به خاطر جای نشستن حضرتشان و جناب ملاً حسین در کلاس درس نگاه جناب ملاً حسین کم تر به حضرت باب افتاده بود و حضرتشان را نمی شناخت ولی حضرت باب او را بارها دیده بودند و می شناختند و لذا خیلی خوشحال شدند که کسی را برای اِظهارِ اَمَر یافته اند و او را برای این منظور به خانه خود دعوت کردند! (ص ۱۲۰)

بعد در صفحه ۱۲۱ نویسنده زُمان ادامه می دهد که پس از اِظهارِ اَمَر حضرت باب، «ملاً حسین به منزله امتحانِ صدقِ ادّعی قائمیّت میزبانانش کوشید دریابد که، صرف نظر از علائم و خصوصیاتِ کلی، آیا دو نشانه از علائم خاصّه ای که خود او برای شناخت موعود در نظر گرفته بود، با میزبانانش انطباق دارد یا نه. به همین دلیل، ملاً حسین از علی محمّد خواست تا به مسائلِ مطروحه در رساله ای که موضوعات مشکله و اقوال متشابه در باب ظهور امام زمان در آن مرقوم شده بود، پاسخ گوید. علی محمّد حتّی لازم ندید که به خواندن رساله مذکور بپردازد چرا که خود او پیشاپیش با همه آن مسائل آشنا بود و، از آنجا که مدّت مدید بر آن مسائل اندیشیده بود، به سهولت توانست، بر اساس آنچه از سیّد کاظم و دیگران آموخته بود و نیز با توجّه به تأملات شخصی خودش، به تأویل و تفسیر آیات، احادیث و اقوال متشابه و رفع ابهامِ مُبهمات و دفع شبهه شبهات بپردازد. برای ملاً حسین این، در حُکم یک معجزه و نشانه ای از برخوردارِ علی محمّد از معرفتی غیبی، باطنی و الهی بود.

نشانه خاصّ دوّم، تقاضای تفسیر «سوره یوسف» از جانب ملاحسین و ارائه تفسیری سریع و بی تأمل درباره این سوره توسط علی محمد بود. علی محمد که بارها و بارها به قرائت «سوره یوسف» و تأمل درباره آن پرداخته بود، به **سائقه قوه خیالش** توانسته بود همه آیات سوره یوسف و همه عناصر داستان زندگی این پیامبر را به نحوی با مسأله موعود و ظهور او ارتباط دهد... علی محمد توانست بسیار سریع و بدون تأملی به نوشتن تفسیر خود بپردازد. نوشتن سریع، بی درنگ و بی تأمل علی محمد، برای ملاحسین نشانه ای از علم لدنی و قلبی و معرفت غیر اکتسابی علی محمد بود... **علی محمد، پس از آن که دریافت از امتحانات ملاحسین سرافراز بیرون آمده است...**

زمان را مناسب دید که به تأسیس امرش پرداخته، ظهورش را اعلام نماید. «خواننده عزیز که با تاریخ حقیقی دیانت بابی آشناست از خواندن این سطور و بخصوص مواردی که با حرف درشت مشخص کرده ام میزان خیال پردازی نویسنده زمان را بیش تر درک می کند. گویی استغفرالله حضرت باب همچون شاگرد یا دانشجویی، قبلاً درسشان را که عبارت از تفسیر و تأویل مسائل مشکله و نیز حلّ معضلات «سوره یوسف» بوده از بر کرده بودند و به محض درخواست جناب ملاحسین به سرعت آنها را نوشتند و از «**امتحان سرافراز بیرون**» آمدند و منبع سرچشمه تفسیرشان نیز «سائقه قوه خیال» بوده است! آن که «سوره یوسف» را خوانده است، راجع به توهمات نویسنده زمان چه خواهد اندیشید؟! **سُبْحَانَ اللَّهِ مِنْ تَوْهَمَاتِ وَ ظُنُونِ الْغَافِلِينَ!**

درباره اصل حقیقتِ الهی آنچه نویسنده زمان در فوق نقشه بشری توهم نموده، مناسب است قسمت هایی از کتاب «**ظهور الحق**»، تألیف جناب فاضل مازندرانی، جلد دوّم، صص: ۷۲-۷۷ را بیاورد تا توهمات ایشان برطرف گردد:

«ولادت آن حضرت به شیراز در خانواده فاطمیّه تجارت و تقوی پیشه در اواخر ایام حیات شیخ [احمد احسائی] واقع شد و حین وفات شیخ شش سال از عمرشان نگذشت و هرچند ایام جوانی را در پیشه تجارتی پدر و اسلاف به سر برده تحصیلاتی جز مشق خط و مقدماتی از فارسی و عربی در نگذراند

و غالب اوقات در طاعات و مناجات مصروف گردید و فقط در حدود بیست و یک سالگی که از سنین حیات سید [کاظم رشتی] چهار سال بیش نماند متجاوز از شش ماه در کربلا به زیارت مقامات متبرکه ائمه و ساعاتی به حضور در محضر درس سید^{۳۱} و حشر با بعضی اصحابش پرداختند و فضائل نفسانیّه و کمالات معنویّه متعالیه بروز و ظهور یافت و صیت و شدت تقوی و کثرت طاعات و جذبّه حالات همه جا پیچید و سید غایت احترام از آن جوان بدیع الخصال نمود بحدی که موجب حیرت اصحاب و اشیاعش گشت و اشارات و حالاتی راجع به مَنْ يَقُومُ بَعْدَهُ [کسی بعد از او قیام می کند] نمود که انطباق بر آن حضرت گرفت و سبب شد که جمع مهمّ از علما و اکابر شیخیّه و اصحاب سید حتی اهل بیتش ایمان به آن بزرگوار آورند و به تواتر حکایت کردند که سید در سنین اخیرّه حیات تمامت دروس و بیاناتش را محصور در قُربِ ظهور موعود و علامات و کیفیّاتش نموده بشارت طلوع انوار و بیم از فتن و امتحانات بی شمار داد و چندان بسطِ مَقال در بیان آن احوال و استدلال به بیانات شیخ و اکابر متقدّمین و آیات قرآنیّه و اخبار مأثوره کرد که در شیخیّه نهضت و انتظار و استعدادی مخصوص حاصل گردید و اعظم و ارکانشان در بلاد ایران و عراق پیوسته سخن در این موضوع گفته ایجاد حال ترصد و انتظار در غالب انام نمودند... و ملا جعفر واعظ قزوینی در رساله به خطش چنین نوشت: "... سید در بیان صفات و احوال موعود منتظر چنین فرمود: "فَاطِمَةُ الْحَسَبِ حُسَيْنِي النَّسَبِ مَا بَيْنَ عَشْرِينَ وَ ثَلَاثِينَ وَ بَدَنُهَا نَهْزُولٌ وَ نَهْ سَمِينٌ قَامَتِهَا نَهْ طَوِيلٌ نَهْ قَصِيرٌ اَعْضَائُهَا بِي نَقْصَانٍ وَ مَبْرَأٌ اَزْ شَرْبِ دُخَانٍ عِلْمُهَا اِلَهِيٌّ وَ نَزْدٌ اِلَى شَيْخِ مَرْحُومٍ وَ سَيِّدٌ تَلْمِذٌ نَكْرَهُ دَوْرَهُ تَحْصِيْلَاتٌ عِلْمِيَّةٌ نَمُوْدَةٌ اَسْتِ وَ تَمَامَتُ صِفَاتُ مَذْكُورَةٍ فِي حَضْرَتِ بَابِ اَعْظَمِ مَجْتَمَعٍ..."

۲۶- در بند ۸ زمان با عنوان «حروف حَیّ» از صفحه ۱۲۳ تا صفحه ۱۴۳ نیز همان تیم بشری و دُن کیشوتی نشان دادن امور ادامه دارد. از آنجا که در قسمت اول این مقال اشتباهات اساسیّه زمینه فکری نویسنده زمان توضیح داده شده، و از آنجا که همه ۵۳ بند زمان «دُن کیشوت های ایرانی» دارای تیم مشابه مذکور و شبیه ۲۵ موردی است که تا حال تقدیم شد، از این به بعد فقط اشاراتی به بعضی نکات مهمّ تر خواهد شد و باقی موارد را خواننده فهیم خود خواهد فهمید.

در صفحه ۱۲۴ می نویسد چون حضرت باب معتقد به رمز و راز حروف و اعداد بود بایستی تعداد مؤمنین اولیّه حتماً ۱۸ نفر می بود. چون پاسخ این موضوع در قسمت اول این مقال آمده به آن رجوع شود. در صص: ۱۲۸-۱۲۹ است که حضرت باب خبر آمدن جناب ملا علی بسطامی را با ۱۲ نفر به شیراز به جناب ملا حسین می دهند و ملا حسین این را هم پیش بینی غیبی از حضرت باب و دلیلی بر صحت ادعای حضرتش می داند. ولی نویسنده زمان وانمود می کند حضرت باب خبر آمدن جناب ملا علی بسطامی با ۱۲ نفر به شیراز را از آشنائی شنیده بوده اند و لذا این پیش بینی ای غیبی نبوده! در صفحه ۱۳۷، سطر آخر و اوایل صفحه ۱۳۸ نویسنده در جهت دُن کیشوت وانمود کردن حروف حَیّ، می نویسد آنان آن چیزی را خواب می دیدند که در بیداری خواهان آن بودند! پاراگراف اول صفحه ۱۳۸ عیناً در مصاحبه آقای عبدالکریمی، که در قسمت اول این مقال مفصلاً مورد بحث قرار داده شد، آمده است و می گوید مرز خیال و واقعیت و خواب و بیداری و عالم رؤیا و عالم واقعیت برای حروف حَیّ فروریخته بود. و این در حالی است که خود آقای عبدالکریمی نیز در آن مصاحبه اقرار می کند که خودش نیز به نوعی دچار چنین حالتی از دُن کیشوتیسم است. در همین راستا، در صفحات ۱۴۱-۱۴۲ وانمود می کند حضرت قدّوس حضرت باب را از روی تحقیقات و نشانه های قبلی شناخت و نه به قوه و ذائقه معنوی! همچنین باید اشاره کرد اعراب و ترجمه بعضی آیات و مطالب عربی توسط نویسنده زمان در این قسمت دارای اشتباه است. در صفحه ۱۴۳ نیز به اشتباه «بجستانی» را «سجستانی» ذکر کرده است.

۲۷- بند ۹ زمان با عنوان «طاهره» است. در صفحات ۱۴۶-۱۴۷- نیز ص ۳۸۵- جناب طاهره را دارای «روح سرکش و عاصی» توصیف می کند و در همین صفحات تصویری از جناب طاهره ارائه می دهد که گویی از زنان غربی که در طهران دیده إلهام گرفته است. می نویسد: «اما روح سرکش و عاصی زرّین تاج [طاهره] به هیچ وجه با فضای زندگی زن ایرانی در دهه های میانی قرن سیزدهم هجری قمری، بخصوص با فضای خشک و متعصبانّه خانه و خانواده اش سازگاری نداشت. شرایط

اجتماعی، و به ویژه جایگاه اجتماعی و دینی پدر، عمو و بسیار دیگری از بستگانش، به عنوان روحانیون بزرگ و شناخته شده، رفتار و نحوه زیستنی را از او انتظار داشت که برایش قابل پذیرش نبود؛ به خصوص که در یکی، دو سفری که وی با پدر و مادرش برای زیارت شاه عبدالعظیم به طهران آمده بود، در راه به یکی، دو زن اروپایی برخورد کرده بود [در صفحه ۳۸۵ این را هم اضافه می کند: «و از زبان خانواده اش درباره آنان چیزهایی شنیده بود»] و نحوه پوشش، حرکات و سکناات این زنان، و به ویژه رفتار همسرانشان با آنها، زرتین تاج را بسیار تحت تأثیر قرار داده بود. وی همواره درباره شیوه زیستن زنان غیر ایرانی و غیر مسلمان که در طهران دیده بود، می اندیشید و نیز درباره چیزهایی که درباره اوضاع و احوال و زندگی آنان از مسافران فرنگ شنیده بود. او همواره از این امر که باید زیبایی خدادادش را در زیر چادر و چارقد از دیگران پنهان سازد ناخرسند بود. اما در این مورد خاص جرئت بر زبان آوردن احساسش را نداشت. به همین دلیل، همواره درباره زندگی و سرنوشت خود و وضع زنان هموطن خود بیانی تند و انتقادی داشت و آرزومند بود که زندگی خودش و سایر زنان ایرانی که آنها را همبند خود می پنداشت، به گونه ای تغییر کند.»

حقیر که از خواندن این صفحات مبهوت شده نتوانست مأخذی برای این که جناب طاهره در یکی دو سفر به شاه عبدالعظیم «در راه به یکی، دو زن اروپایی برخورد کرده بود و نحوه پوشش، حرکات و سکناات این زنان، و به ویژه رفتار همسرانشان با آنها، زرتین تاج را بسیار تحت تأثیر قرار داده بود.» بیابد. حقیقتاً نویسنده زمان این مطالب را از کجا آورده است؟ ای کاش منابع مطالب خود را ذکر می کرد. اساس زندگی جناب طاهره و طلاقشان از همسر و اقبالشان به شیخیه و سپس ایمانشان به دیانت بابی و اقدامات و آثارشان تا شهادتشان در طهران، همه و همه جنبه ایمانی داشته و بطور کلی از مجموعه معارف خالص شرقی شیعه اصولی و اخباری و به تعبیری شیعه شیخی و بالاسری و نیز دیانت بابی نشأ گرفته است، و نه از دیدن یکی یا دو زن غربی آن هم در یکی دو سفر به شاه عبدالعظیم! صرف نظر از این شک بین یک و دوی نویسنده زمان، در اینجا نیز چنان که

در قسمت اول این مقال به تفصیل عرض شد، مشکل پیچیده سنت- مدرنیته است که آقای عبدالکریمی ذهنش دائماً با آن درگیر است و نمی تواند باور کند بدون اقتباس از غرب زنی ایرانی و مسلمان می تواند در مراتب علم و کمالات چنان پیشرفت کند که سنت شکنی نماید.

با این مطلب نگارنده به یاد نویسنده «رگ تاک» افتاد^{۲۶۲} که نکته مهمی را خاطر نشان می سازد و آن این اعتقاد از جهاتی غلط است که گفته می شود «حرکت تغییر و تحوّل فکری و اجتماعی در ایران... فقط در برخورد با مَدَنیّت جدید غربی بوجود آمد.»^{۲۶۳} از آنجا که این نکته در بحث سنت- مدرنیته حائز اهمّیت است- و به تاریخ دیانت بابی هم مربوط می شود- به درد آقای عبدالکریمی و باقی نواندیشان دینی و غیردینی نیز می خورد، عین متن و آدرس آن را^{۲۶۴} بدون ذکر پاورقی های آن که در آدرس مزبور مذکور است، می آورد:

«چنانچه اشاره شد، پس از کسروی نیز برخی پژوهندگان ایرانی در راه گشودن «چیستان» جنبش بابی، به «تعقل تاریخی» کوشیده اند. واری همۀ این «نظریه»ها در این مختصر نمی گنجد. خاصّه آن که چون دقیق تر بنگریم ماهیّت یکسانی را برملا می سازند. این «نظریه پردازان» از یک سو به «نگرش اسلامی» به تاریخ ایران خو گرفته اند و نقش تعیین کننده اسلام در اضمحلال تاریخی ایران و بویژه شیعه گری در دوران معاصر را درنیافته اند، و از سوی دیگر تا حدّی با افکار و تاریخ اروپایی آشنایی یافته، با نخوتی «روشنفکرانه» به درماندگی ایران می نگرند. از آنجا که دردکش اسلامند، از هرچه بوی مذهب دهد، منجرند، و از آنرو که بر باورهای شیعی خود غلبه نکرده اند، تسلط اسلام بر ایران را ابدی می یابند و درماندگی ناشی از آن، نزدشان به خودباختگی و در یوزگی در مقابل «غرب» دامن می زند. چون از میان این دوگانگی های «تیپ روشنفکران» معاصر ایران به جنبش بابی بنگریم، «طبیعی» است که آن را فرقه ای اسلامی و در مقایسه با افکار شسته رفته اروپایی از هر نظر درخور سرزنش بباییم.

اینجا تنها بمنظور آن که برای این «خطای باصره» شاهدی آورده باشیم، به تحلیل تاریخی سرشناس ترین این زمره از تاریخ پژوهان، فریدون آدمیّت، نگاهی می افکنیم. پیش از این اشاره شد، که آدمیّت، باب را «مرد نیک نفسی» یافته، که «در خوی و منش او ستیزگی نبود». همین «شیوه سید

سبب شد که دولت با او به مدارا رفتار کند. فقط ملّایان بودند، که مقام خود را به خطر دیدند و سردشمنی برداشتند.»

آدمیت در مورد نقشی که بابیت می‌توانست در تاریخ ایران ایفا نماید، می‌نویسد: «اگر بابیت در جهت مترقی آن نمو می‌یافت، می‌توانست در سُست کردن زنجیرهای خرافات دینی، سبک کردن تکالیف سخت مذهبی، کاستن فشار روحانیت، برانداختن فساد دستگاه روحانی، و معطوف داشتن تعالیم دینی به بهبود زندگی دنیایی عامل مؤثری گردد.»؛ «مجتهدان که به خون سیّد تشنه بودند، و در عالم فضیلت و فکر و عمل هیچ رجحانی بر او نداشتند، فتوای کشتن او را صادر کردند.»

خواننده دقیق متوجه است که انتظار تاریخی آدمیت از جنبش بابی در مجموع همانست که در بررسی حاضر بیان گشته است! او بدرستی راه درهم شکستن سلطه مذهب قرون وسطایی را دست زدن به یک رفرم مذهبی می‌یابد. برتری باب بر دشمنانش در «فکر و عمل» و مسالمت‌جویی او را نیز دریافته، به نقشی که «سُست کردن زنجیرهای خرافات دینی» و «بر انداختن دستگاه روحانی» در بیداری مردمان دارد، واقف است. او حتی جنبش بابی را با رفرم مذهبی لوتر مقایسه می‌کند، اما شیفتگی‌اش برای هر آنچه از اروپا برخاسته، اجازه نمی‌دهد که همین مکانیسم را در جنبشی برآمده در ایران بیابد: «اما این مستلزم آن بود که به صورت جنبش اصلاح دین (مانند پروتستانیسم) ظهور یافته باشد. ولی چنین نبود. فرقه تازه‌ای بود ساخته عقاید کهنه گذشتگان، و کتاب جدیدشان مشحون از خرافات پیشینیان.»؛ «افکار سیّد تازگی نداشت، و قسمت اعظم نوشته‌هایش در عالم دانش و اندیشه سخنان بی‌مغز و موهوماتِ صرف است. اما در میان آن اَنبانِ پُر از کاه... چند دانه گندم هم پیدا می‌شود، که همان جهت مترقی آن دو فرقه را در آغاز ظهورشان می‌سازد. این جنبه تجدّدخواهی، در واقع عکس‌العملِ اربابِ نسبتاً روشنفکر دین بود، علیه تعصب و تاریکی که دستگاه روحانی را یکسره فرا گرفته»

اگر فریدون آدمیت آثار مارتین لوتر و دیگر رهبران پروتستانیسم را مطالعه کرده بود، شاید در می‌یافت، که پروتستانیسم نیز «فرقه تازه‌ای بود، ساخته عقاید کهنه گذشتگان و مشحون از خرافات پیشینیان»، که در آن حتی همان «چند دانه گندم» هم یافت نمی‌شد! حیرت‌انگیزتر آن که آدمیت به

یک باره این خط فکری را رها می‌کند و اصولاً منکر می‌شود که بابت، «نهیضت دینی» است! «باری بابت هرگاه به عنوان نهیضت اصلاح دین ظاهر شده بود، معنی دیگر داشت. نه تنها با روح زمان سازگار بود، دست‌کم دولت وقت که در پی کاستن نفوذ روحانی و برانداختن خرافات پرستی بود، در باطن از آن پشتیبانی می‌کرد، و سید باب سرنوشت دیگری در پیش داشت. اما این فرقه جنبه سیاسی به خود گرفت و سران بابیه به شورش مسلحانه برخاستند و با حربه تعصب به میدان نبرد آمدند.»

آدمیت به خواننده بدهکار می‌ماند، که «نهیضت اصلاح دین» ایران می‌بایست به چه شکل و محتوایی ظاهر گردد؟ آیا به نظر او ایرانیان باید پروتستانیسم را هم مانند «فکر دمکراسی» از غرب وارد کنند؟ واقعیت اینست که او اصولاً ایرانی را لایق و قادر به برانگیزاندن جنبشی ترقی‌جویانه نمی‌داند؛ چنان که بارها تکرار کرده است: «حرکت تغییر و تحوّل فکری و اجتماعی در ایران... فقط در برخورد با مَدَنیّت جدید غربی به وجود آمد.»

واقعاً پرسیدنی است که آدمیت از چه موضعی بر جنبش بابی تاخت می‌آورد؟ در جستجوی جواب این سؤال که روشن‌کننده واقعیتی دردناک است، به نظر او درباره علت گرویدن ایرانیان به جنبش بابی دقیق‌تر شویم. او در این باره همان نظر کسروی را تکرار می‌کند: «در شناخت گرویدن مردم به بابیه و از خودگذشتگی آنان، هیچ لازم نیست، در جست و جوی علل فوق‌العاده‌ای برآئیم. تلقینات دینی، توده بی‌دانشی را که ذهنشان طی قرون پرورش یافته تعصب و اوهام باشد، به آسانی به هیجان می‌آورد و چون عقل زائل گشت و شور بر شخصیت و روان آدمی غلبه یافت، او را آماده هر عملی می‌گرداند.»

تحقیری که آدمیت نثار «توده بی‌دانش» ایرانی می‌کند، او را در موضع اسلامی قرار می‌دهد. این موضع زمانی روشن‌تر می‌شود که با ریشخند به جنبش بابی توأم گردد: «بنیانگذاران بابیه را اعتقاد این بود که آئین جدید، عالمگیر خواهد گشت. پس کاری که به اعتقاد مسلمانان صد و بیست و چهار هزار دین‌آور... در انجام آن فرومانده بودند- حالا به دست سید علی محمد شیرازی و ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی زنجانی تحقق می‌پذیرفت.»!

برای محقق ما، تنها «اعراب بادیه‌نشین» جهانگیری می‌توانستند، و قیام گروهی از بهترین فرزندان ایران‌زمین در تاریک‌ترین لحظات تاریخ ایران، سزاوار سرزنش و تمسخر است! روشن‌تر بگوییم، صرف

نظر از آن که بابیان چه می‌گفتند و چه می‌کردند، اگر فریدون آدمیت براستی دردکش اسلام بود و بر موضع دفاع از منافع ملی و تاریخی ایران قرار داشت، همین که نهضتی برخاسته از ایران، چنین دشمنی خونبار متولیان اسلام را متوجه خود ساخت، می‌بایست دست‌کم او را به همدردی با آن برانگیزاند! آری، حتی اگر فرض کنیم «توده بی‌دانش» و «زائدالعقل» ایرانی به جنبش بابی پیوسته بودند، میهن دوستی ایرانی حکم می‌کرد، که از آنان در مقابل دشمنانشان، که در حال تمام کردن کار ایران بوده و هستند، دفاع کنیم!

اما چه جای چنین انتظاری؟! آدمیت کمی دیرتر همان دو کلمه‌ای را هم که در ستایش باب گفته است، با پرداختن یک «سناریوی خیانت» نقش بر آب می‌سازد. «کتاب بیان را سید باب آورد، ولی رشته کار از دست خودش خارج گشت و به دست سه تن از پیروان او افتاد که سخت متعصب و ستیزه‌جو بودند. (ملا حسین بشرویه‌ای، قدّوس و حجّت). آن سه نفر علم طغیان را علیه حکومت برافراشتند تا دولت موجود را براندازند.»

به نظر آدمیت نزدیک‌ترین و فداکارترین پیروان باب، به او خیانت کردند و او ضعیف‌تر از آن بود، که از این جلو گیرد! آدمیت نمی‌خواهد یا نمی‌تواند ببیند، که درست «مسالمت‌جویی و نیک نفسی باب» او را به «رهبر» جنبش بابی بدل می‌ساخت و پیروانش را که در حدّ او بدین ویژگی دست نیافته بودند، در مدار نفوذ معنوی‌اش قرار می‌داد.

مختصری که گذشت تنها از این رو بود که نشان دهیم، چگونه دآوری در باره رستاخیز بابی، درست به خاطر ماهیت این جنبش در راستای تداوم فرهنگ ایرانی و انسانی، پژوهشگر را بطوری اجتناب‌ناپذیر و شگرف به انتخاب میان «ایرانی» و «اسلامی» وامی‌دارد و اگر این واقعیت «دردناک» را درباره پژوهشگر عالی قدری چون آدمیت نشان می‌دهیم، به هدف تأکید بر ناگزیری این انتخاب است.

گسترش وسیع بابیت در میان همه اقشار اجتماعی ایران و سمتگیری تاریخی جنبش بابی، پژوهنده را به نحوی اجتناب‌ناپذیر در مقابل این دوراهی قرار می‌دهد، که یا آن را در بطن مبارزه فرهنگی رهایی‌بخش مردم ایران بیابد و یا به کوچک‌ترین انحرافی به اعماق انسان‌ستیزی شیعه‌گری درغلطد. آدمیت که جهان وطنی ایرانی را در نزد بابیان به جهانگیری تعبیر می‌کند، بلافاصله تداوم آنرا

در «بهائیت»- به شیوهٔ ردیه‌های آخوندی- با خیانت به وطن یکی می‌گیرد و در قدم بعد بدانجا می‌رسد که چنین می‌نویسد: «بهائیان و جهودان در ایران منفورترین مردم بشمار آیند.»

آخر دردناک نیست که چنین پژوهشگری ایران دوست دربارهٔ جمعی از هموطنانش چنین می‌نویسد؟ بهائیان به کنار، دربارهٔ «جهودان» پرسیدنی است که چه کسانی و به چه حقی اینان را «منفور» می‌دارند؟ تا آنجا که به مردم و تاریخ ایران مربوط است، یهودیان به دعوت کورش کبیر به سرزمین ما آمدند و از هزار سالی پیش از حملهٔ اعراب تا به امروز، در میان دیگر ایرانیان خدمت‌هایی عظیم به فرهنگ و علم ایرانی (از جمله در پزشکی) کرده‌اند. از دیدگاه منافع ملی ایران پرسیدنی است، که ایرانیان یهودی آیین، کدام جنایت و خیانت را به تاریخ و دیگر ایرانیان نموده‌اند، که محقق دانشمند ما چنین می‌گوید؟!

واقعاً باید باور کرد که فریدون آدمیت «دبیر شورای نویسندگان ایران» با آن همه شیفتگی برای «فکر دمکراسی» و «مدنیّت اروپایی» نمی‌داند، که کدام «اروپاییان» دربارهٔ یهودیان چنین سخن گفته‌اند و انتشار چنین «حرفی» در اروپا جرم محسوب می‌شود؟!«

نویسندهٔ زمان در ادامهٔ فرضیّات خود، در صفحات ۱۴۸-۱۴۹ برای آن که گرایش جناب طاهره به شیخیّه و سپس ایمانشان به حضرت باب را بشری نشان دهد و نه از روی تحقیق و ایمان، پس از این ادّعا که زندگی ایشان و شوهرشان به خاطر اختلافات حالتی فاجعه آمیز و مصیبت بار می‌گیرد، چنین داستان سرائی می‌کند: «زرّین تاج، به دنبال راه گریزی بود اما هیچ راهی متصوّر نبود. او حتّی به پنجره یا روزنه ای برای نفس کشیدن و استشمام یک هوای تازه خرسند بود. اما دریغ از یک پنجره! حتّی دریغ از یک روزنه! وی به یک ایمان یا اندیشهٔ تازه نیز می‌توانست دل خوش باشد. اما در کویر برّهوتی که او و سایر زنان ایرانی در آن سال‌ها می‌زیستند، کجا می‌شد نسیم یک ایمان یا اندیشهٔ تازه ای را یافت؟ اما حادثهٔ بسیار ساده ای مسیر زندگی زرّین تاج را تغییر داد. در یکی از روزها که به خانهٔ خواهر کوچکش، مرضیه، رفته بود، از سر بی پناهی، مشغول ورق زدن کُتبی شد که در کتابخانهٔ شوهر خواهرش، میرزا محمّد علی قزوینی، وجود داشت. زرّین تاج، که خود اهل قلم و

کتاب بود، همواره در لابلای کتاب ها راه گریزی را می جست. او امیدوار بود تا شاید این کتاب ها راهی برای آزادی و روزنه ای برای نفس کشیدن نشان دهند. اما وی از آن کتاب ها که غالباً نیز به زبان عربی بود چیزی سر در نمی آورد. تنها برای تفنّن و غلبه بر حزن و اندوه مُزمن خود به توّرّق یا جا به جا کردن کتاب ها مشغول بود. اما ناگهان بر جلد پاره ای از کتاب ها، نگاهی به نام های شیخ احمد احسائی و سیّد کاظم رشتی افتاد... بدین ترتیب بود که زرّین تاج با بشارت شیخ احمد و سیّد کاظم مبنی بر ظهور عن قریب موعود آشنا شد و به این بشارت ایمان آورد... توانست به یک ایمان تازه، که سخت بدان نیاز داشت، دست یابد.» و از عجایب، همان طور که ملاحظه شد، این است که ضمن این داستان سرائی، برخلاف همه محققین بابی و بهائی و غیر بابی و غیر بهائی زندگی جناب طاهره، علی رغم این که جناب طاهره را «اهل قلم و کتاب» می گوید، ادّعا می کند جناب طاهره از آن کتاب ها که غالباً نیز به زبان عربی بود چیزی سر در نمی آورد! حال آن که هم عربی خوب می دانستند و هم علوم دینی را، و آثار عربی ایشان موجود است.^{۲۶۵}

در صفحه ۱۵۲ کلمه ای از شعری منتسب به جناب طاهره «لَمَعَاتُ وَجْهَكَ...» را ننوشته و اِعراب آن هم دارای اغلاط است. همچنین در همین صفحه علّت داده شدن لقب «طاهره» را چنین توهم می کند: «از آنجا که علی محمّد شیرازی نیز، گاه در مناجات ها و مکتوباتش، خود را قُرّة العین می نامید، به زرّین تاج، که قبلاً به واسطه سیّد کاظم رشتی قُرّة العین لقب گرفته بود، لقب «طاهره» را داد و از آن پس این زن با این نام شهرت یافت.» حال آن که علّت این نبود.^{۲۶۶}

۲۸- در صفحه ۱۵۴ می نویسد: «... در خطبه های نماز جمعه، علی محمّد رو به یارانش کرده گفت...» حال آن که در مثلاً «تاریخ نبیل» ذکری از نماز جمعه نیست! بلکه در تایخ نبیل آمده: «... آن گاه سایر حروف حی را احضار فرمودند و هر یک را به طرفی مأموریت دادند و در حین وداع و خداحافظی به آنها فرمودند...» در صفحه ۱۵۸ در جریان بردن جناب قدّوس با خود به سفر حجّ و

فرستادن جناب ملاً حسین از جمله به طهران برای ابلاغِ امر، نویسندهٔ زمان تلقین می کند که جناب ملاً حسین از این که حضرت باب او را برای همراهی سفر حجّ انتخاب نکرده اند و جناب قدّوس را با خود بردند «اندکی دل آزرده شده بود.» حال آن که جناب ملاً حسین در طول سال های ایمان خود تا یوم شهادت عاشق و مُطیعِ مَحْضِ اوامرِ مولایش بود. این داستانسرائی ها و تحریف تاریخ ناشی از همان بشری انگاشتن ظهور و وقایع آن است و نه الهی بودن آن.

۲۹- در صفحهٔ ۱۶۵ اشتبهاً حاج سیّد جواد کربلایی را پسر میرزای شیرازی می نویسد، حال آن که هر دوی آنها پسرعموهای پدرِ حضرت باب بوده اند. میرزای شیرازی فرزند میرزا محمود بن محمّد اسمعیل حسینی شیرازی از استادان خطّ نسخ تعلیق بود. و حاج سیّد جواد نوهٔ آقا سیّد مهدی بحر العلوم.^{۲۶۷}

۳۰- در صفحهٔ ۱۷۵ می نویسد «اولین کسی که در اصفهان به ظهور موعود ایمان آورد، جوان کشاورز ساده و بیچاره ای بود که کار اصلی اش گندم پاک کنی بود و ملاً جعفر نام داشت.» نویسنده «بیچاره» را خود به تاریخ نبیل افزوده! در صفحات ۱۷۸ و ۵۸۰ شهرت میرزا جانی کاشانی را که «پریا» بوده اشتبهاً «پریا» نوشته است. در صفحهٔ ۱۸۴ می نویسد جناب ملاً حسین در طهران «رسالهٔ سبعةٔ علی محمّد، و لوله کاغذی را که حاوی نامهٔ موعود به محمّد شاه و نیز نامه ای برای یکی از اعضای خاندان میرزا بزرگ بود» را توسط معلّم نوری برای حضرت بهاءالله فرستاد. حال آن که نگارنده در «تاریخ نبیل» نام رسالهٔ سبعة [احتمالاً منظور نویسنده رسالهٔ «خصائل سبعة» بوده] را ندیده و فقط نوشته شده جناب ملاً حسین لولهٔ کاغذی را به معلّم مزبور دادند تا تقدیم حضرت بهاءالله نماید. شاید منظور نویسنده صفحاتی از «قیوم الأسماء» بوده باشد که دارای خطباتی به محمّد شاه نیز هست و یا چنان که در کتاب «حضرت بهاءالله»، تألیف جناب محمّد علی فیضی، صفحهٔ ۲۴ آمده منظور «توقیعات مبارک به محمّد شاه و حاجی میرزا آقاسی» باشد. در صفحهٔ ۱۸۵ نوشته خاندان

میرزا بزرگ نوری به شیخ احمد و سید کاظم ارادت می ورزیدند، ولی منبعی برای آن ذکر نکرده و نگارنده نیز مأخذی برای آن نیافت.

۳۱- در صفحه ۱۹۱ نوشته میرزا یحیی ازل از صوفیان و نیز از پیروان مشهور فرقه شیخیه و از شاگردان سید کاظم بود. نگارنده تا حال این ادعا را در منابع و مأخذ مربوط به موضوع ندیده و متأسفانه نویسنده زمان نیز مأخذ این ادعا را مانند دیگر ادعاها و داستانسرایها ذکر نمی کند. در صفحات ۱۹۴-۱۹۶ نویسنده زمان به رؤیایی مربوط به کودکی حضرت بهاءالله می پردازد. در «تاریخ نبیل» است که پدر حضرت بهاءالله خواب دیدند حضرتشان در کودکی در دریا شنا می کنند و ماهی ها هر تار گیسوان مبارک را گرفته دنبال ایشان شنا می کنند ولی نمی توانند آسیبی به حضرتشان وارد کنند. نویسنده زمان همین خواب را گویا به نقل از کتاب «بهاءالله شمس حقیقت» از جناب بالیوزی، ص ۲۹، و یا از کتاب «حضرت بهاءالله»، تألیف جناب محمد علی فیضی، ص ۱۸ نقل می کند که در آنجا نوشته شده خود حضرت بهاءالله رؤیای مزبور را دیده اند. به هر حال، نویسنده در سناریویی مشابه آنچه را درباره کودکی حضرت باب طرح کرده، در اینجا هم به کار می گیرد و می خواهد وانمود کند حضرت بهاءالله هم مثل حضرت باب از همان کودکی در فکر این بودند که مقامی بزرگ خواهند داشت. می نویسد: «هنگامی که شش ساله بود، شبی تحت تأثیر تخیلات و بیم و هراس های کودکانه اش، خوابی دید که در وی و در شکل گیری شخصیتش بسیار بااهمیت و سرنوشت ساز بود.» تا اینجا کاملاً مشخص است که برای استغفرالله خیالی و دُن کشیوتی بودن قیام حضرت بهاءالله زمینه چینی می کند.

اما عجیب تر از آن این است که نویسنده زمان وقتی می خواهد جریان آوردن مُعَبَّر برای تعبیر آن رؤیا را- که مُعَبَّر به ذائقه روحانی گفته بود دریا عالم وجود است و ماهی ها اُمم و اقوامی هستند که از قیام حضرتشان پریشان می شوند و دور ایشان جمع می شوند ولی نمی توانند آسیبی به

حضرتشان برسانند- بیان کند، مُحیلانه طورِ دیگری جلوه می دهد و حقیقتِ مقصود از تعبیرِ رؤیا را تخطئه می کند و کُلّ ماجرا را تمهیدی مادّی و بشری برای مقاصدی خیالی جلوه می دهد. به این منظور با همان فرض که خود حضرت بهاءالله آن رؤیا را دیده اند، می نویسد:

«میرزا بزرگ در همان روز برای تعبیر این خواب به دنبال مُعَبَّر فرستاد. مُعَبَّر از عیال جناب وزیر، خدیجه خانم، می خواهد که خواب کودک را برایش تعریف کند. مادر، که به پسر نازنینش بسیار عشق می ورزید و در دل همواره آرزو داشت که او روزی یکی از بزرگان و افراد بانفوذ شود و موجبات افتخار و سرافرازی مادرش را در مقابل دوست و دشمن، و به خصوص در برابر هُووها و سایر زنان شوهرش فراهم سازد، خواب گنگ و مبهمی را که کودک شش ساله اش برایش تعریف کرده بود با آب و تاب فراوان چنین بازگو می کند... مُعَبَّر به خدیجه خانم می گوید: "آیا مطمئن هستید که خواب را تمام و کمال تعریف کردید و آقا میرزا حسینعلی چیز دیگری برای شما نگفته اند؟" خدیجه اندکی فکر می کند آن گاه با اطمینان تمام چنین جواب می دهد: "همه چیز را همان گونه که در خواب دیده شده بود، بی هیچ کم و کاستی تعریف کردم." مُعَبَّر در دلش می خندد و به خودش می گوید: "آخر چگونه ممکن است، خواب یک کودک شش ساله را مادرش بتواند تمام و کمال و بدون هیچ نقصان یا اضافاتی تعریف کند؟" مُعَبَّر پیشاپیش خود را آماده کرده بود تا انعام خوبی از جناب وزیر دریافت کند. به همین دلیل، با این امید که رضایت خاطر وی و عیالش را فراهم کند، با کمی درنگ و پس از چند لحظه ای بستن چشمانش، رو به آنان می کند و می گوید: "عظمت و بزرگی دریا، به پهنه و گستردگی این جهان تعبیر می شود. پرندگان و ماهیان نشانه ای از مردم این جهان هستند. حمله پرندگان به سر کودک حکایت از آن می کند که این کودک در آینده عقل و فکر و اندیشه های بزرگی در سر خواهد داشت و مصدر امور عظیمی خواهد شد. اما مردم هرچند به او حمله خواهند کرد، لیکن هیچ یک نخواهند توانست به وی آسیبی برسانند و او بر همگان غالب خواهد شد و عموم خلق در نهایت، خاضعش خواهند گشت و به خدمتش درخواهند آمد." میرزا بزرگ و خدیجه از شنیدن این تعبیر خواب، بسیار خوشحال می شوند. از مُعَبَّر و استادی اش در تعبیر خواب، سپاس گزاری کرده، انعام بسیار خوبی نیز به وی عطا می کنند. میرزا حسینعلی نیز تعبیر خواب خود را شنید. تعاریف و تمجیدهایی که کودک از زبان مُعَبَّر درباره خودش شنید، به خصوص آن قسمت که گفته بود خداوند تقدیر کرده است که وی مصدر

امور عظیم باشد، در نگاه کودک به خودش بسیار تأثیر گذاشت و او هم از آن پس همواره چشم انتظار آن بود که مصدرِ امور عظیمی شود.»

در صفحه ۱۹۶ علی رغم این که چند نصّ از حضرت بهاءالله مبنی بر عدم تحصیلاتِ ظاهره علمی و عدم دخول در مدارس توسطِ حضرتشان می آورد، ولی می نویسد حضرت بهاءالله همراه پدر و برادرانشان و بعدها خود به تنهایی در مجالس برخی از مشایخ صوفیه شرکت می کردند و بمرور تحت تأثیر آنان و گرایشات باطنی قرار گرفتند! در صفحه ۲۰۳ نیز بدون ارائه مدرک و منبع همین ادعا را تکرار می کند^{۲۶۸} و همان طور که درباره حضرت باب گفته بود سعی می کند وانمود کند استغفرالله حضرت بهاءالله نیز بتدریج با مشکلاتی که برای پدرشان رخ داد «احساس نوعی افسردگی و به پایان رسیدن جهان و انتظار برای ظهور یک نجات بخش» کنند و «به دنیای درونی و پُر رمز و رازی فرو روند که تصوّف برایش آشکار کرده بود.» و سپس نویسنده با این آسمان و ریسمان بافتن ها نتیجه می گیرد که حضرتشان نیز چون منتظر یک نجات بخش بود وقتی از جناب ملا حسین آثاری از حضرت باب را دریافت کردند بدون کم ترین درنگ بی آن که موعود را دیده یا نام و نشان را بدانند ایمان آوردند و از آن به بعد زندگی شان را وقف تبلیغ امر موعودی ساختند که قرار است برای جهانیان عدالت بیاورند.

از نکات جالب صفحه ۲۰۴ این است که در توجیه علّتِ حُکمِ عدم مداخله در سیاست توسط حضرت بهاءالله می نویسد حضرتشان «با تمام پوست و گوشتش حيله ها و دروغ های حاصل از رقابت ها و حُبّ و بُغض های سیاسی درباریان را لمس و احساس کرده بود و همین امر سبب گشت تا پایان حیاتش از سیاست دوری و بی زاری جوید و حتّی بعدها به پیروانش فرمان دوری از سیاست را دهد.» حال آن که فلسفه عدم مداخله در سیاست و جوهی اساسی تر دارد که در آثار مبارکه تبیین شده است.

۳۲- در صفحه ۲۰۶ نویسنده زُمان برای غیر واقعی نشان دادن ایمان اهالی، وقتی حضرت بهاء‌الله برای تبلیغ به نور و تاکر تشریف برده بودند، علّت اقبال تنی چند از روستائیان را این می گوید که چون آنان برای خاندان میرزا بزرگ نوری احترام قائل بودند و آنان را به دلیل گرایشات صوفیانه و روحیه بزرگوارانه شان اهل حقیقت می دانستند لذا به حضرت بهاء‌الله اعتماد کرده به ظهور قائمی که او را حتّی ندیده بودند ایمان آوردند! و در صفحه ۲۰۷ سطور آخر تا صفحه ۲۰۸ سطور اوّل، همان ادّعی باطلی مذکور در مورد شماره ۳۱ را مبنی بر اکتساب از صوفیه و شیخیه تکرار کرده، می نویسد نکاتی را که حضرتشان در توضیح آیات قرآن می دادند و «به عنوان معانی باطنیه قرآن و سوره فاتحه بیان می داشت حاصل حضورش در مجالس مشایخ صوفیه طهران، از جمله مجالس درس و وعظ میرزا نظرعلی قزوینی و حکیم احمد گیلانی، و نیز مأخوذ از پاره ای مکتوبات علمای شیخیه بود. البته میرزا حسینعلی نیز بر اساس تأملات و درون نگری های خودش پاره ای از مطالب را به مکسوبات خویش می افزود. یک چنین تفسیر باطنی از قرآن برای روستائیان... تازگی داشت و آنان را، حتّی بی آن که معانی دقیق این تفسیرها را بفهمند، در خود منجذب ساخت.» و نویسنده زُمان همه اینها را برای خنثی کردن اقدامات حضرت بهاء‌الله در نور و تاکر می نویسد زیرا خواننده است که علمای آنجا نیز توسط ایشان مُجاب شده بودند و در «تاریخ نبیل» و غیره شرح آن مسطور است. در صفحه ۲۱۱ نیز اعراب غلط در شعر مذکور مشهود است.

۳۳- در بند ۱۵ زُمان بعضی نکات مهمّ تاریخی را از قلم می اندازد. در صفحه ۲۱۷ نقشه رفتن حضرت باب به مکه را بشری جلوه می دهد و می نویسد حضرت باب می دانستند در احادیث بود که «موعود قیام جهانی و اعلام امر خویش را از مکه و از خانه خدا، کعبه آغاز خواهد کرد. به همین دلیل، وی ناچار بود به مکه معظمه رود تا بر اساس این روایات اعلام جهانی امر خویش را از آنجا آغاز کند و از همین روی به حروفِ حَیّ دستور داده بود به هیچ وجه نام وی را برملا نسازند تا او از سفر حجّ باز گردد. دلیل این فرمان به حروفِ حَیّ دل نگرانی علی محمد از این امر بود که مبادا با

فاش شدن نامش، پیش از اعلام جهانی امر در کعبه، طرح و نقشه الهی به هم ریزد و تقدیر خداوند تحقق نیابد.» در صفحه ۲۱۸ نیز با کنایه به نزول آیات از قلم حضرت باب در کشتی در سفر حج اشاره می کند و می نویسد جناب قدّوس هم که آنها را می نوشت خود را در مقام کاتبِ وَحیِ الهی می دید. در صفحه ۲۲۵ عکس العمل شریف مگّه را پس از دریافت توقیع حضرت باب خطاب به او می نویسد و طبق معمول برای تحقیر این جمله را از خود به گفته های شریف مگّه می افزاید که گفته توقیع «به زبان عربی دست و پا شکسته ای نوشته شده!» حال آن که چنین جمله ای در کتب تاریخی مورد ادّعی آقای عبدالکریمی نیست و ایشان خودشان طبق معمول هر جا خواسته اند برای تحقیر و تخطئه حقایق حاکی از عظمت ادیان بابی و بهائی، نقل قول هایی از خود بر متون تاریخی بهائی افزوده اند.

۳۴- در صفحات ۲۴۵-۲۴۷ ضمن نوشتن جریان مسجد وکیل و این که قرار بود حضرت باب در آنجا صحبت کنند تا بلوای شیراز فرونشینند، نویسنده زمان مجدداً به داستان سرائی و تحریف دست زده از خودش نیز نقل قول هایی از مادر و همسر حضرت باب و نیز از خود حضرتشان با مضامینی غیرمحترمانه به «تاریخ نبیل» اضافه می کند و می نویسد مکتوب امام جمعه دال بر تأکید مجدّد به دائی حضرت باب مبنی بر رفتن حضرت باب به مسجد وکیل و برائت از ادّعی بابیت وقتی «که به دست حاجی میرزا سیّد علی رسید، دایی، مادر و همسر علی محمّد یک ریز در گوش علی محمّد می خواندند و او را قَسَم و آیه می دادند که کاری کند غائله فیصله یابد. فاطمه بیگم، مادر علی محمّد، به فرزندش می گفت: "اگر به من رحم نمی کنی لااقلّ به زن جوانت رحم کن. کاری نکن که من شیرم را حلال نکم." خدیجه بیگم، همسر علی محمّد، از آنجا که می دانست شوهرش به سخن کسی گوش نخواهد داد و در نهایت، کار خودش را خواهد کرد، هیچ نمی گفت و تنها اشک می ریخت... خود علی محمّد نیز در این چند روز بر عبادت و مناجاتش افزوده بود و بسیار اشک می ریخت، شاید از آن جهت که به هیچ وجه انتظار نداشت مردم با او چنین رفتار کنند و امیدوار بود که اهل شیراز، که

وی از میان آنان برخاسته بود، به گرمی تمام دعوتش را پذیرا باشند؛ شاید نیز از این روی حالش منقلب بود که احساس می کرد خداوند او را مورد امتحان و ابتلای سختی قرار داده است و بهتر بود که با صراحت تمام از دعوت و ظهورِ امرِ الهی به واسطهٔ خودش، دفاع می کرد.»

در صفحهٔ ۲۴۹ در دنبالهٔ جریان مسجد وکیل ضمن توضیح سخنرانی حضرت باب در آنجا با توصیفی جعلی از حالت حضرت باب حین سخنرانی، جسارت و تحریف کرده می نویسد: «علی محمد، که نتوانسته بود آنچه را در دل دارد بیان کند، آن چنان که گویی سخنانش در گلپوش خفه شده بود، رو به جمعیت کرده با غیظ و صدائی بغض آلود و بلند چنین گفت...» حال آن که چنین موردی در تواریخ نیست و از جمله در «تاریخ نبیل» چنین آمده است: «ناگهان سید شش پری که عصادارِ امام جمعه بود فریاد برآورد این کلمات بی معنی را کنار بگذار و آنچه را باید بگوئی بگو. امام جمعه از جسارت سید شش پری خشمناک گردید و از بی شرمی او غضبناک شد و به او فرمود سید ساکت باش، حیا کن، بی شرمی بس است آن گاه از حضرت باب درخواست کرد که برای تسکین هیجان عمومی مردم بیان خود را مختصر بفرمایند حضرت باب روی به جمعیت کرده فرمودند...»

۳۵- نمونه دیگری از داستانسرائی و تحریف برای بشری جلوه دادن جنبش حضرت باب و تخطئهٔ رشد سریع آن، در مقایسهٔ دو متن زیر از تاریخ نبیل و صفحات ۲۶۳-۲۶۴ «دُن کیشوت های ایرانی» مشهود است. در تاریخ نبیل است: «استدلال پیروان حضرت باب و تبیین علامات ظهور و تفسیر آیات که برای مردم بیان می کردند سبب حیرت نفوس می گشت و وضع و شریف را در پایتخت ایران و سایر نقاط آن مملکت به جستجو و بحث وادار می نمود حتی سلطان ایران محمد شاه نیز از استماع قیام باب و اصحاب متوجه اهمیت مطلب شد و در صدد تحقیق موضوع برآمد. برای این منظور سید یحیی دارابی را که از دانشمندان زمان و دارای فصاحت بیان بود به شیراز

فرستاد تا از حقیقت حال دعوت باب اطلاع یابد و نتیجه را به درگاه سلطنت بنویسد.» و اما آنچه نویسنده زُمان نوشته است:

«استدلال های پیروان باب، یعنی تکیه بر پاره ای از آیات و روایات، بخصوص حدیث مربوط به ظهور حضرت موعود در سنه ستّین، و کشف، تبیین و تفسیر علامات ظهور، و نیز استناد به قول ابن عربی مبنی بر ظهور موعود در سال ۱۲۶۰ ه. ق.، در کنار خواب ها، رؤیایها و مکاشفات حروف حَیّ و سایر اصحاب درباره موعود و معجزات، کرامات و امور غیبیه ای که هر یک از آنها در عالم خود تجربه کرده و با آب و تاب برای دیگران بازگو می کردند [درمورد اینها و مقصود آقای عبدالکریمی از تأکید بر آنها در قسمت اول این مقال مفصلاً توضیح داده شده است] همه و همه سبب حیرت برخی از مردم، به ویژه روستاییان می شد. به همین دلایل، خبر دعوت باب، بسیار سریع در ایران گسترش یافت و همه مردم از وضع و شریف، فقیر و ضعیف، عالم و عامی، روستایی و شهری علاقمند و کنجکاو شدند تا به جست و جو و تحقیق درباره چنین امر مهمی بپردازند یعنی تحقیق درباره ظهور موعودی که همه کتب مقدّسه، بخصوص روایات شیعی، بشارتش را داده اند و با ظهور او همه مفسدات اصلاح و سرتاسر جهان تحت ملکوت خداوندی و عدالت الهی در خواهد آمد. رواج امر باب آنچنان بود که خبرش به گوش سلطان ایران، محمّد شاه قاجار هم رسید. وقتی محمّد شاه خبر تجمّع عظیم مردم شیراز در مسجد وکیل برای شنیدن سخنان باب را شنید، به دلیل کنجکاوای فردی و نیز تحت تأثیر رأی مادر و برخی از همسرانش، در صدد تحقیق موضوع برآمد. شاه از یک سو نگران بود که شاید باب خواهان آن است مردم را علیه حکومت وی بشوراند. اما از سوی دیگر پیش خود فکر می کرد که مبدا این دعوت حقّ باشد و باب براستی همان موعود باشد، در آن صورت با ظهور حضرت قائم و درستی ادّعای باب وی یا ناچار خواهد بود که دست از حکومتش برداشته، تاج سلطنت را به حضرت موعود تحویل دهد یا این که از زمره دَجّالان و مخالفان حضرتش قرار گیرد. گاه نیز از خود می پرسید آیا ممکن است حضرت موعود سلطنت او را به رسمیت شناخته، حکومت او را تحت پناه خود قرار دهد تا از شرّ اعدا و دشمنان در امان باشد. وی به خود می گفت اگر حضرت موعود حکومت او را به رسمیت شناسد در مقابل، او هم خواهد توانست مقام صدر اعظمی ایران را به ایشان سپارد، آن گاه آن دو خواهند توانست دست در دست یکدیگر در تبلیغ و ترویج امر الهی تلاش نمایند؛ شاید هم آقا بخواند صرفاً با مسائل دینی ی مذهبی

سر و کار داشته باشند و در امور مملکتی و سیاسی دخالت ننمایند و بدین ترتیب فقط وزارت امور شرعیّه و مذهبیّه را بر عهده گیرند. با همین اندیشه ها و دل نگرانی ها بود که شاه قاجار یکی از روحانیون برجسته و مشهور، به نام سید یحیی دارابی، مشهور به جناب وحید، را مأمور کرد تا به شیراز رفته، در امر باب و درستی یا نادرستی ادّعی قائمیت وی تحقیق نماید آن گاه نتیجه را به درگاه سلطنت گزارش دهد.»

۳۶- در صفحات ۲۶۶- و نیز ۲۹۸- نویسنده زُمان برای تخطئه علمِ الهی و وحیانی حضرت باب که علمای بزرگی را مسحور و شیفته و مؤمن و فدائی خود کرده بود، مُحیلانه چنین می نویسد: «اساساً علی محمد هیچ پرسشی را بدون پاسخ نمی گذاشت و همواره پاسخی کلی برای پرسش ها داشت. گاه سؤال را به کمک روایت یا آیه ای پاسخ می داد، گاه جواب پرسش را از اسرارِ الهی می دانست که همگان از عهده فهم آن برنیایند و گاه نیز، در مواردی، اظهار می داشت پرسش از اساس غلط است.» به یاد خواننده عزیز می آورد- چنان که در **مورد شماره ۲۵** در فوق اشاره شد- نویسنده مُشوُشُ الذّهْنِ زُمان نوشت حضرت باب قبلاً خود را با مطالعه مکرّر برای تفسیر «سوره یوسف» آماده کرده بودند تا جلوی ملاً حسین فوراً آنچه را آماده کرده بودند بنویسند! حال آن که حضرتشان چنان که در **مورد شماره ۲۲** آورده شد، خود در جواب چنین اکاذیب و توهمات و یاوه گویی هایی فرموده اند: «ما کانَ عِنْدِي مِنْ قَبْلِ كُتُبٍ عِلْمٍ حَتَّى اسْتَحْفِظُ الْكَلِمَاتِ.» [مضمون به فارسی: من از کتاب های علمی نداشتم تا این که کلمات را حفظ و از بر نمایم.]

۳۷- در صفحه ۲۹۲ مطالبی راجع به منوچهرخان معتمدالدوله می نویسد که گویا از کتاب «حضرتِ اعلی» اثر جناب بالیوزی، صفحات ۱۲۷- ۱۲۸ اقتباس کرده ولی این جمله را درست منتقل نکرده که علی رغم این که منوچهرخان بی رحم بود ولی «همگی اذعان داشتند اذعان داشتند که حاکمی عادل بود و از ضَعفا در برابر زورگویی اقویا دفاع می کرد و هر جایی که او قادر به تنفیذ و تثبیت اقتدار خویش می گشت، امنیّت جانی و مالی برقرار می شد.» در صفحه ۲۹۴ می نویسد

مردم اصفهان چون احترام و مَحَبَّتِ امام جمعه به حضرت باب را دیدند به حضرت باب خوش گمان شدند. حال آن که در «تاریخ نبیل» است که هم امام جمعه و هم مردم هر کدام جداگانه حضرتش را گرامی می داشتند. در صفحه ۲۹۴-۲۹۵ درباره نزل تفسیر «سوره وَالْعَصْر» به درخواست سلطان العلماء امام جمعه اصفهان طوری می نویسد و وانمود می کند، که گویی مثل آراء شیخ احمد احسائی در باره «واو» وَالْعَصْر است حال آن که با توجه به اشاره بشارت شیخ درباره «واو» است که شرح آن در آثار بهائی آمده است.^{۲۶۹} برای آن که معلوم شود در اینجا هم نویسنده می خواهد آثار وحیانی حضرت باب را بشری و تقلیدی از شیخیه نشان دهد^{۲۷۰} و نیز سرعت قلم حضرتشان را با تخطئه محتوای آثار حضرتشان بی اهمیّت و بی اثر و بی اهمیّت جلوه دهد. به جملات زمان توجه شود که می نویسد:

«... مضمون بخش اعظم این تفسیر، شبیه همان آرای شیخ احمد احسائی درباره حرف «واو» آغاز سوره بود... سلطان العلماء نیز در نحوه تفسیر باب و احوالات و رفتار وی دقت بسیار کرد تا دریابد که آیا نشانه ای از عالم قدس و مَظْهَرِیَّتِ اِلَهِی در سیما و سخنان او وجود دارد. اما هر چه پیش تر دقت کرد چیز خاصی که قدسیّت وی و ظهور و تجلّی امر اِلَهِی را در او اثبات کند، نیافت. اما ملا محمد تقی هراتی که در آن مجلس حضور داشت، بی مُحابا زبان به مدح و ثنا گشود گشود و گفت: "این کلامات و عبارات بسیار عالی و بی نظیر است. بدون تأیید اِلَهِی و اِلْهَام خداوند هیچ کس نمی تواند چنین عباراتی را بیان نماید." ملا محمد تقی هراتی به باب بسیار علاقمند شد تا آنجا که تصمیم گرفت رساله «فروع عدلیه» باب را از عربی به فارسی ترجمه کند. لیکن کار خود را به انجام نرسانید. زیرا در هنگام ترجمه متن به عباراتی برخورد که نظرش را در مورد باب تغییر داد. از آنجا که دیگر آن چنان عظمت و برخورداری از عنایت اِلَهِی را در متن او نیافت کار ترجمه را رها کرد و در زمره مخالفان باب درآمد.»

حالا متن تاریخ نبیل در این مورد را بنگرید تا تحریفات آقای عبدالکریمی و سوء مقصودشان معلوم تر گردد:

«امام جمعه نسبت به میهمان خود از همان شب اول نهایت مَحَبَّت را پیدا کرد. خدمات حضرت باب را خودش انجام می داد. آفتابه لگن را از دست نوکرش می گرفت و خودش آب به دست حضرت اعلیٰ می ریخت بکلی خود را فراموش کرده بود. یک شب از محضر مبارک درخواست کرد که سوره وَالْعَصْر را که از سُورِ قرآنیّه است برای او تفسیر کنند. حضرت باب کاغذ و قلم خواستند و با سرعت عجیبی بدون تأمل و سکون قلم مقصود مهماندار خود را برآوردند و تفسیری جلیل بر آن سوره مرقوم داشتند. بیانات مبارک تا نصف شب راجع به معانی متعدّدهٔ اولین حرف این سوره یعنی حرف "و" بود که معانی "واو" را از تفسیری که نگاشته بودند تلاوت می فرمودند. "واو" همان حرفی است که شیخ احمد آحسائی در تألیفات خویش آن را ذکر کرده حرف "واو" در نظر حضرت باب دلیل بر آغاز دورهٔ جدید دینِ الهی بود حضرت بهاءالله به حرف "واو" در کتابِ اَقْدَس اشاره فرموده‌اند و از آن به «سُرُّ التَّنْكِيسِ لِزَمْرِ الرَّئِيسِ» تعبیر فرموده‌اند.^{۳۶۱} حضرت باب مناجاتی را که در مقدّمهٔ تفسیر مرقوم فرموده بودند در حضور حاضرین در آن شب تلاوت کردند. همه مجذوب مناجات مبارک و لطافت صوت حضرتش شدند. از قوّت بیانش حیران مانده بی‌اختیار برخاستند و دامنِ عباي حضرت را بوسیدند. ملاّ محمّد تقی هراتی مجتهد شهیر بی‌محابا زبان به مدح و ثنا گشود و گفت این کلمات بی‌مثل و نظیر است. بدون تأییدِ الهی و إلهام خداوند هیچ کس نمی تواند مثل این بزرگوار در مدّتی قلیل این همه آیات که معادلِ رُبْعِ یا ثُلُثِ قرآن است در نهایت فصاحت و بلاغت بنویسد. این عمل بالاترین معجزه است. شَقُّ الْقَمَرِ و تسبیح کردن سنگریزه هرگز با این معجزه برابری نمی تواند کرد... در آن ایام ملاّ محمّد تقی هراتی رسالهٔ فروغِ عدلیّهٔ حضرت اعلیٰ را از عربی به فارسی ترجمه می کرد و این به اجازهٔ مبارک بود لکن کار خود را به انجام نرسانید زیرا ناگهان خوفِ شدیدی بر او مستولی گشت و از جرگهٔ اهل ایمان کناره گرفت.»

۳۸- در صفحات ۲۹۳ و ۲۹۵-۲۹۶ نویسندهٔ زمان جریان تقاضای منوچهر خان معتمدالدوله برای

دریافتِ پاسخی دربارهٔ «إِثْبَاتِ بُبُوتِ خَاصِّهِ» و نزول آن توسط حضرت باب را به سُخریه می گیرد:

«منوچهر خان، باب را نه تنها دشمنی نیافت که با وی باید با قهر رو به رو شود بلکه تصمیم گرفت با او با نهایت ملاحظت و مهربانی آمیخته با طنز و لودگی برخورد نماید... یک بار، خود معتمدالدوله نیز تصمیم گرفت به خانهٔ امام جمعه [مَحَلِّ استقرار حضرت باب در ورود به اصفهان] رفته، موعود جهانیان را

از نزدیک ببیند. وقتی وارد خانهٔ سلطان العلماء شد، پاره ای دیگر از روحانیون نیز میهمان امام جمعه بودند. منوچهر خان از حیث تغییر ذائقه، هوس کرد یک بحث دینی راه بیندازد. وی که خود ایمان درست و حسابی ای نداشت و مسلمان شدنش نیز مصلحتی بود، قیافهٔ خیلی جدی ای به خود گرفت و در جمع روحانیون اظهار داشت: "بنده که به نحو اتّفاقی این توفیق را یافته ام تا در مجلس اهل علم حضور یابم، مایلم فرصت را غنیمت شمرده، مسأله ای را از شما علما و اهل دین بپرسم و آن این است که اساساً چرا خداوند انبیای الهی را برای هدایت بشر فرستاده است. مگر عقل و درایت بشری، خود برای رتق و فتق امور کفایت نمی کرد؟" هر یک از حُضار پاسخی مجمل و کوتاه دادند [حال آن که در «تاریخ نبیل» است هیچ یک جواب ندادند!] اما منوچهر خان رو به باب کرد و گفت: "آیا ممکن است جنابعالی نیز پاسخی به این پرسش بدهید تا مستفیض شویم؟" باب فوراً پاسخ داد: "جواب کتبی می خواهید یا شفاهی؟" منوچهر خان تبسمی کرد و گفت: "جواب کتبی یقیناً بهتر است. زیرا منتشر می شود و همه از آن استفاده می کنند. آیندگان نیز از آن بهره و نصیب کافی خواهند برد." باب قلم برداشت و در زمانی حدود دو ساعت، بیش از پنجاه صفحه را به منزلهٔ آیات نازله سیاه کرد [طرز کلام نویسنده توجه شود] و در آن به اثبات اصل نُبُوتِ خاصّه و حَقانیتِ اسلام پرداخت و در خاتمه نیز به ظهور قائم موعود و رجعت حسینی اشاره کرد. سپس آیات خودش را با صدای بلند قرائت نمود. هیچ کس به عبارات باب اعتراض نکرد. همه مات و مبهوت به یکدیگر می نگریستند و مانده بودند که با او و این نحوه از نزول آیات و محتوای بیاناتش چگونه برخورد کنند و چه بگویند. معتمدالدوله برخاست، سرور و شعفی بسیار از خود نشان داد و با صدای بلند گفت: "باید اعتراف کنم که من تا کنون به دیانت اسلام قلباً معتقد نبودم و اقرار و اعتراف جازم به صحّت اسلام نداشتم. اما امروز بیانات این جوان مرا قلباً به تصدیق اسلام وادار کرد. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که به این موهبت رسیدم. این گونه قوّت و قدرت و تأثیر بیان که از این جوان دیدم از عهدهٔ بشر خارج است. این کار، کار همه کس نیست. از راه تحصیل و درس خواندن، کسی به این مقام نمی رسد. من به این مطلب یقین دارم." از اظهارات طنزآلود حاکم اصفهان [به لحن نویسندهٔ زمان دقت شود که خلاف تواریخ می نویسد برای آن که تأثیر و نفوذ آیات حضرت باب را تخطئه کند.] برخی خشمگین شده بودند. همهٔ میهمانان، از جمله خود منوچهرخان، برخاستند، از سلطان العلماء خداحافظی کرده، مجلس را ترک گفتند.»

حال متن فوق مقایسه شود با متن زیر تا روش نویسندهٔ زمان در تخطئه و تمسخر امرِ الهی و حقیر وانمود کردنِ عظمت و نفوذِ آن روشن تر گردد. در «تاریخ نبیل» است:

«معمدالدوله خودش یک مرتبه به منزل امام جمعه برای تشرف به حضور باب آمد در آن مجلس اغلب علمای اصفهان حاضر بودند. منوچهرخان از علما دربارهٔ اثبات نبوتِ خاصه دلیل خواست هیچ کدام جواب کافی ندادند. از حضرت باب درخواست کرد که بیانی بفرمایند حضرت باب فرمودند جواب کتبی می خواهی یا شفاهی عرض کرد جواب کتبی بمراتب بهتر است زیرا منتشر می شود و همه از آن استفاده می کنند آیندگان نیز از آن بهره و نصیب کافی می برند حضرت باب قلم برداشتند و به فاصلهٔ دو ساعت بیش از پنجاه صفحه نگاشتند و حقایق اسلام را مبرهن داشتند. و مطالبی را که ذکر فرموده بودند بسیار جلیل و چندان مؤثر بود که در خاطرها نقش می بست در خاتمهٔ آن به ظهور قائم موعود و رجعتِ حسینی نیز اشاره فرمودند. وقتی که آن آیات را تلاوت می فرمودند تمام حاضرین از عظمت مقام آن بزرگوار و عظمت آن آیات مندهش و حیران شده همه ساکت و صامت گوش می دادند. کوچک ترین اعتراضی از حاضرین نسبت به آن آیات متوجه نشد هیچ کس را قدرت اعتراض نبود تا چه رسد به رد آن بیانات. معتمدالدوله چنان استماع آن آیات در وجودش تأثیر نمود و بحدی مسرور و مشعوف شد که در آن محضر با صدای بلند گفت من تا کنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم و اقرار و اعتراف جازم به صحتِ اسلام نداشتم بیانات این جوان مرا قلباً به تصدیق اسلام وادار کرد الحمدلله که به این موهبت رسیدم این گونه قوت و قدرت و بیان مؤثر که از این جوان دیدم از عهدهٔ بشر خارج است این کار، کار همه کس نیست از راه تحصیل و درس خواندن کسی به این مقام نمی رسد من به این مطلب یقین دارم بعد از این کلمات همه برخاستند رفتند و مجلس به پایان رسید.»

۳۹- در صفحهٔ ۲۹۸ نیز نویسندهٔ زمان سعی می کند تلقین نماید حضرت باب در مجلس دیگری از علما و حکما نیز که در منزل خود معتمدالدوله برگزار گردید، نتوانستند پاسخ میرزا حسن نوری از مدرّسین فلسفهٔ اشراق را بر طبق اصطلاحات آنها بدهند و پاسخشان به آقا محمد مهدی پسر حاجی کلباسی در فقه نیز که بر منابر حضرت باب را فحش می داد او را قانع نکرد و راه مجادله پیش گرفت. اما در تاریخ نبیل است که: «میرزا حسین نوری که از پیروان فلسفهٔ افلاطون بود از حضور مبارک چند

مسئله مشکل از کتاب عرشیه ملا صدرا که فهم آن جز برای خواص فلاسفه برای دیگران ممکن نیست سؤال کرد. حضرت باب با عباراتی سهل و آسان مشکلات او را جواب فرمودند بدون این که از اصطلاحات جاریه پیروی کنند.^{۲۷۲} میرزا حسن دانست که معارف این جوان به مراتب از معارف فلسفه افلاطون و ارسطو بالاتر و مهم تر و فرقی بین این دو طریقه بسیار و بی شمار است.^{۲۷۳} قابل ذکر است که بعضی از دیگر حوادث مهم اصفهان نیز هست که در زمان آورده نشده طالبین به «تاریخ نبیل» مراجعه فرمایند.

۴۰- در تاریخ است که منوچهر خان معتمدالدوله به حضرت باب ایمان آورد ولی نویسنده زمان در صفحه ۳۰۳ این موضوع را با ناقص نقل کردن مکالمه حضرت باب با منوچهر خان معتمدالدوله تحریف کرده، ایمان وی به حضرت باب را تخطئه می کند و قبل از نوشتن کُلّ مکالمه حضرتشان با وی مُحیلانه و با یک جمله دروغ می نویسد معتمدالدوله «یک روز که باب را مشغول قدم زدن در باغ منزل دید، سراغش رفت و به قصد مزاح به وی گفت...» آقای عبدالکریمی با عبارت «به قصد مزاح» سعی می کند همه حقایق را که در «تاریخ نبیل» آمده واهی جلوه دهد و علاوه بر این تحریف مفهومی به تحریف لفظی نیز اقدام کرده پیش بینی حضرت باب مبنی بر فوت قریب الوقوع منوچهر خان را در نقل قول حذف می کند!

۴۱- تحریف های نویسنده زمان درباره سفر حضرت باب به کاشان منزل میرزا جانی کاشانی نیز در صفحات ۳۰۹-۳۱۱ ادامه دارد. وی علاوه بر این که رؤیای صادقه میرزا جانی مبنی بر تشریف آوردن حضرت باب به کاشان و رفتن به منزل میرزا جانی را از داستانش حذف می کند، برای تحقیر و بشری و بی اهمیت جلوه دادن آثار نازله از قلم حضرتشان، جریان آمدن ملای شیخی سید عبدالباقی به منزل میرزا جانی را با آب و تاب می نویسد که وی پس از شنیدن قسمتی از یکی از آثار حضرتشان، بدون این که بفهمد حضرت باب که هستند، متأثر نمی گردد و وجهی الهی در آن نمی بیند و از

شنیدن بیانات حضرت باب خسته شده و حوصله اش سر رفته وسط تلاوت لوح منزل را ترک می کند. نویسندهٔ زمان پس از این داستان پردازی عمداً ادامهٔ مطلب را حذف می کند، آنجا که نبیل می نویسد سید عبدالباقی «پس از چند روز فهمید که آن جوان [حضرت باب] که بود و بسیار محزون و غمگین شد که چرا در آن شب از حقیقت واقع مطلع نشده و به چنان گنج پُربهائی توجه نداشته خواست تدارکِ مافات کند و به حضور مبارک مشرف بشود ولی فرصت از دست رفته بود و حضرت باب از کاشان تشریف برده بودند. سید از کثرت حُزن و اندوه و عدم تدارکِ مافات از خویشتن بیزار شد و از خلق شهر برکنار گشت از معاشرت و شهرت گذشت تا آن که در زاویهٔ عزلت وفات یافت.»

در صفحهٔ ۳۱۶ ذکر شده بابی ها به حاجی میرزا آقاسی لقب «دشمن وحی بابی» داده اند ولی مأخذ آن را ذکر نکرده است. در صص ۳۱۸-۳۲۰ نیز مطالبی را راجع به توقف حضرت باب و نگهبانان حین تبعید به سمت آذربایجان، در قریهٔ سیاه دهان اشاره می کند و به سبک جاهای دیگر از «تاریخ نبیل» نقل می کند. در صص ۳۲۳-۳۲۶ و ۳۴۳ بحثی در تطبیق ابجدی عدد ماکو/ ماه کو با «باسط» و چهریق/ چهریق [به عربی] با «شدید» می کند و آن را کش می دهد بلکه ایرادی بر پیش بینی حبس حضرت باب در جبل ماکو (باسط) و چهریق/ چهریق (شدید) وارد کرده باشد، حال آن که توضیح آن در تاریخ نبیل واضح است. نویسنده در صفحهٔ ۳۴۰ شعر «شیراز پُر غوغا شود شکر لبی پیدا شود/ ترسم که آشوبِ لبش بر هم زند بغداد را» را از حافظ ذکر می کند حال آن که در «تاریخ نبیل» ذکر شاعر نشده ولی در کتاب «بهاءالله شمس حقیقت» تألیف جناب بالیوزی، ص ۶۶۹ حافظ ذکر شده ولی در کتاب «حضرت نقطهٔ اولی» تألیف جناب محمّد علی فیضی، ص ۲۳۸ اشاره شده شعر مزبور منسوب به کمال الدین اسمعیل است. در صص ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و به بعد رابطهٔ جناب ملا حسین و جناب قدّوس را با استفاده از «تاریخ نبیل» ولی به سبک خود می نویسد و در ص ۳۴۹ می گوید جناب ملاحسین بدون همراه تنها به مجلس درسی سعیدالعلماء رفتند، ولی در ص ۳۵۱ کم حافظه شده می گوید دو تن از دوستانش در مجلس حضور یافته بودند!

در صفحه ۳۳۲ زمان می نویسد حضرت باب- اَسْتَغْفِرُالله- بارها و بارها از خودشان می پرسیدند: «آیا ممکن است من آن مُنجی و موعودی نباشم که همه جهانیان چشم انتظار آن بوده‌اند؟... آیا خدایم به من دروغ گفته است؟» حال آن که چنان که قبلاً در قسمتِ اوّل این مقال ذکر شد حضرت باب اَبَداً در این مورد شکی نداشتند بقدری که در همان اوّل دعوتشان در اثر مُهْمِین و بدیع «تفسیرِ سوره یوسف» (که به اسامی «قِیَوْمُ الْأَسْمَاء» و «أَحْسَنُ الْقَصَص» نیز معروف است) آرزوی شهادت برای تنها مقصود از دینشان را که ظهورِ حضرتِ بهاءالله بود فرمودند و عاقبت نیز به همین منظور و مقصود و تمناً شهید شدند.

۴۲- در صفحه ۳۵۳ عنوان بند ۲۹ زمان را «مؤمنان موعود ترور می کنند» می گذارد و مقصودش کشتن ملا محمد تقی عموی جناب طاهره در قزوین به دست ملا عبدالله شیرازی (معروف به میرزا صالح) شیخی است. آن طور که در «تاریخ نبیل» آمده ملا عبدالله وقتی ملا محمد تقی را، به خاطر توهین هایش به شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و ستم هایش به پیروان آنها، می کشد شیخی بوده و برای تحقیق امر حضرت باب عازم ماکو بوده که به قزوین می رسد و در آنجا قتل اتفاق می افتد. لذا در این زمان بابی نبوده که نویسنده زمان آن طور تیتراژ نوشته است! در صص ۳۶۶-۳۶۸ نویسنده زمان داستان کمک کردن حضرت بهاءالله را به زندانیانی که در واقعه قتل ملا محمد تقی عموی جناب طاهره دستگیر و به طهران فرستاده شده بودند از «تاریخ نبیل» ولی با لحن معمول همیشگی می نویسد. مقایسه دو منبع گویای این لحن است که در موارد قبلی چند نمونه از این قبیل مقایسه ها آورده شد.

۴۳- در صفحه ۳۸۴ ضمن بیان این که حضرت بهاءالله در بدشت به هر یک از اصحاب لقبی دادند می نویسد: «میرزا حسینعلی القاب داده شده را حاصل کشف و شهودِ الهی خویش می دانست.» اگرچه القاب را حضرت بهاءالله داده بودند ولی در «تاریخ نبیل» جمله ای با محتوای مزبور

نیست و نویسنده از خودش درآورده است. در ص ۳۸۵ به بعد تحریف واقعۀ بدشت است؛ از جمله این که می نویسد طاهره موهای بلند طلائی اش^{۲۷۴} را بیرون گذاشته بود- شاید با توجّه به ص ۳۸۵ که می نویسد جناب طاهره با دیدن دو زن اروپایی به فکر تبعیّت از زنان فرنگی افتاده بود! (در این باره در مورد شماره ۲۷ توضیح داده شده است.) حال آن که در بدشت جناب طاهره موهایشان را بیرون نگذاشته بودند بلکه فقط روبنده را کنار زده بودند. در صفحه ۳۸۵ می نویسد حضرت بهاءالله پاسخ دادند: «درباره کسی که لسان عظمت، او را طاهره نامیده، من چه می توانم بگویم؟» اما در «تاریخ نبیل» است که این نقل قول را حضرت باب فرموده اند و نه حضرت بهاءالله. در صفحه ۳۸۹ نقل قولی از حضرت بهاءالله می آورد که در «تاریخ نبیل» نیست. نویسنده زمان خیلی جاها- مثلاً صص ۳۹۲ و ۳۹۸ و ۴۲۰ و ۵۰۳ و ۵۱۴ و ۵۱۱ و ۵۱۰ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۳۸- وانمود می کند روستائیان بیش تر به حضرت باب اقبال می کردند چون سواد نداشتند! برای مَسکوت گذاشتن علّت اصلی نفوذ کلامِ الهی حضرت باب، وانمود می کند علّت اقبال همه و نیز روستائیان به حضرت باب بی سواد و ظلم و ستمی بوده که بر ایشان می رفته و می خواستند از آن رهایی یابند حال آن که علل مختلفی وجود داشته. چنان که قبلاً در قسمت اول این مقال آمد، آقای احمد محبّی از همفکران و طرفداران آقای عبدالکریمی درباره زمان نوشته است: «آقای عبدالکریمی بیش از هر چیز در طول داستان به ما نشان می دهد که این افراد به خصوص روستایی ها عموماً به جهت ظلمی که از جانب حکومت و خان ها متحمّل می شوند و به جهت ساده لوحی در عین اعتقاد به یک باور قلبی به موعود، دچار غلیان احساسات می گردند و ساده لوحانه و ابلهانه بدون هیچ حجتی به سلک این فرق در می آیند.»^{۲۷۵}

نویسنده زمان همه جا حضرت محمّد و ائمّه اطهار را با صلوات و تحیّات یاد می کند اما بدون ذکر این تحیّات و نیز بدون ذکر «حضرت» از حضرت باب و حضرت بهاءالله همه جا با نام علی محمّد و حسینعلی یاد می کند- مثل ص ۳۹۲. در صص ۳۹۶-۳۹۷ به طرز نوشتن نویسنده زمان درباره

درویش قهرالله هندی توجه شود. همچنین طرز نوشتن درباره استحمام حضرت باب در ارومیه که مردم هجوم برده آب آن را برای تبرک بردند در صص ۳۹۸-۳۹۹. در ص ۳۹۹ پاراگراف آخر نویسنده زمان برای بی اثر کردن معجزه سوار شدن حضرت باب بر اسب سرکش می نویسد: «بعد از مدتی که شور و هیجان مردم ارومیه از شنیدن حکایت معجزه فرو نشست و دیگر ماجرای سوار شدن باب بر اسب نسبتاً سرکش [می نویسد نسبتاً!] حاکم ارومیه به منزله معجزه تلقی نگشت...» در ص ۴۰۲ ضمن بیان داستان عشق جناب انیس به حضرت باب بعضی نقل قول ها را می آورد که در «تاریخ نبیل» نیست مثل ص ۴۰۲ پاراگراف اول.

۴۴- بند ۳۲ زمان راجع به مجلس ولیعهد در تبریز است با عنوان «موعود در مجلس ولیعهد». در صص ۴۰۳-۴۰۴ اشاره شده میرزا تقی خان امیرنظام [امیرکبیر بعدی] هم حضور داشته است حال آن که در تواریخ ذکری از او در مجلس ولیعهد در تبریز نیست. در ص ۴۰۵ و دیگر جاها نویسنده زمان وانمود می کند حضرت باب «آثار کمی هیجان در صورتش هویدا بود و می کوشید بر خودش مسلط باشد...»! در ص ۴۰۶ به اشتباه می نویسد حضرت باب در زمان مجلس ولیعهد ۲۵ سال داشته اند حال آن که در آن وقت حدود ۲۹ ساله بودند. در ص ۴۱۰ سخنان میرزا تقی خان را درباره مجلس ولیعهد داستانسرایبی می کند حال آن که وی در مجلس نبوده و گویا نویسنده زمان می خواهد او را در مقایسه با عکس العمل بد علماء نسبت به حضرت باب در مجلس ولیعهد، روشنفکر و مترقی نشان دهد! همان طور که اشاره شد نویسنده زمان برای بشری جلوه دادن حالات حضرت باب و تخطئه عظمت و شکوه ادعا و قیامشان، همه جا گاهی حضرتشان را محزون، افسرده، خمود، مضطرب، هیجان زده معرفی کند- مثل صص ۴۱۱-۴۱۲. در ص ۴۱۳ مطالبی به نقل از میرزا تقی خان امیر کبیر می نویسد که در حقیقت دروغ است. وقتی می شنود برای تصمیم این که فهمیده شود حضرت باب استغفرالله دیوانه هستند یا نه قرار شده طبیعی اروپایی حضرتشان را معاینه کند، نویسنده زمان، میرزا تقی خان قبل از امیر کبیر شدن زمان مجلس ولیعهد را به زمان دوران وزیری و

امیرکبیر شدنش می برد و برای روشنفکر و ضدّ غربی نشان دادن او، اوهام پردازی کرده می نویسد وی بسیار برآشفت و با خود می گفت: «حتمّاً اگر خود حضرت قائم نیز بخواهند تشریف بیاورند ما شیعیان ایرانی برای تأیید ایشان باید دست به دامان دُولِ غریبّه بریتانیا و فرانسه و روس شویم!»^{۲۷۶} حال آن که امیر کبیر دشمن حضرت باب بود.^{۲۷۷}

مقایسه عبارات نویسنده زُمان درباره ملاقات دکتر کورمیک با حضرت باب برای معاینه حضرتشان که در صص ۴۱۳-۴۱۵ زُمان آمده با شرح همین ملاقات در کتاب «حضرت باب» از جناب محمد حسینی، صص ۴۱۹-۴۲۲ نیز حاکی از تحریفات لفظی و مفهومی نویسنده زُمان است. در صفحه ۴۲۰ زُمان، ضمن آوردن حدیث مربوط به برافراشتن علم های سیاه از خراسان و حرکت جناب ملاحسین از خراسان به سمت مازندران به عنوان یکی از بشارات مربوط به زمان ظهور موعود، با این جمله سعی می کند آن را تخطئه کند: «شیخ احمد، سیّد کاظم و شاگردانشان هرگز به این امر نیندیشیدند که ممکن است این حدیث ساخته و پرداخته پاره ای از جریانات سیاسی، مثل جنبش سیاه جامگان ابومسلم خراسانی بوده باشد.» حال آن که وقوع حرکت جناب ملاحسین از خراسان مُثَبِّتِ صَحَّتِ حَدِيثِ مَرْبُورِ است. نگارنده یاد مرحوم دوانی مترجم جلد ۱۳ «بِحَازِ الْأَنْوَارِ» می افتد که ترجمه کتاب را پُر کرده است از پاورقی هایی برای توجیه ده ها حدیث راجع به ظهور ادیان بابی و بهائی تا نشان دهد آن همه حدیث منطبق با این ادیان نمی شود! غرض نمی گذاشت و نمی گذارد امثال آن مرحوم و عزیزان معاصر ما لحظه ای بیاندیشند و درک کنند که این همه تطابق کم و کیف دو ظهور بابی و بهائی با آن همه بشاراتِ کتبِ مقدّسه و از جمله قرآن و احادیث جز به اراده و نقشه الهی قابل تصوّر نبوده و نیست و از عهده تمهیدات و نقشه های بشری خارج است.^{۲۷۸} حتی با حساب احتمالات هم نمی توان این همه تطابق را توجیه کرد مگر آن که به الهی- و نه بشری- بودن ادیان مزبور اذعان کنیم.

دو نقل زیر مقایسه کنید: «قدّوس یک بار در **مجادله ای** که با میرزا محمد تقی داشت، تصمیم گرفت به **منظور اثر گذاشتن** بر مجتهد پیر، تفسیری بر سوره توحید بنویسد. او تنها در شرح «صاد» کلمه «الصّمد» چیزی حدود سه برابر قرآن به نگارش درآورد. محمد تقی مجتهد که گاه به این نوشته ها نگاهی می انداخت، **تعجب می کرد و نمی توانست این شرح و تفسیر مبسوط را چگونه باید دریابد و چگونه باید ارزش گذاری کند.**» (ص ۴۴۲ زمان) «جناب قدّوس در اوقاتی که در شهر ساری محبوس بودند **بنا به خواهش** میرزا محمد تقی تفسیری بسوره توحید نگاشتند و در شرح صاد کلمه (الصّمد) سه برابر قرآن مرقوم فرموده بودند میرزا محمد تقی وقتی که این بیان عالی و کامل را از ایشان دید و آن تفسیر را مشاهده کرد **به مقام بلند ایشان پی برد و بر احترامش افزود.**» (تاریخ نبیل)

در ص ۴۴۴ زمان می نویسد تا تعداد اصحاب قلعه ۳۱۳ نفر شد جناب قدّوس دستور داد در قلعه را ببندند تا کس دیگری وارد نشود مبادا با مصداق بشارت حضرت محمد ناسازگار آید. حال آن که برخلاف این تحریف، در «تاریخ نبیل» ذکری از دستور بستن در قلعه نیست و نویسنده زمان چنان که در مصاحبه خود با روزنامه سازندگی گفته بود ادّعا می کند بابی ها و بهائی ها با تاریخ سازی: «می کوشند تاریخ را به نحوی بازسازی کنند که منتهی به تأیید و اثبات نظام اعتقادی آنها باشد و این که چگونه نظام های تئولوژیک می کوشند به خودشان و پاره ای از باورها تقدّس ببخشند.» در ص ۴۵۷ نیز عبارت «رئیس العلماء» در تاریخ نبیل را «سعی العلماء» نوشته است. در ص ۴۷۰ زمان مربوط به حوادث قلعه طبرسی- مانند مورد ص ۴۴۴ که در بالا عرض شد- می نویسد وقتی انفجاری در «قورخانه شاه زاده مهدی قلی میرزا، به دلیل ناوارد بودن یکی از سربازان» اتفاق افتاد و برخی صاحب منصبان و عدّه زیادی از سربازان دولتی کشته شدند، اصحاب قلعه آن را نشانه ای از نصرت و امدادِ الهی دانستند. حال آن که در «تاریخ نبیل» نه ذکر «ناوارد بودن یکی از سربازان» است و نه این که «اصحاب قلعه آن را نشانه ای از نصرت و امدادِ الهی دانستند». نویسنده عمداً می خواهد

تلقین کند بابی ها برای الهی جلوه دادن قیام بشری شان، انفجار را نصرت و امداد الهی دانستند حال آن که این اتفاق به خاطر ناواردی یکی از سربازان بوده است! در ص ۴۸۶ زمان به نقل از «تاریخ نبیل» که نوشته «حضرت باب ایشان را بِاسْمِ اللَّهِ الْآخِرِ ملقب ساختند» نویسنده زمان به خیال این که حرف «ب» نیز جزء آن عبارت است، لقب جناب قدّوس را «باسم الله الآخر» نوشته است حال که منظور این بوده که حضرت باب ایشان را به «اسم الله الآخر» ملقب ساختند.

۴۵- در ص ۴۸۸ ضمن شرح شهادت شهدای سبعة طهران در سال ۱۲۶۶ ه. ق. نوشته جناب طاهره نیز در طهران به جرم کشف حجاب در منزل محمود خان کلانتر محبوس شدند حال آن که در تاریخ نبیل «جرم کشف حجاب» ذکر نشده است. در ص ۴۹۰ بابی ها را لجوج و فتنه جو می نویسد. در ص ۴۹۳ جمله عربی دارای اعراب غلط است. در ص ۴۹۶ ضمن شرح شهادت شهدای سبعة طهران با تحریف «تاریخ نبیل» می نویسد نوبت شهادت حاجی ملا اسمعیل که رسید پولی به یکی از گماشتگان داد نقل و شیرینی بخرد تا در محل شهادت به مردم [به میرغضب] بدهد، اما بلافاصله در ادامه برای خنثی کردن مراتب شجاعت و انقطاع و فداکاری وی می نویسد در محل شهادت وقتی «نگاهش به اجساد خونین و سرهای جدا از تن دوستانش افتاد زار، زار گریست. اما با همان چشمان اشک آلود، در عین حال می کوشید هراس و اندوه خویش را پنهان سازد!»! حقیقتاً کسی که حین شهادت و بریده شدن سرش با شجاعت و سرور روحانی نقل و شیرینی به جلاّد می دهد، نویسنده زمان زار زار گریستن و هراس و اندوهش را چگونه جعل می کند! حقیر وقتی این روش تحریف مُحیلانّه ظریف و لطیف لفظی و مفهومی تاریخ و تعالیم ادیان بابی و بهائی در جای جای زمان «دُن کیشوت های ایرانی» می بیند حقیقتاً افسوس می خورد که چه چیز باعث شده ایشان که دانشگاهی و به اصطلاح روز فیلسوف هستند، روز روشن را شب تیره جلوه دهند! «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (قرآن مجید، سوره حدید، آیه ۱۶/ مضمون: آیا نوبت

آن نرسید که آنان که ایمان آوردند دلهاشان به یاد خدا خاشع گردد و به آنچه از حق نازل شد بذل توجه کنند و مانند کسانی که پیش از این برایشان کتاب آسمانی آمد نباشند که دوره طولانی بر آنها گذشت و دلهاشان زنگ قساوت گرفت و بسیاری فاسق و نابکار شدند؟) خواننده عزیز! ببینید در «تاریخ نبیل» راجع به شهادت حاجی ملا اسمعیل چه نوشته شده و آن را با متن «دُن کیشوت های ایرانی» مقایسه فرمایید تا مظلومیت حقیقت روشن گردد:

«وقتی که او را وارد قربانگاه کردند چشمش به آن دو شهید سعید افتاد و بی اختیار فریاد کشید و در حالی که به آن دو سر بریده خون آلوده نگاه می کرد می گفت چه خوب کاری کردید طهران را گلستان کردید من هم مشتاقم پیش شما بیایم آن گاه از جیب خود مبلغی بیرون آورد و به جلاّد داد که شیرینی بخرد مقداری از آن شیرینی را خودش خورد و بقیّه را به میر غضب داد و گفت من از تو گذشتم نزدیک بیا و مرا بکش زیرا سی سال است که انتظار امروز را می کشم می ترسیدم آرزوی خودم را به گور ببرم بعد سر به آسمان کرد و گفت خدایا نثار جان مرا در راه خود قبول کن اگر چه من لایق نیستم و اسم مرا در دفتر شهادتی که جان خود را در قربانگاه نثار کرده‌اند بنویسی، حاجی مشغول مناجات بود که میر غضب او را شهید کرد.» و در کتاب «حضرت باب» از جناب محمّد حسینی، صص ۵۵۱-۵۵۲ آمده است: «ابتدا این شعر با صدای بلند بخواند: ای صبا از من به اسمعیل قربانی بگوی زنده برگشتن ز کوی دوست شرط عشق نیست. سپس به مناجات ایستاد. جلاّد در حین مناجات او را شهید نمود.»

براستی هم میهن عزیزم آقای عبدالکریمی «زار زار گریستن» و «هراس و اندوه» در آن شهید مجید را با آن وصفی که در فوق آمده، از کجا بیرون آورده است؟! هر که شرح شهادت امثال آن شهدای سبعة طهران را بخواند بر انقطاع و شجاعت و بی همتایی آنها در تاریخ ادیان شهادت می دهد؛ شهادتی که بجای «هَلْ مِنْ ناصِرِنِی؟» سیّد الشهداء، تماشاچیان در میدان فدا را به نظاره فرا می خواندند و فریاد می زدند «هَلْ مِنْ ناصِرٍ یَنْظُرُنِی؟»^{۲۷۹} چگونه است که نویسنده زمان اراده کرده این حقایق و صحنه های بی همتای در تاریخ ادیان را تخطئه کند و در اختیار هم میهنان عزیز گذارد؟!

تحریف مشابه فوق در شرح شهادت سید حسین ترشیزی از شهدای سبعة طهران در ص ۴۹۷
زُمان است. در زیر از «تاریخ نبیل» و از زُمان هر دو نقل قول را تقدیم می کند و عباراتی را که مربوط
به حذف و اضافه و تحریف است با حروف درشت مشخص می کند. در «تاریخ نبیل» این طور
نوشته:

«وقتی که سید حسین وارد قربانگاه شد جمع بسیاری دور او را گرفته بودند به آنها فرمود ای
مسلمانان بشنوید اسم من حسین است من از اولاد حضرت سید الشهداء هستم که نام مبارک او هم
حسین است همه مجتهدین نجف و کربلا به علم و دانش و اجتهاد من شهادت می دهند من تازه اسم
سید باب را شنیده‌ام و به حقانیت دعوت آن بزرگوار اقرار کرده‌ام و چون در تفسیر تعالیم و مسائل مشکله
اسلامیه اطلاع زیادی داشتم و در این خصوص رتبه عالی را دارا شدم سبب شد که به امر مبارک مؤمن
شدم یقین دارم که انکار امر سید باب انکار جمیع انبیای الهی است که پیش از این ظاهر شده‌اند من از
شما می خواهم که بروید و به مجتهدین این شهر بگوئید مجلسی فراهم کنند من حاضرم بروم با آنها
مذاکره کنم اگر از عهده اثبات صحت ادعای باب بر آمدم آن وقت دست از کشتن اشخاص بی‌گناه بردارند
و اگر از عهده برنیامدم هر طور می خواهند مرا مورد عذاب و اذیت قرار دهند. هنوز بیانات خود را تمام
نکرده بود که یک نفر صاحب منصب از طرف امیر نظام آمد و با کمال تکبر و خودپسندی گفت این حکم
قتل تست که هفت نفر از مجتهدین بزرگ طهران آن را مهر کرده‌اند و همه فتوی داده‌اند که تو کافر
هستی اگر خدا روز قیامت از ما بپرسد که چرا این سید را کشتید ما مسئولیت را متوجه علما و مجتهدین
خواهیم کرد پس از این کلمات خنجر خود را کشید و با کمال شدت ضربتی به سید ترشیزی زد که فوراً بر
زمین افتاد و جان خود را نثار راه محبوب نمود.»

اما در ص ۴۹۷ زُمان با مقداری دستکاری در نقل قول پیشنهاد شجاعانه و قابل تحسین سید
حسین را تخطئه می کند و می نویسد او را به قتلگاه آوردند:

«او از یک سو نمی توانست دست از ایمان به حضرت صاحب الزمانش بردارد، و از سوی دیگر در
آخرین لحظات زندگی اش امید داشت تا شاید راه دیگری، غیر از تقدیری که در پیش رویش بود، گشوده

شود. به همین دلیل، با تمام وجودش خطاب به جمعیت فریاد زد: "ای مسلمانان! اسم من حسین است... الخ" اما این سخنان در آن هیاهو به گوش کسی نمی رسید و گویی در فضا محو می شد. هنوز سید حسین ترشیزی سخن خود را تمام نکرده بود که یک نفر صاحب منصب از طرف امیر نظام آمد و در حالی که ورقه کاغذی در دستش بود، با نوعی طنز و استهزاء گفت: "نام مقدّس حضرت رسول و حضرت سیدالشهدا را بر زبان نیاور. این حکم قتل توست که هفت تن از مجتهدین بزرگ طهران آن را مهر کرده اند و همه فتوا داده اند که تو کافر هستی." پس از بیان این کلمات، وی خنجر خود را کشید و با آن ضربه محکمی به قلب سید حسین ترشیزی مجتهد وارد آورد، سید حسین فوراً بر زمین افتاد و جان سپرد.»

۴۶- دو سطر آخر صفحه ۵۰۱ در «تاریخ نبیل» نیست. در صص ۵۰۴-۵۰۵ زمان می نویسد جناب وحید می گویند حضرت باب ایشان را مأمور به جهاد نکرده اند بلکه مأمور به دفاع کرده اند، ولی بعداً می گوید جناب وحید وانمود می کردند اصحابشان دخالتی در حمله- و نه دفاع- به مأمورین دولتی نداشته اند. در ص ۵۱۶ سطر ۳ در ضمن وقایع جناب وحید ذکر محاکمه اُسرا و صدور حکم قتل برای افرادی که از حضرت صاحب الزمان گریخته و در برابر اصحابش به مقابله برخاسته اند، شده است که در تاریخ نبیل مشاهده نشد. در ص ۵۱۷ نویسنده زمان قتل یکی از مخالفین جناب وحید به دست اصحاب را «به شهادت رسیدن» ذکر می کند! در ص ۵۱۸-۵۲۰ نویسنده زمان خوشبختانه برعکس جریان قلعه طبرسی، ذکر می کند مخالفین جناب وحید مکر کردند و قرآن را مهر کردند تا جناب وحید تسلیم شوند و جناب وحید علی رغم این که می دانستند اقدام آنها حيله و مکر است با این حال قبول کردند تا بار دیگر حقیقت امر الهی را برای آنها آشکار کنند. در صص ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ ضمن نوشتن راجع به رستمعلی بعضی نقل قول ها را از «تاریخ نبیل» حذف می کند.

۴۷- بند ۳۸ زمان راجع به شهادت حضرت باب است.^{۲۸۰} نویسنده زمان در ص ۵۴۵، تیترو عنوان این بند را بجای «شهادت حضرت باب»، «صعود [وفات] موعود در تبریز» نوشته حال آن که

بجز آثار بابی و بهائی، حتی در احادیث اسلامی نیز به شهادت قائم موعود اشاره شده است! در ص ۵۴۵ زمان، برای توجیه شهادت حضرت باب شروع به تعریف و تمجید و مجیزگویی امیرکبیر می کند که به فکر حرکت به سوی قافله تمدن جدید بوده است و چاره را در این مسیر قلع و قمع بابی ها دید! باز هم دغدغه سنت- مدرنیته در ذهن آقای عبدالکریمی در اینجا مشهود است حال آن که قیام حضرت باب، چنان که در قسمت اول این مقاله مفضلاً ذکر شد، تنها راه اصلاح ایران و حل مشکل سنت- مدرنیته بود و امیر کبیر اشتباه بزرگی کرد و هم اکنون دیانت بهائی آن را حل کرده و ویرانی قیل و قال درباره چنین مشکلی، نه تنها راه سعادت مادی و معنوی ایران را، بلکه جهان را عرضه داشته است. جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی درباره قتل امیرکبیر می نویسند: «در هنگامی که دژخیمان و غلامان شاهی ابلاغ حکم کرده عازم قتل او شدند، منتبّه به علت اصلیّه مجازات خود شده اعتراف به خطاء خویش نموده گفت: اصلاً مصلحت در این نبود که متعزّض سیّد باب و تابعانش شوم و من در قتل سیّد، تقصیر و اشتباه بزرگی کردم و اینک جزاء آن را می بینم.»^{۲۸۱}

در ص ۵۵۰ با لحنی تحقیرآمیز و بشری جلوه دهنده، ضمن توضیح آوردن حضرت باب به سربازخانه برای شهادت، با خیال پردازی و تناقض نویسی می نویسد که در طول راه مردم نظاره می کردند و مسخره می کردند و «به همدیگر می گفتند "جناب موعود را ببین که آمده بود همه جهانیان را نجات دهد اما امروز حتی از نجات دادن خودش نیز عاجز است!" اما هیچ کس نمی دانست که در دل این جوان [حضرت باب] چه می گذرد. او که آمده بود عدالت را برای خلایق به ارمغان آورد، در دلش احساس می کرد که خود اسیر ظلم و بی عدالتی بزرگی شده است که هیچ کس دلیل آن را نمی داند. او را به کذب و دروغ متهم می کردند، درحالی که روحش از دروغ بیگانه بود. به او کفر و الحادی را نسبت می دادند که وی در وجود خود اثری از آن نمی یافت و اگر نیز چنین کفر و الحادی در او وجود داشت، نه او خودش از آن آگاه بود و نه خودش مسبب آن. او را عامل و محرک بلواها و آشوب هایی می دانستند که هرگز دعوت گر و مُنادی آن نبود. او نمی دانست به چه جرمی باید به

مسلخ برده شود. تنها می دانست که نمی تواند از راهی که رفته است بازگردد و عهد خویش را با خدایش در انجام رسالتِ الهی خود زیر پا گذارد.»

در صص ۵۵۱-۵۵۲ راجع به شبِ قبل از شهادت باز با تغییر و تحریف مُحیلانهُ حقایق متن «تاریخ نبیل» و به نحوی که آموز بشری جلوه داده شود و اَسْتَعْفِرُالله این شبهه ایجاد شود که فکر کشته شدن، حضرت باب و چند همراهشان در حجرهٔ سربازخانهٔ تبریز را آزار می داده است و احساس تلخی داشته اند، حال آن که حضرت باب از همان اوّل ظهور تمنّای شهادت کرده بودند، نویسندهٔ زُمان می نویسد:

«هیچ یک از محبوسین نمی دانست که چه سرنوشتی در انتظار آنان است. در آن شب، باب و همراهانش حال عجیبی داشتند. همهٔ آنها به سرنوشت و تقدیر خود، که از آن گریزی نبود، می اندیشیدند. پس از دقایقی که سکوتی سنگین و التهاب آور بر فضای زندان و بر ذهن و احساس زندانیان حاکم گردیده بود، باب رو به همراهانش کرده می گوید: "شکّ نیست که فردا مرا به قتل خواهند رساند." شاید هیچ کدام از زندانیان خود را به اندازهٔ باب نزدیک به مرگ احساس نمی کرد. همهٔ آنها می دانستند که با تبری جستن از باب امکان زنده ماندنشان وجود دارد. اما برای خود باب یک چنین امکانی وجود نداشت و او، به هر دلیلی از دلایل، نمی توانست از مسیری که طی کرده است بازگردد. لیکن احساس هم آغوشی با مرگ وی را آزار می داد. به همین دلیل برای رهایی یافتن از این احساس تلخ به یارانش می گوید: "اگر به دست یکی از دوستانم کشته شوم بهتر است و گواراتر. پس یکی از شماها برخیزد و به حیات من خاتمه دهد..." میرزا محمّد علی زنوزی... بر می خیزد و خطاب به باب می گوید: "یا حضرت قائم! شما هر طور که بفرمایید عمل می کنم و به حیات مقدّس شما پایان می بخشم." سید حسین یزدی و دو بابی دیگر دست محمّد علی زنوزی را می گیرند و وی را می نشانند و او و موعودشان را از تصمیمی که گرفته بودند منصرف می کنند به این امید که شاید تا فردا صبح فرجی حاصل شود.»

حالا مطلبِ فوق را مقایسه کنید با «تاریخ نبیل» که می نویسد:

«هر چهار را با آن منبع عظمت و وقار [حضرت باب] در حجره ای از حجرات سربازخانه منزل دادند و فوج آرامنه را به کشیک و نگهبانی آن حجره مأمور گردانیدند و در آن شب از قراری که جناب آقا سید حسین تقریر نموده بودند **شُروری در طلعتِ اعلیٰ بوده که در هیچ وقتی از اوقات نبوده** با حاضرین محضرشان فرمایشات می فرمودند و در نهایت بهجت و بشاشت صحبت می داشتند از جمله می فرمودند شکی نیست که فردا امر به قتل خواهند نمود اگر از دست شما ها باشد بهتر است و گواراتر یکی از شماها برخیزد و به حیات من خاتمه دهد همگی گریستیم و از این عمل و تصوّر چنین امری که با دست خود به حیاتِ نَفْسِ چنان ذاتِ مقدّسی خاتمه دهیم تحاشی [خودداری] نموده سکوت اختیار کردیم میرزا محمّد علی زنوزی برخاست و عرض کرد به هر نحو که بفرمائید عمل می نمایم طلعتِ اعلیٰ در اثنای این که ما دست میرزا محمّد علی را گرفتیم و ممانعت نمودیم فرمودند: "همین جوان که قیام به اجابت اراده من نموده با من شهید خواهد شد و من او را اختیار نمودم تا در وصول به این تاج افتخار با من سهیم گردد."»

۴۸- در صص ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ ضمن تحریفات لفظی و مفهومی مُحیلانهُ جریان شهادتِ حضرتِ باب بعضی نکات مهمّ را حذف می کند و نیز وانمود می کند **اَسْتَغْفِرُالله** حضرتشان و همراهان دچار ترس و یأس بودند! «سید حسین یزدی... با حالت **مأیوسانه ای** از باب پرسید... آقا میرزا محمّد علی پیوسته به دیگران، به خاطر عدمِ درکِ مقامِ آقا امام زمان، **بد و بیراه** می گفت...» و منظور نویسنده زُمان از بد و بیراه گفتن جناب انیس، منفی جلوه دادنِ شخصیتِ عظیم جنابشان و پنهان کردنِ استقامت و اطمینان بی همتای جنابشان است: «همین که جناب میرزا محمّد علی را پیش مجتهدین بردند مردم بسیار اصرار داشتند که به زبان او بگذارند کلمه ای را که سبب استخلاصش باشد به جهت مراعاتِ آقا سید علی زنوزی که زوجِ والده شان بود و او فریاد می زد و می گفت دین من آن حضرت است و ایمان من اوست بهشت من اوست کوثر و جنت من اوست. ملاً محمّد ممقانی به ایشان گفت این حرف ها دالّ بر جنون تست و بر مجنون حَرَجی نیست. جواب داد که ای آخوند تو دیوانه ای که حکم به قتل قائم آل محمّد می دهی من عاقلم که در راهش

جان نثار می نمایم و دین را به دنیا نمی فروشم. بعد از این کلام حکم قتل او را داد.» اگر خوب دقت شود معلوم می شود بد و بیراهی که نویسنده زُمان آن را عمداً نمی نویسد، دقیقاً همان پاسخ «براهی» است که جناب انیس به ملا محمد ممقانی می دهند.

همچنین در این قسمت آقای عبدالکریمی عمداً این نکته فوق العاده مهم و معجزه الهی مذکور در تاریخ نبیل را حذف کرده که «طلعتِ اعلیٰ با جناب سید حسین به نجوی مشغول بیانات بودند که فرّاشبازی آمد دست آقا سید حسین را کشیده، به دست یک فرّاش داده گفت امروز روز نجوی نیست. طلعتِ اعلیٰ فرمودند که تا من این صحبت ها را که با او می داشتم تمام نکنم اگر جمیع عالم با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند موئی از سر من کم نخواهد شد. فرّاشبازی متحیر شده جوابی نداد پس امر نمود آقا سید حسین به دنبال او برود.» و ما می دانیم که وقتی در مرتبه اول گلوله ها به حضرت باب و جناب انیس اصابت نکرد، فرّاشبازی به حجره محبس رفت و دید حضرتشان در کمال اطمینان و آرام نشسته اند و با آقا سید حسین صحبت می دارند و پس از پایان صحبت به فرّاشبازی فرمودند: «من صحبت خود را تمام نمودم حال هرچه می خواهید بکنید که به مقصود خواهید رسید.» این اعجاز باعث تنبه فرّاشبازی گردید و از همان جا عازم خانه خود شد و از آن شغل استعفا داد و وقتی این واقعه را به میرزا سید محسن که یکی از اعیان بود گفت وی ایمان آورد.

۴۹- در ادامه شرح شهادتِ مُعجزآسای حضرت باب در صص ۵۵۵ به بعد، از جمله بجای آن که طبق ادعای خود از کتب بهائی سند بیاورد، بجای اشاره به جمعیت ۱۰۰۰۰ نفری در صحنه شهادت، صرفاً می نویسد «جمعیت بسیاری» تا از عظمت واقعه بکاهد و در ص ۵۵۶ از زبان مردم تماشاچی داستانسرائی از خود جعل می کند که در «تاریخ نبیل» نیست و می گوید: «منتظر بودند که ببینند آیا

معجزه ای سرخواهد زد یا نه» همچنین تعداد سربازان را که در «تاریخ نبیل» ذکر شده نمی نویسد تا عظمتِ واقعه آن طور که واقعاً بوده کم رنگ جلوه کند.

در ص ۵۵۷-۵۵۸ نویسندهٔ زمان می کوشد با تحریفاتِ لفظی و مفهومی مُحیلانه معجزاتِ صحنهٔ شهادت حضرت باب را به شکلی خنثی کند و آن را حادثه ای معمولی و با نقشهٔ بشری جلوه دهد. پس از شرح تیرباران مرتبهٔ اول به دستور سامخان ارمنی که باعث شهادت حضرت باب و جناب آنیس نشد، حضرت باب و جناب آنیس را اَسْتَغْفِرُالله ترسیده و هراسان ذکر می کند و برای توجیه عدمِ اِصَابَتِ ۷۵۰ گلوله به حضرت باب و جناب آنیس، آن طور که پیداست به نقل از ردیّه «ناسخُ التّواریخِ» سپهر خیال پردازی می کند. نگارنده برای روشن شدن مقصود و مقصدِ نویسندهٔ زمان کُلّ متن زمان در این قسمت را تایپ می کند و نکات مهمّ را با حروف درشت مشخص می کند؛ و توضیحات لازم در داخل [کروشه] با حروف درشت از بنده خواهد آمد. پس از ذکر شلیک سه صف سربازان سامخان ارمنی می نویسد:

«چند لحظه ای طول کشید تا بر اثر جریان باد و هوا، دود سیاه باروت جا به جا شد و رؤیت تیرباران شدگان میسر گردید. سام خان به جلو رفت. اما از تعجب نزدیک بود سگته کند. سربازها نیز حال و روز بهتری نداشتند. [در ادامهٔ متن در ص ۵۵۸ نویسندهٔ زمان کم حافظه می شود و می نویسد «تنها سربازان فوج ارمنی سام خان می دانستند که حقیقت امر چه بود.» اگر می دانستند پس چرا اینجا مانند خود سامخان که نزدیک بود سگته کند، حال و روز بهتری نداشتند؟!] در میان مأمورین و گماشته هایی که در سربازخانه به تماشای صحنهٔ اعدام ایستاده بودند و نیز در میان آنانی که در پشت بام ها مشغول تماشا بودند ولولهٔ عجیبی افتاد. ناگهان یکی فریاد زد: "موعود غایب شد" چه کسی باور می کرد که پس از شلیک سه ردیف از سربازان، اثری از باب نباشد و جراحی یا حتی یک قطره خون نیز در بدن ملازم باب، میرزا محمّد علی زنوزی، مشاهده نشود. سام خان، سربازان و چند تن از گماشتگان و فزاشان سربازخانه جلوتر رفته تا با چشمان خود معجزه را از نزدیک ببینند. آنان متوجه شدند که سید باب داخل همان حجره ای شده است که بر ستونش میخی زده شده و او و ملازمش با ریسمانی به آن میخ بسته

شده بودند. سید باب، در گوشه ای در کنار سید حسین یزدی، که در داخل حجره مانده بود، به نحوی هراسان کز کرده بود. میرزا محمد علی زنوزی نیز در همان جا، زیر ستون، از هراس نقش بر زمین شده بود. ادر حالی که در تاریخ نبیل است که «سُروری در طلعتِ اعلیٰ بوده که در هیچ وقتی از اوقات نبوده» و وقتی فزاش باشی وارد حجره می شود می بیند حضرت باب که مشغول صحبت با جناب سید حسین یزدی بوده اند به او می فرمایند: «من صحبت خود را تمام نمودم حال هرچه می خواهید بکنید که به مقصود خواهید رسید.» و همچنین جناب انیس نه تنها از ترس نقش زمین نشده بوده اند بلکه «ایستاده و اصلاً اثری از جراحت در بدنشان نیست حتی قبای سفید تازه ای که پوشیده بودند غباری بر آن ننشسته بود.» این قبیل تحریفات تاریخی در جای جای زمان توسط آقای عبدالکریمی، به قول یکی از دوستان در ایران، شبیه افسانه سرائی های آقای محمد رضا ورزی کارگردان سریال تلویزیونی «سال های مشروطه» شده است^{۲۸۲} که اسباب حیرت و تعجب دانایان و آگاهان از تاریخ حقیقی ادیان بابی و بهائی است.].

نه تنها برای بابی هایی که در صحنه حضور داشتند بلکه برای بسیار دیگری از تماشاچیان این نمونه ای از ظهور یک معجزه آشکار بود. آنان با چشمان خود شاهد ظهور یک معجزه بودند. فزاش باشی از همان جا عازم خانه خود شد و از شغل خود استعفا داد. سام خان ارمنی از دیدن این صحنه فوج خود را برداشت و از سربازخانه بیرون رفت و گفت اگر مرا بند از بند جدا کنند دیگر مرتکب چنین معصیتی نخواهم شد و فرمان آتش به سوی موعود خداوند نخواهم داد. قضه این معجزه برای بسیاری نقل شد و همین امر سبب ایمان آوردن بسیاری به سید علی محمد باب گردید. تنها سربازهای فوج ارمنی سام خان می دانستند که حقیقت امر چه بود. آنان هیچ یک حاضر نبودند دستشان به خون جوان بی گناه و بی آزاری چون سید علی محمد باب آلوده شود. اما از سوی دیگر سرباز بودند و وظیفه داشتند که فرمان مافوق خود را اطاعت کنند و حق نافرمانی و سرکشی از فرمان رئیس فوجشان را نداشتند. هر یک از آنان، که به عملی مجبور شده بود که برایش هیچ گونه حجیت و توجیهی نداشت، در دل خود تصمیم گرفت تیرش را به گونه ای شلیک کند تا به سید باب و ملازمش اصابت نکند تا بدین طریق دستش به خون بی گناهی آلوده نگشته و معصیت آن متوجه کسان دیگری گردد که گلوله شان را به هدف زده اند. اما تصمیم یکایک آنان، در مجموع منجر به این شد که هیچ گلوله ای به هدف اصابت نکند و حتی یک

گلوله به نحو اتّفاقی به طنابی اصابت کند که سیّد باب و میرزا محمّد علی زنوزی بدان بسته شده بودند. [سُبْحَانَ اللَّهِ! آیا این جملات و این طرز استدلال از قلم استادی است که دغدغه خاطرش، "سنت" و "مدرنیته" و "عینیّت" و "متدولوژی" و "روش" و "ابطال پذیری" و "اثبات پذیری" است؟! حقیر که حیرانم و نمی دانم چه نویسم! نکند چشم بسته از روی ردیّه فرمایشی «ناسخُ التّواریخ» سپهر که عین همین نظر را نوشته اقتباس کرده باشد! سپهر نوشته: «سربازان... از قتل او کراهتی داشتند و تفنگ های خود را از فراز و فرود و یمن و شمالِ باب چنان گشاد همی دادند که او را آسیبی نرسد در این کَرّت [دفعه] ملاّ محمّد علی مُرید او مقتول شد و او از باب استوارتر بود زیرا که وقتی جراحی یافت روی با باب کرد و گفت آیا از من راضی نیستی؟ مَعَ الْقَصّه در این واقعه از قضا گلوله از تفنگی باز شده به ریسمانی آمد که دست باب را بدو بسته بودند و باب رها شد.»^{۲۸۳} جناب نصرت الله محمّد حسینی در کتاب «حضرت باب»، ص ۵۷۱ در نقد این نظرِ سپهر می نویسد: «با توجّه به این که سرِ جناب انیس بر سینّه حضرت باب بوده و تشخیص دقیق آن دو وجود مبارک از یکدیگر برای سربازان فوج بهادران [فوج سامخان ارمنی] میسر نبوده گفته ناسخُ التّواریخ در این باب واهی به نظر می رسد. صرف نظر از این که جناب انیس نیز در بار نخست به شهادت نرسیده است.» [در حالی که سام خان ارمنی در برابر اصرارِ میرزا حسن خان وزیر نظام، برای پایان رساندن مأموریتش مقاومت می کرد و به هیچ وجه حاضر نبود زیر بار انجام اعدام موعود برود، آقا جان خان، سرتیپ فوج خمسه، که به فوج ناصری موسوم بود، برای خودشیرینی نزد برادر صدر اعظم آمد و آمادگی خود را برای اجرای حکم اعدام محکومین اعلام داشت. وی برای سربازانش توضیح داد که اجرای حکم شرعی نه تنها معصیتی ندارد بلکه از ثواب و اجرِ اُخروی نیز برخوردار است و سیّد باب در واقع مرتدّی است که با موعود خواندنِ خود و ادّعی داشتنِ کتابِ وحی به ساحتِ مقدّس پیامبر و حضرت امام زمان عَجَلَّ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ شَرِيف و قرآن بی حرمتی و إِسائَهُ ادب کرده است. [در تاریخ نبیل این داستان سرایی هایِ خودساخته نویسنده زُمان نیامده و معلوم نیست در آن فضای استبداد قاجاریه آقا جان خان شیعه چرا مجبور بوده سربازان شیعه اش را به این شکل بامزه برای کشتن یک مرتدّ توجیه کند!...]»

و از دیگر نکات مهمّ آن که نویسنده زُمان، این قسمتِ واقعه شهادت حضرت باب را هم مثل چندین مورد مهمّ دیگر در سراسرِ زُمان، ننوشته و مسکوت گذاشته که در «تاریخ نبیل» می نویسد:

«در همان وقت بادی حرکت نمود سیاه و چنان باد و خاک سیاه روز را تاریک نمود که مردم منزل خود را نمی یافتند و از ظهر تا شب آن طوفان و باد و خاک سیاه باقی بود و بشدت تاریک و اهل تبریز که به غیرت و غریب نوازی و حُبّ سادات معروف آفاق بودند در چنان وقتی به آن حالت و آن قدرت که سامخان نصرانی متذکر شد و فرّاشبازی از آن عمل استعفا نمود بیدار نشدند با آن که در مرتبه ثانی که خواستند آن حضرت را به دار بزنند در پای دار، به ندای بلند می فرمودند ای مردم اگر مرا می شناختید مثل این جوان که اجلّ از شماست در این سبیل قربان می شدید من آن ظهور موعودی هستم که آسمان کم تر مثل او را دیده سیصد و سیزده تن از نقباء خود را فدای من کردند این بیانات را اغلب مردم می شنیدند مع هذا ایستاده تماشا می نمودند.»

۵۰- عنوان بند ۳۹ زمان را نویسنده «أُمَّتِ بِي مَوْعُودِ» گذاشته است و منظورش این است که بعد از شهادت حضرت باب اصحاب جناب حجّت زنجانی بدون حضرت باب شدند! اما ای کاش توجه می کرد که این اصحاب چگونه علی رغم از دست دادن محبوب و مولای معنویشان آنچنان شجاعت و فداکاری ای در قلعه زنجان از خود نشان دادند. بطوری که در همین بند- صص ۵۶۴ و قبل و بعد از آن- ایشان نتوانسته از ذکر چنین شجاعت بی همتای اصحاب جناب حجّت زنجانی خودداری کند زیرا واقعه بقدری عظیم بوده است و شجاعت و فداکاری اصحاب بقدری بوده است که به نوشته «تاریخ نبیل» دوست و دشمن به آن اعتراف کرده اند. اما باز متأسفانه علی رغم آن در صص ۵۶۵-۵۶۶ ضمن نقل قولی از خودش و با عدم ذکر جمله مهمی از امیر تومان، بابی ها را بجای «شجاع و مستقیم»، «لجوج» می نویسد: «امیر تومان بعد از شنیدن سخنان پیرمرد با خشم فریاد می زند: "من که نمی دانم جواب این قوم لجوج را چگونه باید بدهم" یکی از مشاورین امیر تومان می گوید: "جواب اینها را فقط شمشیر می دهد. جز به واسطه شمشیر نمی توانیم از دست اینها خلاص شویم."». همین مورد در «تاریخ نبیل» چنین آمده است: «... امیر تومان به یاور لشکر خود توجه کرده و به او گفت من که نمی توانم جواب این مرد را بدهم هرگاه من قلباً متدین بودم بدون درنگ این امر را قبول می کردم.» خوشبختانه نویسنده زمان در صص ۵۶۵-۵۶۶ بی شرفی و حیلۀ دشمنان

جناب حجّت را که قرآن را مُهر کرده بودند که جنابشان را مشابه وقایع قلعه طبرسی و نیریز فریب دهند، می نویسد که جای سپاس از ایشان را دارد.

۵۱- در بند ۴۰ زُمان، عنوان را «مؤمنان به موعود و تیراندازی به شاه» نوشته است. در صص ۵۷۸-۵۷۹ طرز و لحن بیان نویسنده زُمان راجع به علّت درخواست سلیمان خان که شمع آجینش کنند چنین است: «... میرغضب، به وی می گوید: "به فرمان شاه من باید تو را آن گونه که خودت می خواهی بکشم. حال خودت نحوه مردنت را تعیین کن". حاجی سلیمان خان که می خواست اثبات کند با ظهور باب، درست همچون ظهور پیامبر اسلام و همه انبیای بزرگ الهی، خلق جدیدی در عالم صورت گرفته و عالم و آدم تازه ای پا به عرصه هستی گذاشته است و زندگی و مرگ پیروان موعود نیز نمایان گر این خلق جدید است، در پاسخ به میرغضب می گوید: "مرا شمع آجین کنید، با طبل و نی در بازار بگردانید و آخر کار بدنم را شقه کنید..."» در صفحات ۵۸۱-۵۸۴ نویسنده زُمان نوشته کاپیتان فون گومونز از مأمورین اطریشی را به نظر از کتاب «بهاءالله شمس حقیقت» از جناب موّقر بالیوزی درباره نحوه فجیع شهادت شهدا آورده که عالی است و باید از ایشان تشکر کرد. در صص ۵۸۵-۵۸۶ شرح شهادت جناب طاهره را بسیار مختصر توضیح می دهد و طبق معمول برای تخطئه شجاعت و انقطاع و فداکاری بابیان و بهائیان، او را دچار «هراس و نگرانی» حین شهادت ذکر می کند!

۵۲- در بند ۴۱ زُمان با عنوان «ظهورِ مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ»، از جمله در صص ۵۸۷ نویسنده زُمان مدّعی می شود که استغفرالله حضرت باب در قائمیت خود تردید کردند و در صص ۵۸۷-۵۸۸ و ۵۹۰ وانمود می کند حضرت باب ناامید شدند و شکست خوردند و نتوانستند عدالت بیاورند لذا آن را موکول کردند به ظهور موعود بیان حضرت مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ. قسمت هایی از تحریفات لفظی و مفهومی و اکاذیب نویسنده زُمان را در زیر تایپ می کنم تا مراتب و نوع مخالفت ایشان با ادیان بابی و بهائی

و طرز و لحن بیان آن بر خواننده عزیز روشن و آشکار گردد. بدین منظور قسمت هایی را که منظور سوء ایشان را می رساند با حروف درشت مشخص می کنم و توضیحات لازمه از خود را در گوشه با حروف درشت می آورم:

«سید علی محمد شیرازی در آغاز بعثتش در سنه ستین یقین داشت که او همان مهدی موعود، مُنجی خلق و هدایت گر همه جهانیان است، همان کسی که ظهور و پیروزی اش را بر سپاه زشتی و تیرگی همه کتب مقدسه وعده داده بودند. به همین دلیل وی خود را باب، به معنای "باب الله" نامید. لیکن آن زمان که در زندان چهریق محبوس بود و خود را اسیر چنگال نیروهای دجالی یافت و ضعف و ناتوانی خویش را در پیروزی بر سپاه خصم دریافت، در قائم آل محمد بودن خویش تردید کرد و در کتاب «بیان فارسی» اظهار داشت که او باب است، اما نه در معنای باب الله بلکه، به معنای "باب موعود"؛ و رسالت او نه گستردن و تفوق بخشیدن عدالت بر همه جهان و رهائی عالمیان و پیروزی بر همه ظلم ها و تباهی ها، بلکه صرفاً بشارت دادن به ظهور « مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ » است، یعنی خبر دادن از آمدن کسی که خداوند او را ظاهر و آشکار خواهد کرد. [خلاصه مقصد نویسنده زمان این است که با این صغری و کبری چیدن می خواهد و انمود کند علت وجود دو ظهور پشت سر هم شکست ظهور اول بوده است! حال آن که چنان که آثار بابی و بهائی و حتی در بشارات کتب مقدسه قبل نیز آمده است، ظهور دو دین مستقل که اولی مبشر دومی هم بوده است و زمینه را برای ظهور دوم آماده کرده است قطعی بوده و به همین شکل هم واقع شده است. [۲۸۴]

اما وی که گاه در این امر که کس دیگری نیز خواهد آمد تردید می کرد چرا که در شرق و غرب عالم کس دیگری را جز خود نمی یافت که در سنه ستین اعلام ظهور امر کرده باشد، و طبق روایات و گفته ها باید حتماً در این سنه چنین ظهوری صورت می گرفت. در اوقاتی که او تحت غلبه چنین اندیشه ای قرار داشت خود را همان مهدی موعود می دانست و سرانجام نیز با همین باور بود که پذیرای مرگ خویش گشت. [نویسنده زمان برای بی اثر کردن عظمت ظهور و شهادت ها و شجاعت ها و فداکاری ها و تأثیرات عظیمی که جنبش حضرت باب و بعداً حضرت بهاء الله در ایران و جهان داشته و دارد، دائماً در جای جای زمانش مدعی ترس، هراس، ناامیدی، پشیمانی، شک در استغفرالله حضرت باب و پیروان می

شود! (مثل ص ۳۳۲ زمان) نگارنده تا جایی که فرصت داشت به بعضی از این موارد اشاره کرد و خواننده

فهمیم با خواندن کل زمان به روح حاکم بر مقصود و مقصد نویسنده آن آگاهی می یابد.»

در صفحه ۵۸۸ درباره یحیی ازل مختصر و با اشتباه می نویسد. در ص ۵۸۹ دست برداشتن جناب دین از ادعای خود را هراس از کشته شدن می نویسد حال آن که علت آن تشرّف به حضور حضرت بهاءالله و کسب فیض از حضرتشان بود که باعث شد از کلیه ادعاهای خود چشم پوشد. در صفحه ۵۹۰ مطلبی می نویسد که حاکی از همان دغدغه سنت- مدرنیته آقای عبدالکریمی است. بعد از ذکر این که آن انقلاب عظیمی که بابی ها چشم انتظارش بودند واقع نشد و لذا آنها می بایستی منتظر ظهور موعود بیان باشند ادامه می دهد: «بر اساس همین ضرورت ایمانی، و به دلیل ویران شدن عالم کهنه در برابر عالم نویی که فرنگیان مسیحی ارمغان آور آن بودند، و نیز به خاطر ظلم و فساد و تباهی عظیمی که سراسر ایران را فراگرفته بود، همه مؤمنان باب امید به ظهور من یظهره الله داشتند...» در این مورد در قسمت اول این مقال مفضلاً آمده است. در ص ۵۹۱ به اشتباه آن ۲۵ مدعی من یظهره الله را «همه امام زمان ها و من یظهره الله ها» می خواند که تعبیری سطحی و غیر دقیق است زیرا آنها مدعی «امام زمانی» نبودند.

۵۳- در ص ۵۹۲ نویسنده زمان زمینه چینی ظهور حضرت بهاءالله را بشری و از روی شکست وانمود می کند و با عباراتی بعضاً توهین آمیز و روایتی محرف، چنین می نویسد: «... علی رغم خون های بسیاری که در راه موعود ریخته شده و جان فشانی ها و فداکاری های بسیاری که صورت گرفته بود، هیچ نشانی از ظفر و پیروزی امر الهی بر نیروهای اهریمنی دیده نمی شد. در یک چنین فضا و شرایطی، میرزا حسینعلی به سرنوشت و تقدیر خود و هم مسلکانش می اندیشید. او به این می اندیشید که بر اساس آنچه در همه کتب مقدسه و روایات متعدده وعده داده شده بود، قرار نبود قصه موعود به یک چنین سرنوشت حزن انگیز و بی نتیجه ای ختم شود. حزن و ناامیدی حاصل از مرگ موعود، قتل عام شدن بسیاری از مؤمنان و اسارت برخی دیگر از اصحاب در بدترین شرایط،

برای میرزا حسینعلی، این وزیرزاده نازپرورده، که در تمام عمرش جز به قشلاق و بیلاق رفتن در املاک پدری اش و تفرّج، گردش و قدم زدن در باغ های شمیرانات، لواسانات و آفجه یا در جنگل های نور و تاکر مازندران نپرداخته بود، فشار جسمی و روحی خارج از توانی را تحمیل کرده بود. «شایان ذکر است که نویسنده زمان به مناسبت های مختلف سعی می کند حضرت بهاءالله را عاشق طبیعت و گشت و گذار جلوه دهد و علاوه بر آنچه ذکر شد مثلاً در ص ۷۰۱ می گوید پسر حضرت بهاءالله یعنی حضرت عبدالبهاء پدر را به گردش به حیفا می بردند. در ص ۵۹۵ نیز اشتباه ناچیزی در ترجمه بیان حضرت بهاءالله دارد.

در ص ۶۰۳ راجع به عوامل آزادی حضرت بهاءالله از سیاه چال طهران احتمالاً از کتاب «بهاءالله شمس حقیقت» ذکر می کند ولی با قدری تحریف از جمله این که به عباس نوکر حاجی سلیمان خان فهمانده بودند که به هیچ وجه نباید حضرت بهاءالله را به عنوان یکی از عوامل نقشه سوء قصد به ناصرالدین شاه معرفی کند. حال آن که حقیقت امر آن بود که حضرت بهاءالله واقعاً دخالت نداشتند. در اینجا نیز بعضی از نکات مهم را در زمان نمی آورد مثل صحبت های حضرت بهاءالله به میرزا آقاخان نوری صدر اعظم که در صص ۱۳۲-۱۳۳ کتاب «بهاءالله شمس حقیقت» آمده است. بسیاری جاها نویسنده زمان مطلبی می نویسد و بعد اضافه می کند مؤمنان حضرت باب یا حضرت بهاءالله این مطلب را فلان طور تفسیر می کنند، مثل ص ۶۰۹.

۵۴- در صص ۶۱۰ و ۶۱۵ درباره هجرت حضرت بهاءالله به کوه های سلیمانیه می نویسد و وانمود می کند حضرتشان کتاب فتوحات مکیه ابن عربی را خواندند و در آثارشان متأثر از آن بوده اند! اشاره می کند آثاری نازل فرمودند ولی آن را اکتساب از صوفیه و ابن عربی وانمود می کند! در شرح دوران کودکی و جوانی حضرتشان نیز در صفحه ۱۹۶ زمان نوشته بود حضرتشان به مجالس صوفیه می رفتند! در ص ۶۱۶، پاراگراف اول وانمود می کند فکر وحدت و استمرار فیض الهی در آثار

حضرت بهاء‌الله اقتباس از صوفیه در کردستان بوده است. و در ص ۶۱۶ پاراگراف دوم باز وانمود می کند حضرت بهاء‌الله صوفی بودند و وحدتِ امرِ الهی و وحدتِ حقیقتِ انبیاء و یکی بودنِ انسانِ کامل با خدا و ادّعایِ الوهیت را از تعالیم صوفیه اخذ کردند! در موارد شماره های ۳۱ و ۳۲ در همین قسمتِ دومِ مقال در این مورد مطالبی تقدیم شد. اینک باید برای اثبات اشتباه بودن ادّعاهای آقای عبدالکریمی عرض نماید آثار و تعالیم حضرت بهاء‌الله وحیِ الهی بوده است و خود حضرتشان بارها در این مورد و در این که اقتباس از صوفیه نبوده به مناسبت های مختلف بیانات متعدّد فرموده اند. حضرت عبدالبهاء نیز درباره این حقیقت بیانات مفصّلی دارند. مثلاً در کتاب «امر و خلق»، جلد ۳، صص: ۳۵۰-۳۵۸ فصلی به منع «عرفان بافی ها و تفاسیر و تأویل بی سود و کیمیاگری و جفر و تطبیقات عددیّه» اختصاص داده شده و نصوصی از حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در آن مذکور که مثبتِ اکاذیبِ نویسندۀ زمان است. همچنین در کتاب «امر و خلق»، جلد اول، صص: ۱۷۲-۱۷۹ فصلی با عنوان «بیان خلاصۀ عرفان صوفی و فلسفۀ تیاسفیه و بیان تنزّه ذات حق و انبساط فیض مطلق» موجود که در آن بیاناتی مختلف از حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در نقد و ردّ عقاید صوفیه درج شده است.

و جالب آن که خود آقای عبدالکریمی ادّعای اقتباس از صوفیه را در حالی در زمانشان مطرح کرده است که خودشان در ص ۷۱۳ زمان ضمن نقل آیاتِ لوح «کلمات فردوسیّه» نوشته است: «بهاء‌الله، در همین لوح «کلمات فردوسیّه»، مخالفت خودش را با ریاضت کشی و صوفی گری اعلام می دارد.» و در ص ۶۱۰ زمان- به نظر از کُتبی چون «قرن بدیع» و «بهاء‌الله شمس حقیقت»- ضمن بیان ایام هجرت حضرت بهاء‌الله به کوه های سلیمانیه و این که در موقعی شاگردان شیخ اسماعیل از مَرشدِ صوفیّه منطقه حضرت بهاء‌الله را یافتند و تحت تأثیر حضرتشان قرار گرفتند و از ایشان تقاضا کردند که «برایشان معضلاتی را که در کتاب فتوحاتِ مکیّه، تألیف شیخ محیی الدّین ابن عربی، وجود دارد» شرح دهند، حضرت بهاء‌الله در پاسخ می فرمایند: «من کتاب مذکور را نخوانده ام ولی به حول

و قُوَّةُ إِلَهِيَّةٍ می توانم آرزوی شما را برآورم.» و در ادامه است که: «لذا از آن روز هر روز صفحه ای از فتوحات نزد بهاءالله خوانده می شد و او به تشریح مُعضلات و رفع مشکلات می پرداخت و همین امر تعجب و نیز تعریف و تمجید شیخ اسماعیل و مُریدانش را برانگیخته بود.» اما بلافاصله آقای عبدالکریمی ادعایی می کند که حاکی از عدم آشنائی ایشان با آثارِ وحیانی حضرت بهاءالله است، می نویسد: «ناگفته نماند که تأثیر متن ابن عربی و پاره ای از اصطلاحات فتوحاتِ مَکِّيّه نیز در آیاتِ الهی، که از این دوره به بعد بر بهاءالله نازل شد، بخوبی مشاهده می شود.»

حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر دینت بهائی، در کتاب «قرن بدیع» دربارهٔ جریان رفع مشکلات فتوحاتِ مَکِّيّه فوق الذّکر می فرماید:

«آن گاه مُعضلات آنان را یک به یک حلّ می فرمودند بنحوی که جمیع مجذوب و منجذب علم و احاطهٔ جمالِ رَحْمَن [حضرت بهاءالله] گردیدند و در این تفاسیل، وجودِ اَقْدَس [حضرت بهاءالله] نه تنها به حلّ غوامض و تشریح دقایقِ مودوعه در کتاب پرداختند بلکه عقاید و نظرات مؤلف [ابن عربی] و مقصد و هدف غائی وی را در ذکر این معانی به اَبَدَع [جدیدترین] بیان و اَفْصَحِ تَبیان توضیح و تبیین فرمودند حتّی در بعضی از موارد نسبت به صَحّتِ پاره ای از مطالب و معتقداتِ شیخ [ابن عربی] اشکال نموده و با ادلّهٔ مُتقنه و شواهد کافیّه حقایقِ مسائل را اِلْقَاء و اَنْظَارِ مستمعین را به بیاناتِ مُتقنهٔ خویش که مورد استقبال همهٔ حاضرین بود متوجّه فرمودند.»

دربارهٔ همین موضوع و رَدِّ اِدّعای اشتباهِ نویسندهٔ رُمان، بیان جالب و مهمّی از حضرت عبدالبهاء موجود که در آن می فرماید:

«... در ایام بغداد و سلیمانیهٔ شیخ عبدالحسین [طهرانی] گفته بود که جمالِ مبارک [حضرت بهاءالله] کُردها را به این وسیله جمع و جذب کردند که اصطلاحاتِ غُرَفَا و صوفیه را بیان می نمودند. بیچاره شیخ مذکور رفت و کتاب فتوحاتِ مَکِّيّه [ابن عربی] را پیدا و عبارات آن را حفظ نموده در هر جا ذکر کرد دید هیچ کس گوش نمی دهد خیلی تعجب کرد که چرا مردم گوش نمی دهند جمالِ مبارک فرمودند به شیخ

بگوئید ما فتوحاتِ مَكِّيّه را نمی خوانیم بلکه آیاتِ مَدَنِيّه را القا می کنیم، فُصُوصِ شَيْخِ [فُصُوصِ الْحِكْمِ
[بن عربی] را نمی گوئیم بَلْ از نصوصِ اِلَهِيّه حرف می زنیم. «^{۲۸۵}

درباره حقیقتِ فوق، نَفْسِ مبارک حضرت بهاءالله در «کتاب بدیع» که از زبان یکی از مؤمنین
بهائی به قلم حضرت بهاءالله در پاسخ به میرزا مهدی گیلانی در شبهات و اکاذیبِ اَزلی هاست، با
اشاره به فِطْرِي بودن آیاتِ حضرتشان و عدمِ اِکتساب از صوفیه، و نیز فِطْرِي بودن آیاتِ حضرت باب
و عدمِ اِکتساب از شیخیه، چنین می فرمایند:

«اَوَّلًا اَي مُفْتَرِي كَاذِبِ كَسْبِيَّتِ [آیات] از کجا بر تو معلوم شد پیش که درس خوانده اند و معلّم که
بوده و ثانیاً آن عَرَفَائِي که با آن جَمَالِ اَقْدَسِ [حضرت بهاءالله] معاشر بوده اند که بوده يُكْذِبُكَ نَفْسُكَ
فِيْمَا افْتَرَيْتَ وَلَكِنْ لَا تَسْتَشْعِرُ وَ تَكُوْنَنَّ مِنَ الْغَافِلِيْنَ. [مضمون به فارسی: نَفْسِ تو خودت را در آنچه افترا
زدی تکذیب می کند و لکن تو آگاه نمی شوی و از غافلینی.] آنچه مبرهن و واضح اینست که تا والدشان
[میرزا بزرگ نوری] در حیات بود با احدی معاشر نبود مگر گاهی به نفوسی که در خدمتِ والدشان مُراوده
می نمودند و جمیع اهلِ ایران مَطْلَعند که والدشان هم به حَسَبِ ظاهر از اهلِ علم نبوده اند. تَفَحَّصْ لَعَلَّ
تَجِدُ اِلَى الْحَقِّ سَبِيْلًا. [مضمون به فارسی: جستجو کن شاید به سوی حقّ راه یابی] و اگر هم بعضی از
عُرَفَا به بیت می آمدند و ملاقات واقع می شد این دخیلی به تعلیم و تعلّم نداشته و این کلماتی است که
میرزا یحیی [ازل] اِلقا نموده... حال تفکّر کن ای بی انصاف که چه گفته و چه می گوئی در دوره بیان با
که مُعاشر بوده اند هر نفسی که بینِ يَدَيِ [در برابر] حاضر می شد کسبِ مَعَارِفِ اِلَهِيّه و سُنُونَاتِ حِكْمَتِ
رَبّانِيّه می نمود و ابداً در حضورِ اَمْنَعِ اَقْدَسِ نفسی قادر بر تکلم نبوده تا چه رسد به آن که از او چیزی
اخذ فرمایند... و از این گذشته از اوّلِ ظهور نقطه بیان [حضرت باب] رُوْحُ ما سِوَاهُ فِدَاهِ تا حین آسایش
نبوده چنانچه در اکثر اوقات در حبس و در دست اعدا مبتلا بوده اند... حال از اَرْضِ طَا [طهران] تَفَحَّصْ
نمائید اگر نفسی یافت شد که بگوید درس خوانده و یا کسب نموده اند حقّ با شما است و حال آن که
هیچ یک از این امور دلیل بر امری نبوده و نخواهد بود... در ظهور نقطه بیان [حضرت باب] هم بعینه
همین کلمات از مُشْرکِيْنَ ظاهر شده که با شیخی ها مُراوده فرموده اند و آنچه نوشته از کلماتِ شَيْخِ

احمد اخذ نموده و هم چنین نسبت دادند که نزد فلان در ارض شین [شیراز] تحصیل نموده و علم

ظاهرته کسب فرمود...»^{۲۸۶}

۵۵- در ص ۶۱۳ اشاره نمی کند که همسر دوم حضرت باب منقطعاً بوده است نه دائم. در صص ۶۱۴-۶۱۵ نویسنده زمان زمینه چینی می کند که حضرت بهاءالله خود را برای مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ مناسب دیدند! آقای عبدالکریمی در صفحات ۱۰۷ تا ۱۲۲ زمان برای بشری جلوه دادن قیام حضرت باب عین همین زمینه چینی را برای حضرتشان توهم می کند که از همان کودکی نقشه قائم موعود شدن را می کشیده اند! (در این باره قبلاً در مورد شماره ۲۵ عرض شد) در اینجا هم نویسنده زمان توهم نقشه حضرت بهاءالله برای مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ شدن را می نماید و در صص ۶۱۴-۶۱۵ با تحریفات لفظی و مفهومی و آکاذیب مضحک، می نویسد:

«... از کوه های سلیمانیه به بغداد بازگشت. خود بهاءالله اوضاع جامعه بابی را در هنگام مراجعتش

به بغداد چنین توصیف می کند: "نفسی چند مشاهده شد بی روح و پژمرده بلکه مفقود و مرده، حرفی از امرالله [دیانت بابی] مذکور نبود و قلبی مشهود نه." در یک چنین شرایطی فرد مقتدری که می توانست رهبری جامعه بابی را بر عهده گرفته و به اوضاع بسیار آشفته و پریشان آنان سر و سامانی بخشد، به طور طبیعی می توانست تا مقام مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ که موعود شیرازی [حضرت باب] در کتاب "بیان" ظهورش را وعده داده بود ارتقا یابد. به تعبیر دیگر، ادعای چنین کسی می توانست مورد قبول بابی ها قرار گیرد. در یک چنین اوضاع و احوالی، بهاءالله تنها کسی بود که به واسطه اشرافیت و دور بودنش از فقر و مسکنتی که بسیاری از بابی ها با آن دست به گریبان بوده و به همین دلیل به انحطاط و فساد اخلاقی نیز تن داده بودند، و نیز به دلیل عزلت گزینی دو ساله اش در سلیمانیه، توانسته بود بر حس احترام و اعتبارش در میان جامعه بابی بیفزاید. همچنین بهاءالله در این دو سال خلوت نشینی، تحت تأثیر تعالیم عرفانی و صوفیانه میرزا نظر علی حکیم باشی، حکیم احمد گیلانی و سایر صوفی های دربار، و نیز با اثرپذیری از متن "فتوحات مکّیه"، که در سلیمانیه به مطالعه و تدریس پرداخته بود، توانسته بود

به نوعی سیر و سلوک درونی و صوفیانه و کسب نوعی اقتدارِ روحی و معنوی عمیق تری بپردازد و به پشتوانه همین اقتدارِ درونی توانست رهبری بلامنازع جامعه بابی را برعهده گیرد.»

پاسخ در ردّ ادّعی اثرپذیری حضرت بهاءالله از صوفیه قبلاً در مورد شماره ۵۴ در قسمت دوم همین مقال عرض شد. همان طور که در مورد شماره ۴۹ قسمت دوم مقال اشاره شد، بعضی افسانه پردازی های نویسنده زمان، انسان را به قول دوستی در ایران، یاد سریال «سال های مشروطه» آقای محمد رضا ورزی در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران می اندازد، و باید اضافه کنم گاهی نیز نگارنده را به یاد آکاذیب ردّیه ناشیانه «یادداشت های کینیا دالگورکی»^{۲۸۷} می اندازد که مثلاً در قسمتی از آن از زبان دالگورکی سفیر روس خیلی بامزه نوشته است:

«شب ها جمع کثیری در منزل حکیم احمد گیلانی مجتمع می شدند و شب های دوشنبه و جمعه ذکر می گرفتند من هم در آنجا سر سپرده بودم دوستان و برادران طریقت بی شماری داشتم میرزا آقاخان نوری هم در این خانقاه سرسپرده بود و به واسطه او نوری ها و بستگان او که از اهل نور بودند جزو مرده [مُریدهها] حکیم و سرسپرده بودند. از جمله بستگان او میرزا رضا قلی و میرزا حسین علی و میرزا یحیی که از نوکرها و بستگان نزدیک میرزا آقاخان بودند و خیلی هم به من اظهار خصوصیت می کردند دو نفر اخیراً الذکر محرم من شدند. از هر جا خبری می شد به من اطلاع می دادند من هم در عوض آنچه لازمه کمک بود به آنها می کردم.»^{۲۸۸}

برای زمینه چینی و افسانه پردازی نویسنده زمان در مورد تمهیدات حضرت بهاءالله برای اظهار مَنْ يُظْهِرُهُ اللّٰهُ عَلَاوَهُ بر ادّعی تأثر از صوفیه، در صفحه ۶۱۵ می نویسد: «به واسطه اشرافیت و دور بودنش از فقر و مسکنتی که بسیاری از بابی ها با آن دست به گریبان بوده...» حال آن که خود نویسنده قبلاً خواننده و نوشته بود که اموال حضرت بهاءالله در جریان واقعه تیراندازی به ناصرالدین شاه به دست چند نفر بابی، توسط دولت غارت شده بود و ثروت سابق پدری از بین رفته بود!

۵۶- در ادامه مطالبی که در فوق مورد شماره ۵۵ ذکر شد، نویسنده زُمان همان طور که در مورد شماره ۵۴ اشاره شد، در ص ۶۱۶ برای بشری و اکتسابی و غیر فطری بودن آثار و تعالیم حضرت بهاءالله، به دروغ وانمود می کند:

«در همین مدّت دو سال عزلت نشینی در کوه های سلیمانیه بود که بهاءالله بر تعلیم اساسی صوفیه، مبنی بر وحدت و استمرار فیضِ الهی و عدم انقطاع آن بسیار اندیشید و آن را مهمّ ترین اصل اندیشه ها و تعالیم خود قرار داد. به همین دلیل، به تبعیت از صوفیه، بارها و بارها برای پیروانش بیان داشت که فیضِ الهی مستمرّ است، فیضِ الهی انقطاعی ندارد و انبیایِ الهی همه از طرف خداوند هستند. امرِ الهی واحد است و حقیقتِ انبیا واحد. همچنین... برای بهاءالله نیز، مثل اغلبِ عرفا، این نتیجه حاصل شد که در ذاتِ خداوند علّتِ فاعلی و علّتِ غائی وحدت دارد، لذا خداوند با انسانِ کامل یکی است... به همین دلیل، در عبارات بهاءالله بسیار دیده می شود که او از زبان خداوند سخن می گوید...»

پس از نقل فوق نویسنده زُمان تعدادی از آیات حضرت بهاءالله را که حاکی از ألوهیت، و به قول او یکی بودن انسان کامل با خداوند، است به صورتی گزینشی و کاملاً شبیه مواردی که در ده ها ردّیه لیست و فهرست شده، با نقل در صفحات ۶۱۶ تا ۶۱۹ همراه با ترجمه آنها می آورد! (مانند صفحات ۶۱۶ تا ۶۱۹ که ذکرش در مورد شماره ۵۸ در قسمت دوم این مقال می آید.) آیات عربی مزبور دارای معدودی اشتباهات در اعراب است؛ از آنجا که پاسخ این قبیل شبهات مکرر در آثار بهائی آمده است در اینجا به آن نمی پردازد و خواننده عزیز را به منابع مربوطه ارجاع می دهد.^{۲۸۹} اما به عنوان نمونه ای جالب که کم تر به آن پاسخ داده شده، به دو نصّ عربی که آقای عبدالکریمی آن را به عنوان یک نصّ در صفحه ۶۱۷ زُمانشان با ترجمه آن به فارسی، به احتمال قوی از ردّیه ها آورده اند، اشاره می کند که آورده است حضرت بهاءالله فرموده اند: «مَنْ يُنْكَرْ هَذَا الْفَضْلَ الظَّاهِرَ [الباهر] الْمُتَعَالَى الْمُنِيرِ يُنْبَغِي لَهُ بِأَنْ يَسْأَلَ عَنْ أُمَّهِ حَالَهُ فَسَوْفَ يَرْجِعُ إِلَى أَسْفَلِ الْجَحِيمِ»؛ «قُلْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ بُغْضٌ هَذَا الْغُلَامِ فَقَدْ دَخَلَ الشَّيْطَانُ عَلَى فِرَاشِ أُمَّهِ». از نکات جالب در این مورد آن که تعبیر

مذکور این دو نصّ از حضرت بهاء‌الله نیست، بلکه اوّل بار در احادیث اسلامی وارد شده است. چون شرح مفصّل این موضوع در مقاله «وقتی بهائی ستیزان با ادب و با حیا می شوند!»^{۲۹۰} داده شده است، لذا در اینجا به آن نمی پردازد و خوانندگان عزیز را به آن ارجاع می دهد.

در پاورقی ۱ ص ۶۱۸ منظور از «کلمه»ی مذکور در نصّ مورد اشاره در صفحه را «اشاره به خودش» یعنی به خود حضرت بهاء‌الله می نویسد، حال آن که با توجه به قبل و بعد آن در نصّ اشاره به کلمه «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» بودن حقّ است. در ص ۶۱۸ آیه صلوة ۹ رکعتی کتاب اقدس را ذکر می کند ولی گویا شاید از نسخ آن و وجود سه صلوة جایگزین بی خبر باشد. از نکات مثبت و قابل تقدیر زمان آن که نویسنده محترم بعضی یا قسمتی از بعضی الواح را در متن زمان آورده اند از جمله «لوح شکر شکن» در ص ۶۲۲-۶۲۳؛ و در ص ۷۰۹-۷۱۱ لوح «بشارات» را مهمّ ترین اثر حضرت بهاء‌الله ذکر می کند و تقریباً کلّ آن را می آورد، و در ص ۷۱۱ لوح «کلمات فردوسیّه» را می آورد و می گوید از آن می توان به پاره ای از گرایشات و حساسیت های اخلاقی و اجتماعی حضرت بهاء‌الله پی بُرد. در ص ۶۳۲ حاجی میرزا صفا، یکی از محارم نزدیک سفیر ایران در استانبول حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله، را از اصحاب حضرت بهاء‌الله می نویسد حال آن که چنین نبوده است.

۵۷- نویسنده زمان برخلاف بعضی دیگر ردّیه نویسان سعی نمی کند به طرفداری از یحیی ازل بنویسد و لذا اقدامات سوء او را در صص ۶۳۸ و قبل و بعد آن می نویسد که این خود از نقاط قوّت و مُنصفانه زمان است. جای دارد که گفته شود در بعضی جاهای دیگر زمان نیز منصفانه به بعضی وقایع تاریخی اشاره می کند که جای تقدیر و سپاس دارد. مثلاً در ص ۶۲۴ پنهان نمی کند که حضرت بهاء‌الله پیشنهاد کنسول انگلیس را برای کمک نپذیرفتند و در بند ۴۹ زمان با عنوان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» پنهان نمی کند که یحیی ازل حضرت بهاء‌الله را به قصد کشتن مسموم ساخت. یا در بعضی جاها خباثت و مکر دشمنان امر را پنهان نمی کند، از جمله در وقایع سه قلعه طبرسی و نیریز و زنجان که

دشمنان به دروغ و فریب قرآن را مُهر کردند و اصحاب نیز به احترام قرآن دست از دفاع کشیدند و دشمنان عهد قرآنی شکستند و اصحاب را کشتند. در ص ۶۴۱ راجع به ادعاهای یحیی ازل در برابر حضرت بهاءالله با حالتی که گویی ادعاها و اهداف و روش ها و مقاصد این دو شبیه هم بوده است، می نویسد و با لحن و قیاسی عجیب می نویسد: «دو برادر، میرزا یحیی و میرزا حسینعلی، که هر یک مدعی مَظَهَرِیَّتِ اَمْرِ اِلهِی بودند، در برابر یکدیگر قد عَلَم کرده بودند: برادر در برابر برادر، موعود در مقابل موعود، مَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ رویاروی مَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ، وحی در برابر وحی و نبی در مقابل نبی.»

علی رِغَمِ نَقْلِ بَالَا، در ص ۶۴۹-۶۵۰ راجع به مناظره ای بین اَزَلی ها و چند بهائی در بغداد چنین می نویسد و ادامه می دهد که «سرانجام جلسه بدون هیچ گونه نتیجه ای به پایان رسید.» حال آن که در کتاب «بهاءالله شمس حقیقت»، ص ۳۱۸ پس از جمله مزبور ادامه می دهد: «ولی دو نفر داور آن جلسه یعنی حکیم قزوینی و آن شخص بابی هندی که قبلاً اِحْتِرَاز می نمودند به حَقَّانِیَّتِ حَضْرَتِ بهاءالله پی برده ایمان آوردند.» نویسنده زُمان با حذف این اِتِّفَاقِ مَهْمَم، در حقیقت به تحریف از طریق حذف قسمتی از واقعه دست زده است. در ص ۶۴۷ اِعراب آیات در پاورقی شماره ۲ اشتباه دارد. در ص ۶۴۹ می نویسد علی رِغَمِ نَزْوِلِ اَلْوَاحِ فِرَاوَانَ از قَلَمِ حَضْرَتِ بهاءالله بسیاری از بابی ها به حضرتشان ایمان نیاوردند! حال آن که بتدریج معلوم شد که حقیقت عکس ادعای نویسنده است. صص ۶۵۶-۶۵۷ اِعراب و معنی آیات دارای اشتباه است، از جمله «... اِنَّا وَجَدْنَا مَلَأَ الْاِبْنِ اَشَدَّ بُكَاءٍ مِّنْ مِّلِّ الْاٰخِرٰی...» را «همانا ما گروهی را از سایر گروه ها مرثیه خوان تر یافتیم» معنی کرده، حال آن که معنی «مَلَأَ الْاِبْنِ» مسیحیان هستند که نویسنده زُمان متوجّه نشده است. در ص ۶۶۴ نیز معدودی اِعراب اشتباه دیده می شود. در ص ۶۶۵ هَمَّةُ اَلْقَابِی که برای «ارض مقدّس» و «عکّا» ذکر کرده مربوط به آن نیست و بعضی لقب بغداد و ادرنه و استانبول است، و لیلَةُ الْاِسْرَاءِ را به اشتباه لیلَةُ الْاِسْرَاءِ نوشته است. در ص ۶۶۶ تَحَقُّقِ وعود راجع به عکّا را ذکر می کند.

۵۸- در صفحات ۶۶۷-۶۶۸ مانند صفحات ۶۱۶ تا ۶۱۹ که ذکرش در مورد شماره ۵۶ قسمت دوم این مقال رفت، آیاتی راجع به الوهیت را می آورد و معنی می کند.^{۲۹۱} در ص ۶۷۱ در جریان قتل سه ازلی به دست بهائیان^{۲۹۲} نویسنده زمان با آن که می نویسد حضرت بهاءالله آنان را از قتل و هر گونه مقابله به مثل و کینه جویی برحذر و منع داشته اند، ادامه می دهد: «اما هفت نفر از بهائیان تصمیم گرفتند دستور بهاءالله را نادیده گرفته و با کشتن ازلی های عگا جامعه بهائی را از لوث وجود آنان رهایی بخشند. شاید هم این هفت تن احساس می کردند که رهبرشان به یک چنین عملی قلباً مُهرِ صخه می گذارد اما بنا به دلایلی صحیح نمی داند که نظر قلبی خویش را صراحتاً بیان کند.» و این جمله اخیر را در حالی از خود درمی آورد و می نویسد که حضرت بهاءالله از همان ایام تبعید به عراق اصحاب را از قتل و فساد و کینه و دشمنی منع و نهی فرموده بودند. در ص ۶۷۲ در جریان استنطاق حضرت بهاءالله در ارتباط با قتل سه ازلی مزبور می نویسد بازجو با خشم سؤال خود را از حضرت بهاءالله تکرار کرد و حضرت بهاءالله هم با کمی غیظ پاسخ دادند! حال آن که چنین نبوده و بازجو به ملایمت و احترام پرسش را تکرار می کرده و حضرتشان هم با نهایت قدرت و سطوت پاسخ می فرموده اند.^{۲۹۳} در ص ۶۸۸ اشاره می کند عُصْنِ اکبر بعدها از مخالفین و مُنکرین پدرش، حضرت بهاءالله، گردید حال آن که این تعبیر درست نیست بلکه وی بعدها مُنکر جانشینی حضرت عبدالبهاء، و از جمله ناقضین عهد و پیمان الهی شد.

در ص ۶۸۸ ضمن نوشتن ماجرای افتادن حضرت میرزا مهدی عُصْنِ اطهر فرزند حضرت بهاءالله از پشت بام قلعه سجن عگا و صعودشان، علّت سقوط را چنین مُحرّف می نویسد: «اما یک بار که در افکار درونی خود غرق بود و به دنیای تخیلات و آمال و آرزوهای خویش پناه برده بود... سقوط کرده...»، حال آن که حضرتش در حال دعا و مناجات و غرق در دریای تفکر و توجه به ساحت حضرت بیچون بودند^{۲۹۴} که سقوط از روزنه هواکش روی پشت بام واقع شد. این طرز تلقی نویسنده زمان ناشی از ذهنیت اشتباه ایشان مبنی بر خواب و خیال و دُن کیشوت بودن شخصیت های ادیان

بابی و بهائی است که بحث مفصلش در قسمت اول این مقال آمد. در صص ۶۹۳-۶۹۴ اعراب آیات ذکر شده دارای اغلاط است و بعضی جاها معنی اشتباه دارد. مثلاً اَمَّة به معنی کنیز را اَمَّة اعراب کرده و در پاورقی ۱ ص ۶۹۴ مجدداً بجای اَمَّة، اَمَّة ذکر کرده و بجای کنیز، اُمّت ترجمه کرده است. در ص ۶۹۵ هم اعراب غلط مشاهده می شود. در ص ۶۹۶ مجدداً داستان پردازی کرده درباره تعیین دوره- حَدِّ اَقَلِّ- هزار ساله دیانت بهائی توسط حضرت بهاءالله، از جمله در کتاب مستطاب اَقْدَس، می کوشد آن را اقتباس و اکتسابی از عقاید این و آن جلوه دهد! حال آن که تشریح الهی به صرف اِرَادَةُ الله و مستقل از خلق است. می نویسد:

«بهاءالله، در این مدّت بیست ساله ای که از طهران به بغداد، و از بغداد به اسلامبول، ادرنه و سپس عکا تبعید شده بود، با بسیاری از افراد، ادیان، فرقه ها و کشورهای گوناگون، اَعَمّ از شیعه، سنی، مسیحی های کاتولیک و پروتستان، و نیز مسیحیان مارونی لبنان، و اقوام ترک، عرب و اروپایی برخورد و مواجهه داشت. این برخوردها بر وی بسیار تأثیر گذاشته بود و او همین تأثیرپذیری را در نزول آیات الهی اش نشان می دهد. بهاءالله بر اساس اعتقاد به هزاره گرایی، که از دیرباز در میان ایرانیان زرتشتی و سپس در میان عبری ها، یهودی ها و مسیحیان و به واسطه همه آنان در میان مسلمانان وجود داشته است، اعلام کرد که حدود و احکامی که «کتاب اَقْدَس» تعیین می کند باید برای مدّت یک هزار سال ثابت و لایتنغیر باقی بماند تا موعود هزاره بعدی ظهور کرده، شریعت جدیدتری را نازل گرداند. بهاءالله ظهور مظهرِ اَمَر و شارع جدیدی را قبل از اتمام هزاره ای که با ظهور سیّد باب و خود او آغاز شده است، بر اساس طرح و نقشه الهی، غیرممکن اعلام کرده است.»

۵۹- در ص ۶۹۷ می نویسد حضرت بهاءالله برای جانشینی حضرت عبدالبهاء را برگزیدند، ولی به اشتباه می نویسد برای حضرت عبدالبهاء مقام «عصمت کبری» قائل شدند، حال آن که «عصمت موهوبی» صحیح است.^{۲۹۵} در صفحه ۶۹۷ می نویسد حضرت بهاءالله از تأسیس مؤسسه عظیمی جهانی به نام «بیث العدل» سخن گفته اند و بعداً به اشتباه می نویسد «او به اعضای بیث العدل پیشنهاد می کند که بهتر است یک لسان و یک خطّ عمومی را برای خود اختیار نمایند.» حال آن که

در کتاب اقدس خطاب به دولت های جهان است که از طریق مجالسشان زبان و خطی بین المللی اختیار کنند برای این که همه جهانیان آن را به کار برند، و نه این که بیث العدل اعظم زبان و خطی برای خودشان اختیار کنند.

۶۰- در صفحه ۷۰۰ نویسنده زمان اشتباه فاحشی می کند و می نویسد: مقاله سیاح که ترجمه انگلیسی خاطرات ملا آدی گوزل مراغه ای، مشهور به میرزا علی سیاح، پیک مخصوص و ملازم شخصی سید علی محمد باب، به ضمیمه مقدمه ای از خود براون است، از منابع مهم و اصیل درباره باب و بابیه به زبان انگلیسی است.» حال آن که مقاله سیاح به قلم حضرت عبدالبهاء است.^{۲۹۶} آقای بیژن عبدالکریمی که بدون نام بردن و دادن منابع و مراجع، از «تاریخ نبیل» خیلی استفاده کرده به صرف خواندن قسمتی از آن چنین اشتباهی را کرده است. در تاریخ نبیل، فصل ۲۱ آمده: «... مدت یک هفته قلم مبارک [حضرت باب] به نگارش فضائل قدوس و ملا حسین و اصحاب با وفائی که در قلعه [طبرسی] به شهادت رسیدند در جولان بود. روز عاشورا یکی از احبای مراغه را که مدت دو ماه بود به جای سید حسن برادر سید حسین عزیز به انجام خدمات هیکل مبارک [حضرت باب] مشغول بود به محضر خویش احضار فرمودند. مُشارٌ الیه معروف به ملا آدی گزل بود خیلی به او اظهار عنایت فرمودند و به لقب سیاح او را سر افراز کردند...» اگر ایشان کمی دقت می کرد و بجای «تاریخ نبیل» که اکثراً منبع ایشان برای نوشتن درباره دیانت بابی بوده، به کتاب «بهاءالله شمس حقیقت» که اکثراً منبع ایشان برای نوشتن درباره دیانت بهائی بوده، مراجعه می کرد، در صفحه ۴۷۴ آن مشاهده می نمود که جناب بالیوزی نویسنده کتاب «بهاءالله شمس حقیقت» به کتاب دیگر خودشان با عنوان «ادوارد گرنویل براون و دیانت بهائی» ارجاع داده اند، و آقای عبدالکریمی با مراجعه به فصل ششم آن اطلاع صحیح و دقیق از «مقاله سیاح» پیدا می کرد.

متأسفانه علاوه بر اشتباه فوق، نویسندهٔ ژمان در صص ۲۰۰-۷۰۱ ژمان در ارتباط با تشرّف ادوارد براون به حضور حضرت بهاءالله و شرح و توصیف فوق العادهٔ این تشرّف، برای تخطئه و عادی و بی اهمّیت جلوه دادن این تشرّف، آنجا که براون نوشته «دو چشمانم به سیمایی افتاد که هرگز فراموش نخواهم کرد و از وصف آن عاجزم... می‌پرس در حضور چه شخصی ایستادم و به چه منبع تقدیس و عشقی سر فرود آوردم که پادشاهان عالم غبطه ورزند و امپراتورهای اُمم حسرت برند»، بلافاصله می نویسد: «اما ادوارد براون نمی دانست که در کشورهای شرقی ای چون عراق، ایران و هند و در بسیاری از کوچه پس کوچه های شهرهای مذهبی شرقی مثل نجف، کربلا، قم، مشهد، مدرّس و... می توان چنین چهره های نورانی و روحانی را بسیار یافت.»

این عبد حقیقتاً نمی داند چه بگوید! آیا با نوشتن این جملات، آقای بیژن عبدالکریمی که ذهنشان شدیداً درگیر چالش جانکاه سنت- مدرنیته در ایران و در شرق، بویژه اُمم اسلامی است، و ادیان بابی و بهائی را نه تنها امر معنوی و راه حلّ این چالش ندانسته، بلکه آنها را سدّ راه می داند، نمی خواهد باور کند که یک غربی- ادوارد براون- مجذوب شارع و تعالیم ادیان بابی و بهائی شده باشد؟! آیا باور ندارد که ظهور الهی یکی از هم میهنانش، یعنی حضرت بهاءالله، از شرق به قول ایشان عقب مانده- و نه از غرب به قول ایشان پیشرفته- نام ایران را جهانی فرموده و منشور احیای معنوی و انسانی و مادی جهان را در دستانشان دارند بطوری که براون که هیچ بسیاری از متفکرین و بزرگان جهان نیز روز به روز متوجّه عظمت و تأثیر ظهورش گشته و می گردند؟! با این وصف آیا شایسته است ایشان که از اساتید دانشگاهی و اهل فلسفه و تحقیق است، ژمانی در جهت تحقیر و توهین به این دو ظهور عظیم بنویسد و آنها را مصادیق دُن کیشوتیسم و خواب و خیال و جهل مقدّس و پوچ و بی سرانجام جلوه دهد؟ در قسمت اوّل این مقال آنچه در این خصوص لازم بود عرض شد و تکرار آن در اینجا ضروری نیست، و فقط باید این نکته را مجدداً ذکر کرد که آقای عبدالکریمی روش شان در جای جای ژمان این بوده است که هر بار که ماجرا و یا واقعه ای را شرح می دهد، از آنجا که

آن واقعه گویای عظمت و شجاعت و فداکاری و حَقانیتِ ادیانِ بابی و بهائی بوده است، بلافاصله سعی می کند با جعل و تراشیدن نقصی از ذهن درگیر خود، اصلِ حقیقتِ آن واقعه و رویداد را خنثی کند!

۶۱- در ص ۷۰۲ سهواً سال شهادت حضرت باب را ۱۲۶۷ ه. ق. نوشته ولی در دیگر جاهای زمان تاریخ صحیح ۱۲۶۶ ه. ق. را ذکر کرده است. در صص ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۶، ... حضرت عبدالبهاء را میرزا عباس نوشته حال آن که معمول نیست. در ص ۷۰۲ تاریخ استقرار جسد مطهر حضرت باب در مقام اعلی را که ۱۹۰۹ میلادی بوده صحیح نمی نویسد و با بی احترامی از بقایای آن عرش مطهر با عنوان «استخوان های پوسیده» یاد می کند. در همان ص ۷۰۲ برای تخطئه رشد جامعه بهائی و علل آن که نفوذ کلمه الله بوده و هست می نویسد: «یکی از دلایل گسترده شدن جامعه کوچک بهائی را باید فشارها و آزار و اذیت هایی دانست که دولت ایران بر بابی ها و بهائی های ایران وارد می آورد و همین امر سبب مهاجرت آنان به اقصی بلاد در سرزمین های اسلامی و حتی غیر اسلامی شد.» در ص ۷۰۳ می نویسد فعالیت تجاری بهائیان زیر نظر حضرت بهاء الله از جمله در هنگ کنگ تا بمبئی تا اسلامبول امتداد داشت و آنان هر ساله مبالغ هنگفتی را به منزله «حقوق الله» به عکا می فرستادند. از این مطلب رائحه غیر طیبه اکاذیب و توهمات آقای عبدالله شهبازی می آید که مدت هاست تاریخ مصرفشان در بهائی ستیزی برای جمهوری اسلامی ایران پایان یافته است. ^{۲۹۷} از قضا خود حضرت بهاء الله در «لوح شیخ نجفی»، صص: ۲۵-۲۷ به این موضوع چنین اشاره می فرمایند:

«سُبْحَانَ اللَّهِ امروز روزیست که عُقلاء از این مظلوم [حضرت بهاء الله] آخذ رأی نمایند و از حق بطلبند آنچه را که سبب عزّت و آسایش است ولكن كلّ برعكس بر اطفال [خاموش کردن] این نورِ ساطع لمیع [بسیار درخشان] جاهد و سعی و هر نفسی در صدّ آن است که تقصیری ثابت نماید و یا ایرادی وارد آورد. امر به مقامی رسیده که از جمیع اطوار این مظلوم اظهار نموده اند آنچه را که ذکر آن شایسته نیست. یکی از دوستان از نفسی از نفوس مجتمعه در مدینه کبیره [استانبول] ذکر نموده که گفته در هر

سنه مبلغ پنجاه هزار تومان از وطن به عکا می رود و به کمال افسوس این فقره را ذکر نمود. معلوم نشد مُحاسب که بوده و دفتردار که. باری این مظلوم در جمیع آنچه وارد آورده‌اند و گفته‌اند صابر و صامت چه که اراده آن که از عنایتِ حَقِّ جَلِّ جَلَّاهُ و رحمتِ مَسْبُوقه، حُکْمِ جَدال و نِزاع و سَفْکِ دِماءِ [خون ریزی] را از عالم به قوهٔ بیان محو نمائیم. در جمیع احوال در آنچه گفته‌اند به صبرِ جَمیل تمسک جسته‌ایم و به حَقِّ گذارده‌ایم و لکن در جوابِ این فقره ذکر نمودیم اگر فی الحقیقه در آنچه ذکر نموده صادق است باید مالکِ وجود و سلطانِ غیب و شهود را شکر نماید که نَفْسِی را از ایران مبعوث فرموده که در سِجِن مِنْ غَیرِ [بدون] ناصر و مُعینِ ایران را تصرف فرموده و یک مالیات هر سنه از آن آخذ می فرماید. این مقام ستایش است، نَه نکوهش لَوْ یَكُونُ مِنَ الْمُنْصِفین. [اگر از مُنْصِفین باشد] و اگر نَفْسِی اراده نماید بر امورِ این مظلوم واقف شود جواب این است که در بعضی از لیالی و ایام [شب‌ها و روزها] اَسْرایی عالم و مظلوم های اُمَم [اشاره به حضرت و اصحابشان از جمله در سِجِنِ عَکّا] بی قُوْت [طعام و غذا] شب را به روز آورده‌اند و روز را به شب. این اذکار را دوست نداشته و نداریم و از گوینده هم شکایت ننموده و نمی نمائیم. در این سِجِن [زندان عَکّا] شخصِ مُعَزَّزِی چندی از سنگ تراشی کسبِ مَعاش می نمود و در بعضی از اوقات هم بعضی به طعامُ الله [غذای خدا] مَرزُوق، یعنی جُوع [= گرسنگی] اشاره به این حدیث است که فرموده: «الْجُوعُ طَعَامُ الْحَقِّ لَا یُطْعِمُهُ إِلَّا الْخَوَاصُّ» گرسنگی غذای حَقِّ است آن را جز به خواص نمی خوراند. ^[۳۹۸] نَسْأَلُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ یُؤَيِّدَ الْكُلَّ عَلَى الْعَدْلِ وَ الْإِنصَافِ وَ یُوقِّفَهُمْ عَلَى الْإِنَابَةِ وَ الرَّجُوعِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْمُجِیبُ.»

۶۲- در ص ۷۰۵ عنوان بند ۵۲ زُمان را «مرگ، آثار و پیام بهاءالله» نوشته، همان طور که در بند ۳۸ زُمان راجع به شهادتِ حضرت باب، عنوان را به جای شهادت، «صعودِ موعود در تبریز» نوشته بود! در ص ۷۰۷ زُمان می نویسد حضرت بهاءالله قبل از صعود، زیارت نامه ای برای خودشان نازل فرمودند. حال آن که حضرت عبدالبهاء به جناب نبیل زرنندی امر فرموده بودند منتخباتی از آیات مبارکه را جمع آوری و تنظیم نماید که هم اکنون همان به صورت زیارتنامه برای صعودِ حضرت بهاءالله و شهادتِ حضرتِ اعلی، حضرت باب، تلاوت می شود. در ص ۷۰۸ برای توجیه و بی اهمیّت جلوه دادن کثرتِ آثارِ نزولی حضرت بهاءالله می نویسد. چه خوب است آن را از زبان دوست و همکار

ایشان آقای حسن مُحدّثی ذکر نمایم که در مطلبی به دفاع از آقای عبدالکریمی و تعریف و تمجید از زُمانشان پرداخته، هنرمندی آقای عبدالکریمی را در نوشتن ردّیه ای محترمانه با نوشتن عجایبِ متناقضی چون این جمله ستوده است که «عبدالکریمی بدون هر گونه توهینی به چهره‌های بابی و بهائی و عملکردشان، آن‌ها را استهزا می‌کند»! ایشان چنان که در قسمت اوّل این مقال نیز صحبت هایشان آورده شد، می‌گوید:

«عبدالکریمی بدون هر گونه توهینی به چهره‌های بابی و بهائی و عملکردشان، آن‌ها را استهزا می‌کند. نثر او پاک اما انتقادی و مؤأخذه‌گرانه است. او بدون تحقیر، استهزا و نیز روشن‌گری می‌کند و در عین روایت از درون، فاصله‌ای انتقادی را حفظ می‌کند. اثر او از این جهت فوق‌العاده قابل ستایش است. به‌عنوان مثال، وقتی از کثرت آیات وحیانی بهاءالله سخن می‌گوید، به ما نشان می‌دهد که این آیات و وحیانی بودن‌شان ادّعی کذایی بهاءالله و پیروان او است. در چنین لحظه‌ای به جای «بهاءالله» می‌گوید «این وزیرزاده نوری» و با کاربرد «هر آنچه» نوعی استهزای نهفته را هنرمندانه به‌میان می‌آورد. بنابراین، با همین تعبیرات و بدون هر گونه توهین و تمسخری علاوه بر این‌که او را از عرش به فرش می‌کشاند و به ما یادآوری می‌کند که از چه کسی و ادعاهای چه کسی سخن می‌گوید، فاصله‌ی انتقادی خود را به‌عنوان راوی حفظ می‌کند: "در واقع، از نظر خود بهاءالله و مؤمنانش هر آنچه از لسان و قلم میرزا حسینعلی نوری صادر می‌شده است در حکم آیات نازلۀ الهی به شمار می‌رود. به‌تعبیر ساده‌تر، در آئین بهائیت مرز میان "آیه" و "حدیث" فرو می‌ریزد و دلیل لائُحصی و لائُعدّی بودن آیات نازلۀ این وزیرزاده نوری را در همین امر باید جست‌وجو کرد.»^{۲۹۹}

۶۳- در ص ۷۰۸ برای بی‌اهمّیت جلوه دادنِ پیش‌بینی‌های حضرت بهاءالله در آثارشان راجع به افراد یا حکومت‌ها آنها را **بیاناتی بسیار کلی** ذکر می‌کند. حال آن‌که به فرمودۀ حضرت عبدالبهاء از مُعجزاتِ الهی محسوبند.^{۳۰۰} توهین لطیف و ظریفِ دیگر آقای عبدالکریمی برای بشری جلوه دادن دیانت بهائی و شارع و آثار آن و تخطئه پیش‌بینی‌های حضرت بهاءالله، در صفحه ۷۱۹ زُمان آشکار می‌شود که درباره «کتاب عَهْدی» و برگزیدنِ محمّدعلی عُصْنِ اکبر، بعد از حضرت عبدالبهاء، عُصْنِ

اعظم، می نویسد: «البته بهاءالله در همین وصیت نامه ذکر کرده بود که بعد از عُصْنِ اعظم، پسر کوچک ترش عُصْنِ اکبر، یعنی میرزا محمد علی، است که باید مرکز عهد و میثاق الهی، یعنی جانشین میرزا عباس، گردد. بهاءالله نتوانسته بود پیش بینی کند که ممکن است روزی میرزا محمد علی در زمره مخالفان و مُنکرانش قرار گیرد.» حال آن که حضرت بهاءالله در ایام حیاتشان از وضعیتی عُصْنِ اکبر آگاه بودند و برای پیش گیری از تبعات حسادتش در «کتاب عهدی» چنان فرمودند و آقای عبدالکریمی لابد پاره ای از این حقیقت را در کتاب «بهاءالله شمس حقیقت»، صص: ۵۲۹-۵۳۱ خوانده اند.^{۳۰۱} در ص ۷۱۹ «شجره انیسا» به اشتباه «شجره ایسا» درج شده است. در ص ۷۲۱ به اشتباه اشاره می کند عُصْنِ اکبر و یکی از خواهران و بعضی اعضای خانواده حضرت عبدالبهاء، مقام حضرت بهاءالله را به عنوان یک نبی و مظهر امر الهی به رسمیت نشناخته بودند. حال آن که آنان مقام مرکزیت عهد و پیمان حضرت عبدالبهاء را به رسمیت نشناخته بودند.

در ص ۷۲۱ می نویسد حضرت عبدالبهاء به خلاف نص «کتاب عهدی»، بجای عُصْنِ اکبر، نوه دختری خودشان حضرت شوقی ربّانی را جانشین خودشان فرمودند، حال آن که این انتخاب طبق هدایات نصوص مختلفه خود حضرت بهاءالله بود.^{۳۰۲} در ص ۷۲۲-۷۲۳ برای توجیه و تخطئه علت اقبال و ایمان بسیاری از مسیحیان به دیانت بهائی، و نیز برای توجیه «به سهولت تن دادن پیروان ادیان به دیانت بهائی» مطالبی می نویسد که عیناً آن را در زیر تایپ می کنم و موارد تخطئه را با حروف درشت مشخص می کنم تا بار دیگر مقاصد نویسنده زُمان آشکار گردد:

«عبدالبهاء توانست از پدرش و تعالیم وی چهره ای بسیار مسیح گونه ارائه دهد تا آنجا که بسیاری از مسیحیان هیچ گونه تعارضی میان تعالیم بهاءالله و آموزه های انجیل نیافتند و دعوت او را به سهولت پذیرفتند. عبدالبهاء با تکرار شعار مسیح، اعلام داشت "محبّت قانون اعظم برای تمدن اُمم است" و "نیاز اصلی عالم انسانی تعاون و تعاضد است." بخصوص با اعلام این آموزه که بهائیت حقایق همه ادیان پیشین را به رسمیت می شناسد و نه تنها همه ادیان سامی و ابراهیمی، و انبیائی چون ابراهیم، موسی،

عیسی و محمد عَلَیْهِمُ السَّلَام، بلکه حتّی انبیای غیرسامی و غیر ابراهیمی مثل زرتشت، بودا، کنفوسیوس... را نیز از جانب خداوند دانسته و همه آنها را شاخه یک درخت واحد می داند، جهان بینی نسبتاً بازی از دیانت پدرش نشان داد تا آنجا که بسیاری احساس کردند به هیچ وجه نیازی نیست تا با پذیرش این آئین جدید، در تعارض با دین آباء و اجدادی و سنتی خود مثل مسیحیت یا یهودیت قرار گیرند و لذا به سهولت می توانستند به آن تن دهند و با ایمان به بهائیت به نوعی آرامش درونی در فراسوی اختلافات دینی و فرقه ای دست یابند. همچنین، شیوه زندگی ای که عبدالبهاء به عنوان نحوه زیستن در دیانت بهائی ارائه می داد عناصر مثبتی نیز به آن می افزود. عبدالبهاء اظهار می داشت نفی هر گونه تعصبات و اختلافات قومی، نژادی و دینی، حرام دانستن الکل و موادّ مخدّر مگر در موارد لازم به منزله دارو و درمان، تکیه بر تقدّس ازدواج، تأکید بر تحصیل زنان و دختران، توجه به تحصیل فرزندان، دفاع از حیات روحانی و درونی و انجام احکام نماز و روزه... از عناصر زندگی آئینی یک بهائی است. این ها اموری است که تا حدود زیادی در ادیان گذشته نیز یافت می شد. اما تکیه بر پاره ای از عناصر عالم و حیات مدرن، مثل تکیه بر تساوی حقوق مرد و زن، وحدت عالم انسانی و جدائی دین از سیاست برای این آئین جاذبه هایی ایجاد کرده است. همچنین، از آنجا که آئین بهائی، به غیر از نمازهای یومیّه و روزه، اصولاً آداب و مناسک خاصی ندارد، و نیز از آنجا که هم بابیت و هم بهائیت، در بستر مخالفت با روحانیون شیعی و نوعی روحانیت ستیزی^{۳۰۳} شکل گرفته بود، در این آیین، وجود هر گونه روحانی حرفه ای و رسمی مثل کشیش، خاخام، مفتی و... انکار می شود و این چیزی است که با گرایشات پروتستانیسم در مسیحیت بسیار سازگار و با ذائقه جهان مدرن کاملاً منطبق و نزد بسیاری از روشنفکران و تحصیل کردگان امری مقبول و مطلوب است.»

۶۴- در ص ۷۲۷ به اشتباه بهائیه خانم را بهیه و عمّه حضرت ولیّ امرالله نوشته است. حال آن که بهائیه خانم عمّه مادر حضرت ولیّ امرالله بودند. در ص ۷۲۸ نام «تاریخ نبیل» به انگلیسی را که The Dawn Breakers است، اشتباهاً Break-down نوشته است. در صص ۷۲۹ و ۷۳۰، سال تشکیل بیت العدل اعظم را که ۱۹۶۳ است به اشتباه ۱۹۶۲ نوشته است ولی در صفحه ۷۳۱ صحیح نوشته شده است. در ص ۷۲۹ پس از ذکر این که حضرت شوقی افندی فرزندی نداشتند و شرایط

انتصاب ولیّ امر بعدی مُیسّر نبود، به اشتباه می نویسد: «لذا جانشینی برای خود اختیار نمود و مقام ولایت امراللّهی را به مؤسسه ای از تشکیلات اداری بهائی واگذار کرد که به پیشنهاد عبدالبهاء تأسیس شده بود و "مؤسسه ولایت امرالله" خوانده می شود. این مؤسسه تحت سرپرستی گروهی انتخابی اداره می شوند که "آیادی امر" نامیده شده و وظیفه شان ادامه و استمرار تبیین و تفسیر مصون از خطای آثار و تعالیم میرزا حسینعلی نوری است، در حالی که وظیفه بیت العدل عُمدتاً تشریح قوانین برای آن دسته از امور مُستحدثه ای است که در نصّ میرزا حسینعلی نوری و پسرش میرزا عباس نوری ذکر نگردیده است.» حال آن که مقام ولایت امر با صعود حضرت ولیّ امرالله پایان یافت و تبیین و تفسیر مصون از خطای آثار به «مؤسسه ولایت امرالله» مورد ادّعی نویسنده زُمان منتقل نگردید و نیز اصطلاح میرزا جلوی نام عباس، حضرت عبدالبهاء، به کار نرفته است. در ص ۷۳۰ نیز به اشتباه می نویسد روحیه خانم همسر حضرت ولیّ امرالله به آئین بهائی گروید حال آن که بهائی زاده بودند و می نویسد نامشان ماری ماکسول بود بعد از ایمان نام خود را به امة البهاء تغییر دادند حال آن که این عنوان را خودشان به خودشان ندادند. در صفحه ۷۳۳ نیز به اشتباه می نویسد ادیان بابی و بهائی بر اساس تعالیم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی شکل گرفتند حال آن که چنان که در قسمت اول این مقال ذکر شد شیخ و سید مُبشرین به دو ظهور موعود بودند و ادیان و تعالیم بابی و بهائی مستقل از تعالیم شیخ و سید بودند.

۶۵- و اما می رسم به آخرین شاهکار هم میهن عزیزم آقای بیژن عبدالکریمی. قبل از آن باید عرض کنم ایشان در کنار تحریفات لفظی و مفهومی که در نوشتن زُمانشان کرده است، مطالب صحیحی نیز درباره دو ظهور بابی و بهائی به نقل از بعضی تواریخ بهائی نوشته است که کوشش های سه ساله شان در نوشتن زُمان جای تشکر و قدردانی دارد. اما باید اشاره نمایم که آخرین شاهکار ایشان، که به خاطر مشکلات فکری- فلسفی خودشان در درگیری با بُن بست سنت- مدرنیته، دو موعود جمیع ادیان، حضرت باب و حضرت بهاءالله، را ، استغفرالله «دُن کیشوت» نامید و قیام و

جنبش و ادیان و تعالیمشان را مؤلّد و مولودِ جهل و خرافات و تقالید و تعصبات و خیالات و ساده لوحی و توهمات بشری و دُنکیشوتیسم و دروغ مقدّس و متعارض با حقیقت و دارای نتایجی عبث و پوچ و بیهوده و ویرانگر و کُمیک- تراژیک و ناسازگار با جهانِ معاصر دانست، آن است که در حالی که در آخرین جملهٔ رُمانشان متعجّبانه می نویسد «اما تمامی این داستان عجیب را، که صرفاً یکی از هزاران قصّهٔ عجیب تاریخ است، چگونه باید برای خویش فهم‌پذیر ساخت؟»، همه و همهٔ وقایعِ مُعجزآسای تاریخِ ادیان بابی و بهائی را، که به زعم ایشان مصداقِ «دُن کیشوتیسم» و خواب و خیال است، ساخته و پرداختهٔ «تاریخ سازی» حضرت شوقی ربّانی وانمود می کند و می نویسد:

«به هر تقدیر، آنچه دربارهٔ شوقی افندی گفتنی است این است که تلاش های عملی وی برای سازمان بخشی به جامعهٔ بهائی و نیز کوشش های نظری و تاریخی اش برای ساختن یک تاریخ برای آئین بهائی شایان و باورنکردنی است. این شوقی افندی بود که با آثار خود برای بهائیت یک تاریخ ساخت. به اعتقاد وی بهاءالله، یعنی میرزا حسینعلی نوری، "پیامبر تمدّن و تحوّل عموم نوع بشر" و "مبدأ عصر جدید جهانی در تاریخ انسانی است."»

برای آن که منظور آقای عبدالکریمی از «ساختن یک تاریخ» واضح تر گردد قسمتی از مصاحبهٔ ایشان را با روزنامهٔ سازندگی مجدداً می آورد:

«بخشی از آن چه من حدود یک دهه بعد در سیاه مشق خودم تحت عنوان "پایان تئولوژی" در نقد نظام های تئولوژیک آورده ام، حاصل مواجهه با جریانات بابیه و بهائیه و تجربهٔ نظام های تئولوژیک آنان بود؛ یعنی تجربهٔ این امر که علوم خفیه و تکیه بر علوم خفیه چه آفاتی می توانند برای جامعه داشته باشند، این تجربه که چطور معتقدان به نظام های تئولوژیک به "دروغ مقدّس" روی می آورند، دروغی که به هیچ وجه امری اخلاقی نیست بلکه ناشی از حرکت ذهنی و ناخواسته جریان های تئولوژیک، یعنی حرکت از سمت باورهای اعتقادی به سوی واقعیت ها و رویدادهای تاریخی است، این تجربه که چطور نظام های تئولوژیک می کوشند تاریخ را به نحوی بازسازی کنند که منتهی به تأیید و اثبات نظام اعتقادی آنها باشد و این که چگونه نظام های تئولوژیک می کوشند به خودشان و پاره ای از باورها

تقدّس ببخشند؛ همچنین دست یافتن به این موضوع که "زبان تئولوژیک" در برپایی یک نظام تئولوژیک و در یک برساخت تئولوژیک از تاریخ چه نقش مهمی را ایفا می کند و چطور نظام های تئولوژیک با زبان تئولوژیک می کوشند به بعضی از شخصیت ها و حوادث قداست ببخشند و بعضی از رویدادهای طبیعی را به منزله معجزات و کرامات الهی تلقی کنند. این بصیرت ها همه به نحوی خفته در من وجود داشتند و به محض مواجهه با جنبش بابیه به خوبی دریافتم که تأمل بر این جنبش چه دستاوردهای بزرگ نظری می تواند برای ما داشته باشد. این بصیرت های خفته انگیزه ای شد که من دست به تحریر رُمان "دُن کیشوت های ایرانی" ببرم و با تحریر این رُمان همه آن بصیرت های خفته به مفاهیمی کاملاً روشن و آشکار در من تبدیل گشت.^{۳۰۴}

پایان قسمت دوّم

قسمت سوّم: ندای حضرت بهاءالله، از نصوص مبارکه^{۳۰۵}

حال، صرف نظر و فارغ از زمان «دُن کیشوت های ایرانی» و پاسخ های این فانی، باید گفت هیچ چیزی نمی تواند به اندازه آیات وحیانی این ظهور ربّانی، منشأ و اهداف و حقیقت آن را بیان کند. به این منظور تقاضای این حقیر است که برادر عزیز هم میهنم آقای بیژن عبدالکریمی و دیگر هم میهنان شریف به قسمت هایی از دعوت و ندای حضرت بهاءالله در زیر گوش جان بسپارند. باشد که آنچه اراده آن محبوب معنوی و آرزوی انبیای الهی بوده بتدریج در عالم خاکی واقع شود و بشر از جنگ و اختلافات مهلک رهائی یافته، به صلح و عدالت و آسایش و وحدت حقیقی رسد.

«ای اهل عالم، بعد از کشف حجاب، جمعی به آیات مُتمسک، آیات نازل نمودیم و برخی به بیّنات متشبّث، آن را اظهار داشتیم و حزبی به احکام متوجّه، شطری اعظم از آن ظاهر فرمودیم. آنچه خواستند مجری شد و هر چه گفتند به اِصغاء فائز. مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آن که گوش ها مستعدّ شود از برای یک کلمه علیا و آن اینست: "یا مَلَأَ الْأَرْضِ لَا تَجْعَلُوا دینَ اللَّهِ سَبَباً لِلْبَغْضَاءِ." [مضمون به فارسی: ای زمینیان، دین خدا را سببی برای دشمنی قرار ندهید.] و اگر این کلمه در عالم مَحَلِّ أَخْذْ نماید، کُلُّ خود را فارغ و مُستریح مشاهده نمایند. بگو لَعَمْرُ اللَّهِ [قسم به خدا] مذهب الهی و دینش از برای اِتِّحاد و اِتِّفاق آمده، نه از برای اختلاف و نِفاق.^{۳۰۶}

«این ندا و این ذکر، مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست؛ باید اهل عالم طرّاً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند.»^{۳۰۷}

«مقصود این مظلوم [حضرت بهاءالله] از حمل شدايد و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات، اِخْمادِ نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افئده اهل عالم به نور اِتِّفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد.»^{۳۰۸}

«ای اهل ارض لَعْمَری وَ عَمْرُکُمْ [قَسَمَ به جانم و جان شما] این مظلوم [حضرت بَهَاءُ اللَّهِ] خیال ریاست نداشته و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلافِ اَحْزَابِ عالم و تفریقِ اُمَم است بوده و هست تا کلّ فارغ و آزاد شوند و به خود پردازند... این مظلوم در جمیع آنچه وارد آورده‌اند و گفته‌اند صابر و صامت چه که اراده آن که از عنایتِ حَقِّ جَلِّ جَلَالُهُ و رحمتِ مَسْبُوقِه، حکم جدال و نزاع و سَفْکِ دِمَاءِ را از عالم به قُوَّةٔ بیان محو نمائیم»^{۳۰۹}

«حَقِّ جَلِّ جَلَالُهُ از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دینُ اللَّهِ و مذهبُ اللَّهِ آنکه مذاهب مختلفه و سُبُل متعدّده را سبب و علّت بغضا نمایند این اصول و قوانین و راه های محکم متین از مَطَّلَعِ واحد ظاهر و از مَشْرِقِ واحد مُشْرِق و این اختلافات نظر به مَصَالِحِ وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهلِ بَهَا [بهائیان] کمر همت را محکم نمایید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حُبّاً لِلَّهِ وَ لِعِبَادِهِ بر این امر عظیم خطیر قیام نمایید ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اِطْفَاءِ آن بسیار صَعْبٌ مگر یَدِ قَدَرِ الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد... ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار به کمال محبّت و اِتِّحَادِ و مودّت و اِتِّفَاقِ سلوک نمایید قسم به آفتاب حقیقت نور اِتِّفَاقِ آفاق را روشن و منور سازد حَقُّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست جهد نمایید تا به این مقام بلند اَعْلَى که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این اَمَلٌ مَلِیکِ آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیرهٔ ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل به نظر می آید و سَحَابِ تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای عصر. گاهی به لسان شریعت و هنگامی به لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصدِ اَقْصَى و غایتِ قُصُوی ظهور این مقام بلند اَعْلَى بوده کَفَى بِاللَّهِ شَهِیداً ای اهل بها با جمیع اهل عالم به رُوح و ریحان معاشرت نمایید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون شما از آن محروم به لسان محبّت و شفقت القا نمایید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا او را به

او گذارید و درباره او دعا نمایید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوبست و مائده روح و بمتابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانایی...»^{۳۱۰}

«نیکوست حال نفسی که به اسم مالکِ اَنام حُجُبَاتِ اوهام را خَرَق نمود و بغایت قصوی و افق اَعْلَى فائز گشت. هر نفسی الیوم به عرفان الله فائز شد مثل آن است که به عرفان نبیین و مُرسلین از اوّل لا اوّل اِلَى آخِر لا آخِر فائز بوده و هست. این یوم بدیع را مثل و مانندی نبوده و نیست. هر چشمی مشاهده نمود او سلطان چشمهاست و هر لسانی به ذکرش فائز گشت او مالکِ لسانهاست.»^{۳۱۱}

«امروز هر نفسی به افقِ اَعْلَى توجّه نمود او از اهل توحیدِ حقیقی لَدَى الله مذکور و مسطور، چه که این یوم مبارک به حَقّ وَحْدَه منسوبست و در کتب قبل و بعد به یَوْمُ الله موسوم و مذکور.»^{۳۱۲}

«وَجِه حَقّ از افقِ اَعْلَى به اهلِ بَهَا [بهائیان] توجّه نموده و می فرماید در جمیع احوال به آنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید همت را در تربیت اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین اُمَم به اسم اعظم محو شود و کلّ اهل یک پِساط و یک مدینه مشاهده گردند قلب را منور دارید و از خار و خاشاک ضغینه و بَغْضا مطهّر نمایید کلّ اهل یک عالمید و از یک کلمه خلق شده‌اید نیکوست حال نفسی که به مَحَبَّت تمام با عموم اَنام معاشرت نماید.»^{۳۱۳}

«بگو ای دوستان! سرا پرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. براستی می‌گویم، هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانایی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست. بگو ای مردمان! در سایه داد و راستی راه روید و در سرا پرده یکتایی در آیید. بگو ای دارای چشم! گذشته آینه آینده است، ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید.»^{۳۱۴}

«بشنوید بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمایید. دوستان ظاهر نظر به مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند و لکن دوست معنوی شما را لِاجل شما دوست داشته و دارد، بلکه مخصوص هدایت شما بلا یای لِاتَّحَصَى قبول فرموده. به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید. اینست شمس کلمه صدق و وفا که افقِ اصْبَعِ مالکِ اَسْمَاءِ اشراق فرموده. اِفْتَحُوا اَذَانَكُمْ لِاصْغَاءِ کَلِمَةِ اللّٰهِ الْمُهَيِّمِينَ الْقِيَوْمِ.»^{۳۱۵}

«اگر این مظلوم [حضرت بهاء الله] را در دریا غرق نمایند از جبال سر برآرد وَ الْمَلِكُ لِلّٰهِ گوید و اگر در ارض تحت طبقات آن دفن نمایند از سماء ندایش ظاهر شود و عباد را به فردوس اَعْلَى کشاند. مانع در آن ساحت معدوم و حجاب مفقود. الْأَمْرُ بِيَدِهِ، يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ.»^{۳۱۶}

«این مظلوم [حضرت بهاء الله] اراده نموده فساد و نزاع و جدال و اختلاف و تفریق را به قُوَّة ملکوتی از مابین احزابِ عالم بر دارد و نظر به این امرِ خَطِيرِ عَظِيمِ مَكْرَرِ به زندان رفته و تحتِ سَلَابِلِ و اَغْلَالِ اَيَّامِ و لیالی گذرانده طُوبَى لِمَنْ اَنْصَفَ فِي هَذَا الْاَمْرِ الْمَتِينِ وَ هَذَا النَّبَأِ الْعَظِيمِ.»^{۳۱۷}

«هُوَ الْعَلِيُّ الْعَالِي الْأَعْلَى، ای بلبلان الهی، از خارستان ذَلَّتْ به گلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمایید. مژده به جان دهید که جانان تاجِ ظهور بر سر نهاده و ابواب‌های گلزارِ قَدَمِ را گشوده. چشم‌ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوش‌ها را مژده دهید که هنگامِ اِسْتِمَاعِ آمد. دوستانِ بوسْتَانِ شوق را خبر دهید که یار بر سرِ بازار آمد و هُدُهْدَانِ صبا را آگه کنید که نگارِ اِذْنِ بار داده. ای عاشقان روی جانان، غم فراق را به سُرور وصال تبدیل نمایید و سَمِّ هجران را به شهد لقا بیامیزید. اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این اَيَّامِ، فَضْلِ سُبْحَانِي از غَمَامِ رَحْمَانِي چنان احاطه فرموده که معشوق طلبِ عُشَاقِ می نماید و محبوب جویایِ اَحْبَابِ گشته. این فضل را غنیمت شمیرید و این نعمت را کم

نشمرید. نعمت‌های باقیه را نگذارید و به اشیای فانیه قانع نشوید. بُرَقِع از چشم قلب بردارید و پرده از بَصَرِ دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید.

ای بلبلان فانی، در گلزار باقی گلی شکفته که همه گل‌ها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار. پس از جان بخروشید و از دل بشروشید و از روان بنیوشید و از تن بکوشید که شاید به بوستان وصال درآیید و از گل بی مثال ببویید و از لقای بی زوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائحه قدس روحانی بی نصیب نمانید. این پند بندها بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنباند. دل‌ها را به دلدار رساند و جان‌ها را به جانان سپارد. قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند.

چه شب‌ها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقت‌ها که به آخر رسید و چه ساعت‌ها که به انتها آمد و جز به اشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد. سعی نمایید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود. عمرها چون برق می‌گذرد و فرق‌ها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد. دیگر چاره از دست رود و امور از شست. شمع باقی بی فانوس روشن و منیر گشته و تمام حجات فانی را سوخته. ای پروانگان بی پروا بشتابید و برآتش زنید و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق بیایید و بی رقیب نزد محبوب روید. گل مستور به بازار آمد، بی ستر و حجاب آمد و به کل ارواح مقدسه ندای وصل می‌زند، چه نیکو است اقبال مقبلین. فَهَنِيئًا لِلْفَائِزِينَ بِأَنوَارِ حُسْنِ بَدِيعِ. ^{۳۱۸}

«یاران و امآء رحمن باید خدمت به وحدت عالم انسانی و محبت و اُلفت بین جمیع بشر نمایند جمیع طوائف و ادیان و مذاهب را بنهایت خلوص و خیر خواهی و محبت و مهربانی معامله کنند و در فکر آن باشند که ثمره از شجره وجود آنها حاصل گردد و هیچ ثمری اعظم از محبت و اُلفت به جمیع بشر نیست بهاء الله خطاب به عالم انسانی میفرماید که جمیع برگ یکدارید و ثمر یک شاخسار در این صورت روابط قرابت و اُخوت و اُموت و اُبوت در میان جمیع بشر ثابت و محقق

گشت پس بجان و دل بکوشید که به موجب این تعالیم حضرت بهاءالله روش و سلوک نمایید هر مظلومی را ملجأ و پناه باشید و هر مغلوبی را دستگیر و مجیر توانا هر مریضی را طبیب حاذق باشید و هر مجروحی را مرهم فائق شوید هر خائفی را پناه امین گردید و هر مضطربی را سبب راحت و تسکین هر مغمومی را مسرور نمایید و هر گریانی را خندان کنید هر تشنه را آب گوارا شوید و هر گرسنه‌ای را مائده آسمانی گردید هر ذیلی را سبب عزت شوید و هر فقیری را سبب نعمت گردید زینهار زینهار از اینکه قلبی را برنجانید زینهار زینهار که نفسی را بیازارید زینهار زینهار از اینکه با نفسی به خلاف محبت حرکت و سلوک کنید زینهار زینهار از اینکه انسانی را مأیوس کنید هر نفسی که سبب حزن جانی و نومیدی دلی گردد اگر در طبقات زمین مأوی جوید بهتر از آنست که بر روی زمین سیر و حرکت نماید و هر انسانی که راضی به ذلت نوع خویش شود البته نابود شود بهتر است زیرا عدم او بهتر از وجود است و موت بهتر از حیات پس من شما را نصیحت می‌نمایم تا توانید در خیر عموم کوشید و محبت و اُلفت در کمال خلوص به جمیع افراد بشر نمایید تعصب جنسی و وطنی و دینی و مذهبی و سیاسی و تجاری و صناعی و زراعی جمیع را از میان بردارید تا آزاد از جمیع جهات باشید و مُشید بُنیان وحدت عالم انسان. جمیع اقالیم اقلیم واحد است و تمام ملل سلاله ابو البشر این تنازع بقا در بین گرگان درنده سبب این نزاع و حال آن که عرصه زمین وسیع است و خوان نعمت پروردگار ممدود در جمیع اقالیم.»^{۳۱۹}

«در هر دوری امر به اُلفت بود و حکم به محبت، ولی محصور در دایره یاران موافق بود، نه با دشمنان مخالف، اما الحمدلله که در این دور بدیع اوامر الهیه محدود به حدی نه و محصور در طایفه‌ای نیست... مقصود این است که باید با کل حتی با دشمنان به نهایت روح و ریحان محبت و مهربان بود.»^{۳۲۰}

«در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و ألفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانست.»^{۳۲۱}

«این روز روز بدیعت و این عصر عصر خداوند عزیز. عن قریب جهان بهشت برین گردد. روز وحدت عالم بشر است و اتحاد جمیع ملل. تعصبات مورث جهالت بود و اساس ضدیت بشر. عنایت خداوند این روز فیروز را محقق فرمود. عن قریب وحدت عالم انسانی در قطب آفاق موج زند. جدال و نزاع نماند. صبح صلح اکبر بدرخشد. جهان جهان تازه شود و جمیع بشر برادران گردند.»^{۳۲۲}

«بعضی حرکت‌های اجتماعی به ظهور می‌رسند و چند صباحی فعالیت از خود نشان می‌دهند و پس از آن متوقف می‌شوند. نهضت‌های دیگری هم هستند که رشد و دوام بیشتری پیدا می‌کنند و لکن قبل از وصول به مرحله بلوغ دچار ضعف و انحلال شده و برای همیشه فراموش می‌شوند... اما یک نوع حرکت و یا امر دیگری هم هست که ابتدا از نقطه‌ای کوچک و ناشناخته آغاز می‌شود، بعد با سیر مسلم و منظم به پیش می‌رود، به تدریج دامنه نفوذش گسترش پیدا می‌کند تا بالمآل وسعت و عمومیت جهانی می‌یابد. امر بهائی از این نوع حرکت‌ها است.»^{۳۲۳}

«تعالیم حضرت بهاء‌الله نور این عصر است و روح این قرن یکی یکی را در هر جا بیان کنید اول تحرّی حقیقت است ثانی وحدت عالم انسانیت ثالث صلح عمومیست رابع تطبیق علم و وحی است خامس ترک تعصبات جنسی دینی ترابی سیاسی زیرا این تعصبات هادم بنیان عالم انسانیت سادس حق است و عدل است سابع تهذیب اخلاق است و تربیت ملکوتی ثامن مساوات رجال و نساء است تاسع تعمیم معارف است عاشر مسئله اقتصاد است و امثال ذلک.»^{۳۲۴}

«هر امر عمومی الهی است و هر امر خصوصی ناسوتی. لهذا مبادی مظاهر مقدسه الهیه جمیع عمومی بود و شامل عالم انسانی بود. هر انسان ناقصی خودپرست و در فکر راحت و منفعت خویش

است. چون یک قدری فکرش اِتِّساع یابد در فکر راحت و نعمت خاندانش اُفتد. اگر فکرش اِتِّساع بیشتر یابد در فکر سعادت اهل شهرش اُفتد و چون افکار مُتَّسِع بیشتر شود در فکر عَزَّت وطن و مَلَّتْش اُفتد و چون افکار اِتِّساع تام یابد و به منتهی درجه کمال رسد در فکر عُلوِّیَّتِ نوع انسان اُفتد، خیر جمیع خلق طلبد و راحت و سعادت جمیع ممالک را؛ این دلیل بر کمال است. لِهَذَا مَظَاهِرِ مَقْدَسَهُ الهیّه در فکر عموم بودند و درحیات عموم کوشیدند و به تربیت عموم پرداختند مقاصدشان محصور نبود بلکه شمول و اِتِّساع عمومی داشت. پس شماها نیز باید در فکر عموم بشر باشید که نوع انسانی تربیت شود و اخلاق بکلی تعدیل یابد و روی زمین بهشت برین شود. جمیع اهل ادیان و مِلل را دوست داشته باشید یعنی دوستی حقیقی صمیمی و این دوستی را به عمل بنمایید نه به لِسَان چه که به لِسَان اهمیتی ندارد اکثر بشر به لِسَان خیر خواهند و لکن عمل امتحان است.»^{۳۲۵}

«در دوره‌های سابق هرچند ائتلاف حاصل گشت ولی به کَلِّ اِئْتِلَافٍ مِّنْ عَلَی الْأَرْضِ غیرقابل بود زیرا وسائل و وسائِل اِتِّحَادِ مَفْقُود... حال وسائل اِتِّصَالِ بسیار... لِهَذَا اِتِّفَاقِ کُلِّ و اِتِّحَادِ عُمُومِ مَمکُنُ الحُصُولِ و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن اَنوَارِ عَالَمِیِ دیگر و قُوَّتِیِ دیگر و نورانیَّتِیِ دیگر دارد. این است که ملاحظه می‌نمایی... آثارش از افق عالم نمودار گشته. شمع اوّل وحدتِ سیاسی است و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده. و شمع دوّم وحدتِ آراء در امور عظیمه است، آن نیز عَن قَرِیبِ اثرش ظاهر گردد. و شمع سوّم وحدتِ آزادی است، آن نیز قطعاً حاصل گردد. و شمع چهارم وحدتِ دینی است، این اصل اساس است و شاهد این وحدت در انجمن عالم به قُوَّتِ الهیّه جلوه نماید. و شمع پنجم وحدتِ وطن است، در این قرن این اِتِّحَادِ و یگانگی نیز به نهایت قُوَّتِ ظاهر شود. جمیع مِللِ عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند. و شمع ششم وحدتِ جنس است، جمیع مِّنْ عَلَی الْأَرْضِ مانند جنس واحد شوند. و شمع هفتم وحدتِ لِسَانِ است یعنی لِسَانِیِ ایجاد گردد که عموم خلق تحصیل آن نمایند و با یکدیگر مکالمه کنند. این امور که ذکر شد جمیعاً قطعاً الحُصُولِ است زیرا قُوَّتِیِ مَلکُوتِیّه مُوَیِّدِ آن.»^{۳۲۶}

«حال هنوز عالم انسانی به درجه بلوغ نرسیده. وقتی این مَدَنیّتِ مادّی با مَدَنیّتِ الهی توأم شود و صلح عمومی جاری گردد و نفوس به منزله ملائکه رسند آن وقت زمان بلوغ است.»^{۳۲۷}

«هدف یک فرد بهائی در زندگی آن است که وحدت عالم انسانی را ممکن سازد. زندگی ما بستگی به زندگی نوع انسان دارد. ما در پی رستگاری فردی نیستیم، بلکه خواهان رستگاری نوع انسان می‌باشیم... مقصد تشکیل یک مَدَنیّتِ جهانی است تا در صفات فردی مؤثر واقع گردد. به عبارت دیگر این هدف معکوس هدف دیانت مسیحی است که از فرد آغاز شده به جمعیت منتهی می‌گردد.»^{۳۲۸}

«دیگر عصر شیرخوارگی و کودکی بشر بسر رسیده و عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت‌ترین دوره تکاملش یعنی دوره بلوغش مُلازمت دارد، دوره‌ای که غرور جوانی و سرکشیش به حدّ اعلیٰ رسیده به تدریج فروکش می‌کند و آرامش و معقولیّت و متانت که مخصوص دوره بلوغ است به جایش می‌نشیند.»^{۳۲۹}

«مادام که این نظم [بدیع بهائی] هنوز در مرحله طفولیت است زنهار که نفسی در ادراک کیفیتش به خطا رود و یا از اهمیتش بکاهد یا مقصدش را دگرگون جلوه نماید. صخره ای که این نظم اداری بر آن استوار است، مشیّت ثابتّه الهیه برای عالم انسانی در عصر حاضر است. منبع الهامش نفس حضرت بهاء الله است؛ حامی و مدافعش جُنودِ مُجَنَّدَه ملکوتِ اَبهّی؛ ظهور و نشو و نمایش نتیجه اِهراقِ دَمِ لا اقل بیست هزار شهیدایی است که حیات خویش را در این سبیل نثار نموده اند؛ محوری که مؤسساتش حول آن طائف، مضامین محکمّه الواح و صایای حضرت عبدالبهاء است؛ مبادی اساسیه اش حقایقی است که مُبیینِ مَصون از خطای آیاتِ الهی در خطابات مبارکه خویش در غرب بیان فرموده؛ احکامی که برای اداره اش وضع گردیده و وظائفش را تحدید می نماید صریحاً در کتاب اقدس نازل شده است؛ مَقَرّی که مشروعاتِ روحانیه و خیریه و اداریه اش حول آن مجتمع می باشد، مَشَرُقُ الاذکار و مُتَفَرّعات آن است؛ ارکانی که سلطه اش مُستظهر به آن است دو مؤسسّه

ولایت امرالله و بیت العدل اعظم است؛ مقصد اصلی و ضمنی که مُحَرِّک آن است، استقرار نظم بدیع جهان آرای است که شالوده آن را حضرت بهاءالله بنیان نهاده؛ روشی که به کار می برد و موازینی را که إلقاء می نماید، آن را نه به شرق متمایل می سازد، نه به غرب، نه به یهود و نه به غیرآن، نه به فقیر و نه به غنی، نه به سفید و نه به سیاه؛ شعارش وحدت عالم انسانی و عَلمش صلح اعظم، سرانجامش حُلُولِ دورۀ ذَهَبی هزار ساله، یعنی یومی که سلطنت های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاءالله است مُبَدَّل گردد.»^{۳۳۰}

«ثابت کرد که ادعایش و عنوانش دین جهانی است و مقصدش ایجاد یک جامعه متَّحِدُ المَرامِ عالمگیر است که در میقات معین تأسیس نماید. جامعه‌ای که هم مُوجد و هم حافظ صلح اعظمی است که حضرت بهاءالله اعلانش فرموده.»^{۳۳۱}

«دیانت بهائی منادی وحدانیت الهیه است، و وحدت پیغمبران را اِذعان دارد، و اَصْلِ وحدت و جامعیت کلیه نوع بشر را تعلیم می دهد و ضرورت و حتمیت اتحاد نوع انسان را که به تدریج به آن نزدیک می شود اعلام می دارد، و ادعا می کند که هیچ امری جز نَفَثَاتِ رُوحِ الْقُدُس که به واسطه نمایندۀ مَبْعُوثِ او در این زمان ظاهر شده به تحقُّقِ این آمال توفیق نیابد.»^{۳۳۲}

«پیروان آئین بهائی اعتقاد راسخ دارند که جوهر تعالیمی که حضرت بهاءالله به عالم ابلاغ فرموده این است که: حقائق دینی امری است نسبی نه مطلق. ظهورات الهیه تسلسل دارد و تجدد یابد. جمیع ادیان بزرگ عالم اساسشان الهی است. مبادی و اصولشان کاملاً با یکدیگر موافق است. آمال و مقاصدشان یکی است. تعالیشان جلوه هائی متنوع از حقیقت واحد است. وظائف و اجرائاتشان مکمل یکدیگر است. تفاوتشان فقط در تعالیم فرعی و غیر اساسی است. رسالتشان هر یک نمایندۀ مراحل متتابع در تکامل جامعۀ انسانی است. هدف حضرت بهاءالله پیامبر این عصر جدید و عظیم عالم انسانی چنین است... که ظهورات سابقه را به اتمام رساند نه آن که آنها را مضمحل سازد. سبب آشتی بین ادیان شود نه آنکه بر اختلافات معتقدات متضادشان که سبب

انشقاق جامعه کونوی گشته دامن زند. مقصد حضرت بهاءالله هرگز آن نیست که انبیاء گذشته را تحقیر نماید و تعالیشان را تخطئه کند بلکه آن است که حقائق اصلیه ای که در تعالیشان مکنون است از نو اظهار داشته بنحوی بازگو نماید که با حوائج این زمان موافق و با استعداد مردمان مطابق و با مشکلات و علل و سرگردانی های عصر حاضر متناسب و مربوط باشد. رسالت حضرت بهاءالله اعلان این مطلب است که زمان شیرخوارگی و صباوت بشری سپری گشته و التهابات و هیجاناتی که حال مشهود است مربوط به مرحله بلوغ اوست که بتدریج و همراه با درد و ملال او را آماده وصول به مرحله رشد و کمال می سازد و طلوع عصری را بشارت می دهد که سرآمد اعصار است عصری که در آن تیغ و شمشیر به گاو آهن و خیش تبدیل شود و ملکوت آسمانی طبق وعده صریح حضرت مسیح بیاید و صلح جهانی قطعاً تا ابدالآباد در کره زمین استقرار یابد. و نیز حضرت بهاءالله ظهور خویش را خاتمه ظهورات الهیه نمی داند بلکه پیش بینی می فرماید که در آینده طی مراحل تکامل مستمر و نامحدود بشری، حقائق بیشتری از آنچه حضرتش امروز به امر خداوند متعال در این دوره خطیر به عالم انسانی ابلاغ فرموده از طرف پروردگار ظاهر خواهد شد. آئین بهائی به یگانگی خدا و یگانگی انبیاء معترف است و به وحدت و جامعیت نوع بشر معتقد و به این ندا مُنادی است که اتحاد عالم انسانی واجب بل اجتناب ناپذیر است و بتدریج تحقق می یابد. آئین بهائی مدعی است که جز روح خلاق الهی که در کلام فرستاده یزدانی در این عصر جهان افروز سریان دارد هیچ امر دیگری اتحاد نوع انسان را تضمین نتواند و تحقق بخشد. آئین بهائی پیروان خویش را به تحرّی و جستجوی حقیقت مُکلف می دارد. هر نوع تعصبات و خرافات را مذموم و مردود می شمارد. مقصد از دین را ترویج محبت و وداد می داند. دین و علم را اصولاً موافق و مطابق یکدیگر می بیند. دین را سبب اعظم جهت صلح عالم و ترقی منظم جامعه بنی آدم می شمارد. آئین بهائی واضحاً به تساوی مَجال و مزایا و حقوق زن و مرد معتقد است. بر تعلیم اجباری تأکید می نهد، افراط و تفریط در فقر و ثروت را از میان بر می دارد، کشیش و طبقه روحانی حرفه ای ندارد، بردگی را ممنوع و ریاضت و

دریوزگی و رهبانیت را مردود می شمرد، تعدّد زوجات را جایز نمی شمرد، طلاق را مذموم می داند، لزوم اطاعت تامّ را از حکومت متبوع به تأکید تأیید می کند، شغل و کار را که با روح خدمت همراه باشد عین عبادت می شمرد، انتخاب یا اختراع یک زبان عمومی بین المللی را سفارش می کند و کیفیات کلی مؤسّساتی را که باید ضامن تحقّق و استمرار صلح عمومی باشند معین می سازد.^{۳۳۳}

«امر بهائی مقصدش هرگز آن نیست که شالوده جامعۀ کنونی عالم را زیر و زبر نماید بلکه آنست که بنیانش را وسعتی بیشتر بخشد و به مؤسّساتش شکل تازه‌ای دهد که موافق و مطابق با حوائج این جهان دائم التّغییر باشد. تعالیم شریعت و آئین حضرت بهاءالله با هیچ تابعیت و سرسپردگی مشروعی تناقض ندارد و وفاداری های صادقانه را تضعیف نمی کند. مقصدش آن نیست که شعلۀ وطن دوستی سالم و خردمندانه را در دل های مردمان خاموش سازد یا نظام خودمختاری ملی را که برای دفع آفت مرکزیت افراطی در اداره امور جهان لازم است از میان بردارد. کلید رمزش شعار وحدت در کثرت است.»^{۳۳۴}

«فی الحقیقه وقتی انسان به ظلمات روزافزون جهان کنونی می نگرد به نحو کامل در می یابد که اگر پیام حضرت بهاءالله به قلوب انسان ها نرسد و آنها را منقلب نسازد صلح و صفا و تعالی روحانی از چهرۀ جهان رخت بر خواهد بست. امید همیشگی هیکلِ اطهر آن است که رفتار مؤمنین فرداً فرد و نیز در حیات جامعۀ بهائی چنان باشد که توجّه دیگران را به امر الهی جلب نماید. جهان نه تنها تشنه عقاید و اصول رفیع است بلکه بیش از همه محتاج سرمشق درخشانی است که بهائیان می توانند و می بایست ارائه دهند آن باشند.»^{۳۳۵}

«اتّحاد اهل عالم درخشان ترین مرحله ای است که حال جامعۀ انسان رو به آن روان است. اتحاد خانواده، اتحاد دولت- شهر، و اتحاد ملی مراحل است که بشر آن را پیموده و با موفقیت پشت سر گذاشته است و امروز اتحاد جهان است که هدف و مقصد بشر سرگردان است... وحدت نوع انسان بنحوی که حضرت بهاءالله مقرر فرموده مستلزم آن است که یک جامعۀ متحد جهانی

تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متحد گشته و در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضاء مرکب اش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد. این جامعه متحد جهانی تا جایی که می توان تصوّرش را نمود باید دارای یک هیأت مقننه باشد که اعضایش به منزله اُمنای تمام نوع انسان بِالْمَالِ جميع منابع ملل آن جامعه جهانی را در اختیار خود گیرد و قوانینی را وضع کند که برای تنظیم حیات و رفع حاجات و ترمیم روابط جميع ملل و اقوام لازم و واجب است. در چنان جامعه ای یک هیأت مجریه به پشتیبانی یک پلیس بین المللی مصوّبات هیأت مقننه را اجراء کند، به تنفیذ قوانینش پردازد و وحدت اصلیه تمام جامعه جهانی را حفاظت نماید و نیز یک محکمه جهانی تشکیل شود که تمام دعاوی حاصله بین عناصر مرکبه این نظام جهانی را داوری کند و حکم نهایی و لازم الاجرائیش را صادر نماید. یک دستگاه ارتباطات و مخابرات بین المللی به وجود آید که با سرعتی حیرت انگیز و نظم و ترتیب کامل به کار افتد و جميع کره زمین را در برگیرد و از جميع موانع و قیود ملی آزاد باشد. یک پایتخت بین المللی به منزله کانون و مرکز اعصاب مَدَنِيَّتِ جهانی تعیین شود که کانونی برای تمرکز و توجّه قوای وحدت بخش حیات باشد و از آن انوار نیروبخش و جان افزایش به جميع جهات ساطع گردد. یک زبان بین المللی ابداع شود و یا یکی از زبان های موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری در تمام کشورهای فدرال جهانی تعلیم داده شود. یک خط و ادبیات جهانی، یک نظام مشترک برای پول و اوزان و مقادیر تعیین شود و روابط و تفاهم بین نژادهای متنوّع و ملل جهان را ساده و سهل نماید. در چنین جامعه جهانی علم و دین یعنی دو نیروی بسیار توانای بشر با هم آشتی پذیرند و همکاری نمایند و در پیشرفتشان هماهنگ شوند. در سایه چنین نظامی مطبوعات به اظهار نظرات و عقاید بشر کاملاً میدان دهد و از اینکه مورد سوء استفاده ارباب غرض چه شخصی و چه عمومی قرار گیرد اِبا کند و از قیود نفوذ ملل و دول متنازع رهایی یابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم درآید و از مواد خامش بهره برداری و استفاده شود. بازار فروشش توسعه و هماهنگی یابد و محصولاتش بطور عادلانه توزیع شود. رقابت ها و کینه

ها و دسائس ملی از میان برخیزد و تعصبات و عداوت های نژادی به دوستی و حسن تفاهم و همکاری تبدیل گردد. علل خصومت های دینی رفع و موانع و قیود اقتصادی کاملاً إلغاء و تفاوت فاحش طبقاتی نابود شود. هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگ های اقتصادی و سیاسی به هدر می رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازاله امراض و توسعه تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشحیذ و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره مندی از منابع بکر و ناشناخته کره زمین و درازی عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند پردازد. در چنان جامعه ای یک نظام فدرالی جهانی برقرار گردد که بر جمیع بلاد حکومت نماید و فرمانروای بلامنازع منابع بسیار عظیمش باشد و مرام های عالیّه شرق و غرب را در بر گیرد و طلسم جنگ و بدبختی را بشکند به استفاده از جمیع منابع موجود در زمین راغب باشد. در چنان نظامی زور خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسایی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. این است هدف و مقصدی که نوع انسان ناگزیر بر اثر نیروهای وحدت بخش حیات به سویش روان است.»^{۳۳۶}

«پایه و اساس عقیده ما مبنی بر اقرار به سلطنت الهی است. ذاتی که ورای شناسائی و صانع قدیر است. وظیفه ما تسلیم به اراده و مشیت او است که در این عصر و زمان به وسیله حضرت بهاءالله نازل شده است، شناسایی فرستاده خداوند در یوم الله و متابعت اوامر و تعالیم وی دو وظیفه اصلی و تفکیک ناپذیری است که هر انسانی برای وصول به آن خلق شده است. انسان این دو تکلیف توأمان را بنا بر تمایل و انتخاب شخصی بجا می آورد و اقدام او در این مورد را باید عالی ترین جلوه آزادی و اختیار انسانی به شمار آورد، موهبتی که خالق مهربان به نوع انسان عطا کرده است. در این عصر درخشان وسیله حصول موفقیت در انجام این دو تکلیف توّسل به عهد و پیمان حضرت بهاءالله است. عهد و میثاق وسیله ای است که از طریق آن ایمان به مظهر ظهور الهی به

صورت اعمال و رفتار مفید و ثمربخش جلوه گر می شود. وحدت عالم انسانی محور اصلی و هدف نهائی رسالت الهی حضرت بهاءالله است... عهد و میثاق حضرت بهاءالله متضمن مفهوم، وسیله و روش لازم برای وصول به این هدف اساسی است... این عهد و پیمان ضامن ممانعت از تفرقه و تشعب است... قوای محرکه و نیروی مؤلفه روحانی این میثاق و اصول وحدت بخش آن و همچنین تأسیس مبادی و نظامات عملی مودوعه در این عهد و پیمان الهی به منزله طریقی برای بهبودی از عوارضی است که جوامع از هم پاشیده و نظامات ناقص و نارسای اجتماعی امروز بدانها مبتلاست.»^{۳۳۷}

«عهد و میثاق "محور وحدت عالم انسان است" زیرا وحدت و اصالت نفس امرالله را محافظت نماید و آن را از فساد افرادی مصون دارد که فهم خویش را یگانه ملاک اعتقاد صحیح تعالیم الهی شمارند. این نفوس در ادوار گذشته سبب انشقاق ادیان بوده‌اند. به علاوه عهد و میثاق الهی مستند و متکی به نصوص قاطعه حضرت بهاءالله است لهذا اگر نفسی عهد و پیمان جمال ابهی را قبول نماید حضرت بهاءالله را قبول کرده و اگر رد نماید حضرت بهاءالله را انکار کرده است.»^{۳۳۸}

«اولین سؤالی که جوابش را باید پیدا کرد این است که چگونه جهان کنونی را با این مخاصمات عمیقش می توان به جهانی دیگر تبدیل کرد که همکاری و هم‌آهنگی بر آن مستولی باشد؟ نظم جهانی را فقط بر اساس محکم اعتقاد به وحدت عالم انسانی می توان استوار ساخت و این یک حقیقت روحانی است که به تأیید علوم بشری نیز رسیده است، علوم مردم شناسی، روانشناسی و کالبد شناسی انسان را فقط یک نوع می دانند. نوع انسان یکی است هر چند که در جنبه های ثانوی تفاوت های بیشماری داشته باشد اذعان به این حقیقت مستلزم ترک تمام انواع تعصبات است. تعصب قومی، طبقاتی، نژادی، مذهبی، وطنی و جنسی، تعصب ناشی از تقدّم در تمدن مادی و تعصب در اعتقاد به برتری و افضلیت به هر سبب که باشد، باید تمام متروک و فراموش شود. قبول وحدت عالم انسانی اولین شرط ضروری و اساسی تغییر سازمان جهان و اداره آن بصورت یک کشور

است که به منزلهٔ وطن نوع انسان است. قبول عمومی این اصل معنوی برای هر کوششی در راه تأسیس صلح جهانی ضرورت دارد. از این جهت اصل وحدت عالم انسانی را باید در سطح جهانی اعلان نمود و در مدارس تعلیم داد و در هر کشوری پیوسته از آن حمایت کرد تا در بنای جامعهٔ بشری مقدمات یک تغییر اصلی بر اساس وحدت فراهم شود. در نظر بهائی قبول وحدت عالم انسانی لازمه اش تجدید بنا و خلع سلاح جهان متمدن است جهانی که در جمیع شؤون حیاتش یعنی در سازمان سیاسی اش و در آمال روحانی اش و در تجارت و اقتصادش و خط و زبانش کاملاً متحد و یگانه بوده، در عین حال در خواص ملی هر یک از کشورهای متحده اش بی نهایت متنوع باشد. در توضیح این امر اساسی حضرت شوقی افندی ولی امر بهائی در سال ۱۹۳۱ چنین بیان فرموده که "این امر [دین بهائی] در پی تخریب اساس موجود جامعهٔ انسانی نیست بلکه مقصدش توسعهٔ اساس و تعدیل مؤسسات آن است تا با مقتضیات و حوائج این جهان دائم التّغییر موافق و ملایم گردند. این امر با هیچ تابعیت و وفاداری مشروعی مخالفت ندارد و روح صداقت و إخلاص حقیقی را تضعیف نمی نماید قصدش آن نیست که شعلهٔ وطن پرستی صحیح و سالم را در دل مردمان خاموش سازد و نظام حاکمیت مستقلّ ملی را که لازمهٔ دفع شرّ تمرکز افراطی قوهٔ حاکمه در مرکز واحد است از بیخ و بُن بر اندازد و یا از تنوعات نژادی و آب و هوا و تاریخ و زبان و سنن و افکار و عادات موجود که سبب تمایز ملل و اقوام جهان است غفلت ورزد و سعی نماید محو و نابودشان سازد بلکه ندایش دعوت به اعتناق و وفاداری وسیع تر و آمالی بلندتر از آن است و به تأکیدی تمام از جهانیان می طلبد تا دَوَافِع و مَنَافِع ملی را تحت الشُّعاع و مادون مقتضیات ضروریۀ اتّحاد جهان قرار دهند. اگر از طرفی مرکزیت یافتن افراطی را مردود می‌شمارد از طرف دیگر از هر کوششی برای یکسان و یکنواخت ساختن جهان امتناع می ورزد. شعارش وحدت در کثرت است". وصول به این مقاصد مستلزم طیّ مراحل چند در تعدیل و اصلاح روش ها و مسالک سیاسی است که حال به پرتگاه

هَرَج و مَرَج کشیده شده است زیرا قوانین واضح و معین و اصولی که روابط بین المللی را تنظیم نماید و مقبول عام و قابل اجراء باشد موجود نیست.»^{۳۳۹}

«عدم وحدت در جمیع شوون زندگانی نفوذ و رسوخ کرده و مبنای جمیع منازعات اساسی بین ملل واقوام عالم است. از آن وخیم تر، عدم اتّحادی است که در بین ادیان و نیز در داخله ادیان شیوع دارد و سبب تباهی تأثیر و نفوذ روحانی و اخلاقی می گردد.»^{۳۴۰}

«عدم وحدت و اتّحاد اُس اساس جمیع مشکلاتی است که کره ارض به کمال شدت از آن در رنج است.»^{۳۴۱}

«جمال قدم می فرمایند: "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزیاید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد به شأنی که ذکر آن حال مقتضی نه." ملاحظه می فرمایید که چگونه نور ایمان در سراسر جهان رو به اخماد است. اما رفتار و کردار و خلق و خوی شما برهانی است زنده از نورانیتی که دین حقیقی می تواند به عالم وجود بخشد. دین اخلاق حمیده ترویج می دهد، تحمّل و بردباری، شفقت و محبت، و بخشش و بزرگواری عطا می کند، تفکری مترقی و متعالی القا می نماید، آزار و اذیت به دیگران را بالکلّ نهی می کند و افراد را به جان فشانی در راه خیر عموم دعوت می نماید. دین به افراد می آموزد که جهان بین باشند نه خودبین، از تعصبات احتراز نمایند، به تأسیس اتّحاد و یگانگی در بین نوع بشر پردازند، در راه رفاه مادی و معنوی همگان کوشند، سعادت خود را در خوشبختی دیگران بینند، علم و دانش را انتشار دهند، اسباب وجد و سرور حقیقی شوند و عالم انسانی را حیاتی تازه بخشند. دین آیینۀ قلب را صیقل می دهد تا خصایل روحانی مودوعه در وجود را منعکس نماید، قوای منبعثه از صفات الهی در زندگی فردی و جمعی بندگان ظاهر شود و پیدایش نظم اجتماعی نوینی را مدد بخشد. این است مفهوم واقعی دین در تعالیم حضرت بهاء الله.»^{۳۴۲}

«امید چنان است که مبانی وحدتِ الهی، وحدتِ ادیان و وحدتِ نوعِ انسان را گفتارِ ما بیان کند و رفتارِ ما نشان دهد و علی رَغمِ قِلَّتِ عَدَدِ، وظیفهٔ خود را در آستانِ جَمالِ قَدَمِ [حضرت بهاء‌الله] و عهد و میثاقِ حضرتش و بالاخره در قِبالِ همهٔ جامعهٔ انسانی به انجام رسانیم.»^{۳۴۳}

پایان قسمت سوم

^۱ شرح این جشن ها و اقدامات پُرشکوه را می توان در سایت های مختلف از جمله آدرس های زیر مشاهده نمود:

<https://www.bahai.org/fa>

<https://news.persian-bahai.org>

<https://bicentenary.bahai.org/fa/bahauallah>

<https://bicentenary.bahai.org/fa/the-bab>

و مقاله «امرت را به قلم نصرت نمودی؛ تصویری از ظهور و پیام حضرت بهاءالله» در آدرس زیر شامل مطالب متنوعی با ارجاعات مربوطه:

<http://velvehdarshahr.org/node/538>

<http://velvehdarshahr.org/node/538>

<http://www.payamha-iran.org/2017-10-17>

<http://www.payamha-iran.org/2017-10-17>

^۵ توضیح درباره آن در قسمت اول و دوم این متن خواهد آمد.

^۶ متأسفانه ایشان جز در چند مورد معدود در صفحات آخرِ زمانشان، تعداد و عناوین منابع مورد استفاده شان را ذکر نکرده است.

^۷ دریای دانش، صص: ۳-۴.

^۸ این سه نفر که در ادامه مفضلاً راجع به نظراتشان خواهد آمد، آقایان: حسن مُحدّثی، محمّد باقر تاج الدّین و آقای احمد محبّی هستند.

^۹ در متن در این باره آمده است و اشتباه و افتراء آقای عبدالکریمی توضیح داده شده است.

^{۱۰} به نظر اولین بار است که درباره تاریخ ادیان بابی و بهائی ردّیه به شکل ژمان نوشته می شود. سواي قالب ژمان، از دیگر ژانرها و قالب های دیگر ردّیه نویسی، قالب جدید داستانی مصوّری بود که در ردّیه ای علیه حضرت باب برای بچه ها با عنوان «بابک دغلكار» در شیراز، محلّ ولادت حضر باب، در سال ۱۳۸۷ منتشر شد: <https://vista.ir/m/b/usztr> نکته جالب دیگر آن که اگرچه ژمان آقای عبدالکریمی خاصّ است ولی سابقه ردّیه به شکل ژمان علیه دیانت اسلام توسط سلمان رشدی با عنوان «آیات شیطانی» نیز معروف است. از جهتی دیگر جالب است که سلمان رشدی نیز اخیراً کتابی جدید با عنوان «کیشوت» نوشته که در آن آمریکایی را به تصویر کشیده که دارای "فرهنگ ترامپی" عوام گرائی، نژادپرستی و دوران پسا حقیقت است و در آن نقد طنزآمیز و تندی از جامعه آمریکایی دوران ترامپ ارائه داده است:

<http://bit.ly/2onPPvn>

و نیز:

<http://bit.ly/31UdZLC>

^{۱۱} نشر نقد فرهنگ، تهران، سال ۱۳۹۷، نشر اول، شابک ۹۷۸۹۶۴۹۳۷۷۸۸۹ شماره کتابشناسی ملی ۱۶۹۹۹-۸۴م تیراژ ۱۰۰۰ نسخه، قیمت ۸۰۰۰۰ تومان. آدرس انتشارات نقد فرهنگ: پردیس، میدان عدالت، خ فروردین جنوبی، خ سعدی، مجتمع قائم ۱، بلوک A2، واحد ۲۰۳، تلفن ۷۶۲۷۶۷۴۸، مراکز پخش: ۶۶۴۸۶۵۳۵، ۶۶۹۶۷۰۰۷، ۶۶۴۶۰۰۹۹. طبق مصاحبه آقای عبدالکریمی با روزنامه سازندگی منتشر در کانال تلگرامی ایشان، ژمان «دُن کیشوت های ایرانی» را در فاصله سال های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴ نوشته است ولی مسؤولین وزارت ارشاد تا تاریخ فعلی انتشار آن اجازه نشر نداده بودند.

^{۱۲} از جمله مراجعه شود به مصاحبه ایشان با روزنامه سازندگی منتشر در کانال تلگرامی ایشان. کلّ این مصاحبه در ادامه متن مفضلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

^{۱۳} مصاحبه با روزنامه سازندگی.

^{۱۴} در ۱۷۶ سال تاریخ ادیان بابی و بهائی کتب و مقالات موافق و مخالف بسیاری درباره آن نوشته شده است. کتب ردّیه علیه ادیان بابی و بهائی بیش تر از طرف شیعیان بوده است و تعداد کم تری توسط سنی ها و مسیحیان و روشنفکران چپ و راست بوده است. از دلایل مهم ردّیه نوشتن توسط این گروه ها پیش زمینه های فکری و دینی و سیاسی آنان بوده است. مثلاً ردّیه نویسان مسلمان با این پیش زمینه که

پس از اسلام دینی نخواهد آمد و یا امام مهدی غایب شده و طبق روایاتی که به آن اعتقاد دارند ادیان بابی و بهائی مطابق شرایط مذکورۀ مورد اعتقادشان ظاهر نشده اند، ردّیه های خود را نوشته اند. لذا برای بررسی هر ردّیه ای گاهی مفید خواهد بود دانسته شود نویسنده آن با چه زمینۀ فکری و اعتقادی آن را نوشته تا بر اساس همان زمینه ها بتوان درباره آن ردّیه اظهار نظر دقیق تری کرد. به همین جهت برای بررسی ژمان «دُن کیشوت های ایرانی»، چه آن را ردّیه بدانیم و چه ندانیم، بررسی ذهنیت و افکار فلسفی و اعتقادی آقای بیژن عبدالکریمی برای قضاوت صحیح یا کم اشتباه بسیار مفید خواهد بود، بخصوص که چنان که در متن هم آمده خود ایشان در مصاحبه هایی بروشنی ذهنیت خود را در نوشتن ژمان شان توضیح داده اند. به این جهت قسمت اول این بررسی به این امر اختصاص داده شده است.

^{۱۵} هایدگر تاریخ متافیزیک را تاریخ بسط سوبژکتیویسم و ذهنیتی می داند که آقای عبدالکریمی به تبع احمد فردید و رضا داوری به آن تأکید می ورزد: <http://www.rahesabz.net/story/63024/>

^{۱۶} با این توصیفی که آقای عبدالکریمی از روش تفکر و ذهنیت فلسفی شان می کند به نظر بنده ژمان «دُن کیشوت های ایرانی» برای ایشان از آن جهت مهم و هیجان انگیز بوده است که به گمان و خیال ایشان نمونه و مصداقی محسوس برای اثبات پیش فرض های فکری و فلسفی شان است. اگر چنین باشد شاید بتوان خوش بینانه گمان کرد ایشان نسبت به جنبش بابی و بهائی کینه و دشمنی ای نداشته و ندارد و ماهیت این جنبش ها و نوشتن درباره آنها، نسبت به اثبات نظرات فلسفی شان از طریق این نوشتن اهمیتی ثانوی دارد. اگر چنین باشد ای کاش در این شرایطی که جامعه بهائی ایران تحت ستم بهائی ستیزان جمهوری اسلامی ایران است، و ژمان ایشان چنان که در متن آمده و خواهد آمد، به غلط جنبش بابی و بهائی را مصداق بارز دُن کیشوتیسم و دروغ پردازی و زاده خیالات و توهمات بشری و دارای نتایجی عبث و بیهوده و کمیک- تراژیک معرفی کرده است و این خود می تواند بهانه ای برای ستم بیش تر بهائی ستیزان بر بهائیان باشد، برای رفع سوء تفاهم و جلوگیری از سوء استفاده بهائی ستیزان، از حقوق شهروندی بهائیان رسماً و علناً دفاع می کردند یا نکنند.

<http://bit.ly/2qSGs7Z>^{۱۷}

در بررسی انجام شده در منابع دیگر نیز صحت مطالب سایت ویکیپدیا مورد تأیید قرار گرفته است.

^{۱۸} اندیشه، سال بیست و پنجم، شماره ۷۰۰۳، چهارشنبه ۱ اسفند ۱۳۹۷، ص ۱۰.

^{۱۹} تاریخ انتشار: ۱۹ آذر ۱۳۹۱ در اینجا: <http://www.rahesabz.net/story/63024>

^{۲۰} مقاله «پدیدارشناسی دازاین»، فرشاد نوروزی، در اینجا: <http://www.norouzi.new-philosophy.ir/?p=263>

^{۲۱} مصاحبه با روزنامه سازندگی. جمله «... در صورتی که ممکن است یک اثر حقیقتاً در جهت اثبات همان حقیقتی باشد که آنها [امثال مسؤولین وزارت ارشاد] مدعی دفاع از آن هستند.» و باقی مصاحبه، همسویی دید آقای عبدالکریمی را با مسؤولین مزبور نسبت به جنبش های بابی و بهائی می رساند؛ یعنی ایشان و آنها معتقدند این جنبش ها به نفع کشور نیستند!

^{۲۲} <http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1053720>

^{۲۳} تاریخ ادیان بابی و بهائی نشان می دهد که دیانت بابی به اهداف خود رسید و آن آماده کردن جامعه برای ظهور جدید و موعود آن دیانت از طریق از بین بردن خرافات و تقالید گذشته بود. در متن راجع به این امر و بسیاری مواضع دیگر خواهد آمد.

^{۲۴} با این جملات آخر آقای عبدالکریمی مدعی می شود تنها کسی است که پدیدارشناسانه با امر بابی مواجه شده.

^{۲۵} مصاحبه با روزنامه سازندگی.

^{۲۶} آقای عبدالکریمی امثال علی شریعتی را کسی می داند که شاخص های معنویت آینده را نشان می دهد:

<http://bit.ly/2pk2IN0>

ایشان شریعتی را مُراد خود می داند <http://www.rahesabz.net/story/63024> و دو کتاب "شریعتی و آینده تفکر ما" و "نوشته های اساسی شریعتی"، نشر انتشارات نقد فرهنگ، را در همین زمینه نوشته است. وی می گوید: «شریعتی ادعاهای دُن کیشوتی برای تغییر جهان را نداشت و بیش از همه سنت گرایان مؤلفه های جهان مُدرن را درک می کند و آن ها را به رسمیت می شناسد... به اعتقاد من راه آینده بشر چه در سطح جهانی و چه در سطح ایران نه در نظام های تئولوژیک و نه در عقلانیت سکولار است. بشر روزگار ما هم از نظام های تئولوژیک خسته است و هم از عقلانیت مدرن. شریعتی به راهی فراسوی این هر دو فرا می خواند و به تفکر آینده دعوت می کند. جرم شریعتی این است که از آن ماست. درک شریعتی از دین وجودی است. او بصیرت هایی دارد و بسیار از زمانش جلو است. او ابعاد گوناگون

سنت را ساحات وجودی انسان می‌داند. ما استعداد خودمان را در خوانش متن از دست داده ایم، اگر این استعداد را کسب کنیم، فکر می‌کنم شریعتی بصیرت‌های بنیادینی در اختیار ما قرار می‌دهد....

<http://bit.ly/2PtjDBV>

آقای عبدالکریمی طرفدار شریعتی است بطوری که مقدمهٔ دُن کیشوتهای ایرانی را با سخنان او آغاز می‌کند:

<http://bit.ly/36b7WG2>

آقای عبدالکریمی می‌گوید: «یکی از مشکلات روشنفکران، شاگردان و فرزندان شریعتی که خود من هم یکی از آنها هستم این است که در پس واژه‌های شریعتی می‌مانیم و به روح کلمات او پی نمی‌بریم. شریعتی در کنار احمد فردید شرقی‌ترین متفکر جامعهٔ ماست و این عنصر کم‌ارزشی نیست.»

<http://bit.ly/2p84qvv>

و <https://www.cgie.org.ir/fa/news/219331> و <http://www.ion.ir/news/373661>

^{۲۷} به عنوان نمونه مراجعه شود به: کتاب «نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرایی دینی»، از حسن یوسفی‌اشکوری، به مناسبت صدمین سالگرد درگذشت سیدجمال‌الدین اسدآبادی، با هدف «نقد و بررسی جنبش‌های اسلامی معاصر»، مشتمل بر ده مصاحبه و گفت و گو با: مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی، عبدالکریم سروش، سید محمد مهدی جعفری، مجتهد شبستری، غلام عباس توسلی، حبیب‌الله پیمان، عزت‌الله سبحانی، حجتی کرمانی، موسوی بجنوردی و لطف‌الله میثمی. و نیز نگاه کنید به: «آغاز مواجهه مسلمانان با اندیشهٔ تجدد و توسعه در افکار دینی» در اینجا:

<http://bit.ly/310YNzr>

<http://www.rahesabz.net/story/63024>

^{۲۸} دربارهٔ اصل زمان «دُن کیشوت» اثر نویسندهٔ اسپانیایی میگل سروانتس ساآودرا، و این که شخصیت زمان- یعنی دُن کیشوت- فردی متوهم و خیال‌پرداز بوده است از جمله رجوع شود به:

<http://bit.ly/2qQG5uA>

<http://bit.ly/32V2J2T>

نکتهٔ قابل توجه این است که در نقد زمان «دُن کیشوت» بعضی معتقدند علیرغم شهرت شخصیت داستان به خیال‌پردازی و توهم و جنون و دیوانگی، وی فردی خردمند و به دنبال حقیقت و راستی و درستی و زندگی‌ای آرمانی که در زمان وی به انحطاط رسیده بوده، بوده است. به عنوان نمونه رجوع شود به مقالهٔ «نقد زمان دُن کیشوت»، «منبع: سایت نقد روز»

<http://bit.ly/2osGGlm>

اما آن چنان که از مصاحبه‌های آقای بیژن عبدالکریمی- که در متن آمده- و محتوای خود «زمان دُن کیشوت‌های ایرانی» برمی‌آید مقصود آقای عبدالکریمی همان جنبهٔ توهم و خیال‌پردازی شخصیت‌های اصلی و فرعی جنبش‌های بابی و بهائی و دروغ و بیهوده بودن اقدامات و اهدافشان بوده است!

^{۲۹} از جمله مراجعه شود به مصاحبهٔ ایشان با روزنامهٔ سازندگی منتشر در کانال تلگرامی ایشان. کلّ این مصاحبه در ادامهٔ متن مفصلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

^{۳۰} آدرس سایت‌ها به مناسبت دویستمین سالگرد ولادت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله: <https://www.bahai.org/fa>

<https://bicentenary.bahai.org/fa/bahauallah>

<https://bicentenary.bahai.org/fa/the-bab>

^{۳۱} در این خصوص از جمله رجوع شود به: <http://www.rahesabz.net/story/63024/> و نیز:

<http://bit.ly/2pk2IN0>

^{۳۲} مائدهٔ آسمانی، جلد ۲، ص ۵۷.

^{۳۳} ترجمه. بند ۳۹۱ کتاب «انوار هدایت»: «ما از طریق خداشناسی به خودشناسی می‌رسیم.» اصل انگلیسی نص: "The more we search for ourselves, the less likely we are to find ourselves; and the more we search for God, and to serve our fellow-men, the more profoundly will we become acquainted with ourselves, and the more inwardly assured. This is one of the great spiritual laws of life".

^{۳۴} <http://www.rahesabz.net/story/63024>

^{۳۵} از آنجا که برای شناخت ذهنیت و افکار و پیش فرض‌ها و پیش‌داوری‌های آقای عبدالکریمی کمک شایانی می‌کند و از جمله مقاصد و نیات ایشان را از نوشتن زمان «دُن کیشوت‌های ایرانی» روشن می‌کند عین مطلب نقل قول علی شریعتی در مقدمه زمان مزبور را در اینجا برای استحضار خوانندگان عزیز تایپ می‌کند تا خوانندگان عزیز از مطلع و مقدمه زمان پی به اصل مقصد و مرام آقای عبدالکریمی از نوشتن زمان ببرند: «در نیمه قرن نوزدهم، صد سال پیش، درست در همان سال‌ها که دولت‌های اروپا خیمه‌های سیاسی-اقتصادی و فرهنگی خود را، پس از تسخیر نظامی آسیا و آفریقا در این سرزمین برپا می‌کردند و روشنفکران و دانشمندان و نویسندگان اروپایی از استثمار سخن می‌گفتند، در اروپای غربی و مرکزی و انگلیس، جنگ طبقاتی و رهایی‌کارگر و مبارزه با سرمایه‌داری درگیر بود و مسأله جامعه آزاد و برابری انسانی و سوسیالیسم و سندیکالیسم و نفی دولت و جامعه بی طبقه مطرح می‌شد، "مالکیت دزدی است" نوشته می‌شد و فقر فلسفه و فلسفه فقر و کاپیتال و مقدمه بر اقتصاد سیاسی؛ و آلمان و فرانسه و انگلستان صحنه مبارزات طبقاتی و سندیکالی بود و بحث از انقلاب طبقاتی و شخصیت توده و استقرار مالکیت اجتماعی...، [با توطئه بیگانگان] در هر یک از کشورهای اسلامی یک عدد امام زمان ظهور می‌کرد و ایران به فاصله بیست سال، دو تا، که دومی به پیغمبر و بعد به خود خدا هم تبدیل شد! بحث بر سر خلافت میرزا علیمحمد [شریعتی اینجا به عمد یا سهوا اشتباه کرده و باید سید می‌نوشت و نه میرزا/ نگارنده] در گرفته بود و جنگ ازلی و بهائی بر امامت و حل مسأله "باب مهدی قائم" و بشارت او به بعثت میرزا حسینعلی بهاء و ادغام امامت و نبوت و الوهیت در وجود "نقطه اولی" و جای دیگر کشف "عالم هورقلیا"ی شیخ احمد احسائی و اختراع "زکون رابع" در جنس امام، و کندوکاو در ستون روایات و اخبار بحاژالانوار برای پیدا کردن علائم ظهور و خصائص امام دوازدهم شیعیان برای انطباق آن با مدعی مهدویت و کشمکش میان قدرت‌های فقیه و شیخی و صوفی و غائله دین‌سازی و جنگ بابی با بهائی و جنگ و جهاد در همه شهرها و حتی روستاها و فداکاری‌ها و خونریزی‌ها و جدال‌های فقهی و کلامی بر سر همین جور حرف‌ها! در همین گیرودارها بود که ناگهان با صدور چند فتوی مشروطه صادر شد، مثل برق آمد و مثل باد رفت.» (علی شریعتی، بازگشت به خویشتن، مجموعه آثار ۴، صص: ۳۸-۳۹).

^{۳۶} در اصل مقاله در یادداشت شماره ۱۰ آن چنین آمده است: «در واقع پدیدارشناسی روش بسیار محدودی است زیرا که روش مذکور قابلیت آن را ندارد که معنای "بهائی بودن" را برای افراد مورد بررسی قرار دهد. برای مطالعات دقیق تری درباره پدیدارشناسی در ارتباط با مطالعات تحقیقی راجع به امر بهائی رجوع شود به مقاله تحقیقی رابرت پاری Robert Parry تحت عنوان Phenomenology, Methodological Agnosticism and Apologetics که برای دومین سمینار "روش شناسی و اخلاق" که در روزهای ۱۵ و ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۷۹ در کمبریج تشکیل شد، تهیه شده بود.»

^{۳۷} این دقیقاً کاری است که آقای بیژن عبدالکریمی به روش پدیدارشناسی با نوشتن زمان «دُن کیشوت‌های ایرانی» با ادیان بابی و بهائی و تاریخ آن کرده است. یعنی با پیش‌داوری و ذهنیت خاص خودشان موارد و مدارکی گزینشی را از تاریخ ادیان بابی و بهائی انتخاب کرده اند که تصویر ناقص و مخرفی از این ادیان ارائه داده است. و برخلاف ادعایشان بر بی طرفی، در سراسر متن زمان می‌بینیم که هر واقعه یا حقیقتی را که ولو ناقص ذکر کرده اند باز هم به قول دوست و همکارشان آقای حسن محدثی در مصاحبه شان درباره زمان «دُن کیشوت‌های ایرانی»، آقای عبدالکریمی زیرکانه با اشاره یا کنایه ای ملیح و ملایم و ابلغ از تصریح آن حقیقت را تخطئه کرده است. در قسمت دوم این نوشته، نگارنده، آن موارد ملیح را توضیح خواهد داد. برای دیدن مصاحبه آقای محدثی درباره زمان «دُن کیشوت‌های ایرانی» آقای عبدالکریمی رجوع شود به:

<http://bit.ly/2JtuTum>

^{۳۸} در اصل مقاله در یادداشت شماره ۱۱ آن چنین آمده است: «رجوع شود به مقاله رابرت پاری Robert Parry تحت عنوان Northhill در روزهای ۲۹-۳۰ ژانویه سال ۱۹۸۳ تشکیل شد، تهیه شده است.»

^{۳۹} از مجموعه نصوص مبارکه درباره تحقیق و تتبع Scholarship "منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امرالله و دستخطهای بیت العدل اعظم الهی"، تهیه شده از طرف دائره مطالعه نصوص و الواح در مرکز جهانی، فوریه ۱۹۹۵، بند ۶۴. در این آدرس: <http://ahdvamisagh.org/node/178>

^{۴۰} از ترجمه‌ای از پیام بیث العدل اعظم الهی، مرکز جهانی بهائی، خطاب به کنفرانس هیئت‌های مشاورین قاره‌های موزخ ۲۸ دسامبر ۲۰۱۰ در این آدرس: <http://www.payamha-iran.org/node/39> جناب راسخ از دانشمندان جامعه بهائی نیز در این باره می‌گویند: «... ضمن قبول اصل عینیت یا OBJECTIVITY از نیاتی که نفوس را به تجزیه تاریخ بوجهی یا وجه دیگر برانگیخته غافل نباشیم و در مورد عینیت هم چنان فکر نکنیم که قدما می‌کردند چون دانش ما لزوماً محصول ذهن ما و ذهن ما پرورده اجتماع و فرهنگ خاصی است و در نتیجه نسبی است و اگر در اجتماع دیگر و فرهنگ دیگر پرورده شده بودیم احتمالاً بنحو دیگری واقعیت را می‌دیدیم و تفسیر می‌کردیم چنین توجهی البته ما را از غرور و صدور احکام قطعی بلاشرط نجات خواهد داد. سه جلد کتاب بحث المعرفة ادگار مورن EDGAR MORIN جامعه شناس و متفکر معاصر فرانسوی یادآور ماست که شناسائی مادی ترین و صوری ترین اشیاء را نمی‌توان از شناخت ذهن شناسنده که ریشه اش فرهنگ، جامعه و تاریخ بخصوصی است منفک نمود. چون سخن از ذهنیت و عینیت و یگانگی یا بیگانگی میان آنها رفت توضیحاً عرض کنم که تمام تاریخ تمدن غرب چنان که بعضی از محققان نیز توجه کرده اند بر اساس تأکید بر تفکیک و تفریق و تشخیص تفاوت ها بنا شده و از همین رو تفکیک فلسفه از علم و تجزیه علم به دانش های فرعی سیری طبیعی بوده و به همان قیاس است تفکیک ماده و جسم از روح و جدا کردن شیء مورد شناسائی OBJECT از شخص شناسنده SUBJECT و به جان هم انداختن وجود و ماهیت و فاصله نهادن میان حیات مادی و حیات روحانی، میان زندگی اقتصادی و اصول اخلاقی و نظائر آن. از تحوّل دانش بشری در قرن حاضر می‌توان استنباط کرد که متدرجاً تجزیه و تحلیل و تفکیک و تفریق از رونق می‌افتد و در همه جا کوشش در یافتن پیوند نهائی میان دو قطب شناسائی درکار است. در ساحت علوم امروز بحث از INTERDISCIPLINARITE و TRANSDISCIPLINARITE یعنی روابط عمقی میان انواع دانش ها و شناسائی ها می‌شود و در بحث المعرفة یا EPISTEMOLOGIE تصدیق شده است که معرفت منحصرأ انعکاس واقعیت در ذهن نیست بلکه ذهن شخص هم به اعتبار تعلق به جامعه و فرهنگ خاص تأثیر عمیق در جهت و نوع معرفت دارد و در پزشکی معلوم شده است که احوال روحی شدیداً در سلامت و بیماری جسم تأثیر دارد و حتی علم اقتصاد را فارغ از شرایط روانی عمال اقتصادی و جهات اخلاقی بدرستی نمی‌توان مطالعه کرد. خلاصه جهت علوم در تقریب است نه تفریق، و از همین گونه تفکیک ها که در گذشته مقبول بود مثلاً بین ماده و روحانیت دیگر نمی‌تواند در زمان ما معتبر شناخته شود.» (متن سخنان دکتر شاپور راسخ با عنوان «اصول و ضوابط تحقیقات بهائی»، مندرج در نشریه «دانش و بینش» مربوط به انجمن ادب و هنر شعبه انگلستان، دوره جناب بالیوزی، لندن- تاریخ برگزاری کنفرانس دسامبر ۱۹۹۷، صص: ۵۷-۵۸)

^{۴۱} دانلود کتاب مزبور در اینجا: <http://reference.bahai.org/fa/t/se>

^{۴۲} جناب راسخ از دانشمندان جامعه بهائی می‌گویند: «هر کس توقیع منبع قرن یا GOD PASSES BY را خوانده باشد می‌داند که حضرتش در ورای حوادث به مسیر یا جریان اصلی و قانون عمده آنها یعنی فلسفه تاریخ نظر داشته اند و خواسته اند خصیصه های اعصار اصلی و عوامل و علل تحوّل از عصری به عصری را بیان کنند و ضمناً تاریخ امر را در ارتباط با تاریخ بشریت قرار دهند.» (متن سخنان دکتر شاپور راسخ با عنوان «اصول و ضوابط تحقیقات بهائی»، مندرج در نشریه «دانش و بینش» مربوط به انجمن ادب و هنر شعبه انگلستان، دوره جناب بالیوزی، لندن- تاریخ برگزاری کنفرانس دسامبر ۱۹۹۷، صص: ۵۵-۵۶)

^{۴۳} در اینجا: <https://www.payamha-iran.org/node/25>

^{۴۴} در اینجا: <https://www.payamha-iran.org/node/78>

^{۴۵} تعبیری در تعریف «تاریخ» از عضو فقید بیث العدل اعظم، جناب دکتر پیتر خان.

^{۴۶} «بیانیه ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ بیث العدل اعظم» در اینجا: <http://www.velvehdarshahr.org/node/89>

^{۴۷} کتاب دیانت بهایی آئین فراگیر جهانی، ص ۱۷۶.

^{۴۸} رجوع شود به مقاله «دین است و فرقه نیست» در اینجا: <http://www.velvehdarshahr.org/node/45>

^{۴۹} در این دو آدرس:

<http://bit.ly/2JtuTum>

<http://bit.ly/2Juge1T>

^{۵۰} رجوع شود به مقاله به بهانه عدم حضور «نشر نقد فرهنگ» در نمایشگاه کتاب امسال، بررسی اجمالی رُمان «دُن کیشوت‌های ایرانی»، از آقای احمد محبّی، در آدرس زیر، کد خبر: ۸۳۲۸، تاریخ انتشار: ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۸:

<http://bit.ly/2Po0dyo>

و نیز:

<http://bit.ly/2Psf4b4>

و نیز: «خبر کتاب "مشرکی در خانواده پیامبر" منتشر شد» در آدرس زیر:

<http://bit.ly/2Nha9qN>

<http://bit.ly/2JtuTum> ^{۵۱}

^{۵۲} ایشان در مقدمه «دُن کیشوت‌های ایرانی» برای رفع شبهه دفاع از ادیان بابی و بهائی دغدغه پایبندی به اسلامیتشان را این طور می نویسد: «ناگزیر شدم مقدمه ای را به متن این داستان بیفزایم تا برای اهل اعتقاد و باورهای راسخ در این کشور طمأنینه و آرامشی قلبی در خصوص حفظ حصن حصین ایمان تاریخی این مرز و بوم فراهم شود.»

^{۵۳} در فرهنگ اسلامی علوم خفیه یا علوم غریبه [مثل طالع بینی، جفر (علم الحروف) و زمل (علم نقطه) (احضار جن) (کارگشایی) (بخت گشایی) (طلب فرزند) (محبت) (طلسمات و جادو)] را در برابر علوم جلیّه (مثل طبّ و منطق و هندسه و غیره) مورد بحث قرار داده اند. کلیه شاخه‌های علوم غریبه در کتب شیعه به ۳۴ شاخه به قرار زیر تقسیم می‌شود: خمسّه مُحْتَجَبَه (شامل: کیمیا، لیما، هیمیا، سیمیا، ریمیا)؛ خواصّ شناسی (شامل: خواصّ أسماءالله، خواصّ آیات و سوره‌ها، خواصّ ادعیه، حرز، خواصّ أوراد و اذکار و ختومات، خواصّ تعاویذ و رُقی، خواصّ حروف و جُمَل و اشکال، خواصّ الأشیاء، خواصّ طبع‌ها)؛ جفر، زمل، عددشناسی، علم اُوفاق، تَفَال، استخاره، علم الاعضاء، علم الاکتاف، وهم و دم، قیافه‌شناسی، کف‌بینی، ستاره بینی، ملاحم، تعبیر خواب، هیپنوتیزم، مانیه‌تیزم، تلقین به نفس، تله‌پاتی، تخلیه روح، روشن‌بینی.

<http://bit.ly/2q0eBC8>

^{۵۴} در مورد شیخیه و بشارات شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی در ارتباط با ظهور ادیان بابی و بهائی رجوع شود به کتاب «تاریخ نبیل»، فصل‌های اول و دوم؛ کتاب «ظهور الحق» تألیف فاضل جلیل اسدالله فاضل مازندرانی، جلد ۱، صص: ۵۲-۷۸؛ کتاب «قاموس ایقان»، جلد ۴، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، صص: ۱۶۶۲-۱۶۰۲؛ کتاب «رحیق مختوم»، جلد ۲، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، صص: ۶۸۷-۶۴۷؛ کتاب «حضرت باب» تألیف نصرت الله محمّد حسینی، صفحات ۱۲۴-۱۰۴؛ کتاب «حضرت نقطه اولی» تألیف محمّد علی فیضی، صص: ۱۵ تا ۶۳. کتاب «رهبران و رهروان»، اثر اسدالله فاضل مازندرانی، جلد ۲، صص: ۳۸۷-۳۹۷. جزوه «مطالعه معارف بهائی»، جزوه هفدهم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، صص: ۷-۲۷. در بین فرق شیعه، فرقه شیخیه- اگرچه پس از وفات شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مدعیان جانشینی ایشان از روح تعالیم شیخ و سید دور شدند و بتدریج رو به افول گذاشتند و کتبشان، از جمله کتاب «ارشاد العوام» حاجی کریم خان کرمانی (رجوع شود به «قاموس ایقان»، جلد ۱، صص: ۴۰، ۶۰، ۵۳۵، ۵۳۹)، مملو از اوهام و خرافات گردید- ابواب جدیدی از معارف اسلامی را به روی مسلمین گشود بطوری که در اثر تلاش شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی شاگردانی از ایشان مستعد شدند تا به جستجوی موعود اسلام بپردازند و نهایتاً او را بیابند و از مؤمنین اولیّه او گردند. حضرت بهاءالله درباره ایشان می فرماید: «از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و ظنون مُستغرق، بعد از خاتم انبیا و ائمه طاهربین دو نفس به حقّ واصل و به طراز آگاهی مُزین مرحوم شیخ و سید علیهما بهاءالله الابهی و تأیید بر سید بشر آن دو نفس نمودند. اِنَا كُنَّا مَعَهُمَا وَ سَمِعْنَا مِنْهُمَا مَا لَا اَطَّلَعُ بِهِ اِلَّا اللهُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. به شرافت آن دو نفس نفوس مُقبِله به سطر شین [شیراز] توجه نمودند و به مطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند و این از فضل آن دو وجود مبارک بود. یشهدُ بِذَلِكْ كُلُّ مُنْصِفٍ بَصِيرٍ». (مائده آسمانی، جلد ۴، صص: ۱۳۴-۱۳۵) و نیز می فرماید: «... فخر احمد در آن است که به بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل امانت گشت این مقام بسیار عظیم است یکفیه و رب العالمین... مقام حضرت شیخ و مرفوع سید علیهما بهاءالله و عنایاته

بسیار عظیم است... آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع و باخبر، نظر به جذبِ قلوب بعضی بیانات فرموده اند و مقصود تقریبِ ناس بوده که شاید به کلمه حَقّ فائز شوند چنانچه فائز شدند نفوسی که اول به شریعه الهی وارد گشتند آن حزب بوده و این فقره گواه است بر آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمی که به آن متمسک بوده اند... در اواخر مکرر حضرت سید عَلَیْهِ مِنْ کُلِّ بَهَاءِ اَبْهَاءِ می فرمودند آیا نمی خواهید من بروم و حَقّ ظاهر شود. اصل مقصود این کلمه بوده ولیکن نظر به مقتضیات حکمت ظاهر شد از ایشان آنچه ظاهر شد... (مأئده آسمانی، جلد ۱، صص: ۲۱-۲۲؛ رحیق مختوم، جلد ۲، صص: ۶۸۶-۶۸۷) درباره شیخیه پس از شیخ احمد و سید کاظم در کتاب «رهبران و رهروان»، جلد ۲، صص: ۳۹۶-۳۹۷ چنین آمده است: «... قوت نهضت شیخیه و اوج نشاط و نشر بساطشان در همان سنین خود شیخ و سید بود و بعداً حلاوت و جذابیّت روحیه کاسته شد و دچار انشعاب و اختلاف و تعصب و تعرض با مخالفین و حمله بر یکدیگر و زواید و اوهامی گردیدند. و شعاع معرفت و صفاء صمیمیت و تقوی و عقیدت تکدر یافته مشوب به هوئی و هوس های نفسانی گشته تازگی و جوانی و شادابی از میان رفت و در عداد فروع یابسه شجره قویمه اسلام قرار گرفت و تمام نیرو و برومندیش از همان روز وفات سید رشتی به غصن شاداب نورسته بایت رفت که به سرعت لایوضف سر برکشید و انظار عموم را به خود معطوف و متوجه ساخت.»^{۵۵}

علامه طباطبائی نیز در این مورد می گوید: «أبجد کبیر ظاهراً از مسلمات است و آن از عدد یک تا هزار است که به بیست و هشت حرف در زبان عرب تقسیم شده، و در بین مسلمانان از شیعه و سنی جای شبهه و تردید نیست و علمای فریقین مانند شیخ بهاء الدین عاملی و شیخ محیی الدین عربی در اینجا سخن را بسط داده اند. در بین غیر مسلمانان نیز ابجد کبیر معروف است و قبل از اسلام در طائفه یهود رائج بوده و از زبان عبری یهود به جامعه مسلمین وارد شده است و... روزی در مجلسی بودیم که یک نفر از فلاسفه ژاپنی نیز حضور داشت، با آن که ریشه عقاید ژاپنی‌ها به چینی‌ها بر می‌گردد و آنها وثنی هستند، من سؤال کردم آیا شما به حروف ابجد و تاثیرات آن معتقد هستید یا نه؟ در پاسخ گفت: آری به حروف ابجد کبیر معتقدیم، و در این باره کتاب‌هایی از زمان قدیم داریم.»

<http://bit.ly/31Xztrj>

^{۵۶} کتاب امر و خلق، جلد یک و دو در یک مجلد، ص ۴۰۶.

^{۵۷} مقاله مطالعات تحقیقی و جامعه بهایی، از مؤژان مؤمن. به نقل از: <http://velvehdarshahr.org/node/77> برای دانلود کلّ مقاله مزبور به این لینک رجوع شود:

<http://bit.ly/34emq6l>

طالبین برای ملاحظه نصوص مهمه دیانت بهایی درباره تطابق علم و دین، و لزوم ترک جهل و اوهام و تقالید و تعصبات و خرافات، از جمله مراجعه فرمایند به: لوح حکمت؛ مجموعه اشراقات، صص: ۱۵۴، ۱۶ و ۱۵۳؛ مأئده آسمانی، ج ۴، صص: ۱۶۸-۱۶۹، مأئده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۹ و ۱۰۱-۱۰۰؛ خطابات، ج ۲، صص: ۲۱۸ و...؛ مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص: ۲۵۸، ۱۰۹-۱۱۲؛ مفاوضات، صص: ۲۲۵، ۱۰۴ - ۱۰۳؛ مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۱۰؛ لوح «دو ندا» در مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص: ۴۷۴-۴۷۵ و لوح دکتر فورل؛ مأئده آسمانی، ج ۹ ص ۹۰؛ مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهایی، ص ۲۰ و...؛ پیام ملکوت، فصل تطابق علم و دین؛ امر و خلق، ج ۱ و ۲؛ امر و خلق، ج ۳، از جمله صص: ۲۲، ۳۳۹-۳۴۰؛ مجموعه ای درباره تحقیق و تتبع، از جمله بندهای ۲۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۷۰، ... دانلود «مجموعه ای درباره تحقیق و تتبع» در اینجا: <http://www.ahdvamisagh.org/node/178>؛ کتاب بهاء الله و عصر جدید؛ «بیانیه رفاه عالم انسانی» در اینجا: <https://www.payamha-iran.org/node/33>؛ مجله پیام بهائی، شماره ۲۳۰ صص: ۳-۴؛ مجله آهنگ بدیع، سال ۲۸، شماره ۸ و ۷، صص: ۵-۱۰؛ تقریر «تطابق علم و دین» از شهید مجید دکتر داوودی در صفحات ۲۴۹-۲۶۸ مجموعه «انسان در آئین بهائی» در این لینک: <http://www.bahailib.com/index3.php?code=654>؛ ... و کثیری از آثار بهائی.

^{۵۸} برای مطالعه معانی حقیقی رموز و اشارات و متشابهات مزبور به آثار بابی و بخصوص بهائی مراجعه شود. به عنوان نمونه رجوع شود به: کتاب «مستطاب ایقان» از حضرت بهاء الله؛ تفسیر سوره «وَالشَّمْسِ» از حضرت بهاء الله مندرج در «مجموعه آثار مبارکه چاپ مصر»، صص: ۲-۱۷؛ «جواهر الاسرار» از حضرت بهاء الله؛ «لوح شیخ نجفی» از حضرت بهاء الله؛ «سوره ایوب» از حضرت بهاء الله؛ کتاب «بیان فارسی» از حضرت باب؛ کتاب «مفاوضات» از حضرت عبدالبهاء؛ کتاب «فرائد» از میرزا ابوالفضائل گلپایگانی؛ کتاب «امر و خلق» از فاضل مازندرانی در چهار جلد؛ کتاب «جئات نعیم» در دو جلد؛ «برهان واضح»؛ «رساله استدلالیه ضد الضدور» در دو جلد؛ مجلّات کتاب «مُحاضرات»؛ «استدلالیه منتور» و «استدلالیه منظوم نعیم»؛ «فصل الخطاب»؛ «استدلالیه افشار»؛ چهار جلد «قاموس ایقان»، «دلائل العرفان»؛ «بهجت الضدور»؛ «أنوار هدایت»؛

«گلشن حقایق»؛ «استدلالیه اهل حق»، از صحیح فروش؛ «بیان حقایق» و... شایان ذکر است کلمات وحیانی دارای معانی باطنی و ظاهری زیادی است که باید با توجه به مقام آن تشخیص داد کدام وجه از معنی آن در کدام متن و زمینه مورد نظر است. حضرت بهاءالله در کتاب «مستطاب ایقان» و نیز تفسیر سوره «وَالشَّمْسِ» قرآن مجید این حقیقت را توضیح فرموده اند.

به عنوان نمونه در خصوص معنی حقیقی «قیامت»، در آثار بابی و بهائی آمده است یکی از چند معنی قیامت، قیام موعود یک دین است. این معنی را حتی با دقت در کتب آسمانی قبل نیز می توان فهمید. چنان که در انجیل یوحنا باب ۱۱، آیه ۲۴ تا ۲۶ می نویسد: «... به وی گفت می دانم که (برادرم) در قیامت روز باز پسین خواهد برخاست. عیسی بدو گفت من قیامت و حیات هستم؛ هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد...» و از همین بیان روشن است که منظور از زنده شدن مردگان نیز زنده شدن به حیات ایمانی است. عین همین مفهوم درباره موعود اسلام در آثار اسلامی ذکر شده است، چنان که در تفسیر صافی و بحارالانوار معنی آیه ۱۶ سوره حدید «إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» از حضرت باقر روایت شده: «يُحْيِيهَا اللَّهُ تَعَالَى بِالْقَائِمِ بَعْدَ مَوْتِهَا، يَعْنِي كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيْتٌ» (خدا زمین را زنده می گرداند به قائم بعد از مردن آن؛ یعنی کافر شدن اهل آن و کافر مرده است). و در ترجمه بحارالانوار، ج ۱۳ طبع ۱۳۳۲ ه. ق.، ص ۲۸۰، در تفسیر آیه ۶۹ سوره زمر، «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»، از حضرت صادق روایت شده، «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (روزی که قائم ما قیام فرماید زمین به نور پروردگارش روشن گردد). و نیز فرموده است، «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ، قَامَتِ الْقِيَامَةُ» (هنگامی که قائم قیام کند، قیامت بر پامی شود). و همین معنی را مولانا جلال الدین رومی (مولوی) در مثنوی خود تکرار نموده است: «هین که اسرافیل وقتند اولیا مرده را زیشان حیات است و نما/ جان های مرده اندر گور تن بر جهد ز آوازشان اندر بدن... الخ. و چنین بوده است که صاحب «کتاب میراث الانوار» احادیث مربوط به تاویل آیات متشابهات را مورد بحث قرار داده و پس از مشاهده اخبار و احادیث ائمه اطهار درباره معنی «قیامت» اعتراف نموده است که کلیه آیات قرآن درباره قیامت کبری، تاویل به «قیام قائم موعود» شده است. (دراین مورد همچنین مراجعه شود به قاموس ایقان، ج ۱، صص: ۵۷-۵۲، و جلد های دیگر آن ذیل لغت قیامت)

درباره حروفیه و نقطویه از جمله رجوع شود به:

<http://bit.ly/32Ztqng>

<http://bit.ly/2BNCiQT>

به گزارش خبرگزاری مهر، چهارشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۹۳، جلسه بررسی و نقد کتاب «مقدمه ای بر رؤیاشناسی تاریخی» به تصحیح و تحقیق داریوش رحمانیان و زهرا حاتمی، با حضور بیژن عبدالکریمی دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، محمدمبین قانع ریاست انجمن جامعه شناسی و عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور، داریوش رحمانیان استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران و زهرا حاتمی مدرس دانشگاه در پژوهشکده تاریخ اسلام برگزار شد. <https://www.aftabir.com/news/article/view/2015/03/11/765001>

به عنوان نمونه بشارات دانیال نبی و مکاشفات یوحنا و نیز اشعای نبی که حضرت عبدالبهاء تفسیر آنها را در کتاب «مفاوضات» آورده اند و همه بشارت به ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله با ذکر تاریخ ظهور است. دانلود کتاب مفاوضات در اینجا:

<http://reference.bahai.org/fa/t/ab>

درباره شرح حال ایشان رجوع شود به کتاب مصابیح هدایت، جلد ۳، صص: ۶۱-۷۱.

علی شریعتی، بازگشت به خویشتن، مجموعه آثار ۴، صص: ۳۸-۳۹.

کتاب مستطاب ایقان، ص ۵.

کتاب مستطاب ایقان، صص: ۳۴-۳۵.

مأئده آسمانی، جلد ۸، ص ۱۰۷.

برای دانلود هر دو جلد کتاب «جَنَاتِ نَعِيم» به این لینک ها رجوع شود: <http://velvehdarshahr.org/node/248> و

<http://velvehdarshahr.org/node/262>

رجوع شود به: جَنَاتِ نَعِيم، جلد ۱، بندهای ۴۵ و ۶۰ و ۸۷. و کتاب «رهبران و رهروان» تألیف فاضل جلیل بهائی اسدالله فاضل مازندرانی، جلد ۱، صص: ۲۵۰-۲۵۲.

امر و خلق، جلد ۲، ص ۱۱۶.

۷۰ اشراقات، ص ۹۳.

۷۱ اشراقات، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۷۲ کتاب مستطاب ایقان، ص ۶۱.

۷۳ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگنهاین-آلمان، نشر اول-۱۴۱ بدیع ص ۷۵.

۷۴ مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صص: ۱۱۹-۱۲۰.

۷۵ اقتدارات، ص ۷۹.

۷۶ اشراقات، ص ۸۲.

۷۷ مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صص: ۱۳۸-۱۳۹.

۷۸ امر و خلق، جلد ۱، صص: ۲۱۶، ۳۲۵-۳۲۷.

۷۹ امر و خلق، جلد ۱، ص ۳۲۲.

۸۰ امر و خلق، جلد ۱، ص ۳۲۲.

۸۱ همچنین رجوع شود به مطلب «نوم و رؤیا و تعبیر و حکم» در کتاب «امر و خلق»، جلد ۱، صص: ۳۱۸ تا ۳۲۲.

۸۲ کتاب امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۴۴۳.

۸۳ نیز رجوع شود به: «اسرار الحروف و الاعداد» در اینجا: <https://ahlalbayt12.files.wordpress.com/2015/08/33.pdf>

۸۴ <http://bit.ly/31Xztrj>

برای مطالعه مبسوطی درباره حروف و اعداد و تطبیقات عددی با حروف و کلمات و آیات قرآن مجید مراجعه شود به «اسرار الحروف و

الاعداد» در اینجا: <https://ahlalbayt12.files.wordpress.com/2015/08/33.pdf>

۸۵ کتاب مستطاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء، صص: ۶۴-۶۶. همین معنی در ص ۸۵ کتاب «مسائل و نظریات فلسفه» تألیف کازیمیرتز آزدوکیویچ، ترجمه منوچهر بزرگمهر، نشر مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه آریامهر (شریف فعلی)، چاپ ۱۹۷۵، نیز آمده است. داندود کتاب در اینجا:

<https://books.roxaa.com/adabiat/%D9%85%D8%B3%D8%A7%D8%A6%D9%84%20%D9%88%20%D9%86%D8%B8%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D8%AA%20%D9%81%D9%84%D8%B3%D9%81%D9%87.pdf>

۸۶ رجوع شود به کتاب «حضرت نقطه اولی» از جناب محمّد علی فیضی، ص ۲۴۳؛ کتاب «بیان حقایق» تألیف آقا سید عباس علوی، صص:

۲۶۲-۲۴۲. «اسرار الحروف و الاعداد» در اینجا: <https://ahlalbayt12.files.wordpress.com/2015/08/33.pdf>

۸۷ از جمله رجوع شود به کتاب مستطاب «بیان فارسی». بعضی محققین مسلمان نیز درباره عدد نوزده در قرآن تحقیقاتی کرده اند و جدول های مفصل از آن ترتیب داده اند. از جمله مراجعه شود به:

<http://bit.ly/2PqlyxG>

<http://bit.ly/2qSN1HF>

۸۸ جهت توضیح بیش تر رجوع شود به «مجموعه مقالات دکتر محمّد افنان»، صص: ۵۳۳-۵۳۵. داندود در:

<http://www.velvehdarshahr.org/node/509>

۸۹ «منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله»، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین-آلمان، نشر اول-۱۴۱ بدیع، ص ۱۱۷.

۹۰ مثلاً در جواب یکی از افراد حضرت عبدالبهاء فرموده اند: «تطبیق ربّ الباب به اسم مبارک [ربّ الباب = حسین علی= ۲۳۸] بسیار این تطبیق محلّ تحسین است و همچنین تطبیق بهیّ الابهیّ به اسم اعظم در اصطلاح کور سابق [یعنی دوره قرآن مجید که اسم الله رسم بوده است و عدد بهیّ الابهیّ = الله = ۶۶] بسیار موافق و هذا الهام من الله [و این الهامی از خداست] اما قابل التوب را به قالب التوب اگر تبدیل فرمائید شیرین تر و موافق تر گردد...» (مأئده آسمانی، جلد ۹، صص: ۱۴۴-۱۴۵) یعنی کلمات و اصطلاحات مختلف را گاه می توان با اعدادی مشابه تطبیق کرد و این دلیل اصلی اثبات یا رد امری نخواهد بود.

۹۱ حضرت بهاء الله در لوح بشارات می فرمایند: «الیوم باید از انزوا قصد فضا نمایند و بما ینفَعُهُمْ وَ ینتَفِعُ بِهِ العباد [به آنچه خودشان و دیگر بندگان را نفع می رساند] مشغول گردند.»

۹۲ به نقل از مقاله «از جمله حکمت های تکرار تکبیرات نازله در آثار بهائی مثل تکبیر "الله اَبهی"» در این آدرس:

<http://www.velvehdarshahr.org/node/553>

۹۳ در این مورد رجوع شود به آثار حضرت باب و نیز کتاب «امر و خلق»، جلد های ۱ و ۲. نفس تطبیقات عددیه و حروفیه مزبور با حقایق معنویه از معجزات محسوب شده است.

۹۴ حضرت باب در رساله «دلائل سبعة» می فرمایند: «و از جمله ادلّاء مُتَقَنَه علم کلّ شیء است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است اختراع آن که در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطلع نشده و ثمره آن این که در حروف مشاهده می نماید که چگونه کلّ شیء در یازده درجه که هیکل هویت باشد جمع می گردد و هیکل اول را که در بحر اسماء سیر دهی به نوزده منتهی می شود و داخل عدد بیست نیست.» درباره «کتاب هیاکل» و توضیحات درباره آن رجوع شود به کتاب «محاضرات»، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، جلد ۱، صص: ۲۹۲-۳۰۸ و ۳۹۰-۴۱۷.

۹۵ «اسرار الحروف و الاعداد»، باب رابع. در اینجا: <https://ahlalbayt12.files.wordpress.com/2015/08/33.pdf>

۹۶ به نقل از مقاله «تقاضا از آقای سروش برای بازنگری نظراتشان راجع به بهائیان در برنامه پراگار» در این آدرس:

<http://www.velvehdarshahr.org/node/571>

۹۷ «گنجینه حدود و احکام»، صص: ۴۵۵-۴۵۳؛ «امر و خلق»، ج ۳، صص: ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۵، ۴۱۴؛ «انوار هدایت»، درباره اعداد ۱۳ و ۹ و ۱۹ در بندهای: ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۷. و فصل ۴۲، بندهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۷۴ و فصل ۴۴، بندهای ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۷. برعکس آقای عبدالکریمی محققینی غیر بهائی هستند که خلاف نظر ایشان را دارند و بخوبی درک کرده اند که خرافات و اوهام در دین بهائی جائی ندارد. به عنوان نمونه آقای فاضل غیبی [با نام مستعار قبلی «دلارام مشهوری»] در کتاب «رگ تاک» با استناد به آیات و آثار بهائی این حقیقت را بر مدعیان اثبات کرده اند. ایشان علاوه بر اثبات این حقیقت، با استناد به آثار بهائی تعالیم عالیّه مترقی آن را نیز مفصلاً برشمرده اند. از جمله رجوع شود به:

<http://ragetak.com/2009-04-05-16-24-40> و <http://ragetak.com/2009-04-05-16-23-57>

فاضل ارجمند بهائی عبدالحمید اشراق خاوری در کتاب «محاضرات»، جلد ۲، صص ۸۳۱-۸۳۲ می نویسند: «در امر مبارک [دیانت بهائی] اعتقاد به تطیّر و تشام و عطسه و چشم زخم و غیرها بکلی مردود... این گونه عوائد مذمومه از دوره جاهلیت به این دوره منتقل گردیده است و هر طائفه و ملّتی از دوره جاهلیت خود یادگارهایی هنوز دارند. در میان اعراب قبل از ظهور اسلام داستان تَفَال و تَطیّر خیلی رواج داشته است و از جمله صدای کلاغ و جغد و غیره را به فال بد می گرفتند و پرواز طیور از راست به چپ یا بالعکس به فال خوب و بد می گرفتند و در هنگام اقدام به امور مختلفه به این گونه مطالب توجه داشته اند و کلمه نعیق غراب و غراب البین از آن دوره ها باقی مانده و هنوز هم در نوشتجات مصطلح است. فی المثل چون عربی سفر می خواست برود صبح زود نیزه خود را به آشیانه کلاغی می زد کلاغ از ترس می پرید اگر به طرف دست راست آن شخص می پرید به فال خوب می گرفت و سفر می کرد و اگر به طرف چپ می پرید ترک سفر می گفت و از این گونه مطالب بسیار در بین آنان مجری بود. بعدها صورت های دیگر هم پیدا کرد مثلاً با سبحة که آن را تسبیح می گویند استخاره کردن و غیره جمیعاً بی اصل است. قائم مقام فراهانی تنائی گوید: زاهد چه بلائی تو که این رشته تسبیح/ از دست تو سوراخ به سوراخ گریزد. باری در امر مبارک [دیانت بهائی] جمیع مأمور به مشورت در امور هستند و به هیچ وجه برای استخاره و فال و غیره حکمی نبوده و نیست و نصوص صریحه در این خصوص بسیار است.»

۹۸ امر و خلق، جلد ۳، صص: ۳۵۳-۳۵۴.

۹۹ مائده آسمانی، جلد ۲، صص: ۶۰.

۱۰۰ مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صص: ۳۰۶.

۱۰۱ گنجینه حدود و احکام، باب هفتاد و یکم.

۱۰۲ گنجینه حدود و احکام، باب هفتاد و یکم.

۱۰۳ گنجینه حدود و احکام، باب هفتاد و یکم.

- ۱۰۴ امر و خلق، جلد ۱، ص ۳۳۱.
- ۱۰۵ گنجینه حدود و احکام، ص ۲۴۷.
- ۱۰۶ مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۲۵۵.
- ۱۰۷ گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۷۳.
- ۱۰۸ گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۶۳.
- ۱۰۹ کتاب مستطاب مفاوضات، ص ۱۸۵.
- ۱۱۰ مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، ص ۲۵۶.
- ۱۱۱ کتاب مستطاب مفاوضات، صص: ۲۱۴-۲۱۸.
- ۱۱۲ امر و خلق، جلد ۳، صص: ۳۵۳-۳۵۴.
- ۱۱۳ لوح شیخ نجفی معروف به ابن ذئب، ص ۱۴-۱۵.
- ۱۱۴ لوح شیخ نجفی معروف به ابن ذئب، صص: ۲۰-۲۱.
- ۱۱۵ آیا این حقیقت وجهی منفی از همان «پایان تئولوژی» نیست که برادر عزیزم آقای بیژن عبدالکریمی با الهام از مارتین هایدگر می گوید و آرزو می نماید؟
- ۱۱۶ در این مورد رجوع شود به: مجموعه نصوص مبارکه درباره تحقیق و تتبع در این لینک: <http://ahdvamisagh.org/node/178> و نیز رجوع شود به «امر بهائی و فلسفه شرق»، از دانشمند و فیلسوف بهائی، دکتر علی مراد داودی استاد فقید فلسفه دانشگاه طهران که در اوایل انقلاب جمهوری اسلامی ایران روده و شهید گردید. در این لینک: <http://velvehdarshahr.org/node/409> ای کاش برادر عزیز آقای بیژن عبدالکریمی یادی از استاد فقید دکتر داودی می کرد و آثار ایشان را مروری می نمود تا نتایج فرهنگی ادیان بابی و بهائی برایشان فهم پذیر گردد و متوجه شوند ظهور صدها دانشمند بابی و بهائی حاصل دُن کیشوتیسم نبوده و نیست. درباره دکتر داودی در ویکیپدیا: <http://bit.ly/2Npl3Lk>
- ۱۱۷ جناب اشراق خاوری مثال های زیادی از مباحث بی فایده این علوم را در کتاب «آقداخُ الفلاح»، جلد ۲، صص ۳۷-۴۷ آورده اند که مراجعه به آن حکمت حکم حضرت باب را روشن می سازد. دانلود در: <http://bit.ly/2PrqTOG>
- ۱۱۸ در این مورد رجوع شود به «مجموعه مقالات دکتر محمد افنان»، صص: ۲۱۱-۲۱۷. دانلود در: <http://www.velvehdarshahr.org/node/509>
- ۱۱۹ ترجمه- مجموعه نصوص مبارکه درباره تحقیق و تتبع، بند ۵۴. در این لینک: <http://ahdvamisagh.org/node/178>
- ۱۲۰ ترجمه- مجموعه نصوص مبارکه درباره تحقیق و تتبع، بند ۵۵. در این لینک: <http://ahdvamisagh.org/node/178>
- ۱۲۱ حضرت بهاءالله سه نماز در دین بهائی نازل فرموده اند که هر بهائی واجب است یکی از آنها را به اراده و دلخواه خود انتخاب و در شبانه روز بخواند: صلوٰة صغیر، صلوٰة وُسطی، صلوٰة کبیر یا بزرگ. برای شرح آن مراجعه شود به کتاب «گنجینه حدود و احکام»، صص: ۱۱-۳۳؛ و کتاب «امر و خلق»، جلد ۴، صص: ۸۳-۱۰۲.
- ۱۲۲ ادعیه حضرت محبوب، ص ۸۰.
- ۱۲۳ مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۳۰۰. در این نص اشاره به ظنون و اوهام فرقه شیعه است که داستان دروغی غیبت امام دوازدهم را درست کردند و بیش از هزار سال شیعیان را از درک حقیقت محروم کردند. در ادامه متن در این مورد خواهد آمد.
- ۱۲۴ از جمله مراجعه شود به: مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صص: ۱۰۹-۱۱۳؛ مفاوضات حضرت عبدالبهاء، صص: ۱۹۱-۱۸۹، ۲۰۶-۱۶۰؛ کتاب "منطق مظفر"، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات حکمت، پاییز ۱۳۷۰، صص: ۲۵-۱۶، ۳۴۲-۳۳۹.
- ۱۲۵ کتاب "منطق مظفر"، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات حکمت، پاییز ۱۳۷۰، صص: ۲۵-۱۶، ۳۴۲-۳۳۹.
- ۱۲۶ مقاله مطالعات تحقیقی و جامعه بهایی، از مؤثران مؤمن. به نقل از: <http://velvehdarshahr.org/node/77> برای دانلود کل مقاله مزبور به این لینک رجوع شود: <http://bit.ly/34emq6l>

۱۲۷ امر و خلق، جلد ۱، ص ۲۵۰.

۱۲۸ ترجمه از خطابه حضرت عبدالبهاء، ۱۲ نوامبر ۱۹۱۱، پاریس منقول در این لینک:

<https://bicentenary.bahai.org/fa/the-bab/articles/religion-renewed>

۱۲۹ نگارنده در بند ۲۳ از مطلبی با عنوان «پاسخ بعضی پرسش‌ها و شبهات برای عزیزان دانش آموز» در این آدرس:

<https://velvehdarshahr.org/node/214>

خلاصه ای درباره اعتقاد اهل بهاء درباره معجزات انبیاء نوشته ولی در متن فوق نیز جداگانه حقایق مزبور تقدیم شد.

۱۳۰ امر و خلق، جلد ۲، ص ۱۱۶.

۱۳۱ اشراقات، ص ۹۳.

۱۳۲ اشراقات، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۱۳۳ کتاب مستطاب ایقان، ص ۶۱.

۱۳۴ دانلود فایل کتاب «الفرائد» در اینجا: <http://velvehdarshahr.org/node/432>

۱۳۵ منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّ اشْمُهُ الْأَعْلَى، صص: ۵۵-۵۶.

۱۳۶ امر و خلق، جلد ۲، صص: ۳۱۶-۳۱۷.

۱۳۷ در لوحی از حضرت بهاءالله خطاب به میرزا باقر بصر رشتی که به خاطر بهائی بودن زندانی شده بود و در زندان از دو چشم نابینا شده بود

می فرماید: «یا باقر نامه ات رسید و از حق بصر خواستی، شکی نیست که حق جلّ جلاله مقتدر است و به اسمش اَعْلَامُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ

یَحْكُمُ مَا یُرِیدُ بَرِ اَعْلَى بِقَاعِ اَرْضِ مُرْتَفِعٍ وَ مَنْصُوبٍ. از مقتضیات حکمت الهی احدی اطلاع نداشته و نخواهد داشت، لذا محبوب آن که

شاربان کوثر معانی جمیع امور را به حق تفویض نمایند و به اراده حق جلّ جلاله ناظر باشند نه به اراده خود.» (امر و خلق، جلد ۲، ص ۳۱۶).

۱۳۸ مفاوضات حضرت عبدالبهاء، صص: ۷۷-۷۹.

۱۳۹ مائده آسمانی، جلد ۹، ص ۳۹.

۱۴۰ لوح شیخ نجفی، ص ۲۵.

۱۴۱ مفاوضات حضرت عبدالبهاء، صص: ۲۸-۲۹.

۱۴۲ امر و خلق، جلد ۲، ص ۳۱۶.

۱۴۳ دریای دانش، صص: ۵۴-۵۵. در کتاب «بهاءالله شمس حقیقت»، صص: ۳۰۶-۳۰۷ به مناسبتی آمده است: «درباره معجزات و خوارق

عادات صحبت می فرمودند، در ضمن فرمودند البته نباید جریان طبیعی حوادث را ناچیز شمرد اما اگر بعضی افراد حادثه بخصوصی را معیار

ایمان خود قرار بدهند و عهد کنند که در صورت وقوع آن را گردن نهند، خداوند با لطف فراوان خود آن نیت را برآورده می سازد.»

۱۴۴ حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر دیانت بهائی در این خصوص می فرماید: «این جواب که در تاریخ ادیان الهیه و ظهور مظاهر مقدّسه بی

سابقه و نظیر بوده و به جامعه علمای شیعه مجتمعه در مشاهد متبّرکه صادر گردیده بقدری صریح و قاطع و قانع کننده بود که ملاً حسن فوراً

از جای برخاست و زانوی مبارک را ببوسید و به جانب کاظمین رجوع نمود و کیفیت مجلس و وعده اظهار آیت را آن طور که شنیده و دیده

بود در مجمع علماء ابلاغ نمود و سه روز بعد نتیجه کنکاش و تبادل نظر علماء را به محضر مبارک [حضرت بهاءالله] پیغام فرستاد که حضرات

به اخذ تصمیم موفّق نشده و از طلب معجزه انصراف حاصل نموده‌اند ولی خود ملاً حسن بعداً قضیه را در اکثر محافل نقل نمود و در سفری

که به ایران کرد تفصیل را به جمیع گفت و خوف و عدم اقدام علماء را بیان کرد حتی مراتب را شخصاً به اطلاع میرزا سعید خان وزیر خارجه

وقت برسانید. حضرت بهاءالله پس از استحضار بر رأی علماء فرمودند: "با ارسال این پیام شافی و کافی معجزات همه انبیاء ظاهر و محقق

گردید چه که علماء را درانتخاب آن مُخیر گذاردیم تا آنچه را بخواهند ایتیان نمائیم". (ترجمه / قرن بدیع، صص: ۲۹۴-۲۹۷)

۱۴۵ مفاوضات حضرت عبدالبهاء، صص: ۲۰-۲۷. در فصل رابع از مقاله اولی کتاب «الفرائد» جناب ابوالفضائل گلپایگانی نیز این موضوع ذکر

شده است.

^{۱۴۶} قسمتی از این الواح و خطاب های حضرت بهاءالله به شخصیت های یادشده در متن، در «کتاب مستطاب اقدس»، «الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض»، «لوح شیخ نجفی اصفهانی»، «لوح سلطان ایران ناصرالدین شاه قاجار» منتشر شده است و قسمت های دیگر در سایر آثار حضرت بهاءالله بطور پراکنده موجود است. موارد ذکر شده را در این آدرس ها می توان دانلود کرد:

<https://oceanoflights.org/fa> و <http://www.bahailib.com> و <http://reference.bahai.org/fa>

^{۱۴۷} برای ملاحظه این بیان مبارک رجوع شود به: «اقتدارات»، صص: ۲۹۷-۳۰۰.

^{۱۴۸} تمام اصطلاحات مزبور اسم ها و صفاتی است که راجع به قیامت و وصف کم و کیف آن در کتب آسمانی قبل بخصوص در قرآن مجید آمده است و معانی حقیقی آن در آثار بابی و بهائی وارد شده است.

^{۱۴۹} قرن بدیع، صص: ۴۲۴-۴۲۵.

^{۱۵۰} <https://www.bahai.org/fa>

<https://bicentenary.bahai.org/fa/bahauallah>

<https://bicentenary.bahai.org/fa/the-bab>

^{۱۵۱} <http://velvehdarshahr.org/sites/velvehdarshahr/files/Tolou-e%20Eshgh.pdf>

<http://velvehdarshahr.org/node/152>؛ نیز رجوع شود به این مقالات و کتب در این خصوص:

<http://ragetak.com>

<http://www.bahailib.com/index3.php?code=341>

<https://fis-iran.org/fa/irannamh/volxix/anti-bahaiism>

<https://www.aasoo.org/fa/articles/86>

<http://www.velvehdarshahr.org/node/234>

https://www.bbc.com/persian/iran/2013/08/130820_144_coup_bahai

^{۱۵۲} <http://bit.ly/2Nha9qN>

^{۱۵۳} نکته شایان ذکر درباره رذیه های ضد بهائی آن که اگرچه این رذیه ها به ظاهر موجب ازدیاد ستم بر بهائیان شده و می شود، ولی در باطن سبب بیداری آذهان حقیقت جوین منصف می گردد. از این وجه است که حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «شما می دانید این عبد این گونه کلمات رذیه را سبب إعلاء می دانم... مُنکرین و رادین، اول منادی حق هستند... عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمی از شرق و غرب صحائف عظیمه بر رد، نوشته و نعره زنان فریاد کنند؛ چه که عظمت امر [دیانت بهائی] آنچه بیش تر ظاهر شود، مُغرضین و مُنکرین و رادین عظیم تر و کثیرتر گردد و کُل سبب إعلاء کلمةالله [ندای دیانت بهائی] است. شما دعا نمایید که خدا از این قبیل رادین بسیار خلق فرماید؛ چه که خیلی مفید است.» (کتاب مائده آسمانی، ج ۵، صص: ۱۷۲-۱۷۱) عجیب تر آن است که حتی سکوت در برابر دیانت بهائی نیز برخلاف گفته مشهور «الباطل یفوت بترک ذکره (= باطل به مسکوت گذاشتنش از بین می رود)، باعث رشد آن می شود زیرا پس از مدتی رشد الهی دیانت بهائی باعث شکسته شدن سکوت مخالفانش که مایل به رشد آن نیستند می شود و روز از نو روزی از نو، سیر ۱۷۶ ساله رذیه نویسی و ضدیت با دین بهایی ادامه می یابد. علتش هم روشن است، زیرا امر بهایی باطل نیست که به ترک ذکر از بین رود. حق است و حقیقت؛ زنده است و پویا؛ این است که هم عاشقانش و هم مخالفانش، سبب رشد دائم آن بوده و هستند. نگارنده- راست یا دروغ- این شایعه را شنیده است که مُراد محبوب آقای عبدالکریمی، یعنی آقای علی شریعتی را عقیده بر این بوده است که برای مبارزه با بهائیان باید در مورد آنان سکوت کرد.

^{۱۵۴} <http://bit.ly/2Nha9qN>

^{۱۵۵} باب ۱۳ از واحد ۳ بیان فارسی.

^{۱۵۶} «لوح دنیا» مندرج در مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله چاپ مصر.

^{۱۵۷} وصیت نامه حضرت بهاءالله با عنوان «کتاب عهدی» مندرج در «ادعیه حضرت محبوب».

^{۱۵۸} مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، شماره ۱۰.

^{۱۵۹} نه تنها خود آقای عبدالکریمی تمهت بابی و بهائی بودن را از خود رد کرده است، بلکه طرفداران ایشان نیز توضیح داده اند که آقای عبدالکریمی چنین نیست. از جمله آقای احمد محبتی در مقاله به بهانه عدم حضور «نشر نقد فرهنگ» در نمایشگاه کتاب امسال، بررسی اجمالی زمان «دُن کیشوت‌های ایرانی»، کد خبر: ۸۳۲۸، تاریخ انتشار: ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۸ در اینجا :

<http://bit.ly/2Po0dyo>

و از دیگر عجایب آن که روشنفکران غیر دینی ایران عزیزمان هم از تمهت انتساب به ادیان بابی و بهائی ابا داشته اند. اگر درست به خاطر نگارنده مانده باشد از جمله ایشان، آقای محمّد رضا فشاهی نویسنده کتاب "واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتّودال" است که با دیدی متفاوت از آقای عبدالکریمی ولی مثل ایشان، ردّ اتهام بابی یا بهائی از خود کرده بود. البته خوشبختانه در یکی دو دهه اخیر ایرانیان منصفی پیدا شده اند که این تابو را شکسته اند و با احساس شرمگینی از سکوت یک قرن و نیمه در برابر ستم‌هایی که بر بهائیان رفته به جبران مافات پرداخته اند. از جمله رجوع شود به: https://www.radiofarda.com/a/f3_iranian_taboo_film/24291560.html

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=19425>

<http://velvehdarshahr.org/node/338>

<http://www.noghtenazar8.info/node/854> ^{۱۶۰}

^{۱۶۱} در مورد از خودبیگانگی و انواع آن رجوع شود به کتاب «شناسایی و هستی»، تألیف مینار، ترجمه شهید مجید بهائی، استاد فلسفه دانشگاه طهران دکتر داوودی، صص: ۱۱۵-۱۱۲.

^{۱۶۲} آقای محمّد باقر تاج الدین، دکتری جامعه‌شناسی و استادیار دانشگاه، مندرج در خبرگزاری مهر، به تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۹۸، کد خبر ۴۵۸۴۵۳۲ در این لینک:

<http://bit.ly/2JtxXqm>

^{۱۶۳} دریای دانش، صص: ۳-۴.

^{۱۶۴} خبرگزاری مهر، به تاریخ ۶ اسفند ۱۳۹۷، کد خبر: ۴۵۵۲۰۲۸ در این لینک:

<http://bit.ly/2JtuTum>

^{۱۶۵} خبرگزاری مهر، به تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۹۸، کد خبر ۴۵۸۴۵۳۲ در این لینک:

<http://bit.ly/2JtxXqm>

^{۱۶۶} از اینجای مطلب تا آخر آن آقای محبتی ایرادهایی را با نقل از متن زمان «دُن کیشوت‌های ایرانی» مطرح می‌کند که پاسخ آنها در قسمت دوم این مقال در لابلای پاسخ‌های داده شده موجود است. نکته مهم این است که همین ایرادهای آقای محبتی گویای ردیه بودن «دُن کیشوت‌های ایرانی» است.

^{۱۶۷} سایت عصر اسلام، کد خبر: ۸۳۲۸ تاریخ انتشار ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۸ / ۱۲ می ۲۰۱۹.

<http://bit.ly/2Po0dyo>

^{۱۶۸} درباره این موارد کافی است مطالب بسیاری را درباره عقاید نواندیشان دینی مسلمان ایرانی و غیر ایرانی و اختلافات بنیادی لاینحل ایشان مطالعه و مقایسه کرد. مثلاً رجوع شود به: کتاب «نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، نوگرایی دینی»، از حسن یوسفی‌اشکوری، به مناسبت صدمین سالگرد درگذشت سیدجمال‌الدین اسدآبادی، با هدف «نقد و بررسی جنبش‌های اسلامی معاصر»، مشتمل بر ده مصاحبه و گفت و گو با: مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی، عبدالکریم سروش، سید محمّد مهدی جعفری، مجتهد شبستری، غلام عباس توشلی، حبیب‌الله پیمان، عزت‌الله سبحانی، حجتی کرمانی، موسوی بجنوردی و لطف‌الله میثمی. و نیز نگاه کنید به: میزگرد «آغاز مواجهه مسلمانان با اندیشه

تجدّد و توسعه در افکار دینی» در اینجا: <http://bit.ly/310YNzr>

<http://bit.ly/2MTGMfl>

و: <http://www.rahesabz.net/story/63024> و نیز:

<http://bit.ly/2Wja1Lu>

:۹

<https://www.radiozamaneh.com/293903> و <https://kadivar.com/16289/> و <https://kadivar.com/2118/>

<http://bit.ly/2pnNDVh>

و مطالب این لینک <https://www.radiozamaneh.com/293903> به همراه کامنت های ذیلش. و نیز:

<https://news.gooya.com/politics/archives/2016/08/216409.php>

^{۱۶۹} خبرگزاری مهر، به تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۹۸، کد خبر ۴۵۸۴۵۳۲ در این لینک:

<http://bit.ly/2JtxXqm>

^{۱۷۰} متأسفانه ایشان جز در چند مورد معدود در صفحات آخر ژمانشان، تعداد و عناوین منابع مورد استفاده شان را ذکر نکرده است.

^{۱۷۱} آثار قلم اعلیٰ، جلد ۶، ص ۲۴۴.

^{۱۷۲} اشراقات، ص ۱۶۴.

^{۱۷۳} مائده آسمانی، جلد ۱، ص ۷.

^{۱۷۴} از جمله ایشان ابوجعفر محمّد بن علی شلمغانی از اصحاب و شاگردان امام حسن عسکری است که در دوره نیابت حسین بن روح نوبختی سومین نایب امام غایب به اعتقاد شیعیان دوازده امامی، با وی مخالفت کرد و گفت امام عسکری فرزندی نداشتند و بلاعقب وفات کردند. به این جهت توقیعی شامل لعن شلمغانی از ناحیه حسین بن روح صادر شد و بالاخره در یوم سه شنبه ۲۹ ذی القعدة سال ۳۲۲ ه. ق. شلمغانی را به قتل رساندند و جسدش را سوزانده خاکسترش را به دجله ریختند. شلمغانی بشارت ظهور موعود را از فارس/ ایران داده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره شلمغانی می فرماید: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ الشَّلْمَغَانِي قَدْ نَطَقَ بِأَبْدَعِ الْمَعَانِي وَ صَرِيحِ الْخَبَرِ بِظُهُورِ النَّبِيِّ السَّاطِعِ مِنَ الْأُفُقِ الْإِيرَانِيِّ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ وَ الْهَزَلَةَ وَ الرِّذْلَةَ الْخَذِلَةَ هَدَرُوا دَمَهُ وَ نَسَبُوا إِلَيْهِ الْبُهْتَانَ الْعَظِيمَ وَ قَتَلُوهُ بِظُلْمٍ عَظِيمٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ بَرَّكَهُ مِنَ الْبُهْتَانِ وَ قَدَّرَ لَهُ الرُّوحَ وَ الرِّيحَانَ وَ الْآنَ هُوَ فِي نَعِيمٍ مُقِيمٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ زَادَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي عَالَمِ الْبَقَاءِ وَ أَنْعَمَ عَلَيْهِ بِالنِّعَمِ وَ الْآلَاءِ.» (کتاب مُحاضرات، جلد ۲، صص: ۸۱۵-۸۱۶ و ۸۳۵؛ نیز: مائده آسمانی، جلد ۲، ص ۳۲/ مضمون به فارسی: بدرستی که عبدالله شلمغانی به بدیع ترین معانی و خبر صریح به ظهور خورشید تابان از اُفق ایرانی ناطق شد ولی ظالمین و مسخره کنندگان و افراد پست و فرومایه خونس را هدر دادند و به او بُهتان بزرگی نسبت دادند و او را به ظلمی عظیم کشتند و لکن خداوند او را از بهتان تبرئه فرمود و برای او شادمانی و آسودگی مقدر فرمود و او الآن در بهشت و دارای مقام کریم است خداوند درجه او را در عالم بقاء زیاد فرمود و بر او نعمت ها ارزانی داشت.)

^{۱۷۵} محاضرات، جلد ۲، ص ۸۱۷.

^{۱۷۶} مائده آسمانی، جلد ۴، ص ۹۱.

^{۱۷۷} مائده آسمانی، جلد ۱، صص: ۶۰-۶۱.

^{۱۷۸} از جمله کشتن شلمغانی مذکور در یادداشت های قبلی.

^{۱۷۹} از نکات جالب که مؤید این حقیقت است وجود احادیثی است مبنی بر تولد قائم موعود در آخر الزمان. در حدیثی از امام محمّد باقر به نقل از اُمّ هانی تقفیه مندرج در بحار الأنوار، جلد ۱۳ در جواب سؤال او راجع به آیه مبارکه قرآن مجید، «فَلَا أُفْسِمُ بِالْجَوَارِ الْكُنَّسِ» (تکویر، ۱۶-۱۵) می فرماید: «هذا مؤلودٌ فی آخِرِ الزَّمانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذَا الْعِثْرَةِ تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا أَقْوَامٌ...» (مضمون به فارسی: این تولد شونده ای است در آخر الزمان و او مهدی است از این عترت. او را حیرتی و غیبتی است که در آن گروهی گمراه گردند و گروهی هدایت یابند.../ با استفاده از کتاب «فصل الخطاب»، ص ۱۹۴) همان طور که مشهود است، قائم موعود مولودی است که در آخر زمان متولد می شود و نه طبق سناریوی مشهور در ۲۵۵ ه. ق.

^{۱۸۰} اقتدارات، ص ۲۴۴.

^{۱۸۱} حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان، ص ۷ می فرماید: «و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را رب العزه برای حبیب خود می فرماید: " وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ." [سوره غافر (مؤمن)، آیه ۲۸] و بالاخره

امر به جائی کشید که همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند. *أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ*. مؤمن آل فرعون مردی از خاندان فرعون بوده که ایمان خود را پنهان می داشته و در مقام دفاع از حضرت موسی برآمد. در کتاب قاموس ایقان، تألیف جناب عبدالحمید اشراق خاوری، جلد ۴، صص: ۱۷۰۲-۱۷۰۳ آمده: «مردی از خانواده فرعون که ایمان خود را مخفی و مستور می داشت به فرعون و پیروانش فرمود شما چرا می خواهید موسی و مؤمنین او را به قتل برسانید او گناهی ندارد جز این که به وحدانیت الهیه اقرار می کند و از طرف پروردگار برای هدایت شما آیات و بیانات همراه آورده است و حال او از دو قسم خارج نیست یا واقعاً راست می گوید و یا به دروغ ادعا می کند. اگر کاذب باشد که سزای دروغ گویی خود را خواهد یافت و دیگر لازم نیست که شما او را به جزایش برسانید و اگر در ادعای خود صادق باشد البته وعده ای را که از طرف خدای خود به شما می دهد آشکار خواهد شد و شما به جزای اعمال مذمومه خود خواهید رسید زیرا خداوند امثال شما مردمی را که اسراف کننده و دروغگو باشند هرگز هدایت نخواهد فرمود و شما که مُسِرِف و کَذَّاب هستید از نعمت ایمان به خدا که سرچشمه حیات ابدیه است محروم خواهید بود.»

^{۱۸۲} مائده آسمانی، جلد ۸، صص: ۱۰۱-۱۰۲؛ امر و خلق، جلد ۲، ص ۲۱۹.

^{۱۸۳} برای شرح مفصل آن از جمله رجوع شود به: مُحاضرات جلد ۲، صص ۸۱۳-۸۳۵؛ رهبران و رهروان، جلد ۲، صص: ۳۴۷-۳۵۷؛ اقداح الفلاح، جلد ۱، صص: ۱۹۷-۱۷۷؛ کتاب حضرت باب تألیف محمّد حسینی، صص: ۹۷۰-۹۷۲. در این منابع شواهدی از منابع اسلامی نیز در تأیید مطلب آورده شده است که از جمله منابع متأخر کتاب «خاندان نوبختی» تألیف مرحوم عباس اقبال آشتیانی است.

^{۱۸۴} امر و خلق، جلد ۲، صص: ۲۲۴-۲۲۲؛ مائده آسمانی، جلد ۲، صص: ۵۱-۵۲؛ کتاب حضرت باب، تألیف نصرت الله محمّد حسینی، ص ۹۷۲.

^{۱۸۵} امر و خلق، جلد ۲، ص ۲۲۴.

^{۱۸۶} امر و خلق، جلد ۲، صص: ۲۲۱-۲۲۲؛ محاضرات، جلد ۲، صص: ۸۳۳-۸۳۴.

^{۱۸۷} جَنَاتِ نَعِيم، جلد ۱، ذیل بندهای ۲۴ و ۵۶ و ۵۷ و ۶۰؛ قاموس ایقان، جلد ۴، ص ۱۶۳۲.

^{۱۸۸} منتخبات آیات حضرت نقطه اولی، صص ۸۵-۸۴.

^{۱۸۹} منتخبات آیات حضرت نقطه اولی، ص ۸۶.

^{۱۹۰} رجوع شود به «مقاله شخصی سیاح» از حضرت عبدالبهاء.

^{۱۹۱} برای مطالعه بیشتر در این مورد، رجوع شود به: لوح «جواهر الأشرار فی معارج الأسفار» از حضرت بهاءالله؛ جزوه شماره ۱۰ مطالعه معارف بهائی، مطلب تحت عنوان «مراحل دعوت حضرت نقطه اولی»، از جناب دکترمحمّد افنان، نشر ۱۳۲ بدیع. و نیز کتاب حضرت باب از نصرت الله محمّد حسینی، صص: ۹۷۲-۹۷۷.

^{۱۹۲} در قسمت سوم این مقال گوشه هایی از این تعالیم و ندای آسمانی حضرت بهاءالله زینت مقال شده است.

^{۱۹۳} از نمونه های آن مراجعه شود به نظرات آقای عبدالکریم سروش.

^{۱۹۴} دانلود رساله مدنیّه در اینجا:

<https://www.bahai.org/fa/library/authoritative-texts/abdul-baha/secret-divine-civilization>

^{۱۹۵} <https://www.velvehdarshahr.org/node/50>

^{۱۹۶} <https://velvehdarshahr.org/node/538>

^{۱۹۷} <https://velvehdarshahr.org/node/338>

^{۱۹۸} <https://news.gooya.com/2019/03/post-24230.php>

^{۱۹۹} <https://velvehdarshahr.org/node/570>

^{۱۹۹} امر و خلق، جلد ۱، ص ۸.

^{۲۰۰} کلمات فردوسیّه.

^{۲۰۱} کلمات فردوسیّه.

^{۲۰۲} مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، ص ۲۵۲. تمام آثار نام برده شده در نصّ فوق در سایت «کتابخانه بهائی» برای دانلود موجود است.

^{۲۰۳} مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، ص ۴۵۳.

^{۲۰۴} من مکاتیب عبدالبهاء، فقره ۱۲؛ نیز کتاب کواکب الدّریّه، ج ۲، صص: ۶۸-۶۷.

^{۲۰۵} در این مورد و علت آن که اعتیادِ چینی ها به تریاک بوده، حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «... در مسألهٔ حشیش، فقره مرقوم بود که بعضی از نفوس ایرانیان به شربش گرفتار. سبحان الله این از جمیع مُسکرات بدتر و حُرمتش مُصَرَّح و سبب پریشانی افکار و خمودتِ روح انسان از جمیع اطوار. چگونه ناس به این ثمرهٔ شجرهٔ زَقُوم [درختِ جهنمی؛ نیز زَقُوم= هر غذای کُشنده] [استیناس یابند [خو بگیرند] و به حالتی گرفتار گردند که حقیقتِ نَسناس [جانور؛ نوعی میمون] شوند. چگونه این شیءِ مُحَرَّم را استعمال کنند و محروم از اَطَافِ حضرتِ رَحمن گردند. البتّه صد البتّه تا توانی ناس را نصیحت نمائید که از این افیون و حشیش زَقُوم بیزار شوند و به درگاهِ اَحَدِیَّتِ توبه نمایند. حَمَزُ [هر نوع شراب مست کننده] سببِ دُهلِ عقل [از بین رفتن عقل] است و صُدورِ حرکاتِ جاهلانه. اما افیون و زَقُوم کثیف و حشیش خبیث، عقل را زائل و نَفْس را خامد [افسرده و پژمرده] و روح را جامد و تن را ناهل [خشکیده و پژمرده و تشنه] و انسان را به کلی خائب و خاسر [ناامید و زیانکار] نماید با وجود این چگونه جسارت نمایند. ملاحظه نمایید که اهالی هند و چین چون به شُرَبِ دُخان این گیاهِ سَجّین [جهنم] معتادند چگونه مَخمود و مبهوت و منکوب و مَذلول [خوار] و مَرذولند [پست] هزار نفر مقاومت یک نفر نتواند. هشتصد کُرور نفوس از اهلِ چین مقابلی با چند فوج از فرنگ [انگلستان در «جنگ تریاک»] نمود زیرا جُبُن [ترس] و خوف و هراس در طبیعتشان به سبب شُرَبِ دُخانِ آفیون مُخَمَّر گشته. سبحان الله چرا دیگران عبرت نگیرند. از قرار معلوم این فعلی مَشْتُم [نامبارک] به مرز و بوم ایران نیز سرایت کرده. اَعادنا الله وَ اِياکُمْ مِنْ هَذَا الْحَرَامِ الْقَبِيحِ وَالذُّخَانِ الْکَثِيفِ وَ زَقُومِ الْجَحِيمِ کَمَا قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: یَغْلِی فی الْبُطُونِ کَغْلِی الْحَمِیمِ.» [مضمون به فارسی: خدا ما و شما را از این حرام قبیح و دُخان کثیف و زَقُومِ جهنم پناه دهد و حفظ کند. چنان که خداوند تبارک و تعالی فرمود: می جوشد در شکم ها چون جوشیدن آب گرم [سورهٔ دُخان، قرآن مجید، آیات ۴۶-۴۵]

(کتاب گنجینهٔ حدود واحکام، صص: ۴۳۸-۴۳۷)

^{۲۰۶} بدایع الآتار، ج ۲، ص ۱۴۴.

^{۲۰۷} <https://www.bahai.org/fa>

^{۲۰۸} کتاب دیانت بهایی آئین فراگیر جهانی، ص ۱۷۶.

^{۲۰۹} داندلود بیانیهٔ «وعدهٔ صلح جهانی» در اینجا: <https://www.payamha-iran.org/node/24>

^{۲۱۰} برای اطلاع بیشتر دربارهٔ ایشان و نظراتشان دربارهٔ دیانت بهایی علاوه بر گزارش های منتشره توسط کلوپ رم، مراجعه شود به کتاب «باغبانان بهشت خدا» از دو خبرنگار فرانسوی غیر بهایی: کولت گوویون و فیلیپ ژوویون، که در اواخر آن مصاحبه ای با آقای لازلو انجام داده اند. کتاب مزبور شرح مشاهدات و مصاحبه های دو خبر نگار مزبور در مرکز جهانی بهایی می باشد. داندلود آن در اینجا:

<http://bit.ly/31Nxs08>

و <http://reference.bahai.org/fa/t/o/BBKH>

^{۲۱۱} <https://www.velvehdarshahr.org/node/211>

^{۲۱۲} https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B1%DB%8C%DA%A9_%D9%81%D8%B1%D9%88%D9%85

^{۲۱۳} کتاب جامعهٔ سالم؛ اربیش فروم؛ ترجمهٔ اکبر تبریزی؛ انتشارات کتابخانهٔ بهجت؛ چاپ اول، آبان ۱۳۵۷، صص: ۳۶۶-۳۶۸.

^{۲۱۴} اشراقات، ص ۸۲.

^{۲۱۵} برای دیدن گوشه ای از این قبیل تعالیم از جمله رجوع شود به کتاب «گلزار تعالیم بهائی»، جمع آوری جناب دکتر ریاض قدیمی در این

آدرس ها: <http://reference.bahai.org/fa/t/c/GTB/download.html>

<http://www.bahailib.com/index3.php?code=64>

^{۲۱۶} <https://velvehdarshahr.org/node/10> در این باره رجوع شود به مقالهٔ «دین است و فرقه نیست» در اینجا:

<http://www.velvehdarshahr.org/node/45>

^{۲۱۷} در این باره منابع زیادی در اینترنت وجود دارد که نیازی به ذکر آن نیست. ولی یکی از منابع کلاسیک در این مورد کتاب «رهبران و

رهروان» اثر فاضل ارجمند بهائی جناب اسدالله فاضل مازندرانی، جلد ۲، صص: ۱۰۳-۱۱۰ است.

^{۲۱۸} دربارهٔ اهمّیّتِ ظهور ادیان بابتی و بهائی در شرق و عدم قیاسشان با فرقه های اصلاحی مانند پروتستانسیسم مارتین لوتر و کالوینیسم ژان

کالون در مسیحیّتِ غرب، مراجعه شود به مطلب مهمّی از نویسندهٔ «رگ تاک» که در قسمت دوّم این مقال ضمن «مورد شمارهٔ ۲۷» آورده شده است.

^{۲۱۹} دربارهٔ ردّ ادّعی موزیانه آقای محمّد جواد لاریجانی که از جمله مسؤولین جمهوری اسلامی ایران است که دستش به خون بهائیان مظلوم ایران آغشته است رجوع شود به مقاله «خلط مبحث در نشست حقوق بشر» از دکتر بهروز ثابت در اینجا: <https://negah.org/1249> و نیز مقاله «مصاحبهٔ محمد جواد لاریجانی و توجیه آزار بهائیان» از کاویان صادق زاده میلانی در اینجا: <http://negah.org/1351> و مقاله «آزار بهائیان بر مبنای سناریوی کالت» از نگارنده در اینجا: <https://news.gooya.com/politics/archives/2010/09/110319.php> و اینجا: <https://www.noghtenazar.org/node/948>

^{۲۲۰} چنان که قبلاً در متن آمد اروین لازلو چنین گفته بود: «در صورتی که بخواهیم با استفاده از اصطلاحات و تعبیرات علوم تکاملی جدید (New Sciences of Evolution) به توصیف چنین حرکت و اقدامی بپردازیم، باید بگوئیم که این جمع [جامعهٔ بهائی] را می توان به نوسانی محدود و در آغاز کم دامنه تشبیه کرد که به هنگام وقوع اختلال و انشقاقی عمیق در یک نظام پیچیده و متحوّل، بطور بغتی و ناگهانی به درون آن نفوذ می یابند و پس از بسط یافتن و رخنه کردن در تمامی سطوح و لایه های آن، و تشخیص علل و موجبات و چگونگی اختلال ها و انشقاق ها، آنها را مهار کرده و آن نظام را مجدداً در وضع صحیح و مطلوب قرار می دهند.»

<https://www.velvehdarshahr.org/node/211>

بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در ادامهٔ متن تعبیری مشابه است که سال ها قبل از تشخیص صحیح اروین لازلو دربارهٔ جامعه و جنبش بهائی فرموده اند.

^{۲۲۱} مندرج در «بیانیهٔ قرن انوار» در این لینک: <https://www.payamha-iran.org/node/25>

^{۲۲۲} داندود در اینجا: <https://www.payamha-iran.org/node/25>

^{۲۲۳} از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاؤُهُ، شب نهم آگست ۱۹۱۹ در بیت مبارک، مجموعه مقالات دکتر محمّد افنان، دنداس، اونتاریو،

کانادا، ۱۶۹ بدیع، ۲۰۱۳ میلادی، صص: ۳۰۰-۳۰۱، به نقل از یادداشت های جناب دکتر لطف الله حکیم در زمان تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء، آهنگ بدیع، سال ۲۸ (۱۳۰ بدیع) شماره ۱۱-۱۲، ص ۳۰. عین بیان چنین است: «فهم تعالیم جمال مبارک [حضرت بهاءالله] خیلی مشکل است. به ظاهر چنین به نظر می آید که فهمش سهل است ولکن وقتی که تشریح شود آن وقت معلوم می شود که فهمیده نشده است. در اواخر ایام جمال مبارک، مثلاً این عبارت "ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار" را همه می خواندند و گمان می کردند که فهمیده اند، تا آن که در آمریکا در صحبت تشریح شد. آن وقت واضح شد که تا به حال هیچ کس ملتفت معنای آن بیان مبارک نمی شد. در دوره های سابق همه اش دو شجره [درخت] بیان شده است، یکی شجرهٔ طیّبه و یکی شجرهٔ خبیثه. چنان که در قرآن می فرماید مَثَلُهَا كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا فِي الْأَرْضِ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، و در [کتاب] بیان، شجرهٔ نفی و شجرهٔ اثبات می فرماید و جمیع بیان مملوّ از این بیان است، نفوسی که در ظلّ امر می آیند از شجرهٔ اثباتند و نفوسی که نیستند از شجرهٔ نفی اند. جمال مبارک اینها را برداشته و یک شجره اش کردند، هیچ کس ملتفت نشد. می فرماید "همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار" تا این بیان سبب اتّحادِ مِللِ اَرْضِ شود، بکلی جدائی و بیگانگی از میان خلق خدا برافتند.»

^{۲۲۴} اشراقات، ص ۸۲.

^{۲۲۵} <https://www.payamha-iran.org/node/288>

^{۲۲۶} بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در مائدهٔ آسمانی، جلد ۹، ص ۲۰.

^{۲۲۷} در قسمت سوّم این مقال نمونه هایی از این آثار مبارکه که ندای حضرت بهاءالله در دعوت از عالم انسانی است ارائه شده است.

^{۲۲۸} حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند: «قُلْ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ لَا تَزْنُوا كِتَابَ اللَّهِ بِمَا عِنْدَكُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ وَ الْغُلُومِ إِنَّهُ لَقِسْطَاسُ الْحَقِّ بَيْنَ الْخَلْقِ قَدْ يُوزَنُ مَا عِنْدَ الْأَمَمِ بِهَذَا الْقِسْطَاسِ الْأَعْظَمِ وَ إِنَّهُ بِنَفْسِهِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» [مضمون به فارسی: بگو ای گروه علماء کتاب خدا را به آنچه نزد شما از قواعد و علوم است نسجید بدرستی که آن میزان حقّ است بین خلق. به تحقیق که آنچه نزد مردمان است به این میزان اعظم سنجیده می شود و بدرستی که خود آن به خودش سنجیده می شود اگر شما بدانید.]

^{۲۲۹} الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، صص: ۶۷-۷۰. داندود در اینجا:

<http://bit.ly/333vIHD>

^{۲۳۰} مندرج در مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، صص: ۵۱-۵۲.

^{۲۳۱} این پیام ها و اخبار بزرگداشت دویستمین سالروز فرخندهٔ حضرت باب و حضرت بهاءالله در این آدرس ها در دسترس همگان است:

<https://www.payamha-iran.org>

<https://www.bahai.org/fa>

<https://news.persian-bahai.org>

<https://bicentenary.bahai.org/fa/bahauallah>

<https://bicentenary.bahai.org/fa/the-bab>

<http://www.payamha-iran.org/2017-10-01> ۲۳۲

۲۳۳ درباره خواب مزبور در کتاب «تاریخ نبیل»، صص: ۹۹-۱۰۰ چنین آمده است: «در اوقاتی که حضرت بهاءالله در سنین صباوت بودند جناب وزیر که پدر بزرگوارشان بود شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت بهاءالله در دریای بی‌کران به شنا مشغول هستند. نورانیت جسم شریفش بقدری شدید بود که تمام دریا را روشن کرده بود. گیسوان سیاهش در اطراف سر در روی آب پریشان و هر تاری از موی مبارکش را ماهی ای به لب گرفته همه آن ماهی‌ها از نور زخسار حضرتش خیره گشته و به هر طرف که آن بزرگوار شنا می فرمودند تمام آن ماهی‌ها هم که هر یک تار موئی را گرفته بودند به همان طرف می رفتند معذلیک ضرر و اذیتی به بدن مبارکش نمی رسید و حتی یک موی هم از سرش جدا نشده با کمال آسانی و راحتی بدون هیچ مانعی و رادعی شنا می فرمودند و همه ماهی‌ها از دنبال حضرتش می رفتند. جناب وزیر چون بیدار شدند معبر شهیری را احضار فرمودند تا رؤیا را تعبیر و آن خواب عجیب را تفسیر نماید. شخص معبر مثل این که عظمت آینده حضرت بهاءالله به او الهام شده باشد به جناب وزیر گفت دریای بی‌کرانی که مشاهده نمودید عالم وجود است پسر شما یک تنه و تنها بر عالم تسلط خواهد یافت و هیچ چیز مانع او نخواهد شد تا به منظوری که در نظر دارد نرسد هیچ کس را توانائی آن نیست که او را مانعت کند. ماهیانی که مشاهده نمودید امم و اقوامی هستند که از قیام فرزند شما مضطرب و پریشان می شوند و دور او جمع شده و لکن حمایت و حفظ الهی فرزند شما را از اضطراب و پریشانی اقوام و امم محافظت خواهد فرمود و گزند و اذیتی به او نخواهد رسید. پس از این بیان شخص معبر را برای مشاهده فرزند دلبند خویش بردند چون معبر چشمش به صورت حضرت بهاءالله افتاد و آن جمال سحرآسا را مشاهده کرد و آثار عظمت و جلال را در سیمای حضرتش خواند بی‌اختیار زبان به مدح و ثناء گشود و بقدری تمجید و تعریف کرد که تعلق جناب وزیر به فرزند بزرگوارش از آن تاریخ به بعد بدرجات بیشتر شد و مانند یعقوب که شیفته یوسف بود در مهد محبت و حمایت خویش فرزند ارجمندش را پرورش می داد.»

<http://www.payamha-iran.org/2017-10-17> ۲۳۴

<https://www.payamha-iran.org/node/288> ۲۳۵

<https://www.payamha-iran.org/node/290> ۲۳۶

۲۳۷ «بشاره التور»، نشر آلمان، صص: ۳۲۱-۳۲۲.

<http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1053720> ۲۳۸

۲۳۹ حضرت عبدالبهاء درباره او می فرمایند: «مرحوم سپهر بعد از اینکه در تاریخ ناسخ التواریخ خویش به اشنع تعبیرات و اقبیح [زشت ترین] عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایات مؤکده رساله مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشته‌ام نظر بمقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت را بنگارم تا من بعد مورخین در تاریخ من نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند آن رساله الان موجود ولی هنوز زمان مقتضی نشر آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را باین عنوان از عتاب اهل حقیقت نجات داد.» (مأئده آسمانی، جلد ۵، ص ۱۵۸) و نیز: «مرحوم سپهر بعد از این که در تاریخ ناسخ التواریخ خویش به اشنع [بدترین] تعبیرات و اقبیح [زشت ترین] عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایت مؤکده رساله‌ای مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشته‌ام نظر بمقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت واقع را بنگارم تا من بعد مورخین در تاریخ من نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند آن رساله الان موجود ولی هنوز زمان مقتضی نشر آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را باین عنوان از عتاب اهل حقیقت نجات داد.» (مأئده آسمانی، جلد ۹، ص ۱۱۵)

۲۴۰ بعضی از منابع مذکور قطعاً مورد استفاده آقای عبدالکریمی بوده است. این قبیل منابع حین بررسی صفحات مختلف زمان در ۶۵ موردی که در ادامه می آید مشخص است.

^{۲۴۱} اصل آن است که میرزا محمد باقر خواهر زاده جناب ملاحسین بوده است ولی در ترجمه تاریخ نبیل به فارسی، به قول جناب نصرت الله محمد حسینی در صفحه ۱۹۴ کتاب «حضرت باب» مترجم سهواً «خالو زاده» ترجمه کرده اند- البته در قسمتی که فهرست اسامی حروف حی ذکر شده همان «خواهر زاده» نوشته شده است.

^{۲۴۲} در این مورد از جمله رجوع شود به قسمت ۴ کتاب «حضرت نقطه اولی»، تألیف جناب محمّدعلی فیضی؛ و بخش ۲۸ کتاب «حضرت باب»، تألیف جناب نصرت الله محمد حسینی.

^{۲۴۳} کتاب «حضرت باب»، تألیف جناب نصرت الله محمد حسینی صص: ۱۳۹-۱۴۰.

^{۲۴۴} <https://velvehdarshahr.org/node/152>

^{۲۴۵} https://velvehdarshahr.org/node/85#_edn25

^{۲۴۶} برای دیدن همه علل رجوع شود به: https://velvehdarshahr.org/node/85#_edn25

^{۲۴۷} در این زمینه مقالات و مطالب زیادی از نویسندگان بهائی موجود است. از جمله مراجعه شود به کتاب امر و خلق، جلد ۲، صص: ۱۰۲-۱۰۷؛ کتاب «حضرت باب»، نصرت الله محمد حسینی، صص: ۷۲۰-۷۳۰؛ و کتاب «اقداح الفلاح»، تألیف جناب اشراق خاوری، جلد ۱، صص: ۴۳-۱۰۴.

^{۲۴۸} امر و خلق، ج ۱ و ۲، ص ۳۸۰؛ و یا امر و خلق، جلد ۲، صص: ۱۰۲-۱۰۳.

^{۲۴۹} امر و خلق، ج ۱ و ۲، ص ۳۷۹. در مورد ایرادهای ردیه نویسان به آیات قرآن مجید همچنین به «لوح قناع» از حضرت بهاءالله مراجعه شود. نیز مراجعه شود به کتاب آلاتقان سیوطی و «قرآن در اسلام از دیدگاه تشیع» از علامه سید محمد حسین طباطبایی.

^{۲۵۰} اسرار الآثار، جلد ۱، ذیل لغت «أمی».

^{۲۵۱} اسرار الآثار، جلد ۱، ذیل لغت «أمی».

^{۲۵۲} در تفسیر هاء، به نقل از اسرار الآثار، جلد ۱، ذیل لغت «أمی».

^{۲۵۳} اسرار الآثار، جلد ۱، ذیل لغت أمی.

^{۲۵۴} سایت عصر اسلام، کد خبر: ۸۳۲۸ تاریخ انتشار ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۸ / ۱۲ می ۲۰۱۹.

<http://bit.ly/2Po0dyo>

^{۲۵۵} میرزا محمد تقی مورخ الدوله ملقب به سپهر صاحب «ناسخ التواریخ» که «در عهد محمد شاه مدّاح خاص شاه و منشی و مستوفی دیوان شد.» [فرهنگ معین، ج ۵، ص ۷۳۱. وی تألیف تاریخ خود را در زمان محمد شاه آغاز و در دوره ناصرالدین شاه ادامه داد و پس از وفاتش، پسرش عباس قلی خان سپهر کار او را دنبال کرد ولی باز هم ناتمام ماند. (همان، ج ۶، ص ۲۰۹۲).] و به عنوان مورخ دربار، در تاریخ خود با رویکردی ضد امر بابی، مطالبی مخالف حقیقت نوشت که به این علت کتاب تاریخ او حالت یک ردیه و افتراضیه را پیدا نمود. البته چنان که در یکی از یادداشت ها ذکر شد: حضرت عبدالبهاء درباره او می فرمایند: «مرحوم سپهر بعد از اینکه در تاریخ ناسخ التواریخ خویش به اشنع تعبیرات و اقبیح [زشت ترین] عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایات مؤکده رساله مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشته ام نظر بمقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت را بنگارم تا من بعد مورخین در تاریخ من نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند آن رساله الآن موجود ولی هنوز زمان مقتضی نشر آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را باین عنوان از عتاب اهل حقیقت نجات داد.» (مائده آسمانی، جلد ۵، ص ۱۵۸) و نیز: «مرحوم سپهر بعد از این که در تاریخ ناسخ التواریخ خویش به اشنع [بدترین] تعبیرات و اقبیح [زشت ترین] عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایت مؤکده رساله ای مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشته ام نظر بمقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت واقع را بنگارم تا من بعد مورخین در تاریخ من نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند آن رساله الآن موجود ولی هنوز زمان مقتضی نشر آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را باین عنوان از عتاب اهل حقیقت نجات داد.» (مائده آسمانی، جلد ۹، ص ۱۱۵)

^{۲۵۶} در این آدرس: <https://www.velvehdarshahr.org/node/199>

^{۲۵۷} حضرت بهاءالله موعود دین بابی و محبوب حضرت باب متولد طهران و ساکن آنجا بودند. حضرت باب طهران را «ارض مقدس» نامیده بودند (قرن بدیع، ص ۲۲۰) و وقتی جناب ملا حسین بشرویه ای اول مؤمن خود را به طهران برای ملاقات حضرت بهاءالله فرستادند به وی

فرمودند، «در آن مدینه مقدسه رمزی مستور و جوهری مکنون است که حجاز[محل ظهور اسلام] و شیراز[محل ظهور حضرت باب] با آن برابری نتواند نمود.» (قرن بدیع، ص ۸۸-۸۹) درص ۹۳ کتاب «حضرت نقطه اولی» از محمّد علی فیضی نیز آمده است: «مدت پنج سال و چند ماه ایام توقف مبارک در بوشهر هر چند به شغل تجارت اشتغال داشتند ولی خاطر مُنیر آن حضرت از توجه به این گونه امور دچار ملال گشته و همواره میل و اشتیاق به انزوا و عبادت و دعا و مناجات داشتند. چه بسیار اتفاق افتاد که آن حضرت از امور تجاری برکنار و به دعا و نماز مشغول بودند و هر وقت که بر بام آن سرای تجارتی به نماز و دعا برمی خاستند توجه مبارک به سمت طهران بود که آن مدینه را در آثار مبارکه خود ارض مقدس و محل ظهور و بروز کنز ثمین الهی می دانستند.»

<https://www.velvehdarshahr.org/node/247> ۲۵۸

۲۵۹ در پاورقی مطلب مزبور در سایت چنین آمده است: چنان که همین خطا را شخص دیگری در جای دیگر نمود و مطلبی را از کتابی به نام «مسافرت به شمال هندوستان...» تألیف A. Conolly نقل کرد که در آن کتاب وجود نداشت و اعتراض اُدبا را برانگیخت. (ص ۲۱۷ قسمت اول کتاب «امیر کبیر و ایران» تألیف فریدون آدمیت، چاپ اول).

۲۶۰ رجوع شود به مورد شماره ۵۴ در قسمت دوم این مقال.

۲۶۱ درباره درس خواندن محدود مذکور از جمله رجوع شود به «آسراؤ الآتار»، جناب فاضل مازندرانی، جلد یک، ذیل کلمه «أقی».

<http://ragetak.com/-mainmenu-44> ۲۶۲

۲۶۳ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص ۲۲۵.

<http://ragetak.com/-mainmenu-44> ۲۶۴

۲۶۵ به عنوان نمونه رجوع شود به کتاب «حضرت طاهره» از جناب نصرت الله محمّد حسینی.

۲۶۶ رجوع شود به تاریخ نبیل و نیز کتاب «حضرت طاهره» از جناب محمّد حسینی.

۲۶۷ بخش ۲۸ کتاب «حضرت باب» از نصرت الله محمّد حسینی.

۲۶۸ در صفحات بعدی زمان هم ادعای تحصیل نزد صوفیه را بیان می کند که در همان قسمت ها توضیح داده شده است. از جمله در «مورد شماره ۵۴» از قسمت دوم این مقال.

۲۶۹ رجوع شود به یادداشت های آخر کتاب مستطاب اقدس نشر مرکز جهانی بهائی، بند ۱۷۱.

۲۷۰ برای ردّ این قبیل ادعاها از جمله رجوع شود به مورد شماره ۵۴ از قسمت دوم این مقال.

۲۷۱ رجوع شود به یادداشت های آخر کتاب مستطاب اقدس نشر مرکز جهانی بهائی، بند ۱۷۱.

۲۷۲ حضرت باب در بعضی توافیعیشان نیز فلسفه های مزبور و سایر نحله های عرفانی و فلسفی اسلامی و ایرانی را نقد فرموده اند و اشکالاتشان را تبیین فرموده اند.

۲۷۳ درباره این قبیل مجالس سؤال و جواب از جمله مجلس در منزل معتمدالدوله و نیز درباره کم و کیف علم لدنی حضرت باب و پاسخ های حضرتشان و نیز نتایج این قبیل مجالس، علاوه بر مطالب مندرج در «مورد شماره ۲۲» در قسمت دوم این مقال، رجوع شود به این مقالات: «قَدْ قَدِیْتُ بِكَلِّی لَك» در اینجا: <https://velvehdarshahr.org/node/58> و «مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و مباحثه وی با

حکیم جلوه» در اینجا: <https://velvehdarshahr.org/node/67>

۲۷۴ جناب نصرت الله محمّد حسینی در کتاب «حضرت طاهره»، می نویسد جناب فاضل مازندرانی در ظهور الحق، جلد ۳، ص ۳۱۱ جناب طاهره را "با وجه ملیح و آسمر [گندم گون؛ تیره رنگ] و خالی بر گونه آیسر [چپ] می نویسد. در ناسخ التّواریخ، مجلّد سوم تاریخ قاجاریه، ص ۲۱۹ در باب موی جناب طاهره عبارت "مشکِ اذفر" را به کار می برد که دلالت بر رنگ سیاه موی آن جناب دارد. اقا دکتر علی‌الوردی در کتاب لمحات اجتماعی، جلد دوم، ص ۱۵۲، موی جناب طاهره را بور و یا زّین دانسته است. عین گفته نامبرده چنین است: "قَدْ شَمِیْتُ بِرَزّین تاج و هُوَ اِسْمٌ فَارِسِیٌّ بِمَعْنَى التّاجِ الدّهَبِ لِأَنَّهَا کَانَتْ ذَاتَ شَعْرِ اَشَقَر" (گفته شده که طاهره به زّین تاج موسوم بود که به معنای صاحب تاج طلائی است. زیرا دارای موی طلائی رنگ بوده است.)

۲۷۵ سایت عصر اسلام، کد خبر: ۸۳۲۸ تاریخ انتشار ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۸ / ۱۲ می ۲۰۱۹.

<http://bit.ly/2Po0dyo>

۲۷۱ نویسندهٔ ژمان که طرفدار امیرکبیر است در ژمان هر جا که ذکر امیر کبیر است سعی می کند او و کارهایش را بزرگ و مترقی نشان دهد. علاوه بر نکات مثبتی که وزارت امیر کبیر داشته و تعاریفی که از او شده، مواردی هم هست که از امیر کبیر انتقاد شده است. از جمله رجوع شود به: «نامه‌های جنجالی منسوب به امیرکبیر» در اینجا:

<http://bit.ly/2Wivbt4>

و «معمای امیر/ چه کسی درباره پناهندگی امیرکبیر از انگلیس راست می‌گوید؟» در اینجا:

<http://mashrootiat.pchi.ir/show.php?page=contents&id=17104>

و «آن امیرکبیر، این امیری نیست که به خورد ما داده‌اند.» در اینجا: <http://bit.ly/31TTr6b>
با تمام این احوال، حضرت عبدالبهاء چنین فرموده اند: «فی‌الحقیقه یک نفر کاردان دانا در ایران نبود و نفس آگاهی یافت نشد. حال به امید آن هستند که بعضی اهالی شرق در اروپا تحصیل نموده به ایران بروند و سبب آبادی شوند. بر فرض تحصیل صحیح و عمل به صواب هزار سال وقت می‌خواهد تا ایران آبادی و عمران یابد و طهران مثل پاریس شود. آن وقت هم مقاومت اروپا ننماید. میرزا تقی‌خان صدراعظم با آن که ظلمی بر امر کرد که تا حال کسی چنین ظلمی نکرده، معه‌ذا در امور سیاسی و مسائل ملکی اساسی گذارد که واقعاً نهایت متانت را داشت و حال آن که در هیچ مدرسه‌ای از اروپا داخل نشده بود. بلی، تحصیل صحیح مُمدِّ حال شخصی است که دانا و آگاه و مؤید باشد. ولی اگر دانش فطری و تأیید الهی نباشد، فقط تحصیل چه ثمر و اثری دارد...» (بدایع‌الآثار، ج ۲، ص ۱۴۴)

رجوع شود به <https://velvehdarshahr.org/node/442> ۲۷۷

در این مورد رجوع شود به مقاله «تلاش بی ثمر» در اینجا: <https://www.velvehdarshahr.org/node/30> ۲۷۸

از جمله رجوع شود به «بهاءالله شمس حقیقت» اثر جناب بالیوزی، صص ۶۶۹-۶۷۰. ۲۷۹

۲۸۰ موارد شماره ۴۷ تا ۴۹ در قسمت دوم این مقال مربوط به شهادت حضرت باب است. در نقد اقوال موزخین در حوادث مربوط به شهادت حضرتشان از جمله رجوع شود به بخش ۲۴ کتاب «حضرت باب» از جناب نصرت الله محمّد حسینی.

۲۸۱ تاریخ ظهور الحق، جلد چهارم، صفحه ۲۶. نیز: «حاج سیّاح محلّاتی می نویسد: "(امیر کبیر) گفته بود که من هر چند برای مصلحت حکومت و حفظ سیاست دولت، به قتل سید باب و اصحابش اقدام نمودم و لکن این عمل ناشی از سوء تدبیر بود و من اینک به اشتباه خود اقرار دارم. من می توانستم غوغای مردم را که بر علیه سید باب بود مرتفع نمایم... و لکن از سوء تعبیر [تدبیر] موفق نشدم."» (نقل از کتاب واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فتودال، صفحه ۱۳۴).

۲۸۲ این سریال دارای تحریفات تاریخی بسیاری دربارهٔ ادیان بابی و بهائی است و حتی دربارهٔ دیگر شخصیت‌های تاریخی قاجاریّه نیز دارای اشتباهات و تحریفات است. در بعضی مقالات بر این سریال انتقاداتی وارد شده که از جمله در این آدرس ها موجود است:

«سال‌های مشروطه یا قال‌های مزروته؟!» در اینجا: <https://negah.org/1250>

«سال‌های مشروطه صدای خودی را هم درآورد!» در اینجا: <http://bit.ly/2pTzy1H>

«مهم‌ترین ضعف سریال سال‌های مشروطه» در اینجا: <http://bit.ly/2NifQVx>

۲۸۳ مُجلد سوم از مُجلدات قاجاریه، ص ۳۰۵، به نقل از کتاب «حضرت باب» از جناب محمّد حسینی.

۲۸۴ برای توضیح این حقیقت از جمله رجوع شود به «لزوم دین؛ ضرورت تجدید و استمرار ادیان» در این آدرس:

<https://velvehdarshahr.org/node/219>

۲۸۵ مائدهٔ ۵، صص: ۱۷۶-۱۷۷.

۲۸۶ کتاب بدیع، صص: ۲۸۷-۲۸۹.

۲۸۷ <http://bit.ly/2BLmxtQ>

۲۸۸ در جواب آکاذیب این یادداشت‌ها جزوات و مقالاتی نوشته شده است که از جمله: «رسالهٔ جوابیهٔ یادداشت‌های مجعول منسوب کینیاژ دالفوروی»؛ و «اعترافات دالگورکی: قضاپردازی و هویت‌سازی» از دکتر مینا یزدانی در اینجا:

<https://fis-iran.org/fa/irannameh/volxxiv/iss4-mixed/yazdani>

- ۲۸۹ درباره مفهوم آیاتی که در آنها ذکر اُلوهیت شده مراجعه شود به: «لوح توحید» مندرج در «مجموعه الواح مبارکه»، چاپ مصر، صص: ۳۱۵-۳۱۷. توقیع «دور بهائی» از حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر دینانِ بهائی. مقاله «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» و یادداشت های مهم آن که دارای مأخذ مهمی در این خصوص است، در این آدرس: <https://velvehdarshahr.org/node/194> و مقاله «چشم و خون و دندان و دست و روی و گوش و موی و زبان و فؤت و موزیک و زندان خدا» در اینجا: <https://velvehdarshahr.org/node/310>
- ۲۹۰ <https://velvehdarshahr.org/node/242>
- ۲۹۱ درباره مفهوم آیاتی که در آنها ذکر اُلوهیت شده مراجعه شود به: لوح توحید مندرج در «مجموعه الواح مبارکه»، چاپ مصر، صص: ۳۱۵-۳۱۷. توقیع «دور بهائی» از حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر دینانِ بهائی. مقاله «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» و یادداشت های مهم آن که دارای مأخذ مهمی در این خصوص است، در این آدرس: <https://velvehdarshahr.org/node/194> و مقاله «چشم و خون و دندان و دست و روی و گوش و موی و زبان و فؤت و موزیک و زندان خدا» در اینجا: <https://velvehdarshahr.org/node/310>
- ۲۹۲ درباره واقعه مزبور و توضیحات ضروری مراجعه شود به کتاب «طلوع عشق» در این قسمت آن: <https://velvehdarshahr.org/node/85>
- ۲۹۳ قرن بدیع، ص ۳۸۳.
- ۲۹۴ در ص ۱۳ جزوه «حضرت غُصْنُ اللَّهِ الْأَطْهَر»، آمده است: «گویند حضرت غُصْنُ أَطْهَر در بام قشله [قلعه سجن عکا] به تلاوت قصیده عَزَّ وِرْقَائِيهِ [از آثار حضرت بهاءالله] مشغول بودند و چون به این بیت رسیدند بِسَطُّ بِكَلِّ الْبَسِطِ لِإِلْقَاءِ رَجُلِهَا عَلَى قَلْبِي وَ هَذَا مِنْ أَوَّلِ مُنَيَّبِي، چنان بی خود شدند که از روزنه بام به زیر افتادند.» [در خود لوح مفهوم این بیت چنین ذکر شده است: ... و فرش گشته ام که شاید آن رَجُلِ [یا] بر قلب که مَحَلِّ اسرار غیبیه است وارد شود این از مُنْتَهَى مُنَاي [آرزو] قلوب مقدسه إلهیه است.]
- ۲۹۵ رجوع شود به کتاب «مفاوضات» حضرت عبدالبهاء، صص: ۱۲۹-۱۳۲.
- ۲۹۶ درباره ادوارد براون و ارتباطش با ادیان بابی و بهائی و نیز آثار و ترجمه هایش در این مورد، رجوع شود به کتاب «ادوارد گرنویل براون و دیانت بهائی» تألیف ایادی فقید امرالله جناب حسن موقر بالیوزی.
- ۲۹۷ در این مورد رجوع شود به کتاب «طلوع عشق»، در این قسمت: <https://velvehdarshahr.org/node/85>
- ۲۹۸ احادیث و قصص مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۴۳۲.
- ۲۹۹ خبرگزاری مهر، به تاریخ ۶ اسفند ۱۳۹۷، کد خبر: ۴۵۵۲۰۲۸ در این لینک: <http://bit.ly/2JtuTum>
- ۳۰۰ از جمله رجوع شود به «من مکاتیب عبدالبهاء»، جلد ۱، صص: ۹۹-۱۰۰.
- ۳۰۱ در این مورد از جمله رجوع شود به کتاب «مائدة آسمانی»، جلد ۸، ص ۴۰؛ کتاب «قرن بدیع»، فصل ۱۵؛ کتاب «امر و خلق»، جلد ۴، صص: ۲۹۰-۲۹۱؛ کتاب «بهاءالله شمس حقیقت»، صص: ۵۲۹-۵۳۱.
- ۳۰۲ در این مورد از جمله رجوع شود به کتاب «مائدة آسمانی»، جلد ۸، ص ۴۰؛ کتاب «قرن بدیع»، فصل ۱۵؛ کتاب «امر و خلق»، جلد ۴، صص: ۲۹۰-۲۹۱؛ کتاب «بهاءالله شمس حقیقت»، صص: ۵۲۹-۵۳۱.
- ۳۰۳ این تعبیر اشتباه است زیرا دیانت بهائی روحانیت ستیز نیست و علت نبود حرفه امثال کشیشی و آخوندی و غیره ستیز با علماء نیست بلکه برای جلوگیری از استبداد این قشر از جامعه و جلوگیری از اختلافات و مصائبی است که به این واسطه در ادیان گذشته اتفاق افتاد و دیانت إلهی را آلوده ساخت. در مورد تفاوت دو دسته علمای متقی و غیر متقی رجوع شود به لوح مبارک خطاب به «شیخ نجفی»، صص: ۱۲-۱۳.
- ۳۰۴ مصاحبه ایشان با روزنامه سازندگی منتشر در کانال تلگرامی ایشان. کلّ این مصاحبه در قسمت اول این مقال مفصلاً مورد بحث قرار گرفت.
- ۳۰۵ نصوص مبارکه مزبور با استفاده از مجموعه «یاد جانان» در این آدرس آورده شده است: <http://bit.ly/2NiuBYj>
- ۳۰۶ حضرت بهاءالله، آیات إلهی، جلد ۱، ص ۳۶۹.
- ۳۰۷ حضرت بهاءالله، لوح دنیا.
- ۳۰۸ حضرت بهاءالله، کتاب عهدی.

- ۳۰۹ حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی نجفی، ص ۲۵-۲۶.
- ۳۱۰ حضرت بهاءالله، اشراقات، ص ۱۳۳-۱۳۵.
- ۳۱۱ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۰۷.
- ۳۱۲ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۳۲۶.
- ۳۱۳ حضرت بهاءالله، «منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله»، نص شماره ۱۵۶.
- ۳۱۴ حضرت بهاءالله، دریای دانش.
- ۳۱۵ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۳۴.
- ۳۱۶ حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد ۱، ص ۲۹۸.
- ۳۱۷ حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، شماره ۱۰.
- ۳۱۸ حضرت بهاءالله، دریای دانش، صص ۲۹-۳۱.
- ۳۱۹ حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۷، صص ۲۴۸-۲۴۹.
- ۳۲۰ حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۶۰.
- ۳۲۱ حضرت عبدالبهاء، نظم جهانی بهائی، ص ۵۰.
- ۳۲۲ حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء، لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۹۸۴ م، ص ۲۶.
- ۳۲۳ حضرت عبدالبهاء، ترجمه. بیانیه قرن انوار.
- ۳۲۴ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۷۰.
- ۳۲۵ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، شماره ۳۴.
- ۳۲۶ حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۹-۳۱.
- ۳۲۷ حضرت عبدالبهاء، پیام بهائی شماره ۱۵۹، فوریه ۱۹۹۳، ص ۳.
- ۳۲۸ حضرت ولی امرالله، ترجمه. مفهوم حیات روحانی، اثر ویلیام هاچر، به نقل از انتشارات جامعه بهائیان کانادا.
- ۳۲۹ حضرت ولی امرالله، بیانیه قرن انوار.
- ۳۳۰ حضرت ولی امرالله، دور بهائی.
- ۳۳۱ حضرت ولی امرالله، ترجمه. بیانیه قرن انوار.
- ۳۳۲ حضرت ولی امرالله، جزوه دیانت بهائی یک آئین جهانی، ص ۶.
- ۳۳۳ حضرت ولی امرالله، ترجمه. توفیق ندا به اهل عالم.
- ۳۳۴ حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، ص ۵۶.
- ۳۳۵ حضرت ولی امرالله، ترجمه. نمونه حیات بهائی.
- ۳۳۶ حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، صص ۱۶۷-۱۶۳.
- ۳۳۷ بیت العدل اعظم، پیام ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲.
- ۳۳۸ بیت العدل اعظم. ترجمه. قسمتی از دستخط صادره از طرف بیت العدل اعظم ۲ ژانویه ۱۹۸۲.
- ۳۳۹ بیت العدل اعظم، بیانیه وعده صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵.
- ۳۴۰ بیت العدل اعظم، پیام ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲.
- ۳۴۱ بیت العدل اعظم، پیام ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲.
- ۳۴۲ بیت العدل اعظم، پیام ۹ بهمن ۱۳۹۲، خطاب به جوانان بهائی در ایران.
- ۳۴۳ از پیام مہمین بیت العدل اعظم، به مناسبت صدمین سال صعود حضرت بهاءالله، مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲.